عمار اورگان

فضل الجهاد

برترین پیکار

ترجمه: دکتر حسن حبیبی

فصل الجهاد

برترین پیکار

از :
عمار اورگان
ترجمه : دکتر حسن حبیبی



Amar Ouzegane (1910-1981)

كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ

«حدیث نبوی»

برترین پیکار

گفتار بحق در برابر سلطه‌گر ستمکار است

یادداشت

انقلاب بسیاری از جنبه‌های زندگی را دگرگون میکند و افراد انسانی و آدمهای تازه‌ای میسازد. هرقدر آتش بوتهٔ انقلاب تیزتر باشد، آدمیزادهای که از دل آن بدرمیآید خالص‌تر و پاک‌تر است. در انقلاب فکرها تندی و صلابت بیشتری می‌یابد. سخن‌ها صریح‌تر میشود و عقده‌ها گشوده میگردد، دیوارهای ترس فرو میریزد و آدمی خود میشود و بخانه و کاشانهٔ فکر خودی باز میگردد، از خودی‌ها الهام میگیرد و به کلام آنها استناد میکند و آنگاه است که به‌گوش جان می شنود و بزبان میآورد، و اگر در آتش انقلاب پخته و سوخته شده باشد، در مقام عمل نیز نشان میدهد که:

«أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ»

«برترین پیکار، گفتار بحق در برابر سلطه‌گر ستمکار است»

* * *

کتاب عمار اوزگان که ترجمه‌اش هم اکنون در برابر خواننده است (۱) «مطالعه»ٔ با ارزشی است دربارهٔ انقلاب الجزایر در فجر استقلال آن، و نیز مباحثهٔ آموزنده‌ای است که مولف با برخی از

(*) برای حواشی نگاه کنید بپایان همین یادداشت.

گرایش‌ها در این باب به عمل آورد ماست . این مطالعه بمنظرما هم ازلحاظ ماهیت وهم ازجنبهٔ صورت وهیأت ، اهمیت واصالت دارد :

۱ـ ازلحاظ ماهیت ، مسالهٔ مورد مطالعه کتاب مسالهٔ مورد ابتلای قسمت اعظم (وشاید تمامی ؟) محیط های استعمارزده ماست ، محیط هائی که درعین داشتن فرهنگی اصیل و کهن و بارور وپوینده (بالقوه) گرفتارفرهنگ زدگی شده‌اند ، و ضمناً با فرهنگ های دیگرغیرازفرهنگ مسلط استعماری (نتیجهٔ فرهنگ زدگی) نیزکم وبیش برخورد هائی دارند .

تربیت شدگان این محیط ها ، با پرخاشگری نظرگیری بهنفی واثبات فرهنگهای مختلف می پردازند (۲) . دراولین برخورد باآنها واژه نامه‌شان ازلحاظ تعداد اصطلاحات ، سخت جلب توجه میکند . اما اگراندکی کند وکاو شود ، آشکارمیگردد که در پشت پردهٔ الفاظ مورد استعمال معنائی که حرکتی راد رذهن برانگیزد ، وجود ندارد . درواقع اطلاعات این دست آموزان فرهنگهای استعماری ، یکسره قشری وسطحی است ، زیرا :

ـ حتی پیش از خبرگرفتن وباخبرشدن ازکم وکیف فرهنگ خودی ، به تقلید از " مد روز " آن را مسخره و پوچ دانسته و بنا براین بی هیچ نگرانی ودغدغهٔ خاطرکنارش نهاده‌اند .

ـ فرهنگ دیگران راهم که مدعی آشنائی بهرموزش هستند وخود راشیفته و والهاش نشان میدهند ، نیاموخته‌اند (واگرهم میخواستند یا بخواهند بیاموزند ، باکمك کدام مدارك و به یاری کدام دستمایهٔ اطلاعات اساسی ابتدائی که شرط ضرورآموختن صحیح

مسائل ، خصوصاً مسائل تاریخی واجتماعی وفلسفی است . آیا رنگین‌نامه‌ها ویااوراق تبلیغاتی برای آگاهی به مسائل کفایت میکند ؟) .

باری ، حقیقت آنستکه این گروه گرفتارحقه‌بازی وطراری روشنفکرانمانند ، ویاآگاهانه بدینکارمشغولند ودیگران راهم کم و بیش (بسته به میزان نفوذ فرهنگ استعماری درمحیط های مختلف) به دنبال خود باین " اسفل سافلین " میکشانند ، و این همان خصلت مخصوص روشنفکران استعمارزده ماست :

طراری وآب زیرکاهی وتفاضل وتظاهربهاطلاع ازهمه چیز ونیست انگاری .

درمحیطی که ازآن یاد شد ، روشنفکراستعمارزده طرار وبی اطلاع وجنجالگر ، جوّوحشت ودهشتی فراهم میآورد که بسیاری ازبسیاران را مرعوب یا مجذوب میسازد . وابستگان فرهنگ خودی واصیل دراین محیط بدون فداکاری وتحمل شدائد و سختی ، حتی نمیتوانند اعتقادات ونظرات خود را بیان کنند . در این محیط حق همه‌کاری هست ، جزحق اظهارعقیده و بیان برای دسته‌ای که نمیخواهد زیربارجنجال وطراری وآشفته‌کاری و بردگی فکری استعماری (بههرشکل وشمایل که باشد) برود . اما نباید مأیوس بود ، زیرا جنبش های انقلابی پیروزنشان داده‌اند که احتمالاً این حق باصبروحوصله واستمراربه کرسی تواند نشست . ولی درهرحال سهل گیرهم نباید بود ، زیرا تادر براین پاشنه می چرخد ، چماق تکفیراستعمارزده همواره بنام و بهنمایندگی انحصاری نوگرائی وترقی خواهی ومخالفت باگذشته‌گرائی وتحلیل

علمی مسائل و ..... (که در واقع معنیش بر هیچ یک از دو طرف گوینده و شنونده روشن نیست) بلند است. این چماق در بحبوحهٔ تمدن معاصر سنگین‌تر و سهمگین‌تر از کلیهٔ چماق‌ها در تمامی ادوار تاریخ است، زیرا بیش از گذشته آزاردهنده و مروج جان است و خصوصاً همراه تحقیر و ساده دانستن آدمی و دست کم گرفتن معتقدات اوست (۳) و آنهم در چه زمان؟ در زمانی که آدمیزاد ما از همه طرف به حرف میشنود که حق آزادی بیانش بیش از قرون وسطای اروپائی است، اما در عمل؟

باری، مولف افضل الجهاد با توجه باین محیط و درست بمقصد پیکار با آنچه در این محیط ورد زبان و مورد عمل و مسلط بر افکار است، قلم بدست گرفته و بر اساس روال و روش بحث و منطق حرکتی آن، خود بخود از اسلام سخن میگوید.

طرح این مسالهٔ ناگزیر، مسالهٔ مواجههٔ فرهنگ خودی را با فرهنگ های دیگر به میان میآورد، و نیز مساله برخورد با نمایندگان این فرهنگ‌ها (و از جملهٔ اقسام استعمارزدگان روشنفکر) و مبانی فکری و میزان آگاهی های علمی و اطلاعات اجتماعی و تاریخی آنها را مطرح میکند و بدینگونه است که مسائل گوناگون مورد بحث واقع و تا حد زیادی در ضرورتشان مطالعه میشوند (۴).

۲ـ از لحاظ صورت و شکل، نیز به گمان ما مطالعهٔ عمار اوزگان بدیع است. بخلاف دیگران که در اینگونه مباحث جنبهٔ دفاعی، آنهم دفاع همراه با عجز و لابه را مقدم میدارند، وی مساله را همانسان که در خورد یک محقق مبارز است پیش میکشد، یعنی تحقیق را با استواری قدم و ایمان (عقیده و جهاد) همدوش

میسازد.

اصولاً در مسائل اجتماعی و سیاسی و عقیدتی نباید در موضع دفاعی قرار گرفت، بلکه باید به تحقیق و تبیین پرداخت. توضیح داد و در پرتو حقایق نکته یا نکاتی را روشن کرد که به عمد یا به سهو، از باب خجالت و یا از ترس تکفیر روشنفکرنماها آنها را در تاریکی نگهداشته‌اند. اما اگر به حمله‌ای نادرست و یا به آشفته کاری و بی انصافی عمدی برخورد شد، نباید استرحام کرد و تقاضای عفو و بخشایش نمود و به توجیه و تفسیر پرداخت تا همه راضی شوند. نباید تذبذب بخرج داد و باج داد و حمله کننده را به نحوی از انحاء بر سر مهر آورد، باید رک و راست بود و صریح و روشن و با توجه کامل و آگاهانه به محتوای حمله آن را عالمانه به «اَحْسَنِ وَجْه» پاسخ گفت و با دقت و باریک بینی اشتباهات حمله کننده را یک بیک برشمرد و همه را برای او و بر دیگران روشن و آشکار ساخت. در این راه نباید راه تسلیم و رضا در پیش گرفت، و در عمل و به انحاء گوناگون وقتی کسی به گونهٔ راست سیلی زد، گونهٔ چپ را برای سیلی دیگر (و در موضوع بحث کنونی، فرهنگزدگی افزون‌تر) پیش آورد. نباید ناسزاها را بدین اعتبار که مهر و نشان «علم» (یعنی علم قلابی و دروغین) دارند، تحمل کرد و بدون چندش و بی خم به ابرو آوردن اخ و تف‌ها و فحش‌ها را تحویل گرفت (۵) و خلاصه آنکه در مقام حملهٔ دیگران نباید عقب نشست، بلکه باید آنرا با توجه به قاعدهٔ «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَن» (۶) رد کرد.

بنای ما در این یادداشت نمیتوانست بر آن باشد که گزارش کاملی از کتاب حاضر و چگونگی تطبیق آن بر مسائل مبتلا به محیط

خود مان عرضه کنیم ، اینکار مستلزم آن بود که یادداشت کنونی و یا حواشی کتاب (جانشین یادداشت) برمتن کتاب فزونی گیرد ، تذکر چند نکته نیز ممکن بود این توهم را برانگیزد که یادآوریهای ما بهمین اندازه خلاصه میشود ، در نتیجه از حاشیه‌نویسی و یا تنظیم مقدمهٔ مشروح صرفنظر کردیم ، و اینکار را بخواننده واگذاشتیم که راستی را بخواهیم ، حق (و شاید هم وظیفهٔ) اوست که به نتیجه‌گیری بپردازد . این اوست که باید بی آنکه فکرش را کسی هدایت نماید بی سهل‌گیری و یا تعصب ، آنچه را بر سر امثال وی ، یعنی الجزایریان رفته است بخواند و از بن دندان فهم کند ، و آنگاه همهٔ آنرا با آنچه بر روزگار وی گذشته است ، و میگذرد ، بسنجد و بداوری برخیزد (۷) .

تنها نکته‌ای را که میخواهیم با خواننده در میان گذاریم آنست که تجربیات انقلابها را باید به عنوان چراغ راه و روشنائی بخش محیط کار و فعالیت برای مردم تلقی کرد ، و در پرتو آنها ، تاریخ مبارزات میهنی را تعبیر و تفسیر کرد ، و راه آینده را باز شناخت . از این رو تنها توقع ما آنست که خوانندهٔ این کتاب بهنگام مطالعهٔ آن گوشه و کنار تاریخچهٔ مبارزات میهن خود را در ذهن داشته باشد ، تا نکات فراوان بروی روشن گردد . اما اگر از این تاریخچه آگاهیش اندک و یا هیچ باشد ، لااقل مطالعهٔ کتاب حاضر این حسن را دارد که موجب استشعار بر این نکته میشود که بدون آگاهی تاریخی و بی اطلاع از تاریخ محیطی که شخص در صدد است ، دربارهٔ آن اظهار نظر کند ، استفاده ما از الگوهای "علمی" و یا تجربیات عملی دیگران ناممکن است و اگر کسی یا کسانی هم بدین کار دست بزنند یا کاملاً بی اطلاعند و یا بنای‌شان بر آشفته‌کاری است .

* * *

دربارهٔ کتاب حاضر و ترجمهٔ آن تذکر چند نکته بجاست :

* در برخی از فصول ، قسمت هائی هست که احتمالاً به نظر خواننده ، با بقیهٔ مطالب فصل ، هم‌آهنگی ندارند و بیشتر به صورت جمله‌های معترضهٔ طولانی اند . با توجه به اطلاعات فراوان نویسنده و بهره‌وری اش از هنر نویسندگی ، علت این امر را باید در جای دیگری غیر از مسالهٔ فن و سبک مولف جستجو کرد . بگمان ما علتی که میتواند توجیه کنندهٔ این ناهم‌آهنگی باشد ، موقعیت و وضع نویسنده در هنگام تحریر این کتاب است ، بدین بیان :

مولف کسی است که در ماجرای انقلاب الجزایر شخصاً درگیر بوده و در زمان تالیف کتاب نیز به همین مناسبت در زندان استعمارگران بسر میبرده است (۸) بنابراین وی گزارشگر تجربیات یک انقلاب است .

اگر نیک بنگریم ، در می‌یابیم که هر چند انقلاب در مجموعهٔ خود از نوعی هم‌آهنگی برخوردار است ، اما زیروبم‌ها و نشیب و فرازها و اجزاء و فصولش (بدون توجه به کل و کلیت) با طرح کتابی که نوشتهٔ مولف یا مورخ (حجره‌نشین) انقلاب باشد ، مطابقت نمیکند .

نتیجه آنکه ، اگر کسی بنا را بر شرح تجربهٔ زندهٔ انقلابی بگذارد و خصوصاً نظیر اوزکان در موقعیتی باشد که تداعی معانیها با ورود در عین حال طولانی گهگاه میدان اندر ذهنش شوند ، و نیز اگر همانند مولف افضل الجهاد ، این احساس را داشته باشد که چون وقت تنگ است باید همهٔ حرفها را ولو بما شارموکا بگفت ، بناچار نوشته‌اش نظیر فرازها و نشیب های انقلاب گهگاه دچار

بستی وبلندی میشود . دراینجاست کهخوانند مباید بسیاری نویسند مبیاید وازسکون و بی حرکتی یك خوانندهٔ حجرهنشین کسه کتاب یك مولف محقق گوشهگیروبا انقلابی نمای سالنی و" مرد مدار" رامطالعهمیکند بدرآید وبه عنوان یك خوانندهٔ متعهد ومتحرك کتابی راکهدرضمن حرکت وتجربهٔ انقلابی نوشتهشدهاست بخواند . بهنظرما شاید این یادآوری رابتوان دربارهٔ بسیاری ازکتابهای دیگر کهبهقول دانشگاهیان زاویهنشین ، ازحسن تالیف برخوردار نیستند ، صادق دانست ، البتهبهشرط آنکههمین امرخود توجیه کنندهٔ بیسوادیها وطراریهای دیگربنام انقلاب ومبارزهنشود .

با اینهمهبرای آنکهبهخوانند مختصرکمکی کرده باشیم ، برخی قسمتها راکهاندکی ناهم آهنگ بهنظرمیآمده اند بافاصلهٔ اضافی میان سطور ، ازهمجدا کرده ایم . بدین ترتیب وباتوجهبه این فواصل میتوان مطالبی راکهشاید به صورت یك جملهٔ معترضهٔ طولانی است ، ازمتن اصلی تمیزوتشخیص داد . همچنین یك فهرست تفصیلی تنظیم کرده ایم کهبلافاصلهپس ازاین یادداشت و قبل ازمتن کتاب می آید ، تاخوانندهقبل ازمطالعهٔ کتاب یك آگاهی کلی ازمباحث آن داشتهباشد ، ودرنتیجهٔ این تسلط قبلی وعلم اجمالی جملهها و عبارات معترضهرا بهترتشخیص دهد و رابطهٔ آنرا با بقیهٔ مطالب نیزبهتردریابد .

* تاآنجاکهتوانستهایم درترجمهٔ کتاب ازمتن اصلی دور نشده ایم . درقید متن بودن بهحد اعلی بیش ازآنچهتصورشود ، کار ترجمه وتنظیم عبارات کتاب رابه سبك وسیاق فارسی دشوارنمود . با اینهمهما اینکاررا برآزادی (ولومحدود) درترجمهکههم مجازوهم

پسندیده ماست ، ترجیح دادیم ، تا مبادا حذف کلمه یا لغتی در این متن که جنبه کاملا عقیدتی و سیاسی و اجتماعی دارد ، موجب شود که فکر نویسنده بدرستی گزارش نشود ، ویا برما خرده گرفته شود که به خاطر فلان یا بهمان نظر چنین یا چنان کرده ایم .

* حاشیه های کتاب بردو دسته اند ، حاشیه هائی که مولف کتاب در متن فرانسوی آورده است ، این دسته که قسمت اعظم حواشی را تشکیل میدهد با شماره مشخص شده اند . دسته دیگر که محدودتر اند املازم مینموده اند ، حاشیه هائی هستند که ما برای توضیح لغات ویا معرفی اشخاص و یا اماکن آورده ایم ، این حواشی با علامت * مشخص گردیده اند .

* تقریباً تمامی کلمات یا جملات عربی که در متن فارسی دیده میشود ، در اصل فرانسوی (با تلفظ عربی وخط لاتین) وجود دارند .

* در مورد آیات قرآن ، مولف ترجمه آنها را بزبان فرانسوی معمولاً در متن و در و معمورد نیز در حاشیه آورده است . ما اصل آیات را نقل کرده و ترجمه آنها را بفارسی با استفاده از یکی از ترجمه های فارسی قرآن ذکر کرده ایم .

* نام مولف را با توجه به تلفظی که خود وی برای حروف مختلف لاتین ، در کتاب برگزیده است آورده ایم ، و کمان ضبط کرده ایم . تا حد ممکن نیز تلفظ اصلی اسامی شهرهای الجزائر را آورده ایم و بیشتر اوقات تلفظ فرانسوی آنها را هم یادداشت نموده ایم .

* * *

یادآوری‌ها

(۱) مشخصات اصل کتاب به زبان فرانسوی به شرح زیر است:

Amar OUZEGANE

LE MEILLEUR COMBAT

ED : JULLIARD, PARIS 1962, 307 P.

(۲) در مطالعه وضع و موقع روشنفکران استعمارزده و اصولاً ماهیت و کیفیت «روشنفکری ساخته استعمار» و نیز «روشنفکری ساخته واکنش بیمارگونه نسبت به استعمار» بنظر ما شاید بتوان به مکانیسم‌های روانی و اجتماعی نیز توجه کرد.

فانون درباره استعمارزده‌ای که خودی‌ها را میکشد و قهر خود را نسبت به آنها بروز میدهد، و علل و عوامل روانی و اجتماعی این امر در دوزخیان روی زمین (خصوصاً فصول قهر و اختلالات روانی و جنگ آزادیبخش ملی) به تفصیل سخن میگوید، و سارتر هم در مقدمه خود بر کتاب فانون، همین مطلب را (که قاعده پذیرفته است) بازمیگیرد و توضیح و تفسیر میکند. در اینجا یک پرسش اساسی مطرح میشود، بدین ترتیب که:

آیا نمیتوان در مورد روشنفکر استعمارزده‌ای که به نفی فرهنگ خود میپردازد، خصوصاً هنگامی که ظاهراً از استعمارگر تقلید

نمیکند، و به اصطلاح در مقام مصلح قرار میگیرد (یعنی وقتی که بنظر ما در «حالت واکنش بیمارگونه نسبت به استعمار» قرار دارد) از روش تحلیل و تبیین فانون استفاده کرد؟ بنظر ما این تبیین اساسی‌تر از تبیین قبلی است. (که بیشتر متوجه حالات مادی و پرخاشگری‌های جسمی است) شاید بر این پایه مباحث مربوط به فرهنگ ملی و موقع و مقام روشنفکران و حالت روشنفکری را در کشورهای استعمارزده (از هر نوع) بهتر بتوان تجزیه و تحلیل کرد.

(۳) از این قبیل که: مسلمانان چون ساده‌اند (لابد یعنی سطحی و احمق؟) خیلی زود گول میخورند، مقایسه شود با تبلیغات معاویه و دار و دسته‌اش (که تا زمان ما نیز کم و بیش ادامه دارد) بدین مضمون که: علی مرد شجاعی است ولی سیاستمدار نیست و رجوع شود به پاسخ علی در این باب: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱

(۴) نگاه کنید به شماره ۲ همین یادآوریها.

(۵) دوزخیان روی زمین، جزء اول فصل قهر ص ۲۰

(۶) و با مخالفان به طریقی که نیکوتر است مجادله کن (قرآن، سوره نحل، آیه ۱۲۵).

(۷) بنظر ما اگر خوانندگان این کتاب به مطالب فانون در دوزخیان روی زمین (ترجمه فارسی: انتشارات مصدق، شماره‌های ۱ و ۳) نیز توجه داشته باشند، از لحاظ نظری و اجتماعی نتایج بیشتری بدست خواهد آورد.

(۸) فضل تقدم در ترجمه این کتاب، از آن مبارزی ایرانی است که نظیر مولف آن، به هنگام ترجمه در زندان بسر میبرد.

است . شاید به لحاظی شایسته‌تر بود که همان ترجمه چاپ میشد ، لکن ما میان نشر ترجمه‌ای که در حد خود با ارزش و قابل ستایش بود ، و در عین حال از آزادیهای مجاز در ترجمه سود جسته بود ، از طرفی و ترجمه مجدد تمامی کتاب با وسواس بیش از حد لزوم از طرف دیگر ، راه دوم را برگزیدیم . هرچند این انتخاب مستلزم صرف وقت فراوان و دشواریهائی بود که بر اهلش پوشیده نیست و هم موجب آن شد که نشر کتاب به تاخیر افتد ، اما گمان میکنیم و امیدواریم که مترجم نخستین آن بر این طرز کار صحه بگذارد ، و خوانندگان نیز تاخیری را که باعثش بوده‌ایم ، بر ما ببخشایند .

فهرست مطالب

مقدمه

فصل اول : الحرکة الاصلاحیة

(*) شماره‌های بین دو هلال مربوط بصفحات کتابست .

فصل ششم : حزب «کارگری» یا جامعه مینی

فصل هفتم : عامل سیاسی و عامل نظامی

فصل هشتم: درباره ٔ اقلیت اروپائی

فصل نهم : تروریسم شهری وفعالیت توده‌ای

فصل دهم : روش ما ضد طلاهت است ، نه ضد کمونیسم

* * *

حاصل سخن : افضل الجهاد

افضل الجهاد

مقدمه

ـ پدر ریائیم وخلعت شریفان را به تن کنیم ۰

ـ پسرم بخود بستن عنوان شریف آسان است ، میتوان شجره‌نامه‌ٔ خویش را زیب وفر داد وشریف زاده گردید ، لکن برای اینکار باید مدتی صبر کرد تا آنها که ما را می شناسند سر بر زمین بگذارند ۰

این ضرب المثل از فرزانگان شمال افریقاست ، وهنگامی بذهن ما آمد که از محتویات خلاصه‌ٔ مقاله دبیر اول حزب کمونیست الجزایر آگاه شدیم ۰ ما با خواندن این مقاله (که در مجله‌ٔ روسی " کمونیست " مورخ نوامبر ۱۹۶۰ درج گشته است) از صمیم قلب ناامید گشتیم ۰

کم نیستند مبارزان جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی که میزان دقیق استعداد وقابلیت این همکار مجله‌ٔ روسی را بازمی شناسند ۰ البته اگر نوشته‌ٔ وی بصورت جزوه‌ای تبلیغاتی بدست ما میرسید ، که محل انتشار پراگ یا برلین بود ، باید از مای بدان توجه میکردیم که به حیوانات حامل آثار متبرك توجه مینمائیم ۰ اما این نوشته موضع خاص ونظرگیری دارد ، زیرا منوریه نوریست که مجله‌ٔ کمونیست یعنی مجله‌ٔ تئوریك حزب کمونیست اتحاد شوروی بدان ارزانی داشته است ۰

بی شك ارگان رسمی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی،

دارای "کرسی آزاد" نیست تا سردبیرش گهگاه مجاز باشد در آنجا دسته گلی به آب دهد. این مجله، مجله‌ای سیاسی و عقیدتی است و اصولاً هیچ تائید و تکذیبی در آن بدست قضا و قدر سپرده نمیشود، در نتیجه انتشار این مقاله بمعنی آنستکه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ضامن اخلاقی انتقاداتی است که مقاله نویس آن بر جبهه آزادیبخش ملی وارد آورده است.

در همین جا بلافاصله باید بگوئیم که ما از این ماجرا خوشحالیم زیرا می بینیم که الجزایر در تمامی زمینه‌ها و کلیه سطوح در صف ملل رشید درآمده و حتی در سطح عقیدتی (ایدئولوژیک) مارکسیستی-لنینیستی نیز پا به پای ما برآمده است، هرچند که فرض از این توجه آن باشد که بناحق و غیرعادلانه در معرض نیش قلم قرارش دهند.

ضمناً چون ما را غیرمستقیم دعوت بجدل کرده‌اند، جبهه آزادیبخش ملی ما جدل دوستانه و به‌احسنِ وَجْه‌را با کمیته مرکزی اتحاد شوروی می پذیرد و در عرصه آن درگیر میشود.

الجزائریهای جبهه آزادیبخش ملی در مبارزه مسلحانه آنچنان قدرتی از خود نشان داده‌اند که برازنده درخور شرافتمندانه ترین نبردهای استقلال ملی است. همین الجزایری‌ها در زمینه تصور و تفکر سیاسی نیز میتوانند قابلیت و صلاحیت خود را ثابت کنند.

لکن ما بر سر آن نیستیم که تنها این مقاله را که بزبان روسی در مسکو نشر یافته است رد کنیم، بلکه هدف آن داریم که انقلاب الجزایر و تحول و تطور آنرا دریابیم و مشکلات و مسائل نامنتظر آنرا فهم کنیم و موفقیت‌ها و نماهای درگستر آینده ماش را بازجوئیم.

بر سر آنیم که نشان دهیم چگونه جبهه آزادیبخش ملی قابلیت وصلاحیت دارد بعنوان نیروی محرک جنگ آزادیبخش ملی بکار رود و وظیفه تاریخی خود را در این باب شرافتمندانه با نجام رساند.

عزم آن داریم که اثری مفید و ماندنی تهیه کنیم تا بیاری جرّ و بحث‌های آن جوانان الجزایر و مغرب و افریقای سیاه و آسیا و جاهای دیگر از برخورد عقاید و آراء سود جویند و راه و رسم خدمت بهتر با رمان مردم و خلق را یاد گیرند و برای آرمان و کمال مطلوب آزادی و مردم سالاری و عدالت اجتماعی نیکوتر بجنگند.

* * *

در این کتاب روش ما چگونه خواهد بود؟

بیدرنگ بگوئیم که روش ما مغایر با روش برگزیده مجله تئوریک کمیته مرکزی اتحاد شوروی در مقاله مذکور است بدین معنی که ما بهیچ وجه فهرست وار اصول جنگ انقلابی و استراتژی و تاکتیک آنرا در انقلاب بورژوازی دموکراتیک عرضه نمیکنیم، اینها اطلاعات و آگاهیهائی هستند که میتوان در آثار کلاسیک لنین و استالین و مائو بازیافت.

مطلبی که ما عرضه خواهیم کرد مطلبی است که تاکنون در هیچ جا نمیتوان از آن سراغ گرفت، یعنی میخواهیم در باره فصحت واعتبار یک علم انقلابی در الجزایر تحقیق کنیم، علمی که در میدان کارزار الجزایر در اختیار دستهای توانا و ماهر قرار گرفته و وسیله‌ای بابزار موثری بدل گردیده است. در نتیجه این تحقیق در بردارنده تبیین است، تبیینی که هر یک از ایده‌ها و افکار را با یک یا چند مثال عینی روشن میکند و این امثله هم جملگی از زندگی و عمل و تجربه تاریخی بعاریت گرفته میشوند

ما پاسخ احتجاجات جزمی را با اینست وجزاین نیست نمید هیم ، برعکس هرزمان که با شتباه بر بخوریم آنرا فاش میکنیم ود رهمان هنگام نیزراه درست را نشان مید هیم • اگرد روغی گفته شده باشد با د لیل وبرهان خلاف حقیقت بود نش را اثبات مینمائیم واگرعنصری از متن ورمینه اصلیش جدا ومنفرد شده باشد باردیگرآنرا د رقالب زمانش زمانش قرارمید هیم وارزش چند وجهی آنرا مینمایانیم وارتباط آنرا با حوادث د اخلی وجهانی د یگرمعین میکنیم • انتقاد های منفی راکه هموارمیکجا نبماند بسان وحی منزل وکلام قرآن تلقی وقبول نمیکنیم ونیز میکوشیم تا مطالب مربوط بمماتریالیسم تاریخی رااز علم کلام جدا سازیم (١) •

بهمین علت ماد ست آس ناخالص حزب کمونیست الجزایر رااز غربال ظریف انتقاد میگذ رانیم ود راینکار همان توجه عنایتی را بکارمیبریم که الجزایریان برای بیختن آرد سیاه موسبلین (٢) شورش ١٨٧١ بکارمیبرد ند وباکوس کوس* سفید رابرد بار ا نمبرای جنود ارتش آزاد یبخش ملی (١٩٦١-١٩٥٤) فراهم میآورد ند •

د راین کتاب غالباً زبان کنایه آمیزبانیشد اربکاربرده میشود اما طنزوهجای ما د رانتقام هرگزاز روی بد طینتی نیست وبست فطرتانه هم نه ، این زبان کنایه وارتنها اگرا رشگرتا ثرواحساسی واقعی است ، احساسی که میخواهد ارتباطی صمیم برقرارکند واقناع کننده باشد •

خروشچف د رکمیته مرکزی حزب خود بهنگام بحث وگفتگوست

(١) علم کلام اصطلاحی عربی ود رست برای علم الهیات جزمی است.
(٢) جمع موسبل : شورشی ، چریک مسلح * Couscous

د ربار ه کشا ورزی شوروی د ست بگریبان هیجان شد ما این هیجان را بخوبی د رمییابیم • خروشچف حاضرنبود د لائل فنی وهوا شناسی را بپذ یرد که مقصد ازا قامه آنها توجیه پیش بینی های غلط آماری بود مانند طرزبرخورد وی با د آورعقل سلیم واستوارفلاحان جرجوره؟ ماسست. اینان نیزبا همین بیان خوش بینی همسایگان خود را د رباره خوبسی خرمن تعدیل میکنند ود رپاسخ خوش باوران میگویند :" خوب وبد کند م را تنورمعلوم میکند " • د بیرسیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی " کادرهای ناصالح وکلیه ورشکستگان وغیرمسوولان را متهم میکند زیرا اینان د رنتیجه بی شرافتی وبا بخاطر بزرگ کرد ن خود مرد مان را فریفته اند " • همچنین د بیرحزب د یوانسالارانی (بوروکراتهائی) را متهم میکند که تقلب کرد ه ود رواقع نظیریك د شمن سوسیالیسم عمل نموده اند " •

طرزبیان خروشچف وسختگیری وی روشنگرتنفرمشروع انقلابی با شرفی است که ازمسؤولیت بزرگ خود آگاه است •

ما نیزوقتی به کنایه وتعریض ، د بیرسیاسی حزب کمونیست الجزایررا د لقکی مینامیم که میخواهد نقش عزرائیل را بازی کند • این طرزبیان د رخط حمله بکشی نیست بلکه مقصد وغرض یاد آوری شیوه ست رفتارمضحک وی و مد یرمجله رسمی حزب کمونیست اتحاد شوروی روزی ازان ژاك روسورا سرزنش کرد ند که د رکنار بساط معرکه گیری بیش ازحد ایستاد ه وبمقصد بی معنائی د رباره ساد ملوحان توجه کرده است ، روسود رجواب گفته است :" من توجهی بمقصد نداشتم بلکه توجه من بطرزبیان حکایت بود " •

ما نیزچنین وضعی د اریم بااین تفاوت د رد انگیزکه مداح

ماخلائی را با شیوۀ رفتار خود دلشاد وسرگرم نمیکند بلکه برفراز منبر مسکو، یعنی منبر استادان مارکسیسم وسازندگان سوسیالیسم و فاتحان آسمان برآمده، بدروغ پردازی مشغول شده است.

ما با کسانی بمسابقه میپردازیم که مدت هفت سال تمام در صلاحیت ولیاقت واستعداد جبهۀ آزادیبخش ملی شک کرده اند و در این مسابقه هم بمیدان مخصوص آنها میرویم.

بدین ترتیب با همان دقت وعنایتی که اسلحهٔ خود را در مبارزۀ با حکومت استعماری فرانسه بکار میبریم ناگزیریم که سلاح انتقاد های خود را متوجه رهبری ناشی حزب کمونیست الجزایر نمائیم.

مائو مینویسد: "اگر مارکسیسم را مطالعه میکنیم اینکار نه برای آنستکه حاوی ادبیات ظریف وزیبائی است ونه بخاطر آنستکه جادو وجنبلی در چنته دارد ویا شیطان را طلسم میکند. آری مارکسیسم نه جادوئی است ونه زیبا وقشنگ است، مارکسیسم فقط وفقط مفید است".

در نتیجه مطالعه ما تفسیر کوتاه وموجزی از متون نیست ونیز خشن ونا هنجار نمیباشد زیرا ما در این مطالعه بامور واقعی آموزنده میپردازیم وبماجراهای حوادث تاریخی توجه میکنیم.

در متنی که مجلۀ کمونیست منتشر کرده است خلائی وجود دارد. بنظر ما شایسته نبوده است هیات مدیرۀ مجلۀ کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی این خلأ را نادیده بینگارد، این مقاله عاری از هر گونه انتقادی از هیات رهبری بوروکرات حزب کمونیست الجزایر است.

ما این خلأ را پر میکنیم ودر جای خود دلیل این نقص را بیان

مینمائیم. این نقص برای حزبی که مدعی پیروی را مورنسم لنین است غیر قابل بخشایش است. این نقص، نقص بی عملی ونا متحرک بودن است.

ما بتحلیل یک ردیف مثال دست اول میپردازیم وبمعیاری آن میکوشیم تا علل بیواسطه وبا واسطه وورشکستگی حزب کمونیست الجزایر را کشف وروشن کنیم ودر جریان آن بطور بدیع از گلزار تاریخ افکار اجتماعی الجزایر گلچینی فراهم آوریم.

یکی از گلهای پیوندی وبد بوی زهر آلود این گلزار، اجتماع و اقتران عجیب فکر وعمل حزب کمونیست الجزایر وفترنجم روانشناسی است. این هردو مدعی یک "شجرة النسب عقیدتی" هستند وهریک بحساب خود وبمنظور هدفی مغایر با هدف دیگری با جبهۀ آزادیبخش الجزایر مبارزه میکنند وهردو بیهوده با تسلط و اقتدار جبهۀ آزادیبخش ملی در انقلاب الجزایر وتسخیر روح وجان اکثریت مردم الجزایر توسط وی بمعارضه برخاسته اند.

در مقابل دسته گلهای با طراوت ودماغ پروری وجود دارد. از جمله گروه روشنفکران الجزایر مجاهد یعنی نیروی جدیدی که در متن وبطن جبهۀ آزادیبخش ملی سر برآورده است ودر جهاد (۳) برای آزادی ملی ومیهن الجزایری آبدیده شده است.

این گروه روشنفکر انقلابی در صدد برآمده است رهبری حزب کمونیست الجزایر وکلنل ها را شکست دهد واینکار را برابر چشم مردم

(۳) جهاد بمعنی مبارزه ونبرد وکوشش جمعی است. این کلمه آخرین مفهوم مذهبی خود را که "جنگ علیه کفار" است از دست داده است، مثلا برای تعیین جنگهای صلیبی گفته میشود: "الحروب الصلیبیه".

بانجام رساند کمهمارنا شدنی وتسخیرنگشتنی میباشند . در این نبرد عقیدتی وسیاسی ، حزب کمونیست الجزایراز چپ واستعمار از راست شکست میخورد ، این دوگروه رقیب ودشمن اند وفلسفه انقلاب را بد مطالعه کرده ، بد فهمیده و بدعمل کرده اند .

اگربتوانیم وضعیت قبل ازشورش ١٩٥٤ را روشن کنیم کارمان آسانتر میشود زیرا برای فهم این مطلب کهچگونهیوسف فروختهشده ، توانست خدیومصرگردد ، بایستی قبلاً دانست کهیوسف ما چگونهبه چاه افکنده شد وچگونهتوانست ازقعرالبئر (تهچاه) بدرآید وبرپهنهٔ زمین قرارگیرد . درنتیجه مطالعهٔ ما بدوقسمت منقسم میشود و به مسائل زیر پاسخ میگوید .

١ــ آیا انقلاب الجزایرمیتوانست بی یك عقیـــــده (ایدئولوژی) انقلابی ملی پیروزگردد ؟

٢ــ آیا مقالهٔمجلهٔکمونیست بمنظوردستیاری بهپیـــروزی قطعی مردم الجزایرنوشتهشده است وآیا رهبری بوروکراتیك حـــزب کمونیست الجزایرمیتوانست نقشی دست اول درانقلاب دهقانان ضد استعمار بازی کنــد ؟

درحاصل سخن میکوشیم تانشان دهیم ناسیونالیســـم انقلابی چگونهتوانستهاست بایك نبرد مداوم جمهوری الجزایـــر را رهبری کند وآن را بصورت یك دولت جدید ومردم سالار درآورد .

بخش اوّل

ایدئولوژی ملّی انقلابی

فصل اول

الحرکة الاصلاحیه

در این کتاب نمیخواهیم بمسجله* رسمی حزب کمونیست اتحاد شوروی درسیدهیم و از شرائط عینی گفتگو کنیم که جنگ آزادیبخش ملی را دریکی از مستعمرات فرانسه به پیروزی راهبر میشود، مستعمره ای که با هند وچین وگینه فرق دارد و نیز نمیخواهیم به یاد آوری شرائط عینی این جنگ بپردازیم .

آری در اینجا مسائلهای دیگر غیر از پیکار مسلحانه جنگاوران چریك مطرح است . در اینجا بایسته است که متعهد پیکاری مرگ آور گردید . پیکاری که بر ضد دشمن استعمار گراست، دشمنی که توپخانه و ناوگان و نیروی هوائی دارد و در پهنه* پیکار باوی نمیتوان به انتظار نشست تا توپخانه و ناوگان و نیروی هوائی قدرتی دیگر،یعنی قدرتی رقیب یا دشمن فرانسه دخالت کند .

همچنین باید علیه وسائل و ابزار سیاسی واداری واقتصادی این دشمن پیکار کرد و به جنگ ایدئولوژی بردگی آسا و بندگی آورا و رفت،عقیدهای که بورژوازی استعمارگر و اربابان تاکستانها وکلن ها و سلطانهای معادن و بانکها و وسائل حمل ونقل دریائی،مبلغ وگزارشگر آنند ونیز باید بجنگ ایدئولوژی حامیان غیر مستقیم این دشمن برخاست این حامیان را اشرافیت (آریستوکراسی) کارگری اروپا و نظام نیمه فئودال

وقائدها وباش آقاها (۱) و"ملخ های دوپا" تشکیل میدهند. این خامیان در آن واحد، کارمند وارباب ورئیس مذهب وزمیندار بزرگ میباشند.

این دشمن استعمارگر فقط واجد یک نیروی مادی نیست که استوار همچون جبل (کوه) بایستد ودر برابر بمب اتمی مقاومت ورزد، این نیروی مادی را، نیروئی معنوئی وقدرتی که در هیپنوتیزم کردن دارد قوت میبخشد. مارشال لیوتی (۲) این قدرت را در رفتار مأموران امور مربوط به مسلمانان میبیند وآنرا اینگونه توصیف میکند:

نیروی" اظهار قدرت برای آنکه مجبور به اعمال آن نباشند".

براستی نیروی حقیقی دشمن استعمارگر در عقده "ناتوانی قربانیان وی نهفته است. همانسان که مار نیزنگاهی مسحور کننده دارد واز فاصله‌ای دور میتواند پرنده‌ای را فلج سازد بنحوی که پرواز را فراموش کند واز فراز شاخه درخت بروی زمین ونزدیک مار خزنده درغلطد.

آری، مساله اینست که چگونه میتوان این پرنده را متقاعد کرد که نیرومند است ومیتواند برمار پیروز گردد؟ بلی برای این پیروزی فقط کافیست که این پرنده به نیروی خود اعتماد کند وبرترس خویش غالب آید واز بالهای خود غافل نماند.

نظیر مثال بالا، مساله اینستکه چگونه میتوان خلق ومردم الجزایر را متقاعد ساخت تا دریابند توانا هستند وقادرند خویشتن را از تختهبند بردگی استعمار آزاد سازند؟ آری، شرطش اینست که این مردمان به نیروی خود اعتماد کنند ووارد میدان کارزار انقلابی گردند واز نمونه‌های

(۱) قائد، آقا، باش آقا: کارگزار اشرافی است که در آن واحد صاحب اختیار امور اداری وقضائی میباشد. (۲) Lyautey

ویتنام ومصر ومالزی واندونزی و .... الهام گیرند.

در گذشته زوال کار در هر د ومورد براین بود که امید مذکور توهم وبرضد قوانین معروف طبیعت پرندگان وآدمیان تلقی شود.

به نیروی خود اعتماد ورزیدن، ویکه وتنها درگیر پیکار شدن ومنتظر دخالت عامل خارجی ومافوق طبیعت نبودن ودر انتظار مداخله" سیاسی ونظامی ودیپلماتیک دیگران ننشستن؟

بلی، اینکار در صورتی ممکن بود که بیاری مردم وخلق الجزایر برآیند تا در زیر نور تجربه" مخصوص خود از احزاب قدیمی وسازمانهای در حال ورشکستگی روی برتابند.

جبهه" آزادیبخش ملی موفق شد نیروهائی را شکست دهد که مردم را هم از جنبه" سیاسی وهم از نظر عقیدتی فلج ساخته بودند.

۱ـ ایدئولوژی ملی ارتجاعی

مرابطان یا روسای طریقیین (۳) (سنت گرایان صوفی مشرب) صاحب این ایدئولوژی بودند، عقیدهٔ مذکور درخدمت استعمار مفسد قرار گرفت، آئین مرابطان در زمینه‌های مذهبی وسیاسی دارای خصلتهای زیر بود:

الف: در زمینه مذهبی ـ این آئین الحاد وزندقه را در اسلام داخل میکرد، وتعصب وجزم وخشکمقدسی وعوالم خلسه‌ای وقضا وقدری بودن منفی وخرافی بر آن حکومت داشت.

ب: در زمینه" سیاسی ـ اساس، انقیاد تمام عیار به سلطهٔ استعماری بود، با این استدلال که مشیت الهی چنین اقتضائی دارد.

(۳) جمع طریقی، سنت گرا، هواخواه مرابطان وانجمنهای طریقتی واخوتی مذهبی مربوط به مسلمانان.

مبنای اقتصادی این ایدئولوژی ارتجاعی را مالکیت بزرگ ارضی تشکیل میداد، نظام بزرگ مالکی برپایه پنج یک استوار بود ورعایای بدون زمین وفلاحانی که به اندازه کافی مجهزنبودند استثمار می شدند.

استعمار موجد وجاده صاف کن طبقه مالکان عمده اراضی بود، بدین ترتیب که به کارمندان وقائدها و مرابطان خالصه ها مجانی واگذارکرد، ویا به گسترش نفوذ این طبقه ازراه دزدیهائی که زیرسایه زورش صورت می گرفت میدان داد. هدف استعمار ایجاد گروهی وابسته به خود بود، بدانسان که ازلحاظ اقتصادی وسیاسی ثابت باشد تابتوان ازطریق نفوذ اداری یا مذهبی اش، طبقه دهقان متوسط وفقیر را زیر تسلط داشت واکثریت خلق الجزائر راکنترل نمود.

مرابطان حافظ فاصله ای نیزبودند، که شهر وده را از هم جدا میکرد، زیرا ازلحاظ مذهبی وسیاسی وهم ازجنبه طبقاتی واحساسات ملی شهرمتحول ترازده بود.

دراین گیرودار، جبهه آزادی بخش ملی، خود را ازمعرض خطر تعصب آئینی وعقیدتی کنارکشید، بدین معنی که ازهرگونه الگوسازی پرهیزکرد، زیرا به این نتیجه رسیده بود که الگوسازیها منجر به رفتاری ضدمذهبی میگردد واین رفتار جنبه عوامانه دارد.

دراینجا باید به تاریخ توجه کرد. درالجزیره فرق مذهبی مختلف وانجمن های سری گوناگون همواره وجود داشته اند. دراین سازمانها تنها با دسته ای ازآشنایان به اسرار میثاق می بسته اند که اعتقاد و ایمان خودرا با کینه به سازمان و تشکیلات استعماری درهم می آمیختند.

ما آنچه را روزنامه حزب کمونیست الجزائر(حریت) فراموش کرده

است، ازیاد نمی بریم و به این نکته توجه داریم که درکشور ما زاویه ها همیشه مانند امروز مجمع درویشان دوره گرد و مارگیران و حرزنویسان و سازندگان طلسم های(حافظ از"چشم شور" ورفع کننده بدبختی و فقر وناتوانی جنسی وعقیم بودن) نبوده اند.

درزمان قدیم زاویه ها انجمن های اخوتی مذهبی و نظامی بوده اند. مرابطان بنیادگذاران امپراطوری "المراوید" و گروه رهبانان(٤) ازاین جمله اند. شوالیه های آلمانی هم برای مذهب کاتولیک و فئودالیته اروپا همین وضع را داشته اند.

به سال ۱۸۳۰ وقتی ماجرای مقاومت دربرابر اشغال الجزائر توسط استعمار فرانسه پیش آمد، نخستین داوطلبان مرگ که دعوت امیرعبدالقادر راالبیک گفتند، اخوان جنود بودند. اینان که هم روحانی و هم سرباز بودند به یاری میهن وعقیده و ایمان برخاستند.

شکست نظامی بدنبال ۱۷ سال جنگ و درهم گسستن نظام قبیله ای توسط استعمار، و دزدی اراضی به مباشرت و یا باکمک استعمار و نیز فشار و فساد و بدبختی وگرسنگی وهم زمان آنها به عرصه آمدن خائن وبیگانه و ستمگر، همه و همه نوعی بداقبالی وملعنت رابه ارمغان آوردند. فارس العقیده به فرانسه وسپس به سوریه تبعید شد وهمه اعتماد خود را ازدست هشت وبه انتظار مهدی موعود، هادی الهی نشست تا بیاید و معجزه آسا خلق را به طریق المستقیم (صراط المستقیم) بیندازد.

---

(٤) این گروه پس از اولین جنگهای صلیبی بنیاد نهاده شد، و پس ازدرهم کوبیده شدن توسط اعراب به فرانسه دامن کشید. این گروه در یک محاکمه سری متهم شد که دارای اموال فراوان است وآشکارا یا پنهان به اسلام نظر دارد.

۲ـ ایدئولوژی ملی اصلاح طلب (رفرمیست)

خصوصیت این عقیده آن بود که میخواست با روشی محتاطانه و سیاستی غیرخشن، همانطور که اسبهای اصیل را زخم بندی میکنند به استقلال برسند. در این روش یک ردیف متغیر سیاسی عرضه میشد که عبارت بود از رسیدن به استقلال: از راه گسترش تعلیم و تربیت یا از طریق بهبود وضع تجارت، یا تکنیک و یا بازخرید اراضی و یا نوگرائی و تجدد طلبی، یا تعلیم و تربیت دختران و یا رفع حجاب و یا فعالیت پارلمانی و یا مبارزات سندیکائی و یا خواندن فاتحه و نفرین وناله کردن ولعنت خدا را برای دشمن خواستن و یا خواندن اناشید و آوازهای میهنی.

اما چرا اینها؟ زیرا عمل انقلابی و شورش "بازیهای خطرناکی" هستند و آتشی میباشند که همواره جادوگران ناشی را میسوزانند، در نتیجه باید به انتظار متحدی نشست که از خارج بیاید و با سلاح مساوی استعمار را از میان بردارد.

بدین ترتیب می بینیم که ایدئولوژی اصلاح طلب مبلغ روش صبر و انتظار بود. انتظار بهاینکه آزاد کننده‌ای قدم به میدان گذارد و البته این ناجی نیز پی در پی چهره عوض میکرد و به صورت "سیدان" و سلطان اسلامبول (عثمانی) و حاجی گیوم دوم (آلمان) و غازی آتاتورک (ترکیه کنونی) و یوسف استالین و فوهرر هیتلر وروزولت در می آمد.

۳ـ ایدئولوژی درماندگی در برابر دشواریهای شورش مسلحانه

این عقیده نیز انقلابی های "به نیت" حزب کمونیست الجزائر و جنبش ملی الجزائر (مسالی حاج) را فلج می ساخت.

این رفتار تردید آمیز سبب شد که دربارهٔ قدرت جبههٔ آزادیبخش ملی و مسلم بودن وقطعیت پیروزیش تخم شک و تردید پراکنده شود و از استقبال حادثه پرهیز گردد.

این بزرگواران می گفتند که چون در خارج از حزب کمونیست الجزائر و جنبش ملی الجزائر "استراتژ" و نقشه کش متخصص وجود ندارد در نتیجه هر گونه اقدامی مستقل از نظارت اینها پیشاپیش محکوم به شکست است، زیرا شورش نیز هنری است و تنها آشنایان به اسرار از رازهایش آگاهند. خطر خطر! دست زدن به انقلاب بی اجازه ممنوع

اما استدلال اینها: انقلاب یک ماجراجوئی خونین ونافرجام نیست، و نیز یک سلسله اقدام به منظور خودکشی نمیباشد تا دستهای بی باک بدان دست یازند، دسته‌ای که تحت تأثیر هرج ومرج طلبی اقلیتی آشوبگر، روح وفکرشان زهرآگین شده است، ونیز انقلاب مانند اسب سواری تفریحی نیست تا در میدان آن نظیر صحنه های سینمائی سوارکاری گرد وغبار بلند شود و با توفیق سوارکار ماجرا به سرانجام رسد. در انقلاب خطر یک واقعیت است، و نتایج اجتماعی اش نیز نامیمون وشوم است.

با مطالعهٔ دقیق سیاست حزب کمونیست الجزائر در این کتاب، خواهیم دید که موضع گیری مذکور نتیجه منطقی یک نظریهٔ ابهام آمیز است. این نظریه ملغمه‌ای از لنینیسم و سوسیال کلونیالیسم وفرصت جوئی تسلیم طلبانه و تشعب طلبی (سکتاریسم) مخالف احساسات ملی (وبقول آقایان ملی گرا!) و انتظار پیشگی و گرایش به چند منزل یکی رفتن و ترس از خلق و انفراد و انزواجوئی سیاسی و گوش به

زرنگ نبودن برای بهره برداری از یک انفجار توده ای نیک فرجام است.

۴ـ ایدئولوژی ضد انقلابی مسالی

مسالی گری بلافاصله پس از انشعاب درون جنبش برای پیروزی آزادیهای دموکراتیک (M.T.L.D.) و در برابر توسعهٔ شورش مسلحانهٔ نوامبر ۱۹۵۴ ایجاد گردید. جنبش ملی الجزائر به زودی از مرحلهٔ احتیاطکاری به مرحلهٔ دشمنی روی پوشیده وسپس خصومت آشکار با انقلاب کشانده شد و ایدئولوژی تسلیم طلبانه اش به پستی گرائید و به ایدئولوژی ضد انقلابی مبدل شد.

کمک غیر مستقیم این جنبش به دشمن ملت الجزائر نخست به صورت عملیات انحرافی بود. این عملیات خصلتی فرومایه یا نژاد پرستانه داشتند: از قبیل، تلکه کردن از کسبهٔ یهودی، روی گرداندن از کسبهٔ موزابی و فعالیتهای کینه توزانه علیه ارتش آزادیبخش ملی (که منحصراً توسط قبائلی ها اداره میشد).

در این دوره برخی از ملیون خیانت جنبش ملی الجزائر را "غیر عمدی" تلقی میکردند. اینان کارهای مزبور را نوعی رقابت تلقی می نمودند که میان "برادران رقیب و متخاصم" به هنگام جنگ بر ضد دشمن مشترک وجود دارد.

اما به زودی نظر کلیهٔ الجزایریان برگشت و خیانت های علنی جنبش، عمدی و آگاهانه تلقی شد زیرا همه دیدند که:

جنبش ملی الجزایر به طور مکرر مناضلین (۵) جبههٔ آزادیبخش را به قتل میرساند حال آنکه این مناضلین موفق شده بودند دامهای پلیس استعماری را ازکار و اثر بیندازند، ونیز جنبش به کمک چریکهای قلابی خود و با همدستی ارتش فرانسه "ضد آتش" ماجرای بلونیس را ایجاد

(۵) جمع مناضل، پیکارگر

کرد و از پشت سر به ارتش آزادیبخش ملی خنجر زد.

مسالی گری آخرین امید حکومت فرانسه بود. رازگوئی ژاک سوستل حاکم کل الجزائر با پروفسور ماسینیون ارزیابی مارا در بارهٔ این دسته به کرسی می نشاند.

ما در زمینه و برنامهٔ عمل خود (کنگرهٔ سومام ۲۰ اوت ۱۹۵۶) از وضع موجود تحلیلی کرده ایم، این تحلیل نشان میدهد که ما در پرتو تجربهٔ خویش حق داشته ایم با شدت وحدت به جنگ عقیدتی و سازمانی جنبش ملی الجزایر برویم، زیرا این فرقه دشمن خلق الجزائر است.

جنبش ملی الجزایر در رژیم دوگل نیز نظیر رژیم آقایان گی موله و لاکوست از همان تبلیغات جنجالی رادیو و مطبوعات برخوردار است.

رئیس جنبش ملی الجزایر در طی مصاحبه هائی که محتوای آن را پلیس مخفی فرانسه القاء میکند. درست به بحث در بارهٔ موضوعاتی می پردازد که مطابق قاعدهٔ دستگاه روانشناسی ارتش استعماری بدانها توجه دارد. در این گفتگوها از نفاق و اختلاف داخلی حکومت موقت جمهوری الجزایر و مسألهٔ میزگرد و مطلب نفوذ مبالغه آمیز جنبش ملی الجزایر در میان مردم و نیز مترسک حزب کمونیست الجزایر سخن به میان میآید

به این گزارش خبرنگار پاری پرس توجه کنیم که در تاریخ فوریهٔ ۱۹۶۱ چنین نظر داده است که "کمونیسم با شعارهائی از نوع: زمین از آن فلاحان مزاحم همه کسانی خواهد شد که میخواهند با فرانسه کنار بیایند".

آری این انحطاط باورنکردنی که مسالی حاج بدان دچار شده انحطاط خود آزارانهٔ یک ضد انقلاب است. این شارلاتان متوجه نیست

که برچراغ فروزان انقلاب پف میکند . وی بمجرات خود را مدافع کلنهای بزرگ میداند ، و برضد اصلاح ارضی فعالیت میکند ، اصلاحی که مجاهدان آن را از مبارزه در راه استقلال ملی جدا نمیکنند .

زندگی بولحیه شانتی یی Chantilly برای حکومت فرانسه آنقدر اهمیت دارد که حتی در خود فرانسه ، حکومت علاوه بر ژاندارمهای ث.ار.اس. C.R.S. یك دسته محافظ دائمی مرکب از سی تن سرباز اجیر را به کمك طلبیده است ، والبته این جریان تعجب آور نیست .

اهمیت مانور بائودائی زاسیون* قبل از خود مختاری خلق الجزایر سخت عظیم است .

به همین دلیل لوموند مورخ ٤ فوریه ۱۹٦۱ توصیه میکند که ، در این ماجرا نباید ناپخته وارد شد . . . . . .

مسالی حاج ، این زعیم سابق یا رهبر عوامفریب دیگر جز یك قلاووز (٦) بی نام و بدون شرف و افتخار نیست ، و از گناهش نمیتوان گذشت .
« فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَه ، وَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَه » (۷)

جبهه آزادیبخش ملی سکاندار رهبری و سازمان دهی انقلاب الجزایر است . این جبهه در دورانی تاریخی و بی سابقه به عرصه

(٦) قلاووز : پیش آهنگ و راهنما .

(۷) هر که هموزن ذره ای نیکی کرده باشد ، پاداش آنرا ببیند و هر که هموزن ذره ای بدی کرده باشد ، سزای آنرا ببیند (سوره زلزال : ۷ و ۸)

(*) Baodaïsation اشاره است بمانور استعفای بائودائی امپراطور آنام به هنگام تشکیل دولت ویت مین و سپس ریاست دولت ویتنام توسط وی .

آمد و در دامن آتش شورشی مسلحانه سر بر آورد شورش یاد شده را کمیته انقلابی وحدت وعمل در اول نوامبر ۱۹٥٤ تدارك دید .

جبهه آزادی بخش ملی ، مرحله شکفتگی کمیته مذکور است همان سان که شعله طبعا از دل شراره و اخگر سر بر میآورد ، همان گونه نیز انقلاب بسط و توسعه کیفی شورش است .

آیا باید به جنبشی خود جوش دل بست ، جنبشی که ترك مصر وعبور عبریان را از دریای احمر بیاد میآورد ، عبریانی که بی تر شدن پاهایشان از معبری که عصای موسی معجزه آسا در آبهای بحر احمر باز کرد گذشته اند ؟

مسلماً نباید به جنبش خود جوش دل بست ، به عکس برای از میان بردن استعمار باید از قید و بند اسطوره هائی آزاد شد که مانع عمل اندیشهٔ نقاد و نکته گیرند ، و نیز باید از عادات و آداب بردگی آسا دست شست . عادات و آدابی که موجب میشوند افراد از زندگی بدون حضور ارباب اندیشه بترسند .

بلی مفاهیم کهنه و نظریه های تخیلی خود به خود و پس از انجام یك تجربه ناپدید نمیشوند . این مفاهیم و نظریات پیش از آنکه جای خود را به واقعیت تاریخی بسپارند به سختی مقاومت میورزند .

باید قادر به تشخیص چیزهائی بود که کهنه و تخیلی هستند ، اما نه در عالم امور مطلق منتزع بلکه در عالم واقع و در رابطه با یك هدف مشخص ، واین هدف مشخص از میان بردن رژیم استعماری است .

در شب هنگام انقلاب ما ، پان اسلامیسم هنوز طرفداران و هواخواهانی داشت . اینان ملیون صمیم و صادقی بودند و به آزاد ساختن الجزایر می اندیشیدند ، برای اینکار در صدد بودند وحدت

سیاسی ـ مذهبی را بار دیگر زنده کنند، وحدتی که با از میان رفتن اقتصاد بازرگانی (بر اساس دریانوردی بادبانی و راههای کاروانی) از هم گسسته است.

اما مردم مسلمان نیز این نکته را با تجربه ویژهٔ خود دریافته‌اند که این همبستگی مذهبی توانائی و خودجوشی و تأثیر خود را ازکف داده است. امپریالیسم فرانسه از سربازان سنگالی یا مراکشی در الجزایر واز تیراندازان الجزایری علیه سوری ها و ریفی ها استفاده میکند. در خود الجزایر نیز قائدها و دشتبانان و پلیسها وجاسوس‌ها (که چوب بستهای استعمار را در بلد تشکیل میدهند) همگی مسلمانند.

در نتیجه این پرسش مطرح شده است که:

اگر "جنگل را مشعلی از چوبهای خود آن به آتش میکشد" آیا عاقلانه تر نیست که همراه با سوریها و لبنانی ها گفته شود:

الدینُ لِلّه وَالوَطَنُ لِلجَمیع: دین از آن خداست و وطن برای همگان است".

اشرافیت (آریستوکراسی) کارگری اروپا نیز در تعلیمات حزب (S.F.I.O.) وفراماسونری وغیره الحاد و بیدینی مفرط را شرط اصلی و اساسی خروج از مرحلهٔ طفولیت تمدن میداند وغالبا این مطلب را با تعصبی مودبانه بیان میکند اما در گفتار وی همواره تحقیر تمامی یک خلق نهفته است. خلقی که هنوز "عقب مانده" وبنابراین جاودا "قابل استعمار" است.

این طرز تفکر ناشی از جهل مرکب نسبت به روانشناسی اجتماعی است. گوئی ظهور علم نجوم بنفسه کفایت میکند تا خاطرهٔ جذّاب براق یا اسب بالدار با سرزن یا با سرعقاب وکرکس را از وجدان و آگاهی

خلایق بزداید.

میدانیم که این اندیشه های برتر مثلا به تعلیم و تعلم این مطلب سخت توجه دارند که: "یك لیتر آب در تماس با قوهٔ برق به ۲۰۰۰ لیتر بخار مبدل میشود" و "یا ماهی قرمزی که تنها باشد بیشتر از همان ماهی در داخل یك گروه اکسیژن میسوزاند".

ولی هیچکس در صدد نیست مزاحم این صاحبان اندیشه های برتر شود که در کلوبهای دوستانه "علما" ویا در "لژها" گرد می‌آیند ونیز هیچکس تعجب نمیکند وقتی میفهمد که این حواریون عقل برای دریافت اسرار مربوط به "فیزیك تفریحی" خود را ناگزیر دیده‌اند که پیش‌بند کوچکی ببندند (۸) و برای ارتقاء رتبه در ادارات استعماری به امید "پیستون" باشند.

اگر کسی مدعی شود که راه ترقی انسانی را با توصیهٔ قرائت مطالب نامناسب ونانجیبانهٔ این "کشیشان" نشان میدهد در عمل با اعتقادات اکثریت عظیم خلق الجزایر (بدون توجه به وابستگی مذهبی آنان) معارضه نموده است ونیز وقتی کسی مدعی مبارزه علیه استعمار باشد و درعین حال اعلام کند که به کلن های اروپائی بی دین نزدیکتر از کارگر کشاورز الجزایری معتقد و مومن است در زمینهٔ سیاسی حد فاصلی غلط و نادرست ترسیم کرده است. در این ادعا همان دعوای بیزانسی (۹) را میتوان دید

(۸) اشارهٔ مؤلف به لژهای فراماسونی است که اعضای آن دارای پیش‌بند کوچکی هستند. (م.)

(۹) اشاره است به مباحثه و دعوای کشیشان در قسطنطنیه راجع به مباحث الهیات مسیحی در هنگامیکه سلطان محمد فاتح وارد شهر میشد. (م.)

این دعوا برای این براه افتاده است که دشمن اصلی یعنی رژیم استعماری بدست فراموشی سپرده شود، حال آنکه این استعمار است که منشــا بیسوادی ونادانی عمومی است.

وقتی شخص اعلام میکند "آزاد" فکر است ولی برای تفکیك واقعی کلیسا از دولت پیکار نمیکند در واقع دچار حالت فراموشی شده است بلی این شخص این مطلب را از یاد برده است که باید به مسلمانان کمك شود تا آزادی عقیده ومذهب خود را بدست آورند وخصوصا این شخص فراموش کرده است که باید مانع دخالت فرانسه در انتخاب ائمهٔ جماعت و مفتیان گردد، امامان ومفتیانی که از طرف یك استاندار مسیحی یا یهودی یـا بیدین وملحد برگزیده میشوند، و باز این شخص به دفاع از حق کامــلا ابتدائی آزادی عقیده و وجدان بر نمیخیزد و نیز دفاع از دموکراسی را از یاد میبرد واز حمله به مبانی بی عدالتی رژیم استعماری استنکـاف میکند و درنتیجه به تقویت رکود اقتصادی و اجتماعی یاری مینماید ودوره عقب ماندگی را طولانی تر میسازد.

به عکس اگر درنمای دورتری بنگریم و به مسأله از جنبهٔ عینــی نظر کنیم هم در زمینهٔ دیالکتیکی و هم در زمینهٔ تاریخی ایمان و اعتقاد به اسلامی را انقلابی تر می یابیم که مورد ستم و اهانت استعمار قــرار گرفته است.

****

* جنبش اصلاح مذهبی " جنبشی است برای نوزایش اسلامــی. این جنبش خصلتی فرهنگی و سیاسی دارد وغالبا بیان کنندهٔ ایدئولوژی بورژوازی دموکراتیك است و هدفش از میان بردن رژیم فئودالی است، رژیمی که به اعتبار اقتصادی و اجتماعی و دولتی ناهمزمان است.

از سی سال پیش باین طرف، یعنی از هنگام ایجاد انجمـــن علمای مسلمان الجزایر، جنبش اصلاح مذهبی رو به ترقی و پیشرفـت مداوم بوده است.

برنامه انجمن در فرمول جالب توجه و جذاب زیر بیان شــده است که:

اَلإِسْلاَمُ دِینُنَا — اسلام دین ماست
وَالْعَرَبِیَّةُ لُغَتُنَا — عربی زبان ولغت ماست
وَالْجَزَایِرُ وَطَنُنَا — والجزایر وطن ماست

در آغاز کار، وخصوصا در شهرهای بزرگ فعالیت این انجمن اساساً اخلاقی بود. مثلاً کوشش بر ضد شرابخواری (الکلیسم) و مخالفت با خرافه پرستی مرابطان و اصلاح وضع اموال حبس (یعنــی اوقافی که استعمار آنها را میدزدید) و نیز فعالیت در راه تعلیمـات "تکمیلی" به زبان عربی.

دستگاه اداری فرانسه از طریق روزنامه هائی که در اختیـار داشت، علما را متعصب و طرفدار وهابیه ابن سعودی معرفی میکـرد و تبلیغ مینمود که اینان در خدمت پان عربیسم و پان اسلامیسم اند و از عمال امرای عربند که توسط انتلیجنت سرویس هدایت میشوند.

حزب کمونیست هم (که در آن روزگار بخش الجزایری حـزب کمونیست فرانسه بود) انجمن مذکور را یك سازمان بورژوازی ضد کمونیستی وعقب مانده میدانست که درصدد مخالفت باعمل انقلابی حزب ملـی انقلابی است، حزبی که یك "سازمان توده‌ای" است و باید کلیـه هواخواهان استقلال الجزایر را گرد هم آورد.

دلیل مسلمی که برای این امر اقامه میشد این بود که شیخ العقبی

خطیب مورد تحسین توده" مردم با توجه به فعالیت "کارگران ملحد" یعنی سازمانی (باصطلاح) "توده ای" و مرکب از پانزده تن به کمونیسم حمله ور شده است هیچکس نمیتوانست بداند که این سازمان در مجامع "نیمه مخفی" خود از چه چیزی بحث میکند • ولی آنچه را نمیشد نادیده انگاشت، نمایشی بود که این دار و دسته در جشن تابستانی سندیکاهای کارگری عرضه کرد، و روزنامه La Dépêche Algérienne در گزارشی که راجع به "جشنهای سرخ" داد این نمایش را برجسته ساخت واز آن برای تهمت زدن به طبقه کارگر و از اعتبار انداختن "ث.ژ.ت" C.G.T. متحد وانقلابی استفاده جست• قضیه از این قرار بود که مشتی آشوبگر و هرج ومرج طلب به جنگل و کنار دریا رفتند و برای گروهی که در جنگل اتراق کرده و یا در ساحل دریا با شلوار شنا دراز کشیده بودند شروع به نطق و خطابه کردند•

اما هدف نطق و خطابه شان آن نبود که مبداء عالم و اصل انسان و یا مبنای پدیده های طبیعی و اجتماعی را تبیین کنند• در این نطق و خطابه فقط اعتقادات و "پیشداوریها" را مسخره کردند "اعتقاد" آنها این بود که باید برخلاف اخلاق "سرمایه داری" عمل شود، یعنی باید به دامن الحاد و بیدینی و بی خدائی و گیاهی گرائی و طبیعت گرائی درغلطید، و آنگاه از "کسانی که این مطالب را فهم کرده بودند" دعوت مشد به "اردوگاه آزاد اندیشی" بپیوندند• این اردوگاه در گوشه ای از جنگل یا درباکنار آماده گشته بود•

کنجکاوان "نان قندی خور" در برهنه شدن دسته جمعی دیوانه واری شرکت جستند و خویشتن را به آب افکنند ..... این نمایش دلها را به درد آورد، آخر این ماجرا آدامیسم فرقه سری

قرن دوم مسیحی را به خاطر میآورد، این فرقه از پوشیدن هرگونه لباسی صرفنظر کرده بود تا با برهنگی عهد عتیق انسان نخستین هم آهنگ باشد•

خوشبختانه زیرفشار فعالان سندیکاها که بسته و پیوسته به خلق بودند، حزب کمونیست موضع گیری خود را تصحیح کرد•

این "واگرد" در دو جهت صورت گرفت:

نخست آنکه حزب از این گروه که فعالیت نامیمونشان با دکترین لنینی راجع به مذهب هیچگونه رابطه ای نداشت تبری جست زیرا، دکترین لنینی، عضویت معتقدان (وحتی کشیشان) را در یک حزب انقلابی با فلسفه ای ماتریالیستی میپذیرد، مقصود حزبی است که فلسفه اش مبتنی بر تبیین علمی پدیده های طبیعی و بر پایه" تبیینی عقلانی باشد که کشفیات و استخراجات اصول آن را محقق ساخته است وکلیه افراد اعم از امریکائی یا روسی آن را درمی یابند و تقدیر و تحسین میکنند•

دو دیگر آنکه: با همکاری حزب ملی انقلابی به سازمان دهی فعالیتی توده ای دست زد تا از همین شیخ العقبی دفاع کند زیرا استاندار شیخ العقبی (۱۰) را از موعظه در مسجد اعظم منع کرده بود• حق موعظه حقی است که در اسلام برای هر مسلمان عاقل و عالم باز شناخته شده است•

(۱۰) شیخ العقبی نائب رئیس انجمن علما بود، در ۱۹۳۹ این انجمن را ترک کرد و سخنرانی های خود را در الجزایر در نادی (انجمن) ترقی ادامه داد•

تظاهرات مذکور در مرکز شهر الجزایره در میدان حکومتی و با موفقیت عظیم برگزار گردید .

عدلیهٔ استعماری تائب از جملهٔ فعالان عرب و ناوارو ازافراد فعال اروپائی را به شش ماه حبس محکوم ساخت ، آخر اینان از آزادی عقیده و آزادیِ اسلامی که خفه شده بود، دفاع کرده بودند . این ماجرا به سال ۱۹۳۳ یا ۱۹۳۴ اتفاق افتاد .

معنی این موضع گیری و تغییر شیوهٔ رفتار کمونیست ها ومتحدان ملی انقلابی آنها اینست که دریافته‌اند در الجزایر (نظیر اروپای سابق) مذهب بر گروههای اجتماعی تسلط دارد .

پیش از آنکه این واگرد صورت گیرد همه مراحل یک جاده نوردید میگشت و فکر میشد که مذهب باید از سیاست جدا شود و اظهار میگردید، که مذهب امری شخصی و گرینشی فردی است .

کمونیست ها این مساله را درنمییافتند که "حرکة الاصلاحیه" گزارشگر آگاهی ملی است ، وگرچه دارای شکل خاصی است ولی از استشعار به منافع مشترک سرچشمه میگیرد . این آگاهی و استشعار نسبت به بی عدالتیِ استعماری است که خلق الجزایر را بدون هیچگونه تمایز طبقاتی سرکوب میکند .

در این مطلب شکی نیست که در آغوش واقعیت الجزایر، یعنی واقعیتی که در جنب وجوش مداوم و پیچیده‌ایست (و پیچیدگی اش هم نتیجه تعارض‌های ایدئولوژیک و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و انتخاباتی است) بآسانی و بدرستی نمیتوان یک جنبش مذهبی را ارزیابی کرد جنبشی که خود علماء نیز به عمد و قصد آن را در این یا آن شعار که مربوط به مذهب یا زبان عربی بود محدود می ساختند .

کمونیست ها یا فراموش کرده و یا بگوئیم نمیدانسته اند که راز گرایش ملی حرکت اصلاحی الجزایر در علقه‌ای است که میان دو شعار نخست و شعار سوم یعنی میهن موجود است .

شیخ بشیر الابراهیمی که خدایش رحمت کناد هیچگاه این نکته را از خاطر نمیبرد که به میهن دوستان در خور اعتماد یادآوری کند که هدف برنامهٔ علما آزادی ملی میهن است .

اما برای آنکه با قطع و یقین بتوان به توفیق نهائی رسید ، این امر ضرور است که یک محیط ایدئولوژیک ایجاد گردد و افکار و روحیه ها آماده شود و این معنای نخستین شعار است :

الاسلامُ دینُنا

مرحلهٔ دوم، پیکار برای زبان عربی به عنوان زبان ملی است از ۱۹۴۳ تا ۱۹۵۴ تعداد مدرسه ها از چند ده تا به صد وپنجاه تا رسید .

مرحله سوم، مرحله مبارزه برای استقلال است .

زمانی که برای توجه به شعار : الجزایرُ وَطَنُنا انتخاب شد همزمان با شکست جبههٔ الجزایری برای دفاع و مراعات و احترام به آزادی بود .

یک سند ده صفحه‌ای وجود دارد که عمل جنبش اصلاحی را در مبارزه برای استقلال بطور دیالکتیکی تبیین و توجیه میکند . این مدرک مورد توجه خاص شیخ لربی طبسی (که توسط چتربازان توقیف و ناپدید گردیده) قرار گرفته بود .

وی معرفتی شهودی به آینده داشت این معرفت با عبارت معروف وی متناقض نیست ، شیخ در طی این عبارت پیش از قلع و قمع –

نظام سرکوب کننده مردم و ملت الجزایر ازدواج های مختلط را محکوم میکند و میگوید :

« کسی که با یك زن فرانسوی ازدواج میکند ، استعمار را در کانون خانوادگی خویش وارد میسازد » .

این رئیس مذهب به زهد و پارسائی بی نهایت معروف است آنچه نزد وی قابل توجه است اینستکه وی میهن دوستی سوزان و شدید خود را فارغ از هرگونه تعصب مذهبی یا نژادی اظهار میداشت :

دستور و توصیه قرآن چنین است : « لا اِکراهَ فِی الدّین » « در دین هیچگونه اجباری نیست » (۱۱) .

این تقدم سیاست بر مذهب و یا بهتر بگوئیم این دخالت احساسات ملی تا بطن اعتقاد و ایمان از جنبه صوری یك پدیده الجزایری و از جنبه ماهوی پدیده ای اجتماعی است .

کافی است بند راهی بیندیشیم که فکر دیدرو پیموده است بدین ترتیب برما روشن میشود که مبداء حرکت فلسفه قرن روشنفکری مذهب پروتستان است تا افکار را برای تحولی آماده کند که به انقلاب فرانسه (سال ۱۷۸۹) منجر میگردد .

نزد ما نیز اصلاح به معنی عمل میزان ساختن یك چیز و تصحیح و تعدیل و سرو صورت دادن بیك امر است .

سهم و اثر حرکة الاصلاحیه در شکست ایدئولوژیك مرابطان رسمی مهم است .

آئین اعتقادی مرابطان به فئودالیسم تعلق دارد و عامل عدم

---

(۱۱) قرآن ، سوره بقره آیه ۲۵۶

تحرك اجتماعی و حائل میان طبقه دهقان و مردم شهری و نیز حصار رژیم استعماری میباشد .

مثال زیر برای نشان دادن نفوذ زاویه ها کفایت میکند .

زیارت سالانه سیدی عابد (که نزدیك رلیزان است) یك بازار مذهبی بود که صد هزار آدمیزاده را گرد هم میآورد ، در این ایام زیارتی مدت یك هفته پرخوری و خرافه و احترام به مقامات استعماری (که با لباس متحد الشکل حضور می یافتند) درهم میآمیخت .

جنبش اصلاحی کوشش کرد تا اثری را که تمایل اصلاح طلبانه آمیزش با فرانسویان و تشبه به آنان بر مردم گذاشته بود کم کند و از میان ببرد نماینده تمایل مذکور روشنفکران فرانسه زده بودند . دکتر بن جلول سلسله جنبان این گرایش و عنوانش صدای تحقیر شدگان یا نخبگان غیر قشری بود .

آری ، در میهن ما بخلاف طرز دید « غربی « انقلابی و واپس مانده و مرتجع کسی نیست که موضعش را درجات ارزشها و مقیاسهای استعمار تعیین کند .

شیخ عبدالحمید بن بدیس که یادش جاودان و مخلد باد نخستین رئیس انجمن علما و خطیبی زبردست و فروتن و فرزند خلق بود وی از هرگونه عمل ضد استعماری منطقی حمایت میکرد و در کلیه احزاب و خصوصا در میان فعالان انقلابی ، بدون توجه به تمایلات و نیز اعتقادات مذهبی شان ، دوستان سیاسی و شخصی داشت (از جمله در میان اعضای حزب خلق الجزایر و حزب کمونیست الجزایر و فعالان سندیکایی وجوانان کمونیست که برخی از اداره کنندگان آنها شاگردان سابق شیخ در جماعة الاخضر قسطنطینه (کنستانتین) بودند .

صرفنظر از مسائل دیگر شجاعت سیاسی وی هنگامی جلوه‌وجلا یافت که بلافاصله پس از یهودی کشی پنجم اوت ۱۹۳۴، نژادگرائی ضد یهود را محکوم ساخت ۰۰۰۰ وی در میتینگ «جامعه بین‌المللی برضد آنتی سمی تیسم» عمل «جامعهٔ لاتین» را تقبیح کرد و از اتحاد این جامعه با دستگاه اداری استعمار اظهار تنفر نمود، زیرا دستگاه اداری استعمار آشکارا خوش‌خدمتی کرده و دعوت به کشتار یهودیان را نادیده گرفته و توزیع «گفتار آزاد» و ورق پاره های دیگر استعماری ـ فاشیستی را منع نکرده بود.

مصلح مذهبی ما یک انقلابی روشن بین و دانا بود و از هر دوره جز آنچه را که آن دوره میتواند عرضه کرد توقع نداشت، وی پدر کنگره مسلمانان الجزایر بود، کنگره‌ای که در آن اتحاد کلیه گرایش های ضد استعماری تحقق یافت. این کار خلق و مردم الجزایر را بطور عمومی بحرکت آورد تا بدون استثنا و بدون سکتاریسم به اتحاد و عمل بپردازد زمان این اتحاد گزارشگر لحظه‌ای است که خلق به عرصه سیاست وارد شد، عرصه ای که تا آن هنگام تنها مختص برخی ازنخبه‌ها بود.

پیش از این دوره، دوره ای بود که هنوز شب تاریک بر سر دست نیامده بود، اما «خروس بی محل» طلوع فجر را پیش از وقت خبر میداد. در آن دوره انقلابی ها هنوز عنایت و توجه توده را بدست نیاورده بودند تا برای مبارزه در راه آزادی قهر را بکار برند و یا آنکه نمیتوانستند این توجه را جلب کنند. در آن روزگار همه چیز در اطراف مسالهٔ تساوی حقوق الجزائریان با اروپائیان تمرکز داشت. بنا برآن بود که مدارس و گاوآهنها و جاده ها و بیمارستانها را از دست رقیب یعنی اروپائیهای الجزایر بزور بیرون بیاورند و راه این کار نیز «رفع حجر از طریق تحول» بود

این خط و ربط سیاسی را نخبگان «تیرداری» نشان میدادند یعنی کسانی که بیش از همه حرفشان در رو داشت و از همه بیشتر توده‌ای و مردمی بودند، از «معاریف» و یا از طلابی بودند که علم «فرانسوی» را میدانستند.

وسیلهٔ عمل نیز شکایت بردن به نزد «فرانسویهای خوب فرانسه» بود. بدین سان که «وَفد» یا هیات نمایندگی به پاریس فرستاده شود و در آنجا نخبگان «ما» به جستجوی دموکرات هائی برآیند که «آمادهٔ گوش دادن و اصغا» باشند و در اظهار تنفر و تقبیح شرکت کنند و یا وزرا نسبةً مودب را پیدا کنند و «به حضور آنان باریابند» و نیز، توهمات مربوط به «موثر بودن» فعالیت برخی افراد (حتی برجسته) را تقویت کنند و همهٔ این کارها برای آن انجام گیرد که بدون بکار بردن اهرم خلقی بار سنگین استعمار از دوشها برداشته شود.

در این چنین طرز کار نخبگان بی آزار و بله بله گو، یا «مستقل» افرادی را که دیپلم «دانشگاهی» نداشتند و نیز بیکاران «مست از کیف» و علما را قبول نداشتند. آخر این علما «حتی به زبان فرانسوی حرف نمی‌زدند» و به جای آنکه به تعلیم وضو و نماز بپردازند در صدد فهم سیاست بودند.

پانزده سال بعد از این دوره آقای ژاک شوالیه به تکرار گفتاری از همین دست میپردازد. البته سبک وی سبکی است که در شان یک وزیر سابق است. شوالیه در کتاب خود وقتی از تشکیل «جبههٔ الجزایری برای دفاع و احترام و رعایت آزادی» (مورخ ۶ اوت ۱۹۵۱) گفتگو میکند از این نکته یاد مینماید. شهردار سابق وقتی میبینند یک مرجع مذهبی با احزاب سیاسی یعنی M.T.L.D و U.D.M.A و P.C.A عقد اتحاد بسته

نمیتواند خشم خود را پنهان کند.

در کتاب "ما الجزایریها ..." چنین میخوانیم: "اهداف این جبهه حاوی هیچ نکته ای نبود که بتوانند یک دموکراس حقیقی را انکار کنند"(۱۲)

بلی مسلم است، زیرا در این جبهه مساله" فعالیت جهت اخذ استقلال نمیتوانست طرح شود. برنامه طوری بود که بظاهر "دو سه رینیی" De Serigny هم میتوانست آنرا امضا کند چون محتوی آن فقط تمایلات اصلاح طلبانه را بیان میداشت.

اما نفس این "اقتران وحشت آور" جنبه" انفجارآمیز داشت زیرا: "مسلمانان میانه رو در بن بست قرار گرفتند" چرا؟ ژاك شوالیه این مطلب را روشن میسازد با این بیان که:

"وقتی دین اسلام در جبهه" الجزائری برای دفاع و احترام و رعایت آزادی متعهد گردید، در نتیجه به نظر برخی مبارزه با این جبهه تظاهری خصمانه علیه مذهب تلقی میشد." (۱۳)

این نکته، نکته" درستی است. اتحاد مذکور "اتحادی شگفت انگیز" میان "مفاهیمی نظیر معنویت و مادیت بود که در اسلام سخت مقابل و مغایر یکدیگرند"(۱۴) (واقعا ؟!) آری، در این اتحاد استعمار با خطری مرگ آور روبرو میشد چون اسلام در آن همچون ملاط به کار رفته بود تا اتحاد عناصر مختلف نیروی خلقی و مردمی و توده های کشور

(۱۲) ژاك شوالیه: ما الجزایریها ... پاریس ۱۹۵۸ صص ۳۷ و ۴۳

(۱۳) همان کتاب (۱۴) همان کتاب

را استوار سازد.

دشمن استعمارگر مستقر در "قصور قدیم" (که امروزه در اختیار "شوالیه های شکنجه گر" الجزیره - ساحل است) با روشن بینی مسجد را ویران میکرد و آنها را به سربازخانه و اصطبل مبدل میساخت، چرا؟ زیرا این مساجد دست کم معبدند. اما مسجد دانشگاه هم بوده و هست، نظیر زیتونه در تونس و قراوین در فز (فاس) و الازهر در قاهره.

یك مسجد که ویران میشد، دست کم یك مدرسه و یك کتابخانه و یك سالن سخنرانی و یك خانه" مردم و یك مجمع مشورتی و تصمیم گیرنده و یك کنسرواتوار موزیك ویران میگردید، کنسرواتوآری که در آن تجوید آموخته میشد تا قرآن با صوت نیکو قرائت شود و این هنر مستلزم آشنائی مقدماتی به کلیه" مقامهای موسیقی کلاسیك و یا توده ای اندلسی یا شرقی بود.

ما درباره این روحیه صلیبی اصرار نمیورزیم روحیه ای که در تبدیل مسجد به کلیسا و نیز برپا داشتن عماراتی بروز میکند که در آنها صلیب آهنی بر فراز این کتیبه لاتینی قرار میگیرد که:

IN HOC SIGNO VINCES

"تو با یاری این علامت پیروز خواهی گشت"

و باز درباره" علامت شهرها پافشاری نمیکنیم و فقط بعنوان مثال میگوئیم که علامت شهر الجزیره که با تمبر پستی خود در همه" عالم معروف شده است، صلیب عظیمی در دل آسمان است که بر هلال کوچکی که بر روی دریا واژگون گردیده پیروز شده است.

آری دشمن استعمارگر ما در انتخاب "خادمان و کارکنان

مساجد" روشن بینی به خرج داده، وآنان را از میان فهرست نظامیان بازنشسته و داوطلبان چاووشی و دشتبان ها و ژاندارمهای ستوربان و و" کارگران بیکار" قهوه خانه ها و مودن ها و قرآن خوانان وجاروکشان و برقی ها برگزیده است .... پس از این انتخاب چنانچه این خدام وفاداری خود را به رژیم استعماری اثبات میکردند و سی جزء قرآن را نیز از حفظ میشدند لایق دریافت دیپلم "شیخ الاسلامی" میگشتند این دیپلم را حاکم کل امضاء میکرد . مفتی اعظم نیز کاری جز این نداشت که متن خطبه نماز جمعه را از میان خطبه های بایگانی ها انتخاب کند و درعین حال دقت نماید و "کلام خداوند" را از زیر سانسور کفرآمیز خدا ـ ایکام (١٥) رد کند .

هنگامیکه شیخ النار که ازطرف استاندار منصوب میشد صوت منقلب کننده" الله اکبر را که از رادیو پخش میشد، میشنید، مومنانی را که پیشانی بر زمین میسودند به مثابه گروهی از بردگان تصور میکرد که زانو زده و جان وروح ونیز اطاعت و انقیاد خویش را عرضه میدارند .

دشمن استعمارگر وقتی بلاانقطاع به جنگ مرگ آور علیه زبان عربی (که زبان خارجی تلقی میکرد) میپرداخت، روشن بینی خود را ثابت مینمود . این دشمن در شعاع سیصد کیلومتری یک مدرسه فرانسوی کلیه مدارس عربی را میبست ، هدف مدرسهٔ فرانسوی تنها تعلیم لغت نامه‌ای بود که کاراداره" کارگران کشاورزی را آسان سازد همانسان که به قاطرها نیز چند کلمه‌ای میآموزند تا طرز رفتارشان آزارکمتری برساند ند

(١٥) ایکام اسمی است که به معاون استاندار فرانسوی دادها و نیز به معنی بازرس کل اداره در ماموریت فوق العاده است.

دشمن استعمارگر ما از خطر زبان عربی فصیح و درحال توسعه و شکفتگی آگاهی داشت و میزان وسعت این خطر را بخوبی اندازه گرفته بود .

آری ، تعلیم زبان مادری به خرد سالان الجزایری موجب میشد که اینان از چنگال عقدهٔ حقارت رهائی یابند و دیگر تصور نکنند ولدالبلد یا "بچه سراهی ویتیم و حرامزاده و ولگردند . این تعلیم موجب میشد که از حیثیت و شرافت خود آگاه شوند واز خطر یک نوجوانی و بلوغ بی ریشه دور بمانند . این تعلیم مانع میگردید که اینان در دامن الکلیسم و نیروانائی بیفتند که حاصل مواد کیف آور و شیره و کوکائین و یا عیاشی و هرزگی است .

تعلیم زبان عربی موجب میگردید که جوانان مجرد روح مغرور و توانا و روشن خود را بازیابند و بنیان و پایه و مایه" عکس العمل استعماری را دریابند و به توهین های اروپائی نژادپرست آشنا شوند و دریابند چرا دختر یک سرباز و یا مردمانی همچون شپش پرست از رقصیدن با یک" بیکو ـ عرب "سرباز میزنند ولو آنکه این جوان نظیر آدونیس عرب فنیقی و محبوب ونوس باشد .

تعلیم مجدد زبان عربی موجب تجدید بنای تعلیم و تربیت طبیعی وعقلانی و تاریخی است ، و موجب دریافت این نکته میشود که مثلاً چرا در جورجوره یعنی همان کوه آهنی رومی ها (که مسیحیت نتوانست از دیواره" آن عبور کند) بلند ترین قلهٔ تل اطلس "لالاخدیجه" نام دارد و این اسم نام نخستین زن پیغمبر عربی یعنی ام المومنین است .

و هم تعلیم زبان عربی موجب حل این معما میگردد که چرا در افریقای "رومی شده" زبان عربی ، لاتین را ریشه کن ساخت و نیز ـ

باعث میشود که بکمك زبان شناسی معلوم گردد : زبان بربر آنقدر رها هم از زبان عربی بیگانه نیست . البته در اینجا مقصود نوعی عربی مآبی سطحی نیست که در عاریه گرفتن چند اصطلاح حقوقی — مذهبی محدود میگردد و همان زبانی است که فعلا در الجزایر و پاریس ولوس آنجلس (١٦) تعلیم داده میشود .

یك شاگرد دبستانی که طرز بکار بردن المنجد (فرهنگلبنانی زبان عربی) را بداند بی آنکه نظیر پدران مقدس سفید پوست (که دستورزبان قبائلی مکتوب را برای ما بارمغان آورده اند) در بحر ریخت شناسی غرق شود در مجموعه کلماتی که "اختصاصاً و نوعاً بربر" تلقی میشوند، لغت نامه‌ای از یك زبان عربی خالص مییابد .

وقتی لا مسلائی که به قبائلی بمعنی "گفتار و سخن" است، از پوشش محلی خود بدرمیآید معنی "مساله" و بازجوئی و پرسش و تقاضا و مساله‌ای که باید حل شود و موضوع بحث و درخواست و خواهش را به خود میگیرد .

---

(١٦) سفیر امریکا در فرانسه اعلام داشت که دانشگاه کالیفرنی در لوس آنجلس تعلیم زبانهای بربر یعنی شلوه Chleuh و ریفی Riffain و قبائلی Kabyle را آغاز کرده است (لوموند ١٢ اوت ١٩٦٠) در ژوئن ١٩٥٢ مجله اسلام جوان متعلق به علما، تئوری امریکائی "بربرگرائی" را تقبیح کرد . این تئوری با این شکل بیان شده بود که در نیویورك به دو کشتی جنگی تحویلی به فرانسه نامهای "عرب" و "قبائلی" داده بودند .

هنگامیکه لهجه" زوآئوه اهالی تیزی ویزو* با زبان مادر (عربی) تماس میگیرد، نباید زبانی قراردادی تلقی اش کرد، بلکه باید آنرا زبانی شعری دانست که سبك استعاره‌ای آن بر فخامت و ظرافت زبان عربی ادبی وعالمانه افزوده میشود .

در این جا به افتخار سلطان کوکو* آگلید آزازگا که برادرانش یعنی عروج و خیرالدین هم متفق وی بوده اند، گردن بندی از مرجان کلمات عربی — بربری میسازیم :

آگلید که بمعنی پادشاه است و آگلید امورقان که به معنی پادشاه بزرگ و خدا است، از ریشه کلمه عربی "مقلد" بمعنی کسی است که گردن بندی حمایل دارد، و متعهد کاری است و حامل علامت ممیزه و واجد عنوان و منصبی میباشد .

تامتوت بمعنی زن است، ودر عربی بمعنی "زنی است که ابروانی کشیده با حالتی تحقیرکننده دارد"، و زنی که غرورآمیز راه می سپارد و کسی که دلو را از چاه بیرون میکشد و کوزه پر را از چشمه و یا آبشخور میآورد ! ! !

عزیب، بمعنی چراگاه دوردست است .

اخزر، بمعنی نگریستن است (ولغت عرب تصریح میکند که

---

* یکی از شهرهای الجزایر
* کوکو، یکی از شهرهای جمهوری مالی کنونی است

نگاه‌کردن در حالتی استکه چشمها نیمه بسته است)

عرقوب ، بمعنی راه، پیچ و خم و خمیازه کوه است.

شماه ، بمعنی خربزه است.

ایازیظ ، بمعنی خروس است ، ودرعربی بمعنی جیغ و داد و سروصدا کننده است. همین فکررا در لقب عربی ابوالیقظان ، پدر مراقب کسی که خوابها را بیدار میکند و نیز لقب فرانسوی شانتوکلر Chantecler "رمان دو رونارد" (Roman de Renard) باز می یابیم.

ازگان ، بمعنی نیمه و نصف است ، و درعربی ازقان یاری کردن به‌کسی برای بردن بار است ، ودر واقع تحمل نیمه‌ای از بار است.

عاقروئیل ، بمعنی سر است و درعربی نوك تپه است، ونیز بمعنی کسی است که جلوی مهمان چیزی میگذارد و بسیار مهمان نواز است.

امازق ، اسم بلاد بربر است، و درعربی بمعنی ناحیه‌ای از افق است که خورشید درآن فرو می افتد ، و بمعنی شهر خسبندگان و مغرب میباشد. پس خود کلمه امازق هم که برای گرم کردن آتش نظریهٔ امازقین (یعنی کشور بربر) میهن آزاد مردان ، بکار رفته است بهیچوجه از زبان عربی بدور نیست بلکه بعکس بمعنی همان مغرب است یعنی محلی که ستارگان پنهان میشوند و باختر یا مغرب ، یا افریقا است.

خلاصه آنکه زبان عربی ادبی هم شئی و هم کلمهٔ آن را به ما داده است ، یعنی مازق ـ مغرب را یعنی زبان مشترك و میهن مشترك روحیه مشترك و سرنوشت مشترك را.

در این جا نباید به فکر معجزه بود ، این مساله پدیده‌ایست که از طریق تاریخ و جغرافیا و زبان شناسی تبیین شدنی است.

۱ ـ کوههای الجزایر بصورت حائلی اقتصادی، سیاسی وفرهنگی بوده‌اند. پیش از وحدت ملی کوهها برای آلمان و ایتالیا نیز همین نقش را داشته اند.

زبان قبائلی درانزوای جغرافیائی نظیر زبان ادبی قرآن محفوظ مانده و از حرکت بازایستاده است. این دو زبان درجنب زبان عربی شفاهی که زبانی زنده و دائما متحول است بصورت زبانهای باستانی درآمده‌اند و ازعربی شفاهی متمایز گشته وغیرقابل فهم گردیده‌اند.

۲ ـ زبان قبائلی نسبت به زبان عربی دارای همان مقام و موقعی است که زبان کانادائی نسبت به زبان فرانسوی دارد، کانادائی حقیقی فرانسوی زبان به اتومبیل، اتومبیل نمیگوید بلکه آن را عرابه میخواند و هنگامیکه ازعرابه آتشین سخن میگوید مقصود ش عرابه جنگی یا تانك نیست بلکه منظورش "لکوموتیو" است.

۳ ـ زبان قبائلی زبان عربی قدیمی است که تمزهٔ زبان هانیبال را حفظ کرده است. نحوهٔ نوشتن لغات این زبان درفرانسه و نیز طرز تنظیم صفات لاتینی از قبیل پونیك (یعنی مربوط به کارتاژ) و کارتاژی و فینیقی یا مالتی موجب شده‌اند که زبان هانیبال یعنی زبان مادر مسخ شود.

٤ ـ کلمه ترکیبی، عرب ـ بربر را استعمارگران برای بیان فکر تقابل و تغایر دو خلق و دو زبان و دو فرهنگ بکار میبرند و این کلمه را به قصد استفاده از معنی تخالفی آن ساخته‌اند، یعنی میخواهند بدان نیروئی منفی بدهند که با واقعیت الجزایر مغایر است.

لکن ما خط فاصل کلمه عرب ـ بربر را خط اتصال و اتحاد بین دو ملت برادر میدانیم ، این خط نماینده" یکسانی و یکی بودن ذریشه و ریشه‌ای تاریخی است که ملت معاصر الجزایر زاده آنست .

وانگهی استعمار هرگز موفق نشده است که میان زبان عربی و بربر گسستگی مطلق ایجاد کند . زبانهای گفتار مجزاست، اما این زبانها با شیر مادر یعنی عربی ادبی به وحدت میرسند ، این زبان ادبی بعنوان زبان مذهبی وکتبی و تجاری نقش مفصل را بازی میکند .

از این رو تصادفی نیست که میبینیم زبان عربی امروزی احساس همبستگی را در ملت الجزایر جان میبخشد همانسان که هزارسال پیش نیز جنبش وحدت زبان، امپراطوری المهاد ویا فاطمیان راجان میبخشید.

در نتیجه "بربریسم" یعنی دکترین تجزیه طلبی استعماری که در انجمنهای "قبائلی" در مقابل انجمنهای "عربی" ونیز حلقات "مرابطان" در برابر حلقات "علما" عرض وجود میکند، نمیتواند در نابودی نمو و گسترش احساس ملی وحدت طلبی، بیش از اندیشه" دنیائی فرانسوی مسلمان یا فرانکوموزولمان" موفق گردد .

بربرگرائی در وجهه سیاسی نیز به شکست میانجامد این وجهه که به شکل ایجاد حزب خلقی قبائلی عرضه شد دراصل مبین اراده ای قابل ستایش بود و میخواست بطور سازمانی با هیات رهبری مسالی (یعنی حزب خلقی الجزایری) مقابله نماید .

وفاداری به زبان ضاد (یعنی حرفی از الفبا که فقط عربی و وقبائلی است) به سر سختی هرگونه "فرانسوی کردن" را نفی میکند و در این نفی درست همان فساد ناپذیری الجزایر و تفرد و شخصیت و ملیت او عرض وجود میکند . این کارگرارهای از پاکترین و خالصترین

یهن دوستی هاست .

بسال ۱۹۲۱ برادران لبنانی ما یعنی کشیشان عرب مسیحی در این زمینه نمونه‌ای عالی و روشن بینانه نشان دادند . اینان اتیکان را تهدید کردند که چنانچه پاپ به پشتیبانی طرحی درآید ه درصدد است زبان مراسم مذهبی (لیتورژیك) لاتینی را جایگزین یان عربی سازد کلیسای روم را ترك خواهند گفت (۱۷) .

اما این نکته بدان معنی نیست که ما زبان ولتر و ژورس والوآر را تحقیر میکنیم . حدیث مشهور ما رااز این کار منع میکند که میگوید : "اطلب العلم ولو بالصین" "به جستجوی دانش برآئید هرچند که این دانش در چین باشد" آری، این دستور عکس آن معنی است که به تحقیر بپردازیم .

لکن درست بدلیل آنکه ما زبان فرانسوی را دوست میداریم (وبواقع این زبان رااز استعمار جهل پرست بزور گرفته‌ایم) این زبان درهم و برهم (فرانسوی ـ الجزایری) را در زباله دان میافکنیم . بلی این زبان نامفهوم وعجیب وتکه پاره را بدور خواهیم افکند زیرااین زبان همچون لباس کهنه و سوراخ سوراخی است که عورت گدای ولگرد راعیان میسازد .

---

(۱۷) "در حال حاضر کلیسای میسیونر (مبلغان مذهبی) به عناصر بومی بیش از پیش توجه دارند ... بدین معنی که تا حدی موزیك بومی و زبان ملی را پذیرفته‌اند" (Témoignage Chrétien ۴ نوامبر ۱۹۶۰)

رهبری دیوان سالار (بوروکرات و قرطاس‌باز) حزب کمونیست الجزایر در نمییابد که یک انقلابی تراز نو در آن واحد میتواند قرآن و مارکسیسم و آمپریکوکرتیسیسم را مطالعه کند .

اما استعمار روشن بین دریافته است که تفکیک مذهب از سیاست ممکن نیست مگر آنکه ثبات یک سیستم مطلق گرا به خطر افکنده شود .

وی در برابر عدم تسامح و تحریک و فشار عقب ننشسته وبیشرمانه از اعمال مقررات دموکراتیک موجود در اساسنامه الجزایر (مورخ ۱۹۴۷) سرباززده است در برابر اساسنامه فرانسه متعهد شده است که استقلال دین اسلام و تعلیم زبان عربی را تامین کند .

کاترین دوم روسیه نیز اهمیت این نیروی جاذب را نسبت به روح و جان آدمیان نادیده نمی انگاشت . ازهمین رو در قلمرو پاپ پی ششم دست اندازی کرد و در سازمان اسقف نشین ها تجدید نظر نمود و یک مرکز اسقف نشین ایجاد کرد و آنرا در اختیار کشیشی نوکرباب قرارداد تا بر تمامی کاتولیک های امپراطوریش فرمان براند . علاوه براین ازیاد نبرد که به دین محمدی اعلان جنگ دهد و اسلام و حیات اجتماعی مسلمانان را درهم وبرهم سازد زیرا خلق های آسیای مرکزی با شوروشوق به دین محمدی متدین بودند .

لنین عقیدهٔ اسلامی را تحقیر نمیکرد زیرا نخستین کارش پس از درهم شکستن قدرت تزار و اعلام آن به خلق‌های شرقی، بازگرداندن یک شئی متبرک به مسجد بخارا یا سمرقند بود . این شئی از اشیائی است که نزد همهٔ مسلمانان از پکن گرفته تا رباط متبرک وعزیز است واثر خطی و نادری یعنی نسخهٔ قرآنی است که به عثمان خلیفهٔ اسلامی تعلق داشته ووی به هنگام کشته شدن مشغول قرائت آن بوده است و بقایای

خونش بر آن وجود دارد ، این نسخه خطی را کاترین دوم دزدیده بود و در یکی از موزه های مسکو گذاشته بود .

رهبری قرطاس‌باز حزب کمونیست الجزایر برای تعریف و تحدید شیوهٔ رفتار حزب نسبت به مذهب به طرزعمل کمونیستهای فرانسه رجوع میکند اما حزب کمونیست فرانسه خود شیوهٔ رفتار مذکور را ازفکر ضد مذهبی ژاکوبنها میراث برده است . میدانیم که ژاکوبنها وقتی درخصوص تبدیل کلیسای رومن به کلیسای ملی شکست خوردند در صومعه ها را بستند. (۱۸)

در الجزایر تقریبا بطور انحصاری از آن دسته از مطالب مارکسیستی استفاده میشود که ناشرشان بنگاه انتشاراتی "سوسیال" حزب کمونیست فرانسه است . رهبران حزب کمونیست الجزایر تحت تاثیر انحراف عقیدتی (ایدئولوژیکی) اشرافیت (آریستوکراسی) کارگری اروپائی اند و به تنبلی فکری و تقلید دچارند . این رهبران رشتهٔ عقاید و افکار روزنامهٔ اومانیته (ارگان حزب کمونیست فرانسه) را برگردن دارند اومانیته خود نیز همواره در قید مخالفت با مقامات کلیسای کاتولیک فرانسه و دموکراسی های توده‌ای میباشد . اما رهبران حزب کمونیست الجزایر توجه ندارند که همین روزنامهٔ پاریسی چگونه به آباء و بطریقهای کلیسای ارتودکس احترام میگذارد.

---

(۱۸) پانتئون یعنی ساختمانی که از ۱۷۹۱ ببعد خاکستر مردان بزرگ را در دل خود جای میدهد نخست برای آن ایجاد شده بود که کلیسائی مخصوص سنت ژنه‌ویو Ste Géneviève باشد سنت ژنه‌ویو پاریس را ازخطر ویرانی توسط آتیلا "حفظ کرده است" .

در حزب کمونیست ایتالیا، این موضع گیری ظریف و نازک اندیشانه تر
زرف تر و منعطف تر و محسوس تر است . این حزب حتی به نمایندگان
خود اجازه داده است که به کونکوردا رای دهند . اما حزب کمونیست
فرانسه این شیوه" رفتار را در نمییابد ، زیرا وضع سیاسی ـ مذهبی در
دو سوی آلپ متفاوت است .

با اینهمه در فرانسه هم، مذهب در بست و یک کاسه مورد قضاوت
قرار نمیگیرد بلکه قضاوت در مورد آن جنبه بنیادی دارد . فرمول مارکسیستی
"تریاك توده ها" در نظر گوینده اش آنطور که باشتباه میپندارند هرگز
جنبه" قضاوت و داوری قبلی ندارد . وانگهی مگر همین انقلابی ها
و دائرةالمعارفی ها در باره" "مرابطگری" و "اسلامیسم" قائل به تفصیل و
تفاوت نمیباشند و مگر همین تفاوت نیز مسیحیت را در اروپا تقسیم نمیکرده
است ؟ در اروپای ماقبل سرمایه‌داری نوعی ایدئولوژی مذهبی وجود
داشته که نقش فلسفه مترقی و خمیرمایه انقلابی را بازی کرده است .

مثلا اصلاح مذهبی در مسیحیت .

هدف اصلاح مذهبی آن بوده است که کلیسای کاتولیك را به
خلوص ابتدائی اش بازگرداند . اسلامیسم نیز میخواهد اسلام را از شرك
و بت پرستی وآئین تحسین قدیسانی (که مقام شرکای خداوند را میگیرند)
پاك سازد ، (آری خلقی که رنج و درد وی را درهم میگسلد در این خط گام
برمیدارد که از مقابر برکت بخواهد ، زیرا خداوند برای تسکین بدبختیهای
انسانی خیلی زود دخالت نمیکند) .

اصلاح مذهبی عاملی روشنفکرانه بوده و به بسط وتوسعه
اصالت انسان و افکارنو پرداخته است . اسلامیسم نیز بینش تازه‌ای از عالم
بدست میدهد و زهد و پارسائی عزلت گزینانه را درهم میشکند :

"لَیسَ البِرَّ اَن تُوَلّوا وُجوهَکُم قِبَلَ المَشرقِ وَالمَغرِبِ" (١٩) "پارسائی و
نیکوکاری آن نیست که صورتهای خود را به جانب مشرق و مغرب بگردانید"

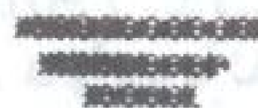
اصلاح مذهبی زمینه" تحول سیاسی واقتصادی واجتماعی را
مساعد ساخت و بورژوازی را در مبارزه برضد فئودالها دستیاری کرد تا
از طریق ضبط اموال کلیسا به اصلاح ارضی پرداخته شود و درعصر
ترقی به صنعتی کردن و انگیزش سرمایه داری بپردازد .

الحرکة الاصلاحیه، وقتی تعصب (فاناتیسم) مرابطی را درهم
میکوبد خود را با قدرت استعماری و مالکان بزرگ ارضی روبرو میکند . این
حرکت به مساعدت نیروهای "تازه" بورژوازی و پرولتاریای ملی برمیخیزد تا
به رسالت خود در رهبری دهقانان فقیر بپردازند . این حرکت در قرنطینه
گذاشتن آئین اعتقادی کمونیست را درعرصه خانواده" فلسفی ملی درهم
میکوبد .

با همکاری فکر میهنی و با عربی کردن زبان و به کمک اسلامی
که عامل ترقی است وجدان ملی بسط و توسعه مییابد، برتر میآید وقوی‌تر
میگردد و محیط برای رسیدن به مرحله" کمالی جنود الله آماده میشود .

بدینگونه شکست ایدئولوژیك مرابطی شکست عقیدتی اصلاح طلبی
را فراهم میکند و مقدمات پیروزی عقیده" ملی انقلابی راآماده مینماید .

خلق الجزایر پیش از آنکه بدنبال جنود الوطن بحرکت درآید
و راه انسانهای آزاد را دریش گیرد متوجه ستاره" درخشان جهاد نو
میگردد .



(١٩) قرآن ، سوره بقره آیه ١٧٢

فصل دوم

روز شوم در تاریخ جهان

بسیاری از الجزائریان خطابه جالب توجه به گارودی راد رتالار بُرد به خاطر میآورند، این خطابه بسال ۱۹۴۶ در بارهٔ تمدن غرب و در تجلیل و تکریم شرافت الجزائریان ایراد گردید، احترام بمردمانی که از قرار گرفتن در وضع و موقع استعمارزدگی سربازمیزنند.

اما چون گارودی یك حزبی فعال و مقرراتی است در این خطابه برخی از اعتقادات شخصی خود را نادیده انگاشته است. این اعتقادات مربوط به نحوهٔ ارزیابی بعضی ازایام تاریخی است، چرا که قبلاً آندره مارتی مسوول حزب کمونیست فرانسه و دبیر سابق بین‌الملل کمونیست تحقیق سال ۱۹۴۳ یا ۱۹۴۴ گارودی را دیده و قضاوت وی را دربارهٔ نبرد پواتیه فرضیه‌ای غیرقابل قبول دانسته است، بااین استدلال که فرضیه مذکور محتوائی مذهبی دارد.

بلی آندره مارتی نماینده آلبی (Albi) نمیتواند منظری را ترك کند که پیشداوریها آشفته و درهمش ساخته‌اند. این پیشداوریها از دوران صباوت در مغزها ریشه دوانده‌اند و بهرحال از زمره فرمانروائیهای سختگیر و لجوجند.

مورخی معتبر و مورد احترام بدلائلی دیگر در دفاع از رومی مآبی تردید نمیکند و به تجلیل و تکریم قیصر میپردازد. این قیصر همان کسی

است که بر ورسن ژتوریکس (Vercingétorix) * وطندوست پیروز شده و اشغالگری بنام است، ورم "دست و دلباز" نیز همان رومی است که ورسن ژتوریکس را هفت سال همچون زنده بگوران در لانهٔ خرسی مأوی داده است. در مورد یس رومی مآبی نویسنده‌ای مخالف‌خوان اعتراف میکند که مورخ مذکور برای از جا کندن "ریشهٔ رومی" متأصل در جان و روح خود ناتوان میباشد، آخرعلما باین "ریشه وجهه بی‌چون وچرا و تهدیدآمیزی میدهند" (۱).

ولی مگر باید این دکترین "هیجان آمیز" را قبول کرد تا دچار استهزای بحرالعلومها نگردید؟ مسلماً نه، زیرا این دکترین چون در سیاست گزارش میشود ارزشها را به طرزی غیرقابل قبول واژگون ودگرگون میسازد.

در الجزیره نیز استعمار نام بوکوس پادشاه موریتانی را بر روی کوچه‌ای در قصبه (کزبه) سفلی نهاده، اما جوگورتا را فراموش کرده است، ریشه این فراموشکاری را در منطق رومی گری نهفته میبینیم زیرا بوکوس شاه پدرزن جوگورتسا و همکار دشمن است و بدلیل خیانت دو جانبه خود مورد تکریم واحترام است. آری اوست که داماد خود و ورسن ژتوریکس را به دشمنانشان یعنی رومیها تسلیم کرده است.

---

(۱) کارکوپینو (روم شناس) (Carcopino) ازنظر آ. فونتن، لوموند، ۱۱ مارس ۱۹۶۱.

* از سرداران گل ها که باسزار جنگید و پس‌ازشکست به زندان افتاد و سپس کشته شد.

تحلیل‌گران فر نسوی عموما هنگامی واقعیت تاریخی را بطـــور نسبی محترم میشمارند که نتوانند د ربارهٔ احترام یا تحقیراین واقعیت سلوک وا حدی بسرگزینند ۰ اما وقتی د رحواد ث صلیب و هلال برابر هم قرار گیرند د ر تحلیل آنهـــا میهن پرستی افراطی چون سلطانـــی متعصب بر تخت مینشیند ۰

البته ما د راینجا به کتابهای د رسی تعلیمات رسمی نظرند اریم د راین کتابها یکسره هرآنچه عربی ــ اسلامی است ثمرهٔ بد باطنـــی و افسانه سرائی خوانده شده است ۰ مافقط ازآثار و کتب تاریخی گفتگـــو میکنیم ، آثاری که متخصصانِ معروفِ به د قت و باریک بینی آنهارا بـــه رشتهٔ تحریرد رآورد ه‌اند ۰

وقتی کتاب " فروغ‌عظیم و شگرف قرون وسطی " (۲) را مطـــالعه میکنیم این مطلب برما ثابت میشود که تسامح و سعه صدر د رمتن قانون آسان تراز زمینهٔ آداب و اخلاق مردم جایگزین میشود ۰

مولف کتاب مذکور گوستا و کوهن استاد عالیقدر سوربون اســـت وی همچنان به روحیه و طرز فکری وفادار است که ماترَكِ د انشکدهٔ کاتولیکی (سابق) الهیات است ۰ این طرز فکر وی را مجاز میسازد که بر فــراز قانون کلی تاریخی مستقر شود ۰

کوهن د رواقع به بند بازی عالمانهای میپرد ازد و " نفـــوذ یهود ی ــ عربی " را که موثرد ر " بوجود آمد ن فرانسه و اد بیات فرانسوی " بود ه است تفسیر میکند ، وی د راین تفسیر فقط از منابع " شرقی " سخن میگوید ۰ اما این کلمه ازلحاظ جغرافیائی د ارای مفهومی خاص اســت

Gustave Cohen : La Grande Clarté du Moyen Age (۲) PARIS 1954

ود رنتیجه فقط شامل سوریه و فلسطین و مصر و قبرس و رود س* میباشد. یعنی کوهن از نفوذ عربی ــ یهود ی منابع " غربی " و اسپانیای مسلمان گفتگو نمیکند و خواهیم د ید چرا چنین مینماید ۰

ترد ید ی نیست که میتوان گفت این بحث مربوط به " تخصص " د یگری است و کار عربشناسان یا اسپانیا شناسان است ، لکن ماميگوئیم که مطالعه جزئی و قطعه قطعه‌ای یك د ورهٔ معین موجب نمیشود وکفایت نمیکند که ما متخصص‌را " د روغگوی با حسن نیت " تلقی کنیم ، چون سهل انگاری یاد شد ه گزارشگر نوعی ترد ستی است ۰ ما د رکارکوهن به د یــد ه ترد ید مینگریم زیرا د رصد د است که به سلوك شارلمانی * جنبهٔ آرمانی وکمال مطلوب د هد ۰ این شرافت ظاهری علمی پنهان کنندهٔ یـــك سیره نویسی است و این سیره نویسی به نفع " بربربزرگ ژرمنی " است ۰ به عنوان مثال د ربی نظریهٔ پرپیچ وخم شانسون د وژست کبیر* میافتیم و نورکم و بیرنگ فانوس‌خویش‌را برروی یکی از قلل آن یعنی شانسون د و رولاند * میافکنیم ۰ این سرود را آقای کوهن چنین معرفی میکند :

« بایسته است شکر خد اوند بجای آورد ه شود خد اوند ی که د ر « سپید ه د م اد بیات ما یعنی د رعصری که مفهوم پاد شاهی فرانسه بزحمت شکل میگرفته، الهام بخش‌شعری شد ه است که د ر آن به مطمئن ترین شکل و با علمی لد نی و نبوغ‌آمیز و خلاق روح وجان ملت آینـــد ه گـــزارش میشود » (۳) ۰

(۳) گوستا و کوهن : فروغ‌کبیر یا شگرف قرون وسطی ، ص ٦٤

* یکی از جزایر یونان د رد ریای اژه

* (Charlemagne) پاد شاه فرانسه (۸۱٤ ــ ۷٤۲) ــ

* Chanson de Roland حماسه قرن د وازد هم

* Chanson de Geste شعرِ قهرمانی قرون وسطی

این هیجان و جوش و خروش میهن پرستانه در صورتی مشروع بود که روحیهٔ صادقانهٔ مخاصمی، همچون ژوئن ویل (Joinville) جان بخش آن بود. ژوئن ویل وقایع نگار جنگهای صلیبی و سلف خبرنگاران جنگی است.

اما تاسف در این است که این هیجان نه بعنوان وقایع نگاری خصمانه بلکه بعنوان مطالعهٔ انتقادی دربارهٔ حقیقت ادبیات عرض وجود میکند، حقیقتی که وابسته و پیوستهٔ به واقعیت اجتماعی وتاریخی است.

کوهن میگوید "چگونه میتوان این مطلب را تبیین کرد که این شارلمانی یعنی کسیکه در شانسون د رولاند منتجب میشود و تقریباً خدائی میگردد و خداوند خورشید را بخاطروی متوقف میسازد وابصار و بینش بوی ارزانی میدارد، درجای دیگر یعنی در تاجگذاری لوئی و یا زیارت شارلمانی بصورت یك آدمك مسخره درآید". (ص ۵۹)

آقای کوهن ازاین وضع رضا نیست و درنتیجه اشعارمذکور رابا تحقیر وتوهین بررسی میکند، زیرا در این اشعار عنصری مضحك وجود دارد که "حتی شخص امپراطور را به لجن میکشد و بدنام میکند تاتوده مردم را سرگرم نماید". کوهن حتی یك لحظه هم نمیاندیشد کهاین شعر را مدتی پس از انشاء آن باردیگر میتوان نزد رابله و ویلون بازیافت. زبان شناسها در اینجا مطالعهٔ اساسی یعنی بررسی و مطالعهٔ متن را فرو میهلد و در دامن تفسیری تاریخی میافتد که با خصوصیت نظام حکومت پادشاهی رابطه دارد. این منقد بما نمیگوید که آیا شعرزیارت شارلمانی اثری هنری است یا نه بلکه وارد زمینهٔ مربوط به جامعهشناسی میشود، و درآنجا کج و معوج راه میرود تاازطریق انعکاس مشروط ما را مجبوربه انتخاب کند. این انتخاب باید میان دو گرایش صورت گیرد یکی

گرایش باصطلاح پادشاهی که درشانسون د رولاند دیده میشود و به معنی تحول و تطور طبیعی میباشد، و دیگر گرایش باصطلاح فئودالی ضد ژرمانی و بیان کنندهٔ بربریت که درتاجگذاری لوئی یازیارت شارلمانی دیده میشود ومانع وسد راه ترقی و وحدت فرانسه است.

اما کارها باین سرعت سروصورت نمیگیرد، جریان تحول وتطور جامعه آهسته تر و ظریف تر و پیچیده تر است. نظرگاه کوهن مسائل را درنمای سهل وساده ای مینگرد ودرزمان به جلومیجهد واین جهش لااقل پنج قرن را دربر میگیرد. اگر از شانسون د رولاند درزمانی که لطف و ادب هنوز از ماسیف سانترال گذرنکرده است یك ایدئولوژی مترقی بسازیم کارمان بهمان اندازه مضحك است که رقص شکم را به مثابه فلسفهٔ طرد چادر و رفع حجر کامل زن تلقی کنیم.

یك سینماچی میتواند فیلم را کند بچرخاند و یا هوس کند که سرعت آن را زیادتر ازحد معمول بنماید، اما یك تاریخ نویس نباید به چنین کاری دست یازد.

درواقع باآنکه شارلمانی برای استحکام قدرت مرکزی کوششهائی کرده است اما وی بیان کنندهٔ "گرایش شاهی" یعنی گرایشی نیست که احساسات "ملی" را مجسم سازد بلکه بعکس وی بیان کنندهٔ "گرایش امپراطوری" یعنی گرایشی است که ویران کنندهٔ "میهن ها" است. مگر شارلمانی دائماً به جنگ نمیپردازد تاکشورهای جدیدی رافتح کند؟ و خصوصاً مگروی نیست که علیه ساکسونهای ژرمانی، لومباردهای ایتالیا و باسکهای اوسکاری و سارازنهای اندلس جنگ راه می اندازد؟

وانگهی مگر ازمیان رفتن شارلمانی موجب نمیشود که این امپراطوری چند نژادی قطعه قطعه شود و درهم ریزد؟ وبدنبال آن رژیم

واقعی فئودالی آغاز گردد. نتیجه، این رژیم آنستکه پادشاهان تنها بر قطعه زمینی که سینیور و اربابش میباشند حکم میرانند، بنابراین باید منتظر بود سلسله شارلمانی ساقط گردد تا گرایش "شاهی" بعرصه آید و تسلط شاه بر تیولداران ناتوان تحقق پذیرد.

بنظر ما اختلافی که میان لحن شانسون د ورولاند وزیارت شارلمانی وجود دارد بیشتر بیان کننده، انقطاع و گسستگی و تقسیم گلها و رومنها به دو جامعه است این دو جامعه از نظر جغرافیائی وزبان و فرهنگ و... درجه تمدن مختلف اند.

درشمال کشور لانگ د واوای "Langue d'Oil" * قرار دارد درآنجا اشغالگرانی مستقرند که غریزه سخت و خشن دارند ومحو کننده هرگونه نشانه‌ای از فرهنگ غرب اند ودر جنوب کشور لانگ دوك "Langue d'Oc" * وجود دارد که آغوشش در برابر جریانهای مختلف تمدن مدیترانه‌ای بازاست.

اما دانشمند راهنمای ما نمیخواهد به کینه، دوجانبه ومتقابلی اعتراف کند که میان این دو گروه از خلایق وجود دارد کماسیف سانترال مجزایشان میکند کینه‌ای که اشغالگرها و سنگین دلیهای بربریت شمالی آن را آبیاری کرده اند.

چرا کوهن این نفرت سخت را به سکوت برگزار میکند نفرتی که دلها را تا امروزه روز نیز از هم میگسلد و لانگدوسینها واهالی پرووانس را علیه "اهالی فرانش" (درشمال) میشوراند یعنی علیه کسانی که از

* زبانی که درشمال فرانسه بدان تکلم میکرده اند.
* زبانی که درجنوب فرانسه بدان تکلم میکرده اند.

زمانی سرازیر شده وسرزمین گل تحقیر شده را تصرف کرده اند؟ هدف از این سکوت روشن است، بایستی که بی ادبان را ازاعتبار انداخت بی ادبانی که مانع آمرزش شارلمانی بربر میشوند. بعلاوه خبط یا سکوت مذکور امکان میدهد که پایه‌های یك امر خلاف حقیقت استوار ومحکم شود. این امر خلاف حقیقت ازهزار سال پیش مرتباً تکرار شده است.

بدین ترتیب افسانهٔ رولاند یعنی "مومنی که جان و روح خود را به خداوند عرضه داشته است" در روح واندیشه خواننده بسان حماسه ای از یك مسیحی خوب جای میگیرد، مسیحی مومنی که تحت فرماندهی شارل مارتل * بدنبال جنگ صلیبی بوده است.

این دروغ برقلم کسی جاری میشود که صاحب روحیه، اصحاب دائرة المعارف است. اما این دروغ همچون دوختن پارچه‌ای ضخیم و ناهنجار برروی جامه‌ای آراسته است.

در واقع جنگ رون سوروو "Roncevaux" * هرگز همچون نگارخانه چین نیست که درآن فرانسویها با قدرت اسلحه و شجاعت خود پیروز گشته و با ضربات شمشیر فتح شگفت آوری کرده باشند یعنی فتحی که "تحقیر کننده، سارازن‌هاست"

واقعیت ناهنجارتر ازاین است، "خواهرزاده، "شارلمانی شهید راه مسیحیت نیست بلکه سربازی خارجی است که مسیحیان مدافع میهن ویرا تنبیه کرده‌اند. نبرد رون سوروو فقط یك قطعه از قصه، جنگی غارتگرانه و بیرحمانه و خشن است، جنگی که بربرهای شمالی علیه

* "Martel" سرداری که قشون مسلمانان را در پواتیه شکست داد (۷۳۲).
* گردنه‌ای در پیرنه، غربی بین فرانسه واسپانیا.

خلقهای مسیحی اوسکاری براه انداختهاند ، در این باره مینویسند :
" میدانیم که چگونه واسکونها " Vascons " * بانتقام جوئی پرداختند . اینان در دره " رون سووو " یعنی اوریگاد باسك هنگامیکه شارلمانی در سراشیبی ایبانتا بود و بسوی ورنـــان Vernant فرود میآمد به پشت جبهه " فرانك حمله نمودند " (٤) .

مطلب روشن است ، چنانچه نبرد رون سووو یك جنگ مذهبی بین مسلمانان و مسیحیان تلقی نشود آنوقت نویسندهای چون کوهن در بن‌بست قرار خواهد گرفت و ناگزیر خواهد شد که نبرد مذکور را جنگی بداند که از ناحیه " شارلمانی غیرعادلانه واز جانب خلق باسك عادلانه و به حق است . اما در این جا تفسیر نخست برگزیده میشود و ما در برابر شرم‌آورترین تقلب در تاریخ قرار میگیریم .

شارلمانی مقدس‌خود را " بزحمت میافکند " تالشگری به جنگ مورهای " Maures " (اعراب شمال افریقا) مرتد بفرستد اما در همین زمان یك خلق مسیحی ازوی " انتقام میگیرد " واز پشت به این " آزاد کننده " زرمانو ـ کاتولیك حمله میکند .

آیا این امرپدیده‌ای مخالف " طبیعت و واقعیت " است ؟

نه ، ولی برای یافتن راه حل باید به واقعیتهای " ناپسند " تسلیم شد ، این واقعیتها مسائل زیررا به خطر میاندازند .

(٤) " Gil Reicher " : " درکشورباسك " چاپ دلماس پاریس صفحه ۲۳

* مردمی که در شمال پیرنـه زندگی میکردهاند (که کاسکون و باسك نیز گفته میشود)

۱ـ وقتی عشق خاص‌ملی ـ مسیحی جریحه‌دارگردد افکار عمومی جریحه‌دار میشود .

۲ـ پیشداوری سیاسی ـ نژادی استعمار راویران میسازد آری اینجاست که‌گفتار آندره‌ژید روشن میشود که‌میگوید " عدم توجه منظم ومرتب به دشمن فقط فاتح را پست و تباه میکند " .

اتحاد شگفت انگیز مسلمانان و مسیحیان برضد دشمن مشترك یعنی " امپراطور آراسته ریش " خود طبیعت واقعی و ذات نسناسی نوع بشررا روشن میسازد ، طبیعتی که چون بدان توجه شود وحشتناکی و دهشت‌آمیزیش‌نیز خون را در رگها منجمد میسازد و باز تعمق‌در این اتحاد راز " بمن دست نزن و کاری بکارم نداشته باش " را آشکارمیکند آری اگرحقیقت را بخواهیم باید بدانیم که این اتحاد فاش‌کننده " وجود یك ائتلاف سیاسی ـ نظامی میان سارازنها وباسکها وپاره‌کننده " ردای فضیلت و تقوای بربر زرمانی است .

مهمترآنکه فاش‌شدن این رازیك بی‌احتیاطی است نمیتوان گفت " درآغوشش بگیرید اما دستمالیش نکنید " زیرا میوه " این درخت باکوچکترین تماسی بازمیشود و دانه‌هایش‌را پراکنده میسازد ، خلاصه آنکه ایـن رازگوئی واکنشی زنجیره‌ای دارد و ازاسرار اطاقهای مخفی استعمارگر پرده‌برمیدارد وحتی برای کسانی هم که واقف به اسرار نیستند خوشه چینی از خرمن این اسرار و نیز رموز دیگررا آسان مینماید .

افسانه شانسون د و رولاند گرد وغبار وباآب گل آلود یروانشناسانه است و میخواهد یك طرزعمل را تاآنجا که ممکنست وحتی در متن حافظه خاطره نیز نفی کند واین امر را مکتوم بدارد که سارازنهائی که‌ازپیرنه گذشته‌اند عنوان اشغالگر ندارند بلکه قصد شان پاسخگوئی به تقاضای ـ

کمك همسایکان خود یعنی مسیحیان باسك میباشد * ۰

وقتی از خصلت حقیقی نبرد رون سووو پرده برگرفته شسود در نتیجه باید اعتراف گردد که برروحیه مرد انصلاح الدین کبیر مهرونشان یك نجابت نادر و شخصی نمیخورد بلکه این روحیه بنا وبنیادی قویم تسر دارد وآن اخلاق عالی اسلامی است (۵) ۰

ادوارد مونتل شرق شناس از "خصلت دکترین قرآنی" متعجب گشته است وی ازاثری که بسال ۱۹۲۶ در پاریس منتشر گردیده مطلبسی اقتباس کرده و متذکر حقانیت قضاوت آن شده است (۶) ، و مینسویسد "اگر من درست دریافته باشم اسلام انسان را میپذیرد حال آنکـــه مسیحیت وی را مورد ایراد واعتراض وانکار قرار میدهد ، اسلام طبیعـی وعملی است ، اسلام جز در موارد استثنائی به جانب قدوسیت وتقدس سوق نمیدهد وبا فضیلت و تقوای متوسط تطابق میبابد ۰ اسلام آنسـان که مسیحیت مدعی است مدعی منقلب ساختن واقعیت نیست بلکه مدعـی است که قانون را بکمال وسرانجام میرساند و امرواقع را صحه میگذارد "(۷)

---

(۵) در بالای چادر صلاح الدین پرچم سیاهی بماهتزاز بود وبرروی آن این نوشته نقش داشته است : "صلاح الدین شاه شاهان وفاتح فاتحـان نظیر دیگر مردمان بنده وبرده مرگ است" کتاب L'Ordre du Templier از (John Charpentier) پاریس ۱۹۴۴ ص ۲۰۹

(۶)

(۷) ادوارد مونتل : تفسیر و توضیح یکی از آیات سوره انعـــام ترجمه قرآن ، پاریس ۱۹۴۴

* درقرون وسطی اعراب مستقردراروپا وافریقا را بهنام سارازن مینامیدند ۰

تعاون و همبستگی اسلامی ــ مسیحی که علیه مهاجم صـورت میگیرد ، آزادی عقیده ووجدان را برای فرد و تسامح و سعه صدر مذهبی را برای خلائق بهارمغان میآورد این انقلاب فکری برای اروپای آنعهـد قابل قبول نبوده است ۰

آری هیچ اجباری در کار نیست ۰

"لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ" شما رادین خود ومرادین خویش (۸) ۰

این مطلب یك آرزو و میل پرهیزگارانه نیست بلکه اصلی صـریح است که در اداب وآداب جامعه مسلمان وارد شده است ۰

شاهد ودلیل این اصل رادر آزادی اعطائی بهمسیحیان میتوان یافت ، مسیحیان حق داشتهاند بدون محظوروممانعت مذهب خـــود را تبلیغ کنند وکلیسای خود رابسازند ۰ این تسامح بدون اجبار موجد شعائر مضارب "Mozarabe" شده است که مخلوطی ازسه مذهب یکتاپرست میباشد و مسیحیان تولد "Tolède" بدان متمسك اند ، ونیـــزدر آنسوی اروپا درمیان چرکسهای قفقازقبائل مسلمـــان مآب کابارتـــی "Kabartay" تاقرن هفدهم پرورش خوك را ادامه میدادهاند (۹) ۰

همچنین دلیل این مطلب رادر نیروی جاذبهای میتوان دیدکه همدلی اکسیتانها "Occitans" رابرای سارازنها بارمغـان آورده است ، اکسیتانها از احساسات ضد فرانشی (اهـــالی شمال فرانسه) سارازنها منتفع وازشان واعتبار شیوخ العلم آنان بهرهمند بودهاند ۰

بسال هزارد رکی ازجشنهای کلیسائی خری راباد یوانگان تاداخل

---

(۸) قرآن ، سوره کافرون آیه ۶

(۹) دائرةالمعارف اسلام ، چاپ جدید ، جلد ۲

کلیساها میبرد ماند ، این جشن تنها د رقرن شانزد هم ملغی گردید ۰
د رهمین سال هزار ژربرت د وریاك Gerbert d'Aurillac راهب اووریان " Auvergnat " بانام سیلوستردوم Sylvestre II تاج پد ر مقد س را بسر میگذارد ۰ وی مسیحیت را با " اقیانوس علم " خود خیره میسازد اما باید دید که معلمان وی چه کسانی بود ماند ؟ این معلمان عرب ـ مسلمان اندلسِ مهمان نوازند که این علم را باو ارزانی میدارند.
بحثی نیست که بلبل بهار نمیآورد و بایك گل هم بهار نمیشود اما د رصورتیکه قاعده وقانون قدرت وحکومت عدم تساهل وتسامح می بود و نتیجه ٔ عمومی ومرد می آن بغض وکینه میگردید دیگر واقعیت بالا واین قدرت تعلیم مسلمانان امکان پذیر نبود ۰

پیش ازآنکه سلسله چنگیزخان مغول مذهب بودا راترك گویند و اسلام رابپذیرد ، مومنان مغولستان رامجازات میکرد ماند ۰ نام جغتای خان (د ومین پسر بنیادگذار امپراطوری استپ ها) سخت ناهنجار و د هشت آوربود ۰ قانون مغولستان سربرید ن حیوان را برحسب مقررات شریعت قرآنی ممنوع میساخت وجغتای تخلف نسبت باین قانون را با مجازاتهای سخت ووحشتناك پاسخ میگفت ۰

خصوصاً آقای کوهن تبحربه خرج نمیدهد که برادری اسلامی را د رقبال یهودیان سفاردیم " Séphardim " * خاطرنشان سازد ، البته وی این مطلب رایکی د وبار متذکرمیشود اما باکنایه واشاره وصد البته بدین منظورکه تلویحاً یادآوری کند که د ر مساله همکاری یهودی ـ عرب، مسلمانان نقش فرعی و ثانوی داشتهاند ۰

* نام یهودیان پرتقال واسپانیا د رقرون وسطی ۰

اما واقعیت تاریخی کاری میکند که بتهای مورد ستایش صلیبیون ضد مسیحی ضد مسلمان یاضد یهودی د رگل ولای فروروند ۰
اگرآقای گوستا و کوهن قرون وسطی شناس توانسته بود کتاب تکلم عربی یهودیان الجزیره را که بقلم هم نام وی مارسل کوهن زبانشناس است ورق بزنند ، شاید این مطلب رامییافت که شعری بزبان عبری وجود دارد که " حتی شخص شارل کن* رانیز بدنام و ننگ آلود میسازد " ۰ به مناسبت عید سورت " Sorts " یعنی پوریم " Pourim " ربانیها قصیده ای راانشاد میکنند که شکست شکنجه گر فرقه ای ازیهودیان راد ربرابر الجزایر (بسال ۱۵۴۱) بیاد میآورد ۰ این یهودیان راد رسال ۱۴۹۲ ازاندلس (که دگرباره توسط مسیحیان فتح شده بود) رانده بودند ۰
همچنین واقعیت سمبلیك یارمزآسای دیگری وجود دارد که بهمین اندازه معنی داراست ۰ منبریکی ازسه کنیسه " موجود د رکوچه " سنت " Sainte " الجزیره باتکه چوبهائی ساخته شده که ازکشتیهای کوچك بحریه " شارل کن بدست آمده است " ، این منبر را سیدی بوقدور متبرك کرده است ، سیدی بوقدور مرد مقدسی است که مقبره اش د رکوچه " کانتون قرارد ارد وبااحترام تمام مورد توجه مسلمانان میباشد ۰
آری خاطره وحافظه خلقهای ستمکش د رهم وآشفته نمیشود ۰
اگرآقای گوستا وکوهن قرون وسطی شناس د رتاریخ پاپها نظرمیکرد د رکتابی بدون نام مولف که د رزمان ناپلئون منتشرشده است نکات ریز و د رشت فراوانی د رباره قرون وسطی میبافت ۰ مثلاً به مناسبت عبورپاپ از

* پادشاه اسپانیا و ۰۰۰۰۰۰ (۱۵۵۸ ـ ۱۵۰۰) که جنگهائی نیزد رترکیه وتونس والجزایربراه انداخت ۰

مون پلیه در یک مجلس مهمانی تشریفات در دست راست پاپ یک کنسول مسلمان را مینشانند زیرا کنسول مذکور از دیگران دانشمندتر است.

همچنین، پس از مرگ شارل مارتل گفتگو ونقلی رایج میشود که در آن میگویند : وقتی قبر شارل مارتل رانبش کردند ماری رایافتند که زبان جسد گندیده شده اورا نیش میزده است.

مطلب بالا بخصوص یادآور اعتقاد به عذاب القبر است که بموجب آن ماری آتشین گناهکاران و بدطینتان را در قبر آزار میدهد وتا روز قیامت آنها را میگزد.

دائرةالمعارف مینویسد: " فکرامتحان و مجازات مردگان در قبر نزد خلقهای دیگر نیز وجود دارد، تفصیلاتی که در منابع یهودی (۱۰) یافت میشود با مفاهیم مسلمانان توازی کامل دارند اما شیوع این فکر در میان یهودیان جنبهٔ متأخر دارد و بنظر میرسد که به دوره بعد از اسلام مربوط باشد" (ج ۱).

این اظهار تنفر عمومی علیه سه جلاد یعنی شارلمانی وشارل کس وشارل مارتل یک اتفاق ساده وپیش پاافتاده نیست بلکه گویای کینهٔ خلقهائی است که از ترس لرزیده واز بربریت این سه "شارل" رنج برده اند.

شانسون دوژست و تاجگذاری لوئی و زیارت شارلمانی نظیرشعر عبری الجزیره یا سنت منقول اکسیتان یک تمسک وتوسل اعلی به عدالت الهی است و همگی آنها دربردارندهٔ انعکاسی علم الاجتماعی از لعن و نفرین خلق میباشد.

Hibbut hak-keber(۱۰)

بخوبی میتوان روانشناسی شاعران لانگ دوسی را دریافت. کینهٔ اینان که شارلمانی موهون و جبار را هجو میکنند بیانی از یک واقعیت اجتماعی است که باجنبهٔ معنوی وحالت روحی نیز درهم آمیخته است.

پیش ازاین ماجرا ارتداد وتشعب مذهبی جلوه‌گرسازندهٔ فاصلهٔ عقیدتی شمال وجنوب است و آریانیسم * نخستین بیان کنندهٔ این تشعب است آریانیسم درقرن پنجم توسط کلوس "Clovis" * درهم شکسته شد. این آئین به اسلام نزدیک است بدین معنی که وحدت اشخاص را در تثلیث رد میکند. درهمین دوره دوناتیسم در افریقا وجهه‌ای مذهبی از عصیان فلاحان بدون زمین را نشان میدهد، اینان نیز دسته‌ای بودند که "در اطراف فرم ها پرسه میزدند" و میکوشیدند تا یوغ رومی لاتیفوندیا * و کشیشان را سست کنند.

آنگاه اسلام آزادیبخش است که فرامیرسد تا اراضی مسروقه سرف های خلع یدشدهٔ افریقا را به آنها بازگرداند.

در آن روزگار سیاست اقتصادی اسلام کمموسس براساس تجارت بزرگ بین المللی بود نیاز داشت که از دهقانان رفع حجر شود واصلاح ارضی صورت گیرد. بهمین دلیل نیزاشراف وبورژوازی جنوب فرانسهٔ آیند محضور آئین وعقیده‌ای راکه متوجه به کمال بود پذیرا شدند تاآخراین آئین لطف

---

* عقیدهٔ آریوس که منکر وحدت سه شخص درفکرتثلیث بود و در نتیجه الوهیت مسیح راانکارمینمود.

* از یاد شاهان فرانسه ودوست کشیشان.

* "Latifundia" املاک بزرگی که توسط کارگران کشاورزی و به حساب مالکانی که درمحل مقیم نیستند کشت میشود.

وظرافت فنیقی رابیادآنان میآورد .

این نکته میتواند به فهم جنگ مذهبی بیرحمانهای کمک کندکه علیه آلبی ژوآهادرمیگیرد. این جنگ سیل خونی فراهم میآوردکه باآن ملاط ساختمان ملت فرانسه (درحال تشکل) آماده میشود . دراین جنگ فقط معبدیانند که ازدخالت نظامی علیه ارتداد سربازمیزنند وبه نقش شاهد کفایت میکنند ودرنتیجه نباید این امر را اتفاقی دانست که یک قرن بعد سازمان معبدیان بدست فیلیپ لوبل وکلمان پنجم (نخستین پاپ آوینیون) ازمیان میروند . اساس محاکمه معبدیان نیز تحقیقی است که دومینیکن ها درباره فعالیت سری این سازمان بعمل آورده‌اند. این تحقیق فاش کننده "سمپاتی پنهان وآشکار معبدیان نسبت به اسلامیت است .و نیز گزارشگر همدستی واتحاد مخفی روسای بزرگ آنها با سارازن ها وعرفای غربی میباشد ." (۱۱)

توطئه وجنگهای صلیبی همراه با کشتار دسته جمعی دو وسیله سرکوبی وفشار امپریالیستی‌اند و موجب تقویت کینه جنوبیهای فرانسه علیه شمالیها میگردند. این کینه پس از وحدت فرانسه نیز مدتی درازبرجای میماند .

استعمار گران، مورخ و حقوقدان، که منکر وحدت خلق الجزایرند و در روی کاغذ عرب و بربر و موزابی را برابر یکدیگر قرار میدهند چرا "بربریت اکسیتان" خود را پنهان میسازند ؟ مگر همین ماجرا نیست که تا هم امروز نیز در ادعاهای مربوط به زبان های لانگدوسی وپرووانسال وگاسگن وکاتالان واوورنیان جلوه گری میکند ؟

(۱۱) John Charpentier, P : 85

لوموند مورخ ۱۴ مارس ۱۹۶۱ مینویسد :

"بایون پایتخت پمای باسک (Pays Basque) درپشت حصار خود موزهای بسیارغنی ازالبسه و مدارک واسناد و نشانهارا جای میدهد . این موزه روحیه و چهره مردمی راآشکارمیسازدکه هیچگاه نخواستهاند زبان خود راترک کنند ، زبانی که دیگراصل و اساس حقیقی آن را باز نمیشناسند . این منطقه یک "کل" ویک مجموعه است کلی که ساخته سنت ها ومناظرجالب و سکنهای شبیه یکدیگر میباشد ازآن روکه بیک نژاد تعلق دارند نژادی قوی، مطمئن ودیرپای" .

چرا تئودوراوبانل دردیوان پرووانسال خود (۱۲) غریبانه ازتاثیر موریتانی و بطورکلی مغرب یا شمال افریقا یاد میکند وبه نغمه سرائی درباره سرزمین مادرزادی گرم وآفتاب و گندمزار سارازنی آن میپردازد ؟

آدمی احساس میکند که این شاعرپرووانسی یعنی زندگی بخش شعرپرووانسال درتوصیف قهرمانان زن و مرد شعرخود از الگوهای واقعی بهره میگیرد ، مثلاً الگوهای خویش را از شرکت کنندگان جشنی فراهم میآورد که در دربار کنت تولوز برادرزن یک پادشاه سارازن برپا شده است ویا از مجلس پذیرائی دربار صلاح الدین برمیگیرند که درآن ریشارد شیردل خواهر خود ژان را معرفی مینماید و اورا برای همسری به امیرسعیدالدین برادر سلطان صفاءالدین پیشنهاد میکند و امارت بیت المقدس را بعنوان مهر وی میطلبد .

در این جا نمونههائی از اشعار تئودوراوبانل را که ملهم از مفاهیم زیباشناسی در دنیای عربی است نقل میکنیم :

"وی مردی رشید و موخرمائی همچون امیر(پرنس) مغربی است

(۱۲) Lou Reire Saleu

که قشنگترین چشمها بطرف وی برمیگردند وزنان درمیان بازوان وی آه و ناله میکنند وروح وجسمشان بیش از تارهای ویلون مرتعش میشود ".

نیز میگوید :

" هان دخترك را بنگرید که با ملاحت وشیرینی مشرق ورفتار یك مغربی شاداب هم اکنون بسان سپیده دم وشبنم ازبرابرمن گذرکرد ".

" ای زیبا دختر وقتی مغربی های آنسو تورا ببینند ".

وباز میگوید :

" این جوان موخرمائی همچون توت رسیده است . آری زمینهای سیاه گندمهای خوب به عمل میآورند . این مرد برای ازدواج به پاریس نمیرود ودرآنجا نامزد خود رانمیجوید ، وی جوان عاقلی است و بسا سنگهای سرزمین خود خانه بنا میکند " (۱۳) .

درجمله اخیر باردیگر به محکوم ساختن ملی گرای ازدواج مختلط برمیخوریم ، که نظرشیخ لربی طبسی راد راین باره بخاطرمیآورد.

اما به اعتقاد ما رئیس مجمع علما ونیز مولف کتاب " انارشکاف خورده " (اوبانل) ، نژاد پرست نیستند ، اینان یك احساس وطنی را به تجربه دریافته اند این احساس ، احساسی مضیق اما صمیمانه است .

با توجه باین طرزفکر میتوان علت بریدن تئودوراوبانل را از دوست قدیمی اش فردریك میسترال دریافت .

فردریك میسترال وقتی " مرتد " میگرددکه لزون دونوررا میپذیرد

(۱۳) تئودوراوبانل : خورشید رستاخیز ، مجموعه اشعار چاپ نشده ، گردآوری وانتشار

ودرکنار یك وزیرحکومت که اهل شمال فرانسه است مارسی یز رامیخواند .

میسترال که سابقاً به " تجزیه طلبی " متهم شده بود به رویای قدیمی گاریبالدی ما بانه خود پشت میکند ، وی دراین رویا ایجاد " امپراطوری آفتاب را میدید که ازاتحاد مارسی وتولوز و بارسلن فراهم میآمد ، قطعات مذکور میبایست ازفرانسه واسپانیا جدا میشد " (۱٤) .

میسترال قصه ای هیجان انگیزرانقل میکند ، این قصه درباره کشته شدن یکی ازمشاوران فرانسه درشورشهای خلقی بسال ۱۸۱۵ در آوینیون است ، قهرمان قصه آلفونس دوده (مولف تارتارن تاراسکون Tartarin de Tarascon) است . میسترال مینویسد :

" یك باردیگر درروی پلی که آوینیون رابه جزیره باتلاس Bathelasse متصل میسازد ، وی (دوده) فریادزد که : " دراینجا بود که ما جسد برون ، آری مارشال برون را به رون افکندیم ، واین کاررا بعنوان نمونه به فرانسویهای شمال نشان دادیم ، شمالی هائی که بازآمده بودند تا مزاحم ماگردند " (۱۵) .

مثالهای جالب توجه دیگری رانیز میتوان ذکرکرد ، ازجمله میسترال راجع به طب از " تریاق " سخن میگوید ومینویسد (۱٦) :

" تریاق مرهم اعلی است که باروغن ماردرست میشود " این مرهم توسط ونیزیان بکاربرده میشد .

(۱٤) اوروپ : مجله ماهانه پاریس ، آوریل ۱۹۵۹ ص ۳٤

(۱۵) فردریك میسترال ، ص ۲٤۱

(۱٦) فردریك میسترال ، ص ۲۳۰

در میان مدارک واسناد مخفی که نزد سازمان معبدیان یافته وضبط کرده اند شاریانتیه از روش معروف استعمال " تریاق " یاد میکند تریاق ترکیبی برای علاج گزیدگی حیوانات زهرداراست (۱۷) .

باید یادآوری کنیم که کلمه تریاق از ونیز و بیت المقدس آمده ودقیقا بمعنی پادزهراست ، بنابراین اعراب هم نام این دارو وهم خودآن را به دنیای طب عرضه داشته اند .

مسلم است که برای این آقای قرون وسطی شناس (معتبر) (گوستاوکوهن) طب قرون وسطی ارمغان جالینوس یونانی است .

البته این مطلب درست است ، امانه بطور کلی بلکه بطورجزئی .

در اینجا باید دو نکته اساسی را خاطرنشان کنیم :

اول آنکه اصطلاحی لاتینی وجود دارد که میگوید " این نوشته یونانی است و خوانده نمیشود " بموجب این اصطلاح نسخه نویسان قرون وسطی بعلت جهل و بدلیل تعصب (فاناتیسم) خود ازبرگرداندن کلمات یونانی که در نسخه خطی میدیدند سرباز میزدند ، این مطلب میرساند که اعراب شایستگی و لیاقت مسلمی داشته اند ، بدین اعتبارکه به تمامی علوم ، حتی علوم منافقان و مرتدان احترام میگذاشته اند ، وبه لطف و برکت آنان است که یونانی ها شناخته شدند .

دوم آنکه اعراب آثار اصیلی را عرضه کرده اند . درقرن یازدهم مدرسه و حوزه سالرن (Salerne) که نیازمند مباحث پزشکی موجود درزبان لاتین بود " ازطریق رسالات پزشکی عرب توانگرشد ، این رسالات رایک یهودی مسیحی شده ازتونس با خود برده وپس ازترجمه

(۱۷) کتاب شاریانتیه ، ص ۱۸۸

چنانکه گوئی خود مولف آن است آنها را بنام خویش معرفی کرده است .

بلی ، کارآقای کوهن باگفتار اووید شاعر لاتینی هم عصرمسیح مطابقت میکند که میگوید :

" من خیر را میبینم و به تائید وتصدیقش برمیخیزم امامرتکب شر میشوم " (۱۸) .

اما درخصوص احترام بزنان ، ببینیم کوهن چه میگوید :

" عشق کشف بزرگ قرون وسطی وخصوصا قرن دوازدهم وخاص فرانسه است " (ص ۸۵) .

آخرچگونه میتوان این مطلب راازیاد برد ونادیده اش انگاشت که در اروپا عشق انسانی مطربین تروبادور (Troubadours) ابتکاری عربی ـ اندلسی است و مربوط به قرن هشتم میباشد . این ابتکارحاصل جلال و جبروت دربار کردوان (Cordouane) ویا فرشکوه قصر الحمراء وقرناطه است ، و نیز چرا باید چشمها رابست وآفتاب را باگل اندود و نورخورشید راباغربال پنهان کرد ، حال آنکه همین غربال هم تائید میکند که کلمه پرووانسال تروبار (Trobar) یعنی شعرعاشقانه ، برادرکلمه عربی طرب و بمعنی احساس و هیجان و خوشحالی باغم و خوشدلی زاده ساز وآواز است .

چگونه میتوان این مطلب را درقرن بیستم نادیده انگاشت که عشق پاك وبدون " کمربند عفت ونجابت " کشف قرن دوازدهم وخاص فرانسه " نیست ، زیرا چهارقرن زودترازآن در قرطبه اموی وجود داشته

(۱۸) Ovide : Metémorphose : VIII, 2 -

است ؟

از این روشنتر غزل یا شعر عاشقانه یا خمریات زائیده دنیای عرب جاهلیت قبل از اسلام است . میان قصهٔ مجنون لیلیٰ ، عاشق دیوانهٔ لیلیٰ که الهام بخش درام عاشقانه تریستان وایزوت (رمان شعری و درام عاشقانهٔ واگنر) است دوازده قرن فاصله میباشد .

مطلب معجزه‌آمیزی نیست ، جامعه اسلامی متحولتر و ظریفتر و متمدن‌تر است وطبیعی است که ادبیات ظریفانه و عاشقانه در ظرافت و لطافتی شکفته میشود که زادهٔ همکاری نبوغ قرآنی در طرفداری از حقوق زنان و لطف وملاحت مفتون کنندهٔ هزار و یکشب میباشد .

در واقع اگر از اسلام اندکی بیش از کلمه‌اش بدانیم میتوانیم در متون قدسی یادنیائی سرچشمهٔ دو جانبهٔ الهام ادب و خوش‌محضری نجیبانه را کشف کنیم . اخلاق مسلمانی میان دو حد ریاضت زاهدانه و بی بند و باری فاسقانه تعادلی هماهنگ یافته است که زیبائی آن را در این دعوت به امساك میبینیم .

" لا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُكٰارٰى حَتّٰى تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ " (۱۹) .

در آن حال که مستید نزدیك نماز مشوید تا بدانید چه میگوئید .

در قرن بیستم چطور میتوان نادیده انگاشت که بهار رفع حجر دختران حوا با فجر اسلام همزمان است .

خارج از مادرسالاری ماقبل تاریخ که در آن زن از حاکمیت و قدرتی فراوان برخوردار بوده است ، اسلام است که نخستین آغازکنندهٔ

(۱۹) قرآن ، سوره نساء آیه ۴۶

رفع حجر و آزادی و رهائی مجدد زن است و او را از وضع حقیرانه و پست قدیمی آزاد میسازد .

جامعه اسلام که بسته و پیوسته به اقتصادی تجاری و آزاد بوده زن را از قیمومت شوهری بیرون آورده وحقوق ادارهٔ مستقیم وشخصی اموال و تجارت ومیراثش را بخود وی واگذار نموده است . برای ارزیابی اهمیت و برد این قرار انقلابی باید یادآور شویم که پس از سیزده قرن هنوز حتی جمهوری پنجم فرانسه اهلیت مذکور را بزنان فرانسوی اعطا نمیکند (۲۰) .

مطلب دیگری که عنوان میشود محرومیت زن قبائلی از ارث است در این ماجرا استعمارگران "بربرشناس" (شمال افریقا) در صدد پیدا کردن دلائلی هستند که براساس آنها ثابت کنند کوهستانیهای جورجوره دارای " خصومت " ضد عرب هستند و نسبت به اسلام " کم حرارت و بی محبت " میباشند .

در اینجا نیز یکبار دیگر باید به رد و نفی این دروغ زنی و فریفتاری تازه بپردازیم ، این فریفتاری را دشمنان اسلام وخلق و مردم الجزایر شایع کرده اند . اما واقعیت تاریخی زیر خلاف این قول باطل را ثابت میکند .

(۲۰) سنای فرانسه اصلاحی را که مجلس نمایندگان " باشتاب " در قانون به عمل آورده و آن را تصویب کرده بود رد نمود ، مجلس سنا به تقاضای وزیر دادگستری در این طرح دو اصلاح به عمل آورد که در نتیجهٔ آنها : اولاً " ادارهٔ اموال مخصوص زن " به مرد واگذار میشود ، ثانیاً " زن نمیتواند واجد حق مالکیت کامل باشد مگر با رضایت شوهر " .

(لوموند ، ۶ مه ۱۹۶۱)

باین معنی که در روزگار قدیم زن قبائلی مطابق حقوق اسلامی ارث میبرده است ، اما مدتی بعد بدنبال یك حادثه سیاسی وبراساس یك قانون عرفی ازاین حق محروم گشته است . حادثهٔ مذکور هماهنگی وظائف حیات اجتماعی رادگرگون ساخته بود . گرچه این پدیده تعجب را برمی انگیزد ، اما باید آن راتبیین کرد وتوضیح داد ، این پدیده ثابت میکند که : افکار وآداب ورسوم درنتیجهٔ تغییر شرائط مادی که عامل مهم و تعیین کننده ای است دگرگون میشوند .

تاریخ نشان میدهد که : زواوی ها درحصاری بسته زندگی نمیکرده اند ، تعداد بیشماری ازآنان جورجوره راترك میکرده و بعنوان کارگر یا کاسب و تاجر به الجزیره میآمده ودرآنجا رحل اقامت می افکنده وبروی شبکات وبحریه جنگی ومسابقاتی مستقر میشده اند .

این گروه بعنوان ناخدایان ورئیسان جنگی عرض وجود میکرده و به میدان جنگ میرفته اند ، درصورتی که جنگ به شکست می انجامید بحریه مذکور توسط اسپانیا توقیف میشد وازآن پس دیگر نشانی ازآن بازنمیآمد وافرادش مراجعت نمیکردند . حال آنکه جمهوری نظامی الجزایر به کنیشان اجازه میداد که زندانیان مسیحی راملاقات کنند وآئین خود را درزندانها اجرانمایند وبندگان راباز خرند .

درکابیل (قبائلی) زنان جاشوان مفقود الاثر میتوانستند مجدداً ازدواج کنند وآزادانه دراموال خود تصرف نمایند ونیز دراموال بازماندهٔ ازشوهر مجاهد دخل وتصرف کنند .

اما یك سلسله حادثهٔ سیاسی ودیپلماتیك پیش آمد وهمه چیز را دگرگون ساخت ، بدین معنی که درقرون شانزدهم وهفدهم الجزیره ومادرید پیش ازایجاد صلیب سرخ بین المللی تصمیم به مبادلهٔ اسیران

جنگی بحری گرفتند .

شهدای ـ زنده ای که بعنوان درگذشته تلقی شده بودند بقبائلی بازگشتند ، امادرآنجا زن وخانه و زمین خود را بازنیافتند .

این بازگشت ها موجب آشفتگی های اجتماعی گردید ، وکشاکش بین کلانها و یا جنگ داخلی راپیش آورد ، دلیل آنهم ازدواجهای خارج ازقبیله بود که ازمدتها پیش درقبائل کنفدراسیون زواوی هامرسوم بود .

برای برقراری تعادل درمناسبات جدید ، علما براساس شریعت اسلام درشورای فتوای کنفدرال گردآمدند تابه نکته ای مذهبی ـ مدنی ـ سیاسی که درقرآن و حدیث یا سنت نیامده بود پاسخ گویند مجمع علما یك روش قدیمی صوت الاجتماعی رابکار برد ، وراه حل تازه ای عرضه کرد تابرحسب آن زن ازمیراث بردن محروم گردد ، اما میراث بران ذکور متعهد باشند که نفقه اقارب اناث خود ، حتی اقارب دور راتأمین کنند . این قرار نظیر قراری است که درنیف یعنی قانون نجابت جامعهٔ قدیمی پدرسالار مرسوم بوده است .

اما بعداً فکر ازاقتصاد عقب ماند و باآنکه شرایط اقتصادی وسیاسی تحمل کنندهٔ این قرار ازمیان رفت منع ارث مذکور همچنان پابرجا ماند ، لکن هنگامی که آداب ورسوم عمومی تطوریافت این منع ارث بنظر مردم تحقیرآمیز وغیرعادلانه آمد ، درنتیجه ابتکارات خصوصی شایع گردید بمنظور آنکه قانون عرفی سابق را تصحیح کنند ، براساس این ابتکارات نوعی حبس یا وقف عمومیت یافت که یك سنخ هبه یا میراث است و نزد قاضی سردفتر انجام میگیرد .

بدین سان براثر شور وحرارت دموکراتیك زنده در «جبل الحدید» که بر روس مآبی وفرانسوی مآبی غیرقابل نفوذ است باردیگر نفوذ آزادیبخش ـ

وآزاد کنند ، اسلام پیروز گردید .

اخلاق اسلامی علیرغم سرنیزه‌های استعمار ، سرزمین الجزایر را تا صحرای افریقای سیاه تسخیر میکند .

قرآن یک کتاب اخلاق خالص ، خطابه‌ای و فصاحتی نیست قرآن الفرقان است یعنی کتابی که خیر و شر را تفکیک میکند و مشخص و متمایز میسازد .

قرآن چند زنی نامحدود را به چهار رسانده و دو زوجه بازمیبرد ، ولی یک زنی را توصیه میکند ، زیرا مرد چند زنه نمیتواند عادل و بی طرف بماند (۲۱) .

کتاب به مثله کردن بردگان که معمول زمان بود پایان می بخشد و اخته کردن و سائیدن دندانها ، داغ کردن و غیر اینها را از میان میبرد .

عرفهای وحشیانه ، تنفر از زنان و مجازات غیر انسانی داخل دیوار گذاشتن زنان خیانت کار قطعاً الغاء میشود و با برقراری قانونی سخت گیر شرافت زوجه از افترا مصون میماند .

« وَالَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا » .

---

(۲۱) فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ، مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً .

از زنان دو تا دو تا ، سه تا سه تا و چهار تا چهار تا بگیرید واگر بیم دارید که عدالت نکنید فقط یک زن بگیرید .

(قرآن ، سوره نساء آیه ۳)

« آن کسان از زنان شما که کار بد میکنند ، چهار گواه از خودتان بر آنها بجوئید و اگر گواهی دادند (یعنی گواهیشان یکی بود) در خانه هایشان بازدارید تا مرگشان برسد یا خدا راهی برای آنها پدید آورد (۲۲) » .

برای نخستین بار در حیات اجتماعی ، مرد تابع همان قانونی میشود که زن تابع آن است و زن از لحاظ حقوقی مساوی وی میگردد (۲۳) .

آزاد ساختن زن از قید وحشیگری مرد ، زمینه اصلی و مرکزی قصه رمزی و سمبلیک شهرزاد است ، شهرزاد قصه‌گو قهرمان گستاخ و باهوشی است که شهریار شرقی را با حکایات خود مشغول میسازد شهریار همان کسی است که هزار سال قبل از شخصیت قصه های پرول Perrault زنان خود را پی در پی میکشت .

آیا هزار و یکشب مجموعه‌ای از حکایات جالب توجه و قهرمانانه و ظریف یک برودری اصیل عربی ــ ایرانی نیست که در آن حریر و نقره و طلا جای خود را به « الحب والکاس والغنا » به عشق و پیمانه پر و آواز داده اند؟

---

(۲۲) قرآن ، سوره نساء آیه ۱۹

(۲۳) در حالیکه قانون اسلامی زانی و زانیه را یکسان مجازات میکند ، (صد تازیانه برای مرد یا زن) جالب توجه است که یادآوری کنیم در حال حاضر قانون ایتالیا زنای زن را بیک تا دو سال حبس مجازات میکند در صورتی که شوهر از هرگونه محکومیت حقوقی مصون میماند . لوموند مینویسد « قانون اساسی ایتالیا که تساوی تمامی اهالی مملکت را در برابر قانون اعلام میکند ، مجازات زن زناکار و معاف بودن مرد زناکار را پذیرفته است .

(لوموند ، ۱۰ نوامبر ۱۹۶۱)

میتوان پرسید که چرا یک متخصص تاریخ ادب نسبت به وقایع دوره‌ای که از همه او را بهتر میشناسد، اینطور خود را بیگانه و بی‌خبر نشان میدهد؟

نجیب‌زادگی جنوب فرانسه سخت‌گیری فئودالی را به ظرافتی مودبانه بدل میسازد. این امر نتیجهٔ برخورد وی با تمدن مدیترانه‌ای و در درجهٔ اول نتیجهٔ برخوردش با تمدن عربی ـ اسلامی، بطور کلی و نزدیکترین آن یعنی تمدن اندلسی سارازن است. اما چون ذهنی‌گرائی ادبی در خدمت یک جانبهٔ شأن و اعتبار فرهنگ غربی قرار گیرد و بدینسان پایه و مایه پذیرد، این امکان پیش میآید که بردهٔ این ذهنی‌گرائی به کار زندانبانی اندیشهٔ آفریننده کشیده شود.

وقتی پای اعراب و اسلام بمیان میآید، کوهن که متخصص قرون وسطای فرانسه است به برادر استعماری خود گوتیه متخصص قرون وسطای شمال افریقا ملحق میشود. کتاب فروغ عظیم قرون وسطای کوهن و قرون تاریک مغرب گوتیه (جغرافی‌دان و مورخ) دو کتابند که علم را به پستی و خست میکشند. این دو کتاب به عنوان کتابهای کلاسیک بیطرف برای مطالعه به دانشجویان توصیه میشود، اما در واقع این دو کتاب مملو از ستایش خالصند. در این کتابها فکر دفاع از مسیحیت در صدد است فشار و سرکوبی ستمگرانه بیگانه را توجیه کند و تصدیق نماید، کدام ستمگری؟ ستمگری ژرمن‌ها نسبت به گل‌ها و ستمگری رومن‌ها در حق بربرها.

آری، هرکس برحسب وسائل و خلق و خو و آداب و عادات خویش در این باب متعهد کاری است. افسر چترباز با هواپیماهای خود همه جا را به آتش میکشد و فی‌المثل اعلام میکند که «شرف را از دست ندهیم بایستی الجزایر فرانسه را حفظ کرد».

«دانشگاهیان» نیز نظیر افراد تردست شناگر میکوشند اخلاق و علم‌الجمال را دوشادوش فروش زنگیان (بردگان سیاه) پیش برانند، با این فرق که آقای گوتیه دروغ میگوید تا در تاریخ تقلب کند و آقای کوهن در تاریخ تقلب میکند تا آن را به دروغ وادارد.

در دکترین جبری این علما نبرد پواتیه همچون پدیده‌ایست که در عرصهٔ زمان عامل تغییر نبوده و با حادثهٔ نهائی ربطی نداشته است.

کوهن مینویسد: «از لحاظ نظری اگر فتح شارل مارتل را در پواتیه با یک شکست جابجا کنیم میتوان گفت که کشور ما به دین محمد میگروید، اما باید توجه کنیم که مسیحیت نیز در سال ۷۳۲ ریشه‌های عمیقی در کشور ما دوانده بود. مضافاً اینکه نمونه اسپانیا نشان میدهد که فتوحات اروپائی اسلام از نظر مذهبی تا چه حد کم دوام بوده است» (۲۴).

اینهم یک دلیل دیگر برای معلق‌بازی یسوعی مآبی ایشان است که این معلق‌بازی بسیاری از طلبه‌های تربیت شده دانشگاه استعمارگر را نیز فریب داده است.

این نویسنده که در مورد قرون وسطی سخت قَدَرقُدرت است نظیر ماهی مرکب که مایعی سیاه از خود میتراود تا فرار خود را پنهان سازد یک فصل از تاریخ فرانسه و عالم را حذف و محو میکند.

چون ما صاحب قدرت و سندیت مذهبی نیستیم تا بتوانیم خطاب به وی اخطاریه‌ای صادر کنیم و از وی بخواهیم تا آنچه را میداند فاش سازد، در نتیجه خود کوشش میکنیم تا از آنچه وی دربارهٔ اش سکوت میکند نکته‌ای چند بازگوئیم:

(۲۴) گوستاو کوهن: فروغ عظیم صفحه ۱۶

۱ــ کوهن "ماده مذهبی" را از اسلامی که غیرقابل تفکیک است جدا میکند، اسلامی را قطعه قطعه میکند که در آن الهیات از اخلاق و سیاست و ۰۰۰۰۰ جدائی ناپذیر است. بدین ترتیب کوهن طبیعت واقعیت تاریخی را تغییر میدهد و کار اسلام را یک کوشش سطحی، زودگذر و لطمه زننده به وجدانها معرفی مینماید.

۲ــ کوهن این شعار را متذکر میشود که اسلام با شمشیر خود را تحمیل کرده است و با تذکر و تکرار آن، پدیدهٔ توسعه و گسترش تساوی طلبی مذهبی را مدفون میسازد، پدیده ای که پویائیش در اسلام یادآور پویائی کمونیسم است که یکی از فیلسوفان فرانسوی آن را "اسلام قرن بیستم" میخواند. بدین سان کوهن پیشدستی میکند و توجیه و تصدیق جنگهای صلیبی عقیدتی ــ سیاسی و نیز فتوحات استعمارگرانه را وجههٔ همت میسازد.

۳ــ کوهن وجود یک فلسفه اصالت انسان و یک تمدن تجاری را نفی میکند و با تردستی کلیه سهم و اثر دو قرنه سارازنها و زارعین را بکناری مینهد، سهم کسانی که گندم سیاه و زراعت آبی و پزشکی و داروسازی و نجوم و معماری و نساجی ابریشم و زرگری و تسامح وسعه صدر و همزیستی مسالمت آمیز را رواج داده اند.

۴ــ نبرد پواتیه را همچون یک لطمه و صدمه ای معرفی میکند که منحصراً جنبهٔ مذهبی دارد و نیز برگذشته عظمت و جلال جنوب فرانسه پردهٔ فراموشی میکشد. جنوب یعنی ملتقائی که در بستر آن جریانهای ترقی بشری درهم آمیخته اند، ترقی و پیشرفتی که اعراب فنیقی یا کارتاژ یا سارازن مستقیم یا غیرمستقیم ناقل آن بوده اند.

شکی نیست که برای کوهن یعنی این راهب قربانی کننده

که مهر از قلب و گوشهایش برداشته نشده" (۲۵) آسان است نوشته‌های اصلی یک پوست را پاک کند و بر روی آن چنان بنویسد که نظیر نسخهٔ دستنویس اصیل جلوه کند.

یک ضرب المثل الجزایری روش کوهن را در این طرز برخورد بخوبی روشن میسازد. این ضرب المثل میگوید:

"مَا يُنكِرُ الأَصلَ غَيْرَ البَغلِ" ــ "تنها قاطر است که اصل و نسب خود را منکر است".

اما چگونه میتوان آنچه را با روح و جان نیمی از خاک فرانسه حک شده است نادیده انگاشت یعنی بر آنچه در روی سنگها و اسامی ستارگان و آسمان فرانسه و لغتنامه و نام محلها و در شعر و مفاهیم زیبا ــ نژادیش آمده است خط بطلان کشید؟ آری؟

"وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ" "هر که گناهی کند بضرر خویش میکند" (۲۶)

ممکن است یک کاهن حقیقتی را که با مطالعه و معاینهٔ زیر و بم ادبیات گذشته دریافته است پنهان کند و یا قلب نماید، اما آیا میتواند با این پنهانکاری و قلبسازی جریان بیرحم واقعیت را هم متوقف سازد؟ آیا میتوان روز پیروزی وحشی (بربر) پواتیه‌ای را روزی مساعد خواند و بنا

(۲۵) ای انسانهائی که گردنهای افراشته دارید و مهر را از قلب و گوشهایتان برنداشته اید، ای شمائی که قانون را از فرشتگان گرفته اید اما بهیچوجه حفظش نکرده اید ۰۰۰ (کتاب مقدس، افعال ــ ۷ آیات ۵۱ و ۵۳). (۲۶) قرآن، سوره نساء آیه ۱۱۱

بایدآن را روزمصیبتی عمومی دانست ؟

آقای گوستاوکوهن که بت پرستی کارولنژی * مغزش راپرکرده وقلبش رامهرنمود ماست ، نبرد پواتیه رانبردی بدون فردامیبینند نبردی که میان دوجزم درگرفته است ، دوجزمی که هردو بیك اندازه ازعدم توجه عالم برخوردارند . آری این طریقهای احتیاط آمیزاست امّاوحشیگری رادرمقابل تمدن تاکید میکند .

بی آنکه دردامن هیجان وشروشورغم ایام گذشتهای برگشت ناپذیر بیفتیم به آن دسته ازفرانسویان اعم ازتاریخدانان وشاعر سلام میگوئیم که روزشکست اجدادمایعنی نورافشانان رادرپواتیه همچون "روزشومی در تاریخ جهان" میدانند .

ماازفراموشخانهها نمونهای ازاین حقیقت تاریخی رابیرون میکشیم که بوی مشك آن بعدرمان نقش شامه هائی میپردازد که وطن پرستی افراطی علیلشان ساخته است .

به شهادت غزل واره" کلود فاریه عضوآکادمی فرانسه وافسر بحریه گوش فرادهیم : (۲۷)

" سال ۷۳۲ درعصرما سال یك فاجعه وشاید منحوس ترین فاجعه تمامی قرون وسطی برای بشریت است . این فاجعه عالم غرب راالااقل هفت ، هشت قرنی (اگرنه بیشتر) دراعماق یك وحشیگری غرقه ساخت . بطوریکه تنهارنسانس توانست مقدمات ازمیان بردن آثار این وحشیگری رافراهم آورد و سپس" اصلاح مذهبی" آن رابه نتیجه رساند " .

" من مایلم حتی درذهن وخاطره خود نیز ازاین فاجعه اظهار تنفرکنم ، فاجعه مذکورفتح شناعت باری است که نزدیك پواتیه رخ داد ودر آن وحشیان یعنی جنگجویان فرانك به هدایت شارل مارتل برسواران نظام عرب وبربر به فرماندهی عبدالرحمن خلیفه پیروز گردیدند ، (زیرا عبدالرحمن نتوانست تعداد زیادی ازآنها رامتمرکز کند) دراین روزمنحوس تمدن هشت قرنی به عقب رفت ، چرا ، زیرا کافی است درباغهای اندلس ویامیان خرابههای اماکنی همچون اشبیلیه و قرناطه این پایتخت های جادوئی وروپائی که هنوزهم خیره کننده ماندگردش کنیم تادرمیان سرگیجهای اعجازآمیز آنچه رابرسرفرانسه آمده است بازببینیم آری این فرانسه ازاسلام ماهرفیلسوف و سلیم و مسالمت جو و باسعه صدر(زیرااسلام تمامی اینهاست) به دامن وحشت هاودهشتها افتاد ، وحشتها و دهشتهائی که گل قدیمی راخراب کردند وآنگاه راهزنان بیرحم وخشن اوسترازی * منقادش ساختند ، و پس ازاین انقیاد باجنگهای داخلی وخارجی قطعه قطعهاش کردند وغرقه درخون واشك نمودند و پهنهاش راخالی از انسان وپرازاجساد ساختند ".

(۲۷) مستخرج از" پیشگفتار" رمان جرجی زیدان (ترجمه ازعربی) العباسیا خواهرخلیفه ، چاپ (FONTEMOING) ۱۹۱۲
دراین رمان ، رمان نویس سوری عشق وفادارانه وغم انگیز زن پرهیزکار جعفر برمکی وزیر هارون الرشید راکه معاصر شارلمانی است همچون یکی از حکایات هزارویکشب نقل میکند .

* کارولنژ نام دومین خاندان پادشاهان فرانسه است (۷۵۱-۹۸۷)

* اوسترازی (AUSTRASIE) امپراطوری شرقی گلها (۵۱۱ ـ ۷۷۱) و پایه و اساس سلسله کارولنژی

اما در همین ایام که فرانسه غرق در خون و آتش بود از گود الکویر * تا اندوس * عالم اسلامی در زیر سایه‌ٔ سلسله‌های اموی و عباسی و سلجوقی و عثمانی در صلح و آرامش شکفته میگردید و پیروزمندانه بسط می یافت".

" بلی اینها تاریخ رسمی نیست ، تاریخ رسمی ما تاریخی دروغین است این تاریخ را در کتابهای درسی آورده و به فرزندان ما در مدارس میآموزند ، ولی آنچه من میگویم تاریخ حقیقی است این تاریخ را هرکس خود باید بیاموزد و در این خودآموزی از دریاهای طی شده و سرزمینهای سیاحت شده و کتب مرور شده در کتابخانه‌های کشورهای خارج باید یاری طلبد" .

" آری برای این سیر و سیاحت اگر همه‌ٔ زندگی هم مایه گذاشته شود چندان مهم نیست ، زیرا در پایان این مسافرت میتوان از بین دندان دروغ بزرگ شرم‌آوری را دریافت که استادان ما خوسته‌اند و هنوز هم میخواهند بعنوان یک حقیقت برما تحمیلش کنند" .

" در اینجا من از فرانسویان میخواهم بپرسم که درباره‌ٔ پیروزی " ما " بر مسلمانان بسال ۷۳۲ چه میاندیشند ؟ آیا با من در این قضاوت هم‌عقیده نیستند که این شکست ، شکست یک خلق متمدن از مردمی وحشی بوده و بدبختی عظیمی را برای تمامی انسانیت بارمغان آورده است ؟

****

****

****

---

* (GAUDALKIVIR) رودخانه‌ای که به اقیانوس اطلس میریزد.
* (INDUS) رودخانه معروف سند در شبه قاره هند .

فصل سوم

آگاهی طبقاتی و احساسات ملی

میگویند که به جنبه‌ٔ مذهبی احساسات ملی ـ انقلابی اهمیت داده شده است ، و میپرسند که آیا این امر نشان دهنده‌ٔ خصلت "بورژوامآبانه" ایدئولوژی مبهمی نیست که میخواهد اسطوره‌ٔ " هماهنگی اجتماعی " را گسترش دهد ؟ پاسخ ما منفی است ، و با مطلبی که در پرسش آمده ما سخت مخالفیم ، و در سطور زیر بدان میپردازیم و ثابت میکنیم که ریشه‌های آئین سیاسی جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی در متن واقعیت الجزایری قرار دارد و با توجه بآنستکه باید از مساله‌ٔ مذهب سخن گفت . بنظر ما این مساله یک امر واقع اجتماعی و سیاسی است ، و در بردارنده‌ٔ هیچ مطلب سری و شگفت انگیز نیست . همین امر روشن میکند که چرا ما در پلاتفرم (زمینه‌ٔ فکر و عمل) خود که در کنگره‌ٔ سومام تصویب شد بطرح آن پرداختیم (این مدرک داخلی برای فعالان جبهه و کادرها و افسران تهیه شد) .

اما دلیل آنکه توانستیم به ارزیابی تخاصم و مبارزه‌ٔ اقتصادی و سیاسی و با عقیدتی در هر جامعه‌ای بپردازیم ، و هم این مسائل را درون جامعه‌ٔ مسلمانان ارزیابی کنیم ، آن بود که پیشتر نظری عمیق از دیده‌ٔ مذهبی پیدا کردیم .

مبارزه‌ٔ طبقاتی مفهومی زنده است ، این مفهوم در جامعه‌های قبل از پیدایش سرمایه‌داری نیز وجود دارد . لکن در جاهلیت ، یا دوره‌ٔ ماقبل اسلام و نیز در فجر اسلام تعارض مذکور یعنی تعارض فقرا و اغنیا ، در قالب

سیاسی ـ مذهبی به شکل مقابله دو نوع از این راه ورسم ها تظاهر میکند. دوناتیسم* مسیحی، خوارج و شیعه و قرامطه و ...... تظاهراتی از این تعارضند.

آری، از هزار سال پیش مرتباً این مطلب خلاف حقیقت تکرار میشود که مسلمانان ذاتاً استعداد ولیاقت توجه به عدالت اجتماعی را ندارند. ما برای رد این مطلب نادرست مثالهای بارز و برجسته‌ای از محکومیت استثمارگرانه و ناهنجار انسان از انسان در جامعه اسلامی ارائه میکنیم.

عمربن خطاب دومین خلیفه جامعه مسلمانان است وی خیلی پیشتر از صاحب نظران جرم شناسی جدید نشان میدهد که وقتی نظم جامعه در نتیجه گرسنگی برهم میخورد، مسوول این آشفتگی جامعه است. عمر، مقترف الجرم یعنی مقصران مجرم را تبرئه میکند و متسبب، یعنی مسوول اصلی را محکوم مینماید.

قضیه از این قرار استکه:

خدمتگاران یك ارباب به دزدیدن شتری اعتراف میکنند و مطابق قانون زمان محکوم به قطع ید میشوند، اما خلیفه آنها را به محکمه بازمیگرداند تا از روی قیافه آنان به قضاوت بپردازد. تبه‌کاران جوان در نتیجه گرسنگی چهره‌ای بی رمق و زرد و چشمهائی بی نور و حال و بدنهائی ضعیف دارند. امیرالمومنین فوراً ارباب گرسنگی دهنده را احضار میکند واو را مسوول اصلی جرم میداند و محکومش میکند که دو برابر قیمت شتر دزدیده شده را به شاکی بپردازد، واز متهمان جوان نیز

---

* (Donatisme) فرقه‌ای از معتقدان به مذهب مسیح، پیرو (Dona) کشیش کارتاژ در قرن چهارم میلادی.

میخواهد که دیگر این کار را تکرار نکنند.

حدیثی بدین مضمون از ابوذر نقل میشود که: "خداوند حق را بر زبان عمر جاری کرد" (۱). ابوذر حافظ سنت محمدی با عمر درباره این عدالت طلبی اجتماعی هم رای است وخود نیز باعبارت مشهورزیر برقهر وعصیان کسانی صحه میگذارد که شکم خالی وگرسنه دارند.

"اَعْجَبُ مِمَّنْ لا یُوجَدُ اَلْقُوتَ فِی بَیْتِهِ کَیْفَ لا یَخْرُجُ عَلَی اَلْنّاسِ شاهِراً سَیْفَهُ" (۲)

"از آن کس در شگفتم که نانی در خانه خود نمی یابد واز خانه بدر نمیآید و شمشیر خود را بروی مردمان نمیکشد".

ابوذر غفاری یکی از شخصیت های جالب توجه عالم اسلام است. احمد امین مورخ مصری وی را در کتاب فجر الاسلام مردی پرهیزگار و قانع و سخنور و با فرهنگ معرفی میکند. ابوذر در میان "شخصیت های محبوب پیغمبر" واز جمله کسانی است که به مناسبت تعداد احادیث خود شهرت دارد، احادیثی که از دهان سخنگوی اسلام آزادساز یعنی پیمبر شنیده وگرد آورده است.

ابوذر از صحابه پیغمبر و پنجمین (یا چهارمین) کسی است که اسلام آورده است.

دائرةالمعارف اسلام (جلد ۱) مینویسد: فروتنی و زهد وپارسائی ابوذر نظرگیر میباشد، بهمین دلیل در حق وی گفته‌اند، که ابوذر به مسیح شبیه .... و با ابن مسعود در علم دین هم آورد است، ۲۸۱ حدیث بوی اسناد میدهند و بخاری و مسلم ۳۱ حدیث

---

(۱) نقل از احمد امین، کتاب فجر الاسلام قاهره چاپ هفتم ص ۱٤۷

(۲) نقل از خالد محمد در کتاب "من هنا نبدا" قاهره چاپ ۹ ص ۹۸

راازآن جمله نقل میکنند .

همچنین ابوذرغفاری بدین اعتبار برای ماعزیزاست که نخستین سوسیالیست انقلابی اسلام میباشد .

مولف فجرالاسلام بااستناد به طبری به روشنگری عمل این صحابی محمد میپردازد که قبل ازبه میدان آمدن مارکسیسم یک سوسیالیست واقعی است .

ابوذر به تبلیغات شدیدی علیه اغنیادست میزند و به یکی از آیات استناد میکند ، بموجب این آیه خداوند وعید میدهد که " پیشانی و پهلووپشت" کسانی راکه طلاونقره کنزمیکنند و میاندوزند باآهن داغ خواهد کرد * .

بدینسان مبارزسوسیالیست ماموفق به ایجاد جنبشی تودهای در میان فقرامیشود ." واین جنبش اغنیارادرتنگنای اطاعت واجرای اصول قرآنی قرارمیدهد" .

بدنبال اغتشاشات اجتماعی و بدلیل شکایت حکومت معاویه از

---

* " یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ کَثِیرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَیَأْکُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا یُنْفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِیمٍ "

" هلاشماکه ایمان دارید (بدانید) کەبسیاری ازاحبارو راهبان مالهای مردم رابه ناحق میخورند و (همگان را) ازراه خداباز میدارند وکسانیکه طلاونقره راگنج میکنند و میاندوزند وآنهارادرراه خداخرج نمیکنند به عذابی الم آور و دردانگیز نوید ده " " قرآن ــ سوره توبه آیه ۳٤

ابوذر ، عثمان خلیفه مبارزاشتراکی مارابه مدینه فرامیخواند ، پس ازلختی اقامت درمدینه ابوذر به ربذه میرود ، ویابهترگوئیم بدانجا تبعید میگردد و در سال ۳۲ هجری (٦٥٣ــ٦٥٢ میلادی) در تبعیدگاه چشم ازجهان فرومی بندد .

معاویه حاکم سوریه برای آنکه مشکل برخورد میان وجدان و نظم راحل کند به اخراج ابوذر دست میزند ، و بدین ترتیب بکاری دست می یازد که دربردارنده" یک موضع گیری طبقاتی است . در واقع وی بنفع اغنیائی موضع میگیرد که مالداری و نفوذ رادرانحصار دارند ، امادرضاهرحل ماجرا " بدون توجه بداطراف دعوی" صورت میپذیرد و غرض ازآن حفظ نظم است .

این طرزعمل ، یادآور یاکاری قدرت و حکومت سرمایهداران امروزی واستعمارگران است . امروزنیز نظیر گذشته این بیطرفی دروغین باصراحت تمام نشان دهنده" ستیزه جوئی علیه طبقه فقیراست" و ترس از خلق و کینه ورزی و دشمنی بادموکراسی راگزارش میکند .

آری قانون (نظم) برعقیده و ایمان (زاده" وجدان وآگاهی) پیروز میشود . جهت گیری ستمکنندگان برابوذر و توجه آنان باستبداد موید قضاوت ماست . معاویه جانشین خلفای راشدین است خلفائی که درطریق المستقیم (صراط المستقیم) گام برمیداشتند ، اما معاویه که حامی شکمگندههاست ازدموکراسی محمدی دورمیشود و نخستین سلسله سلطنتی موروثی رادراسلام پایه گذاری میکند .

چهارخلیفه نخستین یکی ازپس دیگری بعنوان خلیفه" رسول خدا توسط شوری انتخاب میشوند ، خلیفه" اول درزندگی بتمام معنی ساده است و هرگونه مال ومنال و جاه و جلال وادعائی راترک میگوید وبدین صفات معروف میگردد .

خلیفهٔ چهارم علی بن ابیطالب ، پسرعمو و داماد محمد است . وی نیز خصوصا به مناسبت شجاعت افسانه‌ای و علمداری و فرماندهیش معروف خاص وعام میباشد .

اختلافات و معارضاتی که علی با معاویه داشت ادبیات عظیمی را دربارهٔ شناخت بدعت گذاریهای (معاویه) بوجود آورده است ، اما سختگیری علی درمورد رعایت شعائرمذهبی تنها مهرونشان شخصیت وی نیست .

علی قهرمان عدالت اجتماعی است ، وی همواره درجبههٔ سیاسی مخالف جای دارد ، ودرمیان محرومان ازحق و فقرا دیده میشود .

دائرةالمعارف اسلام مینویسد :

" وقتی ابوذرغفاری که خلق راعلیه سوءاستفاده قدرتمندان می شوراند ازمدینه تبعید میگردید ، باوجود منع خلیفه علی باپسرانش وی‌را بدرقه‌کردند واین کارموجب مشاجره‌ای شدید میان علی وعثمان شد " .

" ... پس ازآنکه علی به خلافت برگزیده شد ، درمیان طرفداران وی شخصیت هائی رامیبینیم که دربارهٔ مسائل اقتصادی باخلفای قبل اختلاف داشتند . برنامه مخصوص علی درمورد نظرات مالی مقاتله (کسانیکه درقتل عثمان به نحوی ازانحاء شرکت داشتند) روشن نیست . مقاتله مطابق نظرات خود خواهان تقسیم اضافه درآمدها و توزیع زمین های خالصه وغیره بودند ، اماآنچه معلوم است ، اینست که علی اموالی راکه دربیت المال مدینه و بصره و کوفه گردآمده بود تمام وکمال تقسیم کرد " . (دائرةالمعارف جلد ۱)

این عمل علی جنبه عوام‌فریبانه ندارد (۳) سوسیالیسم علی

(۳) این عوامفریبی خاص طرحهای سوسیال دموکراسی امروزیست که بقدرت میرسند .

زادهٔ خیالات خام نمیباشد . علی پیش از خلافت نیز درمورد اصلاح ارضی طرحی روشن و صریح دارد ، وآن رابه عمربن الخطاب عرضه میکند باعتقاد علی اراضی سواد ، یعنی اراضی خالصهٔ عراق باید بین دهقانان تقسیم شود . عمر موفق نمیشود این طرح رابانجام برساند ، زیرا از تعارض وکشمکش هامی هراسد (۴)

بدینسان می بینیم که مبارزه درراه سوسیالیسم ، دراسلام مبنائی مذهبی دارد . هموطن ما ژاک برک * نیز بهمین مطلب رسیده است و میگوید :

" علی که مورد توجه و ترجیح پیغمبراست ، میان مسلمانان زمان خود به موضع گیری طبقاتی میپردازد ، واین موضع گیری اورابصورت قهرمان وپیشوای تحقیرشدگان وآزردگان درمیآورد " .

" به نظر الوردی : جدال و مشاجره‌ای که میان شیعه وسنی وجود دارد همان مقابله نوآوری یا محافظه‌کاری و صداقت و صمیمیت با سالوس وریاکاری و نفاق است " (۵)

مدتی مدید استعمار الجزائریهای انقلابی و طرفدارمساوات اسلامی واصلاح ارضی وعدالت اجتماعی را مرتد و " یهودی مآب " معرفی میکرد ودراین کارموفق بود .

امامیدانیم که ابوذرغفاری صحابی پیغمبر و دوست امام علی و محبوب محمد و نخستین اشتراکی و سوسیالیست دوران اسلام نیز از تیر افترا و تهمت محفوظ نمیماند ، همانسان که نمیتواند از تبعید مصون

(۴) البلاذری ، فتوح البلدان ، ص ۲۶۵

(۵) ژاک برک : اعراب دیروز و فردا چاپ پاریس ۱۹۶۰ ص ۲۵۰ ،

* برک درالجزایر بدنیاآمده وازاین جهت نویسنده ویرا هموطن مینامد

باشد.

ازبیست سال پیش به‌این طرف دیگر ممکن نیست الغفاریات را پیدا کنیم. الغفاریات کتابی است از مولفی بی نام. در این کتاب درهم کوبنده، مولف کلمات و شرح اعمال پیشگام سوسیالیسم را گرد آورده است.

فئودالها و مالکان بزرگ ارضی و بورژواهائی که دندانهای کوسه ماهی صنعت را در غرب تیز میکنند، خوب میدانند که مبارزه طبقاتی امری واقعی است و یک واقعیت است. بنابراین مطلب مذکور را نباید ابداعی کارل مارکس دانست که با فصاحت و بلاغت عنوان کرده باشد، تا اروپای غربی را با آن بترساند.

دشمنان اصلاحات ارضی و الغای استثمار انسان از انسان راه دفاع ازخود را میدانند، واز عهده ساختن سلاحهائی برمیآیند که پیشتر ازاین نیز بر ضد سخنگوی پیشگام استثمار شدگان بکار برده مانند.

آری ما با شگفتی و دراین حال با نوعی توجه و علاقه حملهای راکه به ابوذر میکنند یافته‌ایم، به ابوذر افترا میزنند ومیگویند که:

"دعوت اشتراکی ابوذر، یعنی دعوت سوسیالیستی او نتیجه وحاصل مجمعی مخفی است، و پایه‌گذار این مجمع عبدالله‌بن سبای یهودی یعنی کسی میباشد که به قصد از میان بردن اسلام، به‌اسلام گرویده است(۶)

"وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ" (۷)

"پیش از تو نیز پیغمبرانی تکذیب شدند و بر تکذیب شدن و اذیت دیدن شکیبائی کردند تا نصرت و یاری ما به ایشان رسید، کلمات خدا تغییرپذیر نیست و اخبار (و تاریخ) پیغمبران بسوی تو آمده است (بتو

(۶) فجرالاسلام، ص ۲۷۰ـ ۲۶۹

(۷) قرآن، سوره انعام، آیه ۳۴

تغییرپذیر نیست و اخبار (و تاریخ) پیغمبران بسوی تو آمده است (بتو رسیده است)".

هرچند گوبلز برای لجن مال کردن هرجریان اصیل برچسب یهودی ـ مارکسیستی بر آن میزد، ولی باید دانست که وی این برچسب یهودی را ابتکار نکرده، بلکه فقط روش کار را بهتر ساخته است. خاندان معاویه مبتکر این کار میباشد، اما در مبارزه انسانی این خاندان فرو میمیرد حال آنکه فرزندان روحی و معنوی ابوذر غفاری پیروز میگردند.

انقلاب آتاتورک، عبدالمجید ثانی، آخرین خلیفه عثمانی را کنار میگذارد، و مجلس ملی ترک نیز رسم مارس ۱۹۲۴ وی را از مقامش خلع میکند. امتیازاتی که خلیفه قبلی به امپریالیست های اروپائی داد موقع و مقام وی را تضعیف ساخت، وی با شرابخواری و هرزگی و خیانت، عنوان رئیس دنیائی اسلام و مسلمانان را تا حد نهایت بی اعتبار کرد. میهن دوستی برنفاق و ریاکاری سیاسی ـ مذهبی سرانجام پیروز گردید.

"وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ" (۸)

"ستمگرتر از آنکه درباره خداند دروغی ساخته و آیات وی را دروغ شمرده کیست؟ براستی که ستمگران رستگار نمیشوند".

امروز این اندیشه پذیرفته شده است که تحول و تطور جامعه اجتناب ناپذیر است. مورخان الجزایر سوسیالیست در ماجراهائی که برسر وطن ما و زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ما رفته است جنبشها

(۸) قرآن، سوره انعام، آیه ۲۱

و نهضت هائی را خواهند یافت که در گزارش این اندیشه بلیغ و رسا میباشند .

برخی از این جنبشها همچون تب نوبه‌ای هستند ، شورشهائی که اصل وریشه‌اش مخالفت با "اصلاحات" مالی مغایر اصول اسلامی است از این قبیلند . (۹)

برخی دیگر از این نهضت‌ها جنبه‌ٔ عمومی‌تری دارند و واجد عمق بیشتری هستند . جنبش خوارج که در جنوب تونس و اورس (کوههای مرکزی الجزایر) و مغرب مرکزی جریان داشته از این گونه است .

ابوذر غفاری تخم سوسیالیسم را در زمینی افشاند که آماده‌ٔ پذیرش آن نشده بود . فقرا و افراد خرده‌پا نمیتوانستند در جامعه‌ای که بورژوازی، طبقه‌ای فرا یاز و روشن بین‌تر و بالاتر از آنها بود مبارزه کنند و توفیق قطعی بیابند .

در مسیر تاریخ باید به جلو آمد و به ابن خلدون رسید و ملاحظه کرد که وی بفکر اسلامی ، فلسفهٔ مادی تاریخ را عرضه میکند ، گرچه این فکر در آن روزگار هنوز پخته و سخته نیست اما بهرحال با توجه به دوره‌ٔ خود نبوغ‌آمیز است .

ابن خلدون در فلسفه عربی ـ اسلامی به "کیفیت و حالت جدیدی" توجه میکند ، این فلسفه در روزگار وی ، میان دو طرز تفکر یکی جبریه و دیگری قدریه (که جبر را رد مینما[ید] و معتقد به اختیار ا[ست]) در نوسان میباشد و تار و پودش از هم گسسته است .

(۹) دریافت مالیاتی ثابت بجای عشر و یا زکوة .

ابن خلدون نخستین اندیشمند عرب است که از پایگاه مردان و ترسوها ، فراتر میرود و منزلگاه کسانی را در مینوردد که میان مذهب اصالت روح و عقیده‌ای صریح تر و متحولتر در تذبذب و نوسان بوده‌اند . وی این عقیده صریح و متحول را می پذیرد ، و با توجه به مشاهده و تجربه به کشف قوانین مربوط به تخاصم و ستیزه جوئی میان بادیه‌نشینان و شهرنشینان و عصبیت در ارتش فئودالی و قوانین زندگی و حیات سلسله‌های حکومت نائل میآید . بیاری این کشف پایه‌ٔ نظریه ایرانی "نژاد خدائی شاهان" را متزلزل میکند و اصول تساوی طلبی اسلامی را موجه میسازد و تبیین مینماید .

این شاهباز و شاهین دانشها ، در سپیده دم ظهور جامعه شناسی از خود این استعداد را نشان میدهد که با ذهن نقاد و چشم تیزبین خویش ، طب مرضی ـ درمانی را که امروزه شهره آفاق است کشف نماید .

البته امروزه این واقعیت برهمه معلوم است که میان شیوه‌ٔ زندگی و طرز فکر رابطه وجود دارد و تن و روان در کار یکدیگر متقابلاً مداخله میکنند ، اما اظهار این واقعیت در آن دوره نیازمند شجاعت بود . ابن خلدون این شجاعت اخلاقی و ظرافت بیان را دارد ، و به کمک دلائل مربوط به بهداشت غذائی و وظائف الاعضا و نیز دلائل اجتماعی سبب شور و هیجان مذهبی فقرا و بی توجهی و کم میلی اغنیا را خصوصاً نسبت به روزه ماه رمضان تشریح می نماید (۱۰)

(۱۰) در مورد رعایت روزه ماهٔ رمضان طرز برخوردی که در تونس و مراکش وجود دارد مختلف است .

(بقیه در صفحه ۹۲) ـ

درود و افتخار بر این پیشقراول علوم اجتماعی.

ویکو و منتسکیو و هگل و مارکس و لنین و استالین و مائوتسه‌تونگ نظریه خلدونی را غنی‌تر ساخته‌اند. ما به یاری نظریه ابن خلدون که بدین گونه توانگر شده است میتوانیم دریابیم، چرا بورژواهای مسلمان ماه رمضان را جهت مسافرت به فرانسه یا سایر نقاط اروپا اختصاص میدهند، و مزد اضافه‌کار کارگران خود را هم به حساب رحمة‌لوالدین میپردازند.

فلان سازنده مواد دخانیات در الجزیره که به عیالواران کارخانه خود گوسفند قربانی عید اضحی را خیرات می‌کند، درنمی‌یابد که چرا کارگران مسلمان و مومن وی (که تا این زمان عضو سندیکا نبوده‌اند) حق‌ناشناس از آب درآمده‌اند، حق‌ناشناسی این کارگران آن است که به سال ۱۹۳۶ اعتصاب میکنند و خواهان مزد بالاتر بمیزانی میشوند که صاحبان صنایع دیگر که از کفار ند میپردازند.

فلان تاجر سودای مقیم کنستانتین سالی یکبار به مناسبت عاشورا مجلس احسان و خیرات نظرگیری برپا میکند و در آن به هریک از فقیران که در صفی طویل برای گرفتن صدقه ایستاده‌اند، سکه‌ای میدهند. وی "ارباب خوبی" است که از خدا میترسد اما از بکار گماردن کارگرانی امتناع

(بقیه حاشیه صفحه ۶۱)

این طرز تلقی صریحا شکاف عقیدتی موجود میان رهبران کشورهای برادر را گزارش مینماید.

بورقیبه میخواهد که صلابت احکام جزمی (دگم) را کم کند، بنظر وی این احکام جهش زندگی اقتصادی را فلج میسازند. بعکس علوی وزیر مراکشی میگوید (لوموند ۷ فوریه ۶۱) "تحول و تطور، با وجود ماه رمضان و رعایت روزه آن منافات و تناقض ندارند و کسی حق ندارد که آنچه را باید رعایت و احترام کرد، بنام ترقی قلابی و مندرآوردی محترم نشمارد".

میکند که مدعی اند، جزو لیست محدود استفاده‌کنندگان از بیمه اجتماعی و کمکهای خانوادگی میباشند.

فلان فرش‌باف مقیم تلمسان البته با هزار ویک ادا و بالثامت و پستی در جمع آوری عمومی پول جهت براه‌انداختن مدرسه آزاد شهر شرکت میکند، و ضمناً طرفدار ازبان و اصلاح مذهبی است، اما هیچگاه دشمنی یک دل و یک زبان کارگران مسلمان و روبائی خود را نمیتواند دریابد و نمیفهمد که چرا این دشمنی علیه استثمار شرم‌آور اطفال کارگران اظهار میشود، اطفالی که از گرسنگی میمیرند و از هرگونه آموزشی محرومند.

قصد ما از ذکر این نمونه‌ها آنستکه، روشن کنیم که طبقه کارگر ملی فریب اینگونه هدایای پدرانه را نمی خورد، چون مقصود از این هدایا پرده‌کشیدن و پنهان کردن منافع ناشی از اضافه ارزش است. اما درخت تنومند بورژوازی ملی و عیب و ایرادی که بر آن وارد است، نباید جنگل استعمار را از دیدگان مخفی نماید.

"وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ" (۱۱)

"و هیچ باربرداری بار (گناه) دیگری را برنمیدارد".

دوران سازی رژیم استعماری، کار ما توسط برنامه‌ای هدایت شده است، که به خلق زحمتکش اجازه میدهد راه خود را بجوید و تربیت شود، مطابق این برنامه:

اولاً، ما شرم‌آورترین موسساتی را که در مجموعه قوانین مربوط به بومیان (الجزائریان) باقی مانده است عین قدرت استعمار دانسته و این دوراییت کاسه کرده‌ایم. بعنوان مثال به واحدهای اداری مختلط اشاره میکنیم، در این واحدها سازمان اداری غولی است با چهره انسانی و نیز

(۱۱) قرآن، سوره انعام آیه ۱۶۴

ارسرزمین صحرایاد میکنیم که درآن حکم السیف ، یعنی قدرت شمشیر و رژیم نظامی فاتحان فرمان میراند .

ثانیاً ، ما ورقه هویتی برای استعمارگران فراهم آورده و آنها را با نام و نشان مشخص ساختهایم . دراین سجل احوال نامهائی نظیر نام بورژو دو سه رنی را ثبت کرده ایم ، و برای آنکه ازهرگونه اشتباه یا تفسیر غلطی مصون بمانیم همواره یک لیست دائمی دوازده نفره از کله خرها آماده داریم ، دراین لیست این افراد وجود دارند :

ـ هشت نماینده ازمستعمره چی های بزرگ و زمین داران و اربابان معادن و صاحبان موسسات حمل و نقل و بانک .

ـ دو باش آقا ، وعمده مالک ارضی و وردستان استعمار و مرابط فئودال .

ـ یک معامله گربزرگ یهودی که بورس بازی و زمین بازی میکند .

ـ یک صاحب صنعت قبائلی دووجهیین (دو رو)

ممکن است که این لیست با آهنگ کردش امورجاری دگرگون شود و اسامی آن تغییرکنند ، اما نسبت بالا یعنی تعداد افراد هرقسمت همچنان ثابت میماند ، یعنی حساب و کتاب ضد استعماری دراین ملغمه همواره مسلط است .

دراین ساخت هاکه مورد تنفرند و دراین شخصیت هاکه مورد کینه اند ، سرکوبی و فشارملی ، سرکوبی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جاخوش کرده اند ، و نشان میدهند که دشمن عمده واصلی بیگانه است .

بدینسان بانشان کردن پلیس و داروسته قائدها در واقع هولناکترین ضربات و لطمات را به استعمارگرانی وارد آورده ایم که سکان نهائی فرماندهی را بکف دارند .

این دیدگاه وطرزکار را عقل سلیم اشرافیت کارگری اروپا درنمییابد اما هرا استعمارزده حتی استعمارزده بورژوا ! آن رافهم میکند واثرآن را روی پوست و گوشت خود حس می نماید .

ذیلاً، روایت یک نماینده « میانه رو » را دربارهء چگونگی مالیات نقل میکنیم ، وی ماجرای وصول مالیات راتوسط یک مامورفرانسوی که قائد محل ازاو با بره بریان پذیرائی کرده است توصیف میکند و میگوید :

به خاطردارم که پدرم وقتی میدید یک بومی پول کافی برای پرداخت دیون دولتی خود ندارد ، دستور میداد دستهای اورا ازپشت ببندند و زیرآفتاب قرارش دهند ، تااقوامش بیایند و بجای وی مالیات را بپردازند . قائدهای دیگر شکنجه ها را شدید ترهم میکردند و مثلاً روی سربومی کمی شیر می ریختند تا مگس ها را بدورش جمع کنند ...... من این منظره راهیچگاه فراموش نمیکنم . اما اگرپدرم این چنین عمل نمیکرد شاید بهنگام مرگ دارای لژیون دونور نبود » (۱۲)

دراین اعتراف هیجان انگیز محکومیت دردناک و دهشتناک رژیم استعماری نهفته است . این اعتراف ، ازآن یک بورژوای روشنفکر ملی و اصلاح طلب است .

بادرنظرداشتن نکته بالا ، وقتی توجه کنیم که دشمن اصلی وعمده استعمارفرانسه است ، درنتیجه نباید تعجب نمائیم که چراطبقه کارگرملی خود رابیک بورژوای مسلمان وطن دوست نزدیک ترازاشرافیت کارگری استعمارنو احساس میکند .

(۱۲) صورت مجلس تحلیلی جلسات کمیسیون قانون اساسی ـ مجلس ملی موسسان ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۶ ص ۲۰۶

طبقه کارگر ملی در مبارزه‌ای که علیه دشمن میکند، سخت بیدار و هشیار شده است. دشمن وی از دو جهت دشمن است، این دشمن مورد تنفر است، هم از آن روکه این طبقه را گرسنگی میدهد و هم بدان اعتبار که اشغالگر وطن اوست. اما کارگرانی که اصل و نسب اروپائی دارند، چون هیچگاه یوغ ستم ملی را برگردن نداشته و استثمار اعلای استعمار را احساس نکرده‌اند، این چنین تنفری را ندارند و بنابراین اینگونه بیدار و هشیار نگشته‌اند.

بدین ترتیب راز روشن بینی و پختگی احساس طبقاتی و احساس ملی طبقه کارگر ملی آشکار میشود. اینها همه زاده کینه تند و شدیدی است که به نوبه خود ناشی از سلطه وحشیانه صاحبان زمین و اربابان معادن و بانکها و انحصارداران خانه‌های کارد ریاست.

بورژوازی استعمارگر نه تنها درنده‌خوتر، بلکه غنی‌تر و همگون‌تر است. این بورژوازی شهرهای استثمارگران را از طلا و تجمل و لوکس غرقه میسازد، حال آنکه اعراب درهمان زمان درون کلبه‌های خالی از فقر غذائی در شرف مرگند. بورژوازی استعماری مهمترین و پررونق‌ترین بنگاههای اقتصادی را با کارگران بیشمار در اختیار دارد، کارگران این بنگاهها نظیر کارگران باراندازهای دریائی و معادن و حمل و نقل عمومی و تولید شیمیائی و ساختمان و ذوب فلزات و ... برای مبارزه شایسته‌تر و نسبت به آن روشن بیـ نـد.

درنظر پار اورزی، کسانیکه برقائد و ژاندارم و زندانبا حکومت میکنند کلن‌ها، اینان صاحب انبارهای غله و تاکستان و باغها میباشند و اند. بنظر این پاریا اشخاص مذکور براستی دزد زمین ستند و بدون پرداخت دیناری این

اراضی را غصب کرده‌اند.

جوانان اروپائی در مراکز تعلیمات حرفه‌ای و مدارس فنی و دبیرستانها جا پیدا میکنند. این جوانها شغلی بدست میآورند و در سازمان اداری محلی می یابند، و بهرصورت همواره "کاری" دست و پا میکنند، یعنی برکار "عربهای" عمله و حمال کشتی نظارت مینمایند.

برعکس جوانان الجزائری، چه با سواد و چه بیسواد کاری نمی یابند و ناگزیر در فقر غذائی بسر میبرند و پوشش مرتبی هم ندارند.

بدین ترتیب رژیم استعمارگر با اقدامات اقتصادی و سیاسی خود جمعیت زحمتکش مزد بگیر را به‌دو گروه مجزا تقسیم میکند، این تقسیم براساس اصل و نسب و زبان و مذهب و زندگی شغلی و شرایط زیست است. اصحاب العَلَم، یعنی پرچمداران و فرماندهان نظامی حقوق‌های کلان دارند، و شغل و ارتقاء مقام و مناصب عالی شان تامین است و صاحب ویلا و اتوموبیل و کلبه و قصرند .... علاوه براینها فاطمه جوان یا احمد پیر را هم دارند تا به قیمت ارزان در خدمت آنها باشند.

بدینسان می بینیم که در ظرف پنجاه سال چگونه یک اشرافیت کارگری در الجزایر شکل گرفته است، این اشرافیت از اشرافیت توسعه یافته کشورهای سرمایه‌داری نیز فاسدتر است.

در سوسیال دموکراسی فرانسه ما با خط مشی و جریان فرصت طلبانه‌ای روبرو میشویم، این خط مشی در رژیم استعماری مستعمرات مبدل بیک وطن پرستی افراطی و نژادپرستی و حمایت علنی از حکومت استعماری فرانسه میشود.

استعمار، یک نظریه شبه انقلابی را سخت تبلیغ و تشویق میکند. ما این نظریه را بخوبی میشناسیم و از تاثیر فلج کننده آن برکارگران اروپائی

آگاهیم. مبلغان این نظریه میگویند:

چرا باید بیک انقلاب ضد استعماری تن داد؟ در این انقلاب کارگران چیزی بدست نمیآورند، چون بورژوازی عرب بجای بورژوازی فرانسه بقدرت میرسد. درنتیجه بهتر آنست که وقت را تلف نکنیم و بی آنکه مرحله اول را درنوردیم یکباره به انقلاب اجتماعی بپردازیم. هم چنین تبلیغ میشود که.

باصبر و حوصله بیشتر میتوان کمال مطلوب را در آغوش گرفت. باد میسترال * از فراز مدیترانه آزادی را هم چون منّ و سَلوی بارمغان خواهد آورد، و نیز میگویند:

الجزایر میتواند بانتظار بماند تا سوسیالیسم در فرانسه پیروز گردد، و آنگاه انقلابی های فرانسه بی مزد و منت و خیرخواهانه انقلاب خود را به خاک وی نیز صادر خواهند کرد. بدین ترتیب الجزایر در کار و کوشش خود صرفه جوئی میکند و از نتایج انقلاب برخوردار میشود، بی آنکه به انقلاب ملی واجتماعی دست یازد و در قید و بند و شر و شور آنها بیفتد.

در اینجا این پرسش پیش میآید که:

وقتی هنوز آگاهی طبقاتی در مرحله جنینی است و هنگامیکه نژادپرستان این آگاهی طبقاتی را آشفته میکنند و به ارد وی ستمکشان وگرسنگان خیانت مینمایند، آیا ممکن است "همبستگی کارگری و پرولتاریائی" که از آن گفتگو میشود بروز و ظهور کند؟

مگر نمی بینیم که سفید پوستهای خرده پا، یعنی کسانیکه پس از جنگ اسپانیا به الجزایر پناهنده شده اند، و یا مهاجران بالئاری وکرسی و سیسیلی و ایتالیائی که بدبختی را در سرزمین مادرزادی خود به جا

* بادی شدید و مشهور، در جنوب فرانسه و ساحل دریای مدیترانه.

گذاشته اند، احساس طبیعی علیه "موش های صحرائی" شکم خالی دارند. چرا؟ زیرا، این "موشها" استعمار حامی و نیکوکار فرانسه را تهدید میکنند و منافع این سفید پوستان خرده پا را به خطر می افکنند.

آری در این شرائط نمیتوان مجموعه پرولتاریای الجزایر را یک طبقه کارگر همگون خواند، اینکار نوعی خیالبافی و اشتباه و کوردلی است.

ممکن است گفته شود که در اینجا تمایل به درهم آمیختن سست عنصری خرده بورژوائی و منزه طلبی گذشته گرا و قهقرائی دست بدست هم داده اند، ما در پاسخ میگوئیم که چنین نیست، بلکه برعکس به یک وضعیت واقعی توجه شده و این وضعیت با خونسردی و روشن بینی مطالعه گردیده است، در این مطالعه خواست از میان بردن شروبدبختی و ریشه های آن وجود دارد.

هم چنین ممکن است سؤال شود که آیا میتوان "بین الملل کارگری" را توسعه داد و سطح "آگاهی طبقاتی" را بالا برد، و کارگران را بدون توجه به تمایزات ملی و زبانی و مذهبی تربیت کرد؟

پاسخ ما این است که این کار در مستعمرات و از جمله الجزایر با در نظر گرفتن یک شرط اساسی ممکن است، و آن شرط هم مبارزه مشترک است با این هدف که در الجزایر خلق ستمکشیده حق تعیین آزادانه سرنوشت خود را بدست آورد.

این برادری در نبرد، نبردی که علیه دشمن عمده، یعنی بورژوازی استعمارگر ست، بهترین وسیله ایست که میتواند کارگران را تعلیم دهد و تربیت کند و وطن پرستی افراطی اروپائیان و بی اعتمادی مسلمانان را از میان ببرد. از سال ۱۹۲۵ کنفدراسیون عمومی کارگران متحد با موفقیت این نقش را بازی کرده است. عمل سازمان سندیکائی مزبور تحت تاثیر این فکر بوده که باید مبارزه در راه منافع کارگران را با نبرد دیگری همدوش

ساخته به استقلال الجزایر بینجامد .

باوجود آنکه ، در فدراسیونهای کارگران راه‌آهن و پست ، نفوذ نیرومند استعمار وجود داشت ، معذلك کنفدراسیون عمومی کارگران متحد تنها سازمانی بود که کارگران اروپائی و مسلمان را گرد آورد .

قوانین مربوط به بومیان یا الجزائریان افرادی را که عضو سندیکا هستند اما تابعیت فرانسوی ندارند و شهروند تلقی نمیشوند ، از اشغال مشاغل دبیری و خزانه‌داری سندیکاها محروم و ممنوع میسازد . لکن سندیکاهای بخش خصوصی صنعت باین " تساوی استعماری " توجه نکرده و آن را رعایت ننموده‌اند ، نیز با وجود فشار و فسادی که در سندیکاها وجود داشته مبارزه‌ای که از طریق اعتصاب اقتصادی و یا اعتصاب سیاسی صورت گرفته نخستین مدرسه انقلابی برای مبارزان الجزایری نیمه مخفی بوده است.

در نبرد ضد امپریالیستی نیز این برادری از طریق همبستگی با ریفی ها ، سوری ها ، سودانی ها ، تونسی ها ، مالگاشی ها و هندوچینی ها و فرانسوی‌ها رنگ و رونق و جلا یافته است (اعتصاب ۱۲ فوریه ۱۹۳۴ و ۱۵ مه ۱۹۳۴)

صرفنظر از کنفدراسیون عمومی کارگران متحد جنبشهای کارگری دیگر یا اساساً اروپائی و یا منحصراً مسلمان بوده‌اند . کنفدراسیون عمومی کارگران اصلاح طلب (رفرمیست) وابسته به حزب سوسیالیست (S.F.I.O.) کنفدراسیونی از کارمندان فرانسوی و یك مشت بومی بود . این بومیها " با ۳,۶۰ فرانك تبعه فرانسه " میشدند ، و این مقدار قیمت یك کاغذ تمبردار کنفدراسیون بود که بدنبال آن به بومیان مزبور حق مساوی مداوا و حق (نظری و حرفی) رسیدن به مشاغل مهم را اعطا میکرد . مقصود از این مشاغل ، کارهائیست که برای دستهٔ دیگر ممنوع است ، یعنی

آندسته اتباعی که احوال شخصیه خود را حفظ میکنند .

اصلاح طلبان مسلمان که نمیتوانستند به این کنفدراسیون نژادپرست بپیوندند ، به ایجاد مجامع دوستانه کارگرانی که " ریشهٔ بومی " داشتند دست زدند . مجمع دوستانهٔ معلمان بومی ، مجمع دوستانهٔ پستچی های بومی ، مجمع دوستانهٔ کارگران بومی راه‌آهن و ...... از این قبیل مجامعند . دستور روز عمدهٔ مجامع مزبور تساوی حقوق بومیان با همقطاران اروپائی شان بود . این اروپائیان علاوه بر حقوق خود یك چهارم نیز بعنوان رعیهٔ استعماری اضافه میگرفتند .

در الجزائر نیز نظیر فرانسه سندیکاها باهم متحد شدند ، کنفدراسیون عمومی کارگران از این وحدت سربیرون آورد . اما این کنفدراسیون منحصراً اصلاح طلب بود ، و در آن تمایل کنفدراسیون سابق یعنی کنفدراسیون عمومی کارگران متحد که استقلال الجزائر بود بدلائل تاکتیکی و از روی فرصت طلبی طرح نگردید .

* * *

با وحدت سندیکاها در سال ۱۹۳۵ جنبش کارگری الجزائر امکان یافت که وسعت خارق العاده‌ای بدست آورد . با پیوستن روزافزون کارگران به سندیکاها ساخت سنتی کهن آنها واژگون گردید ، در ساخت جدید گرایش اصلاح طلبان اروپائی (لئون ژوئو ـ لئون بلوم) از میان رفت . این گرایش اکراه داشت که مسلمانان به مشاغل مدیری ارتقاء یابند ، بجای این گرایش پدرمآبی کنفدراسیون سابق حاکم شد ، اما همین پدرمآبی قبلا بر گرایش انقلابی موجود در کنفدراسیون عمومی کارگران متحد پیروز گردیده بود .

باید دانست که، رهبران کنفدراسیون جدیداعم از کمونیست فرانسوی و اصلاح طلب در این امر باهم توافق داشتند که شعار استقلال الجزائر را از برنامهٔ کنفدراسیون حذف کنند.

بحثی نیست که در اینجا غرض تغییر تاکتیک بود، و تاکتیک جدید نتیجهٔ لزوم پیروی کلیهٔ مسائل از الزاماتی اعلام میشد که مبارزهٔ اصلی مقتضی آن بود. مبارزهٔ اصلی در آن دوره مبارزهٔ علیه مهمترین دشمن یعنی فاشیسم بود. در آن روزگار فاشیسم وحشی ترین امپریالیسم ها را گزارش میکرد، ووقتی با استعماری که شکل دموکراتیک داشت مقایسه میشد خطرش بیواسطه تر و بزرگتر مینمود، و بر این اساس استدلال میکردید که همانطورکه مبارزهٔ ملی بر مبارزهٔ اجتماعی تقدم میابد، مبارزهٔ ضد فاشیستی نیز موقتاً بر مبارزهٔ ضد استعماری پیشی میجوید، و همانسان که مبارزهٔ برضد بورژوازی استعمارگر شرط پیروزی بعدی بر بورژوازی ملی است همانطورنیز مبارزهٔ برضد فاشیسم مقدمات پیروزی بر استعمار را فراهم میآورد.

اما روشن است که چابکدستی در انتخاب تاکتیک نبایستی موجب حذف یک اصل انقلابی باشد؛ به صرف وجود این واقعیت که رسیدن به هدف نهائی، مستلزم آنستکه قبلاً ستم بیگانه از میان برود نباید این هدف که بدست آوردن قدرت از طریق طرد رژیم سرمایه داری است منتفی شود.

باری آن دسته از رهبران سندیکائی که عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه بودند، وقتی وحدت سندیکائی را در الجزایر مطابق همان مبنای موجود در فرانسه قبول کردند، در واقع مقابل جریان سوسیال دموکراسی جاخالی کردند زیرا این جریان شوم ترین شکل فرصت طلبی را زیر یک نوع لفاظی انقلابی پنهان می ساخت.

اشتباه بالا تنها یک اشتباه ساده یا اشتباه در قضاوت نبود، بلکه نتیجهٔ راه ورسم سیاسی غلطی بود که از یک انحراف ایدئولوژیک عمیق و ریشه دار آب میخورد و کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست فرانسه بدان دچار بود.

برای فهم این مطلب باید به تناقض تاریخی وحشتناکی توجه کنیم که در جنبش لنینیستی پدید آمد. در زمانیکه حزب کمونیست الجزایر بعنوان یک سازمان سیاسی وطنی در شرف ایجاد بود، تکیه گاه سیاسی اش که جنبش سندیکائی کارگری باشد صفت الجزائری را فاقد بود و ضمیمهٔ جنبش کارگری فرانسه مانده و از پاریس اداره میشد.

درکنگرهٔ هفتم بین الملل کمونیست (مسکو، اوت ۱۹۳۵) وقتی تقاضای استقلال سازمان الجزایری حزب کمونیست فرانسه در کمیسیون مربوط مطرح شد، موریس تورز* خاطرنشان ساخت که تمامی فعالان سندیکائی که عضو کمیتهٔ مرکزی هستند، این اقدام را ناپخته میدانند. یادآور میشوم که این بی اعتمادی اساسی نسبت به صلاحیت، قابلیت و استعداد عقلانی، سیاسی فقط دربارهٔ الجزائری ها اظهار نمی شد هند وچینی ها نیز از همین بی اعتمادی برخوردار بودند، آخر آنها هم متمایل به "بازی با شورش مسلحانه" بودند. سوری ها نیز از این بی اعتمادی بی بهره نبودند، زیرا گفته میشد که آنها هم "بیشتر ناسیونالیست اند تا کمونیست". این بی اعتمادی متوجه مراکشی ها نیز بود که "به چهار حزب تقسیم شده بودند".

هنگامیکه بین الملل کمونیست استقلال سازمانی احزاب مناطق استعماری را پذیرفت علی الاصول حزب کمونیست فرانسه استقلال سیاسی

* موریس تورز، دبیرکل حزب کمونیست فرانسه.

احزاب را با استقلال سندیکائی همراه میساخت وکنفدراسیون عمومی کارگران فرانسه نیز این استقلال را همچون عملی انجام یافته می پذیرفت.

اما همین عمل در الجزایر انجام نیافت واستقلال حزب کمونیست الجزایر با رسمیت وتشریفاتی که لازمه این واقعه تاریخی بود، تحقق نیافت. نخستین کنگره موسسان حزب کمونیست الجزایر (ژوئیه ۱۹۳۶) در زیرزمینی در باب الوعد تشکیل گردید و بیرسوم حزب کمونیست فرانسه در آن شرکت کرد. استقلال حزب کمونیست الجزایر کامل نبود، زیرا حزب برادر فرانسه یک "آموزگار" دائمی در الجزایر داشت.

با اینهمه واقعه مزبور امری برگشت ناپذیر بود، حزب کمونیست الجزایر در الجزیره دارای کمیته مرکزی بود واصولا خط مشی سیاسی خود را معین میکرد یعنی بهرحال از نوعی استقلال بهره‌مند میگردید اما برعکس حزب، سازمان سندیکائی الجزایر تحت قیمومت وکنترل مستقیم پاریس باقی ماند.

این اقدام که جنبه اداری وسازمانی داشت نظیر دستی خاله خرسه بود، وازفکر یک مراقبت بی جا الهام میگرفت ومیخواست الجزائریها را مقابل دو خطر حمایت کند.

۱ـ خشونت استعمار که ممکن بود از حد بدر شود وعلیه مبارزان ونیز سازمانی که "قانونیت" خود را از دست داده است عمل کند، یعنی آن را ممنوع اعلام نماید.

۲ـ عدم قابلیت واستعداد مبارزان عرب که نمیتوانند به تنهائی پیش بروند واز ماجراجوئیهای بچگانه بپرهیزند، بنابراین باید آنها را درمقابل خطر حمایت و هدایت کرد.

اختلافات داخلی کمیته مرکزی حزب کمونیست باعث شد که اداره

همه سازمانهای طبقه کارگر الجزائر بوی واگذار نشود، یعنی مصالحه‌ای که نتیجه یک روش استثنائی و مبنی برعدم اعتماد بود درکار آمد، وسازمانهای "سیاسی" و "سندیکائی" مقابل هم قرار گرفتند.

بدینسان جنبش سیاسی خود را آزاد ساخت، و به حزب کمونیست الجزائر مبدل شد. اما درخواست جنبش سندیکائی رد شد و وابسته به پاریس باقی ماند، عیناً نظیر صغیری که باید تا هنگام کبر "قانونی" نامعلوم خود تحت قیمومت بماند.

با این عمل جراحی، موجودی عجیب پدید آمد ودستگاه عصبی جنبش کارگری ناهم آهنگ شد. در این جریان گرایش سندیکائی اصلاح طلب مورد تشویق وتشجیع رهبران کمونیست پاریس بود. این گرایش بر تحول لنینیسم تاثیر نامساعد گذاشت، لنینیسم طبیعت خود را تغییر داد و به پراگماتیسم بدل شد، در این طرز کار اندیشه مبهوت و متحیر بدنبال فعالیتی براه افتاد که هدفش غذای خوب و یخچال و گذراندن ایام تعطیل در خارج الجزائر بود.

در اینجا به مساله‌ای میپردازیم که در طی یک دوره آشفته دوازده ساله مطرح بوده است. این مساله یکی از مسائل عمده دورنمای آزادی ملی واجتماعی است وعبارتست از جذب وجلب توجه خدام الکلن یا بردگان کلن‌ها ویا بعبارت دیگر کارگران کشاورز وبطور کلی کشاورزان وسازمان دهی آنان برای فعالیتهای سندیکائی.

نباید تعجب کرد که پس از وحدت سندیکاها در سال ۱۹۳۵ سازمان دهی کارگران کشاورزی دنبال نشد، چون قرار براین بود که "رفقای جدید" ناراضی نشوند، آخر این رفقا کارگران کشاورزی را "غیر سندیکائی" (کذا) تلقی مینمودند هرچند که این کارگران "از صبح

علی الطلوع تاغروب آفتاب " کارمیکنند ، ونظیرحیواناتی هستند که دارای چهره انسانی میباشند ، اما این رفقاآنها رافقط مستحق رحم وشفقت میدانستند .

همچنین نباید تعجب کرد که کنفدراسیون عمومی کارگران در ۱۹۳۶ نسبت به اعتصاب "زنجیرگسیخته" کارگران روزمزد دهات بی اعتنا ماند ، وفقط هنگامی پذیرفت که در کارآنها دخالت کند " که درمی تیجا * " فدراسیونی مستقل ازکارگران کشاورزی تشکیل گردید . این فدراسیون باابتکار رافضی وارو بدعت گذارانه "حزب کمونیست الجزایر ایجاد شد ، البته باید دانست که درآن روزگار حزب توسط یک " ناسیونالیست نقابدار" اداره میگردید .

با اینهمه کارگران کشاورزی نه تنها در ایجاد سندیکا قابلیت نشان دادند ، بلکه احساس همبستگی کارگری خود رابطرزی جالب توجه ثابت کردند . یکی ازموارد این همبستگی رایادآوری میکنیم :

کارگران راهآهن اصلاً اروپائی بودند ونمیتوانستند درمحلات خود یعنی در "بوژی و پل آبس" (که "یك برلن کوچك" شده بود) میتینگ بدهند زیرا دستههای مسلح " جامعهٔ لاتین " که درروی تابلوی جادهها علامت صلیب شکسته رامیکشیدند ، مزاحم این کارگران بودند . پاریاهای زمین بکمك " برادران طبقاتی " خود آمدند ، وباایجاد تظاهرات فاشیست ها رامغلوب نمودند وآزادی اجتماعات رابرقرار ساختند .

در سال ۱۹٤۷ عنوان شد که باید بودجه "کنفدراسیون راتعدیل کرد ، بدنبال آن رهبری " فرانسوی ــ الجزایری "کنفدراسیون عمومی

* دشت الجزایر (استان الجزیره) .

کارگران باشتاب تمام نخست بودجه اتومبیل هائی راحذف کرد که بدلیل گشت (در دهات) " بنزین زیاد مصرف میکردند " ، وبعد ازآن نیز متصدیان مراکزکشاورزی را " مرخص " نمود ، واین صرفهجوئی درست درزمانی صورت گرفت که " روسای کنفدراسیون " اتومبیل وراننده مخصوص میگرفتند .

آیا این مسالهباید موجب تعجب باشد ؟ اگردرست به مطلب برسیم نه ، زیرامساله ، یك مساله مالی نبود ، بلکه مسالهجنبه" کاملاً سیاسی داشت .

متصدیان دائمی مناطق کشاورزی اتفاقاً مرخص نشدند . این کار برای آن بود که ، فعالیت پرثمرآنها تعطیل شود ، آخراین متصدیان دراثر فعالیت خود تعداد سندیکاها (نقابت ها) رازیاد کرده بودند وسندیکاها کسمه (قسمت) یابخشهای دهکدهها و کارخانهها راگرد هم می آوردند .

متصدی دائمی منطقهکشاورزی یك ماموردفتری قرطاس بازنبود که دریك دفتر شهری بنشیند و بخشنامه " بپراکند " وی یك فعال سیار بود وبرنامهکاریك ماههای داشت که راهنمای فعالیت وی بود ، لکن در انتخاب تاکتیك و طرزعمل وزمان آزادی داشت . این متصدی باید در ناحیهای کههیچ چیزنبود ، سندیکاایجاد کند و مقدم (پیشآهنگان) جماعت کارگری راتشکیل دهد ، و شیوعیها یاکمونیستها راازلانههایشان بدر آورد و بکاربکشد .

این روش سازماندهی کهجنبه"قشری نداشت . و خلاصهاین " کارعرب وار " (۱۲) رهبران سنتی رانگران ساختهبود . اما نتایج کارمعلوم ومشخص بود ، هستههای سازمانی ازعدم بوجود آمدند وباسرعتی غیرعادی

(۱۲) " کارعرب وار " درگفتگوهای نژاد پرستان بمعنی کارناقص وبدفرجام است .

روبه توسعه گذاشتند، و برای عمل سیاسی انقلابی آینده نیز بصورت یک نیروی بالقوه درآمدند.

این طرز کار آنچنان ثمربخش بود که نفوذ سازمان کارگری حتی به قلمرو کلن‌های بزرگ نیز سرایت کرد، و تا بدانجا پیش رفت که کارگران سازمان، اجتماع خود را در انبارها و گاراژها و اصطبل‌های این منطقه مخفیانه تشکیل میدادند.

اکنون باید دید چرا فعالان سازمان کارگری از ماموریت انقلابی شان میراند. و پرسید که مگر اینان چه مطلب خلاف قاعده‌ای را بیان میکردند؟ در این باب بهتر است مختصری از شرح احوال یکی از این فعالان را بیان کنیم و به جستجوی علت کنارگذاشتن وی برآئیم.

این شخص یکی از کارگران کشاورزی منطقهٔ "کوله‌آ" بود که کلن‌ها نامش را وارد لیست سیاه کرده بودند. وی توسط شهردار محل که یک استعمارچی فاشیست فعال بود، از محل اخراج گردید. از آن پس مدتی در پاریس بسر برد و بعنوان باربری از بنگاههای زغال فروشی کار کرد، آنگاه بخدمت ارتش جمهوری اسپانیا درآمد. هنگامیکه "رباح وسی دوم" فرمانده جوخه "کمون پاریس" در میدان جنگ مرد، وی که درجه‌دار بریگاد بین المللی بود در کنار فرمانده قرار داشت و تا موقعی که جانشین وی از راه برسد، بعنوان جانشین رباح به فرماندهی پرداخت.

بلی این انقلابی حرفه‌ای و روشن بین و خطیب سازمان دهنده که لیاقت رهبری فعالیت های علنی و مخفی را داشت و یک کادر سیاسی نظامی بود کنار گذاشته شد، چرا؟ چون این شخص دارای یک "خصلت ناهنجار" بود، و آن اینکه تا درباره "دستورات" بحث و گفتگو نمیکرد و آنها را نمیفهمید از اجرای آنها سرباز میزد. بنظر ما این طرز عمل نشانه داشتن یک روحیه

مسوول است، لکن کسانیکه وی را کنار گذاشتند معتقد بودند که در این خصلت سرکشی ونافرمانی نهفته است و بعد آنیز آن را بیانی از احساسات "ضد فرانسوی" تعبیر کردند، و گفتند که احساسات ضد فرانسوی نمایندهٔ ناهنجاری از احساسات یک فرد "ناسیونالیست" است. بدین ترتیب و با این طرز تفسیر، این خصلت واینگونه احساسات برای سازمانی که روحیه نواستعماری بر آن حکومت داشت، قابل تحمل نبود.

اما باید بگوئیم که این سخت گیری بمنظور لطمه نخوردن به "بین الملل کارگری"، جنبه یک طرفه داشت، وحتی در حزب کمونیست الجزایر نیز وضع بهمین منوال بود، بدین معنی که یک مامور دائمی "مادر شهر" (متروپل) وقتی از کار کردن "تحت نظر یک عرب" سرباز زد، ارتقاء مقام یافت، و پست دبیر سازمان را در دستگاه کمیته مرکزی حزب کمونیست الجزایر اشغال کرد!

بهرحال از روی اتفاق و حادثه نبود که تعلیم و تربیت و سازماندهی بینواترین و بیشمارترین قشر زحمتکشان نادیده گرفته شد، در صورتیکه میدانیم اینان نخستین منبع انقلاب ضد امپریالیستی بودند.

با کنار گذاشتن این فعال، هم نسبت باین فعال و هم نسبت به فعالیت وی تحقیر روا داشته شد. حال آنکه راه و رسم این فعال نشان میداد که جنبش کارگری الجزایر در راه بلوغ و پختگی پیش رفته است، و نقش قاطع عامل انسانی را در یک بخش اساسی از جامعه (کشاورزان) در می یابد، بخشی که سازمان در آنجا ده را به شهر جوش میدهد و پیوند میکند، و روحیه هرج و مرج طلبی وماجراجوئی را طرد می نماید.

همه اینها که گفتیم نه شگفت انگیز است، نه تصادفی است، و نه بی دلیل است، اما باید دید که دلیل بی توجهی رهبران سندیکائی و عضو

کمیته مرکزی حزب کمونیست الجزایر چیست ؟ دلائل اساسی این امر از این قرارند :

۱ــ سازمان سندیکائی بصورت یکی از وابستگان کنفدراسیون عمومی کارگران فرانسه باقی مانده بود . رهبران اتحادیه "محلی" الجزایر دائماً با دبیران کنفدراسیون در پاریس در تماس بودند و زیر نفوذ مستقیم آنها قرار داشتند .

گفتیم که حزب کمونیست الجزایر مستقل شده بود ، و اکثریت هیات رهبری حزب را اعراب تشکیل میدادند . حال آنکه سازمان سندیکائی ساخت سابق را حفظ کرده بود ، و اکثریت اعضای هیات رهبریش اروپائی بودند .

اصولا دفتر سیاسی حزب کمونیست الجزایر مختار بود که فعالان "خود" را رهبری کند اما در عمل وی نیز قدرت نداشت "راهنمائی های" صادر از طرف پاریس را تغییر دهد .

۲ــ خاستگاه اجتماعی کادرها ــ اکثریت کادر سازمانهای سندیکائی اعم از دائم یا غیردائم وابسته به اشرافیت کارگری اروپا بودند . روسای دفاتر مدیریت راه آهن ، پستچی هائی که رتبهٔ متوسط داشتند ، بازرسان سازمانهای حمل ونقل عمومی ، سرکارگران و نیز فرهنگیان باین اشرافیت وابسته میشدند . هزاران تن از افراد این کادر صمیمانه میکوشیدند که عقدهٔ برتربینی خود را ریشه کن سازند ، وخود وهمکاران عرب خویش را مساوی ببینند ، اما در این کوشش توفیق نمی یافتند ، زیرا بهرحال صدای همکاران عرب از حلق در میآید ووقتی فرانسه حرف میزنند آدمی بیاد خدمتگزاران و عطاران موچو (۱۴) و زبالی ها یعنی رفتگران وسپوران می افتد !

(۱۴) "Moutchou" در عربی بمعنی مشت ومال چی حمامهای عربی است ، ودر لحن تمسخرآمیز نژادپرستان فرانسوی بمعنی کسبهٔ الجزایری اهل موزابی است .

ضمناً آن دسته از فعالان اروپائی وکارگران یهودی که به زبان عربی حرف میزنند ، دارای یک نقص میباشند وآن اینستکه هرچند ممکن است تحصیل کرده باشند اما تصدیق ندارند !

۳ــ ایدئولوژی سیاسی مسلط سندیکای کارگری ، به معنا هیم پدرمآبانه روسای سندیکائی پاریسی نزدیک بود . این ایدئولوژی با مواضع سوسیال دموکراسی فرانسه دوش بدوش میرفت ، وبا انقلابی که هدفش استقلال الجزایر بود پشت میکرد .

در حقیقت روسای سندیکائی در الجزایر سوء قصد ونظری نداشتند بلکه اشکال در اینجا بود که اینان به آزادی "ملی" بی اعتقاد بودند ، زیرا این آزادی الزاماً راه خود را علیه "میهن روشنفکری" آنها ، یعنی "فرانسه شیرین وظریف وخوب" ، در پیش میگرفت .

روسای سندیکائی ، زندگی سیاسی واجتماعی "پرولتاریای فرانسه" را با هیجان تعقیب میکردند . این پرولتاریا معتقد بود ماموریت دارد که مردم الجزایر را از واماندگی قرون وسطائی برهاند . بنابراین روسا نیز نمیتوانستند مخالف اعتقاد باطنی خود ، یعنی ماموریت مذکور عمل کنند ، در نتیجه وجدانشان راحت بود و در اندیشه تهیهٔ مقدمات (ناپختهٔ) یک عمل انقلابی (دور) نبودند ، عملی که هدفش از میان بردن قهرآمیز (و پرمخاطرهٔ) رژیم استعماری بود ، (رژیمی که برای آنان چندان هم بی فایده نباید تلقی میشد) .

فاصله ایدئولوژیکی که میان طبقه کارگر ملی واشرافیت کارگری اروپائی وجود داشت ، موجب شد که در داخل کنفدراسیون عمومی کارگران تصادمات و تعارضات غیرقابل اجتنابی بوجود آید .

اما تا هنگامیکه هیتلر و هیتلریان قلع و قمع نشده بودند ، این

اختلاف موجب بحرانی بزرگ و مرگ آور نگردید. وقتی جبهه مردمی یا خلقی در فرانسه سر کار آمد، جنبش سندیکائی کشور ما جهش های تازه ای کرد. توده کارگران که بظاهر بی حس و کرخ بودند وارد مبارزه ای جمعی و هیجان آمیز شدند، و چون موفق گشتند که مجموعه قوانین بومی را ملغی سازند در نتیجه به قدرت خود آگاه گردیدند.

برای نخستین بار الجزائریان تحت تسلط فرانسه از آزادیهای ابتدائی دموکراتیک از قبیل حق بیان و اجتماع و تشکیل انجمن و آزادی مطبوعات و مسافرت به فرانسه و زیارت مکه و مشاغل سندیکائی (دبیری یا خزانه داری) و عضویت یک حزب انقلابی برخوردار گردیدند.

در این دوره کارگران بدون توجه به اختلاف نژاد یا مذهب از قوانین اجتماعی بهره مند شدند و حق ۴۰ ساعت کار و اضافه شدن مزد و حقوق مساوی در ادارات و خدمات عمومی را بدست آوردند. برای نخستین بار مشاهده شد که اعتصاب یک کارگاه یا یک صنف تا آخر ادامه می یابد، یعنی تا هنگامی طول میکشد که مجموعهٔ اعتصاب کنندگان رضا و بهره ور شوند. حال آنکه پیشتر از این اعتصاب تنها به نفع اعتصاب کنندگان اروپائی تمام میشد، مثلا به نفع بنّاهائی خاتمه می یافت که کارگران یا عمله ها را رها میکردند.

اما جبهه واحد اقتصادی ـ اجتماعی مجموع پرولتاریا در مقابل مجموع کارفرمایان وقتی از هم گسسته میشد، که بسطحی عالی تر، یعنی سطح ملی ضد استعماری میرسید، و دلیلش آن بود که مردم الجزایر دوست نمیدارند، که زیر سلطهٔ استعمار، یعنی در حالیکه طناب بر گردن دارند نان تلخی در سفره داشته باشند.

وقتی کار به مساله استعمار میرسید، و خلاصه در برابر استعمار واستعمارگران، کارگران به دو دسته تقسیم میشدند، کارگرانی که طرفدار استعمار نو آزادمنش بودند و کارگرانی که با هرگونه بردگی می ستیزیدند.

حتی باید گفت که کینهٔ الجزائریان نسبت به فاشیسم داخلی و بین المللی دارای یک جهت و یک معنی نبود، و در این خشم و کینه توزی جنبهٔ داخلی و بین المللی مورد توجه قرار میگرفت.

در برنامهٔ جبههٔ مردم فرانسه تنها کار مورد پیش بینی برای الجزایر «اعزام یک کمیسیون تحقیق» بود.

در الجزایر جبهه مردمی وجود نداشت، در نتیجه مبارزات ملی ضد فاشیستی و ضد استعماری در کنگره مسلمانان الجزایر تبلور یافت منشور این مجمع عظیم، انعکاس تعادل تازه ای از قوای حاضر در عرصهٔ سیاست بود. این منشور مصالحهٔ میان اصلاح طلبان طرفدار تشبه جوئی و همرنگی (با فرانسویان) (۱۵) و جانبداران شخصیت الجزایری (۱۶) را بیان میکرد.

بسال ۱۹۳۷ در یک میتینگ بیست هزار نفری شهر الجزیره (استادیوم شهرداری) مفتی الجزیره مقتول گردید. پس از این قتل کنگره دچار بحران شد و رئیس خود را اخراج کرد، زیرا وی تحریک پلیس را برضد علما صحه میگذاشت. پلیس علما را به اصطلاح خود «الهام بخشان جنایت مذهبی» نامیده بود. مدتی بعد نیز اکثریت اعضای فدراسیون نخبگان

(۱۵) از فدراسیون نخبگان مستقل گرفته تا بانفوذ ترین طرفداران تشبه جوئی به فرانسویان یعنی روشنفکران فراماسونی الجزائری.

(۱۶) علماء، ناسیونالیستها و کمونیستها

کنگره را ترک کردند، و کمونیستها نیز با سکتاریسم (تشعب طلبی) بوروکراتیک خود آخرین رمق کنگره را گرفتند، بدین ترتیب که فعالان حزب کمونیست علیرغم نظر متحدان خود یعنی علما و ناسیونالیستها رأی ورای کشی کردند و بطور متنوعی با جبهه مردم فرانسه اتحاد عمل را حفظ نمودند... حال آنکه خودشان نیز بی تردید میدانستند که به "راندن یک خرمرده" دل خوش کرده اند، و در این کار بیهوده سماجت مینمایند. این ماجرا موجب ناامیدی و عقب نشینی شد و مردها و ترسوها و بدبین ها و تن پروران به لاک خود فرورفتند و بار دیگر استعمار قرص و محکم سرجای خویش باقی ماند، در این شرائط بیهوده بود که به انتظار شب چهارم اوت دیگری بنشینیم.

آنگاه جنگ جهانی دوم پیش آمد..... سرکوبی و فشار بال خود را برهمه جا گسترد. زندانها و اردوگاههای متعدد و پرجمعیتی در تمامی کشور بنا شد و بدینسان فعالان و مبارزان انقلابی که از سه سال پیش هرکدام از گوشه ای فرار رفته بودند بار دیگر خود را درون زندانها و پشت سیمهای خاردار کنار هم و متحد یافتند. افراد غیرقابل تحمل یا غیرقابل خریداری را در اردوگاه انضباطی جنین بورزق" گردآورده بودند، در این اردوگاه علما و اعضای حزب کمونیست الجزایر و حزب خلق الجزایر و سندیکاچی ها و یهودیان یکجا جمع بودند.

اما وهم و خیال همچنان پابرجا بود. مشتی از این بازداشتی ها ورود هیتلر را به پاریس جشن گرفتند، با این استدلال قدیمی که "دشمن دشمن، دوست آدم است" البته مبنای این استدلال سطحی عکس العمل های احساسی بود و باید پذیرفت که طبع بشر از این واکنش ها بیگانه نیست. مگر مدت سه قرن پادشاه انگلستان را دعوت نمیکردند که به حمایت از استقلال آکیتن برخیزد و مانع انضمام آن به امپراطوری فرانسه گردد؟

و بازمگو ایتالیائی ها، بناپارت را همچون یک آزاد کننده نپذیرفتند و از این امر شاد نبودند که بهرحال اشغالگران اطریشی توسط بناپارت درهم کوبیده میشوند؟

اما آنچه برمردم تجربه ناکرده بخشودنی است، بر بیکارگران و فعالان الجزایری قابل بخشش نیست و باید آن را کوردلی سیاسی خواند. اینان با اطمینان خاطر و در عین حال بی صبرانه منتظر بودند که فرمان آزادیشان هرچه زودتر از طرف برلین صادر شود. در این انتظار شادمانه بسر میبردند و پنهان نمیکردند که بزودی بارگرانی را که بردوش دارند، بزمین خواهند گذاشت، این دلشادی از اندازه طبیعی هم بدر بود، اینان امیدوار بودند که وقتی فرمان آزادی صادر شود، در واقع رویائی بزرگ بواقعیت بدل میگردد، و آنگاه همگی در جشن بزرگ استقلال شرکت می نمایند، و پس از نماز جمعه ای که در "جامع الکبیر" برگزار میگردد، این جشن با تاجگذاری مسالی بعنوان سلطان الجزایر به اوج خود میرسد.

بی شک این طرز برخورد، از روی ساده لوحی بود. اما کسانیکه این چنین باوری را داشتند، فعالان شلاق خورده و مشهوری چون "احمد مزرنا" (نماینده ادوار بعدی الجزایر) و "شادلی مکی" مشهور به "مانشو" بودند. این دو تن بعداً به جنبش ملی الجزایر پیوستند، و فعلاً نیز بعنوان افراد ضد انقلاب در زندان قاهره بسر میبرند.

بسال ۱۹۴۰ با خواندن روزنامه های ممنوع مقدمات ناامیدی این زود باوران فراهم آمد. در شرائطی که هیتلر "ناجی" خلق های استعمار شده ضمن قرارداد متارکه جنگ با حکومت فرانسه ذکر کرد، قبول نمود که حکومت "شکست خورده و خلع سلاح شده" فرانسه مجاز باشد آتشبار و ناوگان و نیروی هوائی لازم را "جهت حفظ نظم مستعمرات"

نگاهداری کند .

بدین ترتیب اسطورهٔ نجات، بکمک هیتلر، همچون برف آب شد وازمیان رفت . خوابها بیدارشدند و یک وهم زدائی ناگهانی آنسان را از رویای سحرآمیزشان بدرآورد.(۱۷)

الجزائریان تن باین ندادند که رژیم ویشی ازآنان سوءاستفاده کند . میدانیم که این استعمارگران "برتر" تبلیغات دروغین خود را با شعار "برادران مسلمان ما" آراسته بودند . آنچه بدنبال این شعار بود، بدبختی وسرکوبی بیرحمانه واعمال شاق و محکومیت به مرگ بود .

یهودیان را از "ملیت فرانسوی" محروم کردند و بعضی تجارتها را برآنان ممنوع ساختند، وازمشاغل عمومی ونیز دانشگاهی طردشان نمودند . اینان به مسلمانان پناه بردند . مسلمانان جواهرات واشیاء قیمتی این هموطنان نگون بخت خویش را نگهداری کردند . اما این همه فداکاری فراموش شده وجای آنست که بگوئیم حافظه بسیاری ازمردمان کم است .

قوای امریکا در ۸ نوامبر ۱۹۴۲ در اروپا پیاده شد، واین امر با خوشحالی زائدالوصف و یا شادی کم وبیش حساب شده مورد استقبال قرار گرفت . اما ملیون انقلابی ودموکرات ها وکمونیست هائی که در زندانها و اردوگاهها توقیف بودند، بدستور آیزنهاور آزاد نشدند وآزادی آنها در مه ۱۹۴۳ یعنی هفت ماه بعد زیرفشار افکارعمومی مردم الجزایر و ایالات متحده صورت گرفت .

---

(۱۷) حال وروزگار اینان ازحال وروزگار" بوجدی سیاح" بدتر بود . این سیاح کمیخواست مزهٔ یک میوهٔ استوائی را دریابد، بدون اطلاع دندان خود را تا ته در کرموس النصر (نوعی انجیر وحشی) فروبرد بی آنکه قبلاً پوست پرازخار آن را بکند !

منتخبان مسلمان باحمایت ازهمدردی عموم مردم مبتکر ارسال یادداشتی به متفقین شدند، این یادداشت به مثابه منشورمردم الجزایر بود .

یکباردیگر وهم وخیال اصلاح طلبانه را وعده های شفاهی مورفی ویسر روزولت دامن زدند . مطابق وعده، قراربراین بود که الجزایر خودمختاری خود را بدون توسل به عمل انقلابی بدست آورد، وتاکید شد که . . . . . خون نریزید، خون نریزید .

اما استعمار فرانسه ثابت کرد که درطبیعت خونخوارخود تغییری نداده است، وی به عملیات امحاء "نظام یافته ژنرال های فاسد" خود صحه میگذاشت .

درنتیجه این عملیات، غارها و پناهگاهها در آتش ودود فرورفتند، دهکده ها بآتش کشیده شدند، ناموس ها هتک گردیدند، گوشها را بریدند و درختان میوه را قطع نمودند، وگله ها وجنگل ها را ازمیان بردند به دزدی دست یازیدند و . . .

بلی از ۱۸۳۰ ببعد گرایش قدیمی برجای مانده است، قراربراین است که، به "نژاد کثیف عرب" بدی کنند واگرممکن شود، یکسره ازصفحه روزگارش بردارند .

قصابی ۱۹۴۵ پیش آمد، وچهل وپنج هزار (۴۵۰۰۰) تن از اهالی کستانتین راقربانی ساخت . این شهر باتوپها و ناوگان و نیروی هوائی بمباران شد، وآهن وآتش و کوره داغ واجساد روی هم انباشته وکودکان پیش آهنگ مقتول، نتیجه این قصابی بود .

آری، ناانسان و نسناس بودن تنها "خصوصیت و تخصص نازی ها نیست، الجزائریان شاهد سفاکی و بی رحمی وسنگین دلی فرانسویا

درهند وچین و مراکش وسودان و تونس وسوریه بوده اند .

احمد شوقی در قصیده ٔ تکان دهنده ٔ خود ، خاطرهٔ بمباران دمشق را در ۱۹۲۵ که در حافظهٔ خلق عرب نقش بسته ، به رشته ٔ تحریر درآورده است . ارتش اشغالگر فرانسه عامل این بمباران بود . شوقی میگوید :

وَلِلْمُسْتَعْمِرِينَ وَإِنْ أَلَانُوا
قُلُوبٌ كَالْحِجَارَةِ لَا تَرِقُّ (۱۸)

دلهای استعمارگران حتی هنگامی هم که متاثر میشوند ، به سنگهای سخت مانند ماند .

شلاق سرکوبی و فشار پلیسی و قضائی با سختی وخشونت برگرده فعالان و مبارزان ملی فرود آمد .... محکومان غیابی به قرارگاه ها و پناهگاههای چریکی (ماکی) خود بازگشتند ، بزندگی سخت مخفی در شهرهای بزرگ و یا جبل (کوه) تن دادند .

فاناتیسم (تعصب) کوروتحریک کننده ، زنجیر بازکرد دنی یسر مبارز طرفدار عرب و ضد استعمار و دبیربخش حزب کمونیست الجزایر در ستیف بطرز وحشتناکی مثله شد و مچ دو دستش قطع گردید . برعکس در دربوزی و قلما اعضای حزب کمونیست الجزایرجزو سربازان اجیر اروپائی بودند ، ودرآنجا کار اسیران جنگی ایتالیا را اداره می نمودند ، این اسراء نزد کلن ها کار میکردند والبته با آنها بهتر از کارگران وکشاورزی الجزائری رفتار میشد .

سربازان فرانسوی که جنگلی های قدیم F.T.P. بودند پس از آنکه آخرین آجرها را نیز از زیر پای نازیها کشیدند و آنها را در هم شکستند ، با هواپیما برای " ادامه عملیات میهنی و ریشه کنی " بهاینجا

(۱۸) از یکی از قصاید " امیرالشعراء "

وآنجا منتقل میشدند . این سربازان در الجزایر از کشتار بیگناهان ، پدران وبرادران وکودکان و " تیراندازان الجزایری که در نجات فرانسه ، آنها را یاری کرده بودند " خود داری نمودند . اما میدانیم که دربارهٔ این برادری صمیمانه وخود جوشانه و عالی هیچگونه حرف وسخنی گفته نشد ......
هرچند که کمونیست های فرانسه عضو حکومت بودند ، لکن این متمردان فرانسوی در سرسو (اتلال علیا) بدون آب ونان منفرد ماندند ، و معلوم نشد که برسر آنها چه آمد ، آخراین مطلب از اسرار دولتی بود !

" شورش اعراب " در طوفانی مرموز درهم شکسته شد وبدبختی ملت الجزایر وحشتناکتر گردید . کلن های عمده و قائد ها به احتکار گندم و جو پرداختند ، وقیمت این مواد غذائی در بازار سیاه سرسام آور شد ، بهای هرکنتال به ده هزار فرانک رسید .

در بلد قحطی حاکم بود . کارت جیره بندی برای هرنفر هفت کیلو غله تعیین کرد ، البته این نوع جیره بندی چندان آبرومندانه نبود ، جل و پلاس فلاحان از قاطر قائد کمتر بود وجیره ٔ جو آنها از جیره مرغ یک مدیر اداره (که هرگز نیز فراموش نمیشد) ناچیزتر . مدت شش ماه قبیله بنی مصره (بلیدا - تبلا) حتی یک دانه گندم یا بلغور دریافت نکرد .

سبزی های آشی که سابقا در بازارهای " بومی " شهرهای بزرگ فروخته میشد ، ناپدید گردیدند . دیگر حشائش (سبزیهای) وحشی ، سلق و هلهال و کرنینا و مجیر و فلیوکه دارای ساقه های نازکی بودند و غذای فقرا محسوب میشدند ، پیدا نمیگردید . حتی کرنه و خوراک چارپایان نیز گوئی آب شد وبزمین فرورفت ، زمینها برهنه شدند و گوئی جراد المراد وملخ آنها را خورده و مثل کف دست صافشان نمود ماند ، چمن ها زرد شدند وچمن زارها از میان رفتند .

بهنگام خواب نیمروز زنان وبچه‌ها (وحتی مورچه‌های سواری) به ریشه علفهائی هجوم میآوردند که گاهگاه نیز سمی بودند، این ریشه‌ها را از زمین بدرمیآوردند و بسان مائده آسمانی تلقی میکردند.

«سموم» یابادهای گرم‌کشنده نه‌تنها «نفذا»، یعنی ابرهائی را ازمیان بردند که فقط گوشه و کنار را ترمیکند، بلکه ابرهای تزئینی را هم که درآسمان صاف دیده میشود پراکنده ساختند. دریك کلام آسمان برزمین بخیل شده بود، بدانسان که زرع و نخیل لب تر نمیکردند.

مردم‌شناسان دراین دورهٔ خشکسالی جهنم‌آسای الجزایر می توانستند پدیدهٔ اجتماعی تازه‌ای رابه رأی‌العین ببینند.

درقدیم‌الایام بهنگام خشکسالی هائی ازاینگونه، درشهرها و روستاها دسته‌هائی حرکت میکردند و مراسمی داشتند. مانخست اندکی دربارهٔ این‌مراسم گفتگومیکنیم و سپس باین نکته‌میپردازیم که‌چرا دراین دوره چنین‌دسته‌هائی راه نیفتادند و مردم الجزایربه‌چه دلیل راه‌ورسمی دیگر درپیش‌گرفتند.

باری، درشهرها وروستاها دسته‌هاعلامتی به نام بوقنجا را باخود حمل میکردند. بوقنجا، ملاقه‌ای چوبی است که کلاهکی برسرآرایش‌شده آن قراردارد، این کلاهك یادآورکلاه دیوانگان است. این دسته نوعی نوحه یاسرود دسته جمعی رامیخوانند وازخداوند میخواهند که سربرهنه شخصی راکه میانجی قرارش‌داده‌اند «ترکند» و باران رحمت بر سرش ببارد.

یادآوری این سنت نقط از جنبهٔ جستجود رفرهنگ عامه اهمیت ندارد، بلکه به منظورآن است که بگوئیم‌این سنت اصل‌واساس الجزایری وعربی یااسلامی ندارد.

درجنوب فرانسه درمناطق گراوسن (Graveson) و تولوز واماکن دیگرمجسمه سن مارسلن (St Marcellin) و سنت آنتیم (St Anthime) را درشهرمیگردانند ودرصورتی کااین قدیسان «علیرغم ورد وذکرپرهیزگارانه و نوحه‌ها نتوانند ابری بوجود آورند نوحه‌خوانان وندبه‌کنندگان قدیس‌ها را» سه‌بار درآب فرومیکنند و سپس غرقشان میسازند و بدین ترتیب آنها رامجازات مینمایند» (۱۹)

اما باید متذکرشویم که‌این مراسم، یك خرافه پیش‌پاافتاده دهقانان خشن و زمخت دهکده‌های دورافتاده نیست، درپاریس‌پایتخت فرانسه این مراسم جنبهٔ رسمی‌تری داشته‌است، و زیرنظروحمایت دوجانبه کلیسا و پارلمان انجام‌می یافته است.

درلوموند میخوانیم: (۲۰)

«صندوق‌متبرك سن‌ژنوی‌یو رابین سالهای ۱۵۰۰و ۱۶۰۰ (جهت تقاضای آفتاب و باران) بیست و پنج بارگردانده‌اند، حال آنکه‌این صندوق از سال ۱۲۳۳ تا ۱۴۹۶ فقط هفت باربیرون‌آمده است، راه‌افتادن‌دسته و صندوق گردانی باتوجه به شرائط استثنائی برای گرداندن آن معنی بسیار می‌یابد، درواقع این تشریفات درصورتی انجام می‌پذیرفت که پارلمان پاریس‌وکلیسا دربارهٔ برگزاری‌آن تصمیم میگرفتند.»

---

(۱۹) فرد ریك میسترال، خاطرات، چاپ پلون ص ۶۱

(۲۰) لوموند: ۲۴ مارس ۱۹۶۱

امروزه علمای واتیکان «گرایش وتوجه‌مرضی» کاتولیکها رانسبت به خرافات دیگرمورد مطالعه‌قرارداده‌اند. این‌خرافات ازقبیل‌اعتقاد به پیشگویان‌وکف‌بینان‌و... است، اما واتیکان‌نسبت به‌ستاره‌شناسان‌کمتر سخت‌گیری‌نشان‌میدهد. ستاره‌شناسان‌به‌مسخره‌ونیشخند راسیونالیستها -

(بقیه درصفحهٔ ۱۲۲)

میدانیم که این کیش مربوط به نوعی بت پرستی و ستایش آبهاست و بقایای شعایر مذهبی کشاورزی را در خود دارد. این شعایر متعلق به عصر مزولیتیک (Mésolithique) است، عصری که بشریت کشاورزی و کوزه‌گری را کشف کرده است.

افراد انسانی به تحسین خدایان سخت دل و باجامی میپرداختند این خدایان حاکم بر رگبار و رعد و برق بوده و بر گله‌ها و بذرافشانی و درختان و باغها فرمان میرانده‌اند.

در ادوار اخیر نیز درختان مقدس و متبرک را محترم و معزز میداشته‌اند و در این اماکن مرغ سیاه و بز و شمع و صدقه جنسی و نقدی میداده و دعا میخوانده‌اند.

مسلم است که این اعمال بت پرستانه و کفرآمیز تغییر شکل یافته و بصورت بت پرستی از نوع مرابطی درآمده است. یکی از دسته‌های جالب توجه که هر ساله سیاهان الجزایر راه می‌انداخته‌اند، موسم سیدی بلال است.

هر بهار پس از نخستین خرمن باقلا گاو سیاهی را انتخاب کرده و گردن بند و صدف و پوست سوسمار روی آویزان نموده، و در حال رقص از محل هیات در کوچه سیدی عبدالله آن را حرکت داده و به محل قربانی در کنار دریا و پشت بندر آقامی برده‌اند.

موسم، بمعنی عمل نشانگذاری یک حیوان و رها کردن یک گله رمرتع است و باقیمانده‌ای از مراسم بت پرستی است.

قرآن عملیات خرافه‌آمیز اعراب را محکوم میسازد. اعراب برای

بقیه از صفحه ۱۲۱

. . . . یا اصحاب اصالت عقل نمی‌اندیشند و بر مردان علم پیروز شده‌اند، در فرانسه ستاره‌شناسان مطبوعات و رادیوها را یکلی زیر نفوذ خود گرفته‌اند.

خدایان قلابی و بت‌های حامی حیوانات و کشت و زرع قربانی میکرده‌اند. قرآن میگوید:

«إِنَّ اللَّهَ فَلَقَ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ» (۲۱)

«خدا شکافنده دانه و هسته است. زنده را از مرده پدید می‌آورد و پدیدآرنده مرده از زنده است. این خدای پرستیدنی است، پس در کجا سرگردان میشوید؟»

در نتیجه باید گفت که این جادو را به ناروا به اسلام پیوند داده‌اند این جادو از مطیع دانستن پدیده‌های طبیعی توزیع و وفور و فراوانی به اراده انسانی با سماجت سر باز می‌زند.

اما وقتی جریان این مراسم در محیط سیاهان مسلمان الجزایر ادامه داشت، چه کسی برای ریاست آن بهتر از سیدی بلال است، میدانیم که بلال آزاد شده و صحابی پیغمبر و مؤذن رسمی و خازن ـ کارپرداز او میباشد.

در حدیثی آمده است که:

مردم همگی بسان دندانه‌های شانه با یکدیگر مساوی‌اند، میان سیاه و سفید و عرب و عجم فرقی نیست، و مرتبه آنها بمیزان ترسشان از خداوند است.

نام رمزی (سمبلیک) بلال بن رباح، سخنگوی گرایش تساوی طلبی مردم سیاه و بعنوان گواه ایمان آنان است، و این جریان نشان دهنده تبدیل نبوغ آمیز موسم است.

(۲۱) قرآن، سوره انعام آیه ۹۶

عالم اسلام هر روز ما را از این نخستین مؤذن خود یاد میکند. امسمزر الجزایر درباره بلال میگوید که: وی سیاهی است که از عسل آزادی و عطر برادری مدینة المنوره بهره گرفته است.

در واقع نام سیدی بلال بطور حتم با اذان قرین و هم وزن است، دعوت با آهنگی است که از فراز گلدسته‌ها برای اعلام نمازهای پنجگانه طنین می اندازد، و روح و جان را به شور و شوق می افکند.

"الله اکبر	خدا بزرگ است
"اشهد ان لا اله الا الله	گواهی میدهم که خدائی جز الله نیست
"اشهد ان محمدا رسول الله	گواهی میدهم که محمد فرستاده خداست
"حی علی الصلوة	به سوی نماز بشتابید
"حی علی الفلاح	به فلاح و رستگاری رو کنید
"الله اکبر	خدا بزرگ است
"لا اله الا الله	خدائی جز الله نیست

در اینجا به استعمارگران عقب مانده که خود را صاحب اندیشه‌ها و روحیه‌های "برتر" میدانند و ما را تحقیر میکنند، یادآور میشویم که یک موسم سیدی بلال نیز در آن سوی مدیترانه برگزار میشود. این تشریفات سالی یکبار در ماه آوریل صورت میگیرد، در این مراسم گوساله‌ای سیاه را با نوار سه رنگ و شاخ و سم زرین می آرایند، و جمعیت بدنبال این گوساله براه می افتند و با آهنگ تام تام سودانی میرقصند، پس از توقف در برابر کلیسا دسته بطرف دریا میرود و در کناره آن گوساله را قربانی میکند، نظیر موسم سیدی بلال گوشت قربانی میان فقرا قسمت میشود. در اینجا نیز نظیر الجزایر پوست و روده و شش و جگر و دل و کله و پاچه بیشتر از قسمتهای دیگر

مورد توجه‌اند. این تشریفات در یکی از محلات وار (جنوب فرانسه) انجام مییابد، و به دو نام شهرت دارد یکی بنام قدیس یا قدیسه‌ای است که در تقویم مسیحی بدان برمیخوریم، و دیگری بنام رقص رودها است.

اصل و اساس این عرف در فرانسه معلوم نشده است، روشن نیست که آیا مربوط به زئوس است یا گاو طلائی و یا هوس مریخ.

جریان مفصل این مراسم در مجله مطالعات اکسیتان آمده است. این مجله را دانشگاههای مون پولیه و تولوز منتشر میکنند. اما معما برای کسانیکه سهم و حصه عرب را در فرهنگ جهانی نمی پذیرند، همچنان لاینحل میمانند.

"قُلْ لا اَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزائِنُ اللّهِ وَ لا اَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لا اَقُولُ لَكُمْ اِنِّي مَلَكٌ اِنْ اَتَّبِعُ اِلاّ ما يُوحى اِلَيَّ، قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الاَعْمى وَالْبَصيرُ اَفَلا تَتَفَكَّرُونَ" (۲۲)

"بگو به شما نمی گویم که گنجینه‌های خدا نزد من است، نه غیب میدانم و نه بشما میگویم که فرشته‌ام، جز آنچه را بمن وحی شده پیروی نمیکنم، بگو مگر کور و بینا یکسانند چرا اندیشه نمیکنید."

رقص رودها و موسم سیدی بلال، نوحه سن ژنه وی یو و بوقنجا آثار الباقیه میباشند. به بیان دیگر جاهائی هستند که بدنبال بیماریهای کودکی بشریت بر اعضای وی باقی مانده‌اند.

در الجزائر میتوان آثار و بقایای اقتصادی و سیاسی و عقیدتی دوران فئودالیته تحول یافته و سرمایه‌داری فرا رونده‌ای را که در اثر پیری زود رس از پا در افتاده است و نیز سوسیالیسم آینده‌ای را که جوانه زده است همزمان یکدیگر

(۲۲) قرآن، سوره انعام آیه ۵۰

ملاحظه کرد.

بهرحال در هر گروه اجتماعی میتوان وجود مقارن و دیالکتیکی کلیماموری را مشاهده نمود که زاده شده و توسعه یافته و منحط گشته و فرومرد ماند.

کسانیکه یکسره معتقدند، عرفان در ادوار آشفتگی و اغتشاش عمومیت پیدا میکند و فکرمیکنند که این مکانیسم (سازوکار) روانی بطور نیمه خودکار در میان تودهٔ مردمی ظاهرمیشود، که در نتیجه ضعف و ناتوانی از راه اصلی بدر رفته‌اند، به روحیه فلاحان ما نیز که بر اثر بدبختی از پا درآمده‌اند، بی توجه مانده و تغییر روحیهٔ آنان را نادیده انگاشته‌اند.

ما به این مساله توجه میکنیم و دربارهٔ "دسته" بوقنجا این نکته را یادآوری می نمائیم، که بهنگام این خشکسالی ها و در این دوره بدبختی ها و تیره‌روزی ها، الجزائریان بوقنجا را در قبرستان اساطیر مومیائی شده مدفون ساختند و با این کار حالت مسخ و استحاله روانی – سیاسی را به کنار نهادند، و قرنها را درنوردیدند و این کار، کار درستی بود، زیرا الجزائریان شیوه‌های تفکر منفی را یکسره ترک کرده‌اند.

میدانیم که الجزائریان از قبول عدالت استعماری و اطاعت از دادگستری استعمارگر سرباز زده‌اند، همانطور که اشخاص برای آنکه از شر گربه‌های مزاحم خلاص شوند، آنها را در گوشه و کنار شهر و بیابان سر به نیست میکنند، الجزائریان نیز با تلخکامی روی از دادگاههای استعمارگر برگردانده‌اند، و به داوری جماعهٔ همسایگی خود توجه کرده‌اند، و یا به یمین یعنی قسم که قرآن آن را قاطع می شناسد توسل جسته‌اند.

این مطلب نوعی تنبیه الغافلین یا هشداری به بی توجهان بود، که باید قبل از آنکه هجوم نهائی به استعمار آغاز گردد آن را درمی یافتند.

الجزائریان در پرتو تجربه خود به ناتوانی دشمن آگاه شده بودند.

الجزائریان شاهد شکست ۱۹۴۰ فرانسه بودند. سربازان استعمارزده برای العین دیده بودند که چگونه افسران استعمارگر دستخوش ترس و وحشت گشته‌اند. در ۱۹۴۳ الجزائریان دیدند که متفقین رشادت جنگجویان مغربی را در ایتالیا و مناطق دیگر تحسین میکنند، و بمفهوم این تحسین حساسیت نشان دادند. الجزائریان میدانستند که مارشال ژوئن عصای مارشالی خود را در نتیجهٔ شجاعت و فداکاری و کمک آنان به درهم شکستن فاشیسم بدست آورده است.

مردم الجزایر هدفهای جنگی اردوگاه دموکراتیک را جدی گرفتند و مثل همه مردم محروم از استقلال منتظر بودند که حق خود را که یک زندگی آزاد بود بدست آورند.

بهمین دلیل، بدبختی و سرکوبی و فشار و نقض قوانین اساسی رژیم "جمهوری خواه" توسط کسانیکه متصدی اجرای آن بودند، موجب کم شدن "کینه" ما نسبت به قدرت بیدادگر و وحشی و حق‌ناشناس (ناکرالخیر) نگردید.

نظر باینکه کشور ما از پا درآمده بود، قاعدةً میبایست به مرگ سیاسی تن در دهد، و در نتیجه یک دوره آرامش بیست ساله را برای قدرت استعماری فراهم نماید. اما قضیه برعکس شد و بجای آرامش جنبش افکار عمومی آغاز گردید و تبلیغات غیرقابل مقاومتی برای عفو عمومی شروع شد.

بدین ترتیب الجزایر بار دیگر از آرمیدن در خوابگاهی سر باز زد که استعمارگر برایش تدارک دیده بود. در همین دوره یکی از استانداران الجزایر بری لیه (Perillier) تغییر کیفی وضع را احساس کرده

بود .

در این جا باید حق فرماندار کل سابق تونس را داد که بسیم روشن بینی وی در این اقرار تلخ و دردانگیز و شگفت آورده میشود :

" فرانسه از دردی دهشتناک رنج میبرد ، در سابق مسلمانان حقوق خود را به گدائی طلب میکردند ، اما امروز این حقوق را بالزام و با زور مطالبه می نمایند " (۲۳) .

(۲۳) اظهار نظر برلیوز (Berlioz) نماینده فرانسه در شهر الجزیره (وی در رژیم ویشی (پتن) ، در مزون کار Maison Carrée زندانی بود) .

فصل چهارم

مجلس ملی فرانسه ، گورستان ناسیونال رفرمیسم

الجزائریان در زیر تجربهٔ خویش ، به نیروی خود آگاه شدند و دیگر حقوق شرف و حمیت را به گدائی نمی خواستند . اینان مصمم شدند که با کلیهٔ وسائل برای بدست آوردن حقوق مذکور بجنگند ، وهم بدین اعتقاد رسیدند که تنها با از میان بردن رژیم استعماری است که میتوانند آزادی و سرزمین وپیشرفت وترقی خود را به چنگ آورند ، نگهدارند وتوسعه بخشند .

در همین هنگام راه مسالمت آمیز تازه ای که تاکنون کشف نشده بود در برابر خلق الجزایر پدید آمد ، بوی گفتند که میتوانند به فعالیت پارلمانی در قلب فرانسه (یعنی مجلس شورای ملی فرانسه) امید ببندد ، زیرا شکست رژیم هیتلر در بنای استبداد استعماری شکافهائی ایجاد کرده است .

باری کسانیکه نخواسته بودند امیال وآرزوهائی را که ملت الجزایر آرامی و یا با خشم و غضب بیان کرده بود ، در قلب الجزایر بشنوند ، همین مردم را دعوت کردند که از آراء عمومی ذکور استفاده کند و نمایندگان خود را برای مجلس شورا وسپس مجلس سنا برگزینند (۱) .

(۱) بموجب تصویب نامه ۷ مارس ۱۹۴۴ انتخاب کنندگان مسلمان تنها مردان بودند . زنان مسلمان پس از " اساسنامه الجزایر " مورخ ۱۹۴۷ جزء انتخاب کنندگان درآمدند ، اما این مطلب نیز مانند کلیه مقررات دموکراتیک اساسنامه هرگز بمرحله اجرا درنیامد ....

بنظر برخی چنین میرسید که اوضاع و احوال برای استعمار زدائی الجزایر از طریق پارلمان مساعد است مگر ژنرال کارتو Cartaux حاکم کل الجزایر از کنگره برازاویل الهام نگرفته و اعلام نکرده بود که :

" عصر سلطه های استعماری تحول و تطور یافته است در همین دوره نیز ، سوریه و لبنان مستقل شدند و جاده استقلال را باز کردند .

از سوی دیگر نیز ، استعمار بریتانیا اداره مستقیم را رها کرده و از سلطه سیاسی چشم پوشیده بود ، در واقع استعمار انگلیس با توجه به جنبش مقاومت ناپذیر استقلال طلبی ، خود را با وضعیت جدید تطابق داده و در جستجوی آن بر آمده بود که با شکل روی پوشیده ، سلطه اقتصادی را حفظ کند .

البته هیچکس در الجزایر باور نمیداشت که ممکن است کلن های عمده بمیل خود از امتیازات خویش دست بکشند . اما امکان آن بود که به این کلن ها " پوزه بند زده شود " ، آخر کلن ها با سقوط پتن شکوه و جلال خود را از کف داده بودند ، البته باید گفت که این کلن ها عادات برتری جوئی خود را نسبت به مسلمانان همچنان حفظ کرده بودند و تنها مطلبی که آنها را نگران می ساخت تظاهر نهضت مقاومت فرانسه به این امر بود که میخواهد ساخت ها و عادات و آداب سیاسی را تغییر دهد .

برخی دلائل نشان میدادند که حکومت موقت جمهوری فرانسه (که در آن روزگار هنوز در الجزایر استقرار داشت) متمایل به تطهیر خویش است . مثلاً پوشو Pucheu وزیر کشور و متصدی امور قیمومت الجزایر در رژیم ویشی محاکمه و تیرباران شد . بوردر Bordères رئیس هیات های نمایندگی مالی و شخص اول سیاسی نظام عمده استعماری تحقیر شد و در قصر خودش در ناحیه ای که شهردارش بود توقیف گردید و نظیر یک عرب و مانند یک متقلب

مدت سه ماه در یک اردوگاه بسر برد .

بورژو Borgeaud نیز در اطاق انتظار می ایستاد تا در مقابل مسوول حکومت آزاد گریه کند و تصریح نماید که وی فراهم کننده چوب پنبه برای درو کشی داخلی ارابه های جنگی رومل نبوده ، بلکه برادر او متصدی اینکار بوده است .

آنها که به وعده ها و دعوت ها دلخوش کرده بودند ، موارد بالا را مثال می آوردند و امید داشتند که با فرانسه نوی روبرو شوند . گفته میشد ، در صورتی که نیروی محافظه کارانه اجتماعی در هم کوبیده شود و یا فقط فلج گردد ، نهضت مقاومت فرانسه میتواند یک دموکراسی نو بسازد ، زنجیرهای استعمار از هم می گسلند ، و بند های وابستگی جای خود را به پیوند ها و همبستگی های برادرانه و واقعی وامی گذارند .

برای این طرز عمل نمونه هائی نیز وجود داشت ، مثلا : یوگوسلاوی و نیز اتحاد شوروی . مسلماً همه کس میدانست که از میان رفتن امپراطوری تزاری با پیروزی در جانبه و کامل خلق ضد امپریالیست روس ، بسته و پیوسته بوده است .

خلق های اتحاد جماهیر شوروی در جنگ ضد هیتلری نیز برادری خود را به کرسی نشاندند . بسال ۱۹۴۴ در زیر آتش ، جمهوری های مسلمان شوروی اجازه یافتند که به تشکیل ارتش ملی دست یازند ، و بر این ارتش ها ژنرال های روسی فرماندهی نکنند ، بلکه فرماندهی آنها با ژنرالهای ملی و خودی باشد . بهنگام فتح برلن هم بیرق پیروزی شوروی بر فراز رایشتاک توسط یک روس و یک قزاق برافراشته شد .

مسلماً در سیاست استالینی مربوط بملیت ها شکستگی ها و اشکالاتی وجود داشته است . در دوره جنگ آلمانی های ولگا تود ماسا تبعید شدند زیرا ممکن بود که با نازی ها سروسر پیدا کنند ، بدنبال این تبعید برخی از خلقهای

کوچک قفقاز نیز به آسیای مرکزی منتقل گردیدند. این خلق‌ها پیش از این تبعید، یاری حکومت کارگری روسی را در روسی‌زدائی خود تمجید می‌کردند.

در الجزایر استعمار میخواست الجزائریان را بزور "فرانسوی کند". استعمار، آتش زبان عربی را خاموش میکرد و این زبان را بصورت یک زبان خارجی درمیآورد. اما در روسیه خلقهای مسلمان واجد زبان ادبی ملی خود شدند. این زبان جانشین لهجه‌ها گردید و ادبیات شفاهی جای خود را به ادبیات کتبی داد، که نخست با الفبای عربی و سپس لاتینی و امروزه با الفبای سیریلیک Cyrillique* نوشته میشود.

از ۱۹۲۲ ببعد سرزمین این مسلمانان بصورت مناطق خودمختار درآمد و در ۱۹۳۶ به جمهوری‌های سوسیالیستی سوویتیک خودمختار مبدل گردید (R.S.S.A.).

جمهوری‌های مذکور سال ۱۹۴۶ از میان رفتند اما در پایان ۱۹۵۶ مجدداً برقرار شدند، وکلیه تبعید شدگان نیز اعاده حیثیت گردیدند و اجازه یافتند که به میهن خود بازگردند.

در رژیم سرمایه‌داری هم استعمارزدائی ممکن است. بهترین نمونه این استعمارزدائی در سوئیس انجام یافته است. این کشور چند ملیتی توانسته است راه حلی را بیابد که از لحاظ حقوقی عادلانه و پایدار و قابل دوام است، و بر مبنای مساوات واقعی افراد مردم استوار میباشد.

با توجه به این موارد امکان داشت که فکر اتحاد فرانسه نیز یک خیال خام نباشد، و این اتحاد بصورت اتحاد کنفدرال ملل متساوی الحقوق درآید. در نتیجه میشد به این تجربه توسل جست و بنابراین گفته میشد که نباید این وسیله مبارزه مسالمت‌آمیز را رد کرد، و نباید به مبارزه‌های سیاسی بیصبرانی

* الفبائی که در روسیه معمول است.

تسلیم شد که میخواهند کلیه مراحل را یکجا درنوردند. همچنانکه نباید به ارزیابی اصلاح طلبانی هم تسلیم شد که مرحله‌های افراطی آن سر بام را برمیگزینند یعنی وحدت عمل انقلابیها را رد میکنند و مدعی‌اند که چون واقع‌بین‌ترند معتدل‌تر بنظر میآیند.

باید دانست که برای یک انقلابی فعالیت پارلمانی تنها انعکاسی از مناسبات قدرتهای اجتماعی است. بهمین دلیل ضرورت دارد که توده‌ها برای افزایش فشار بحرکت درآیند تا بتوان کفه مقابل برنامه استعماری را پر کرد برنامه‌ای که در الجزایر در طرز عمل شرکتهای انحصاری فرانسوی و نیز فئودالیته ارضی و مالی تجلی مینماید.

انقلابی‌ها مبانی و ریشه‌های اقتصادی امپریالیسم را فراموش نمیکنند اینان میدانند که بدنبال پیروزی نظامی سلطه سیاسی برای آن برقرار میشود که وسیله اجبار و فشار باشد، و دسترسی به مواد اولیه و فروش محصولات ساخته شده از قبیل اجناس حلبی و منسوجات و شکر و ... را دائمی سازد.

بنابراین انقلابیها باید آمادگی داشته باشند و از کلیه وسائل استفاده کنند.

اما ناسیونال ـ رفرمیست‌ها پیشاپیش دشمن استفاده از قهر انفجارآمیز بوده و میباشند. این دسته استعمارزدائی را در قالب مساله‌ای خلاصه میکنند که کاملاً جنبه "حقوقی ـ سیاسی" دارد، و گمان میکنند به آسانی میتوان حقوق قوی‌تران را با عدالت طبیعی آشتی داد. این دسته فکر میکنند که میتوان به پارس تکیه کرد و با کمک وی به آسانی از زیر "سلطه اقتصادی ـ سیاسی" کاست لاتینی ـ اروپائی الجزایر شانه خالی نمود. در این روزگار کاست مزبور موفق شده بود کلیه پست‌های سیاسی ـ اداری را به انحصار خود درآورد و در مقابل قدرت پارس برای حفظ امتیازات خود دفاع کند. این کاست در برابر مساله امپراطوری ۱۸۴۸ سر به شورش برداشته، یعنی علیه فکر

امپراطوری عربی ناپلئون سوم و تصویب نامه کرمیو Crémieux عصیان کرده بود.

در ۱۸۹۸ شهردار الجزایر ماکس رژیس Max Regis اغتشاشات ضد یهود را اداره کرد و بدنبال آن پاریس مجبور شد به استعمارگران محلی عمده که دیکته کننده قانون بودند خود مختاری مالی اعطا کند. نتیجه استقرار مامور تام الاختیار مالی در الجزایر آن شد که، تسلط و برتری نژادی لاتینی ـ اروپائی بر کلیه شئون اقتصادی و اداری و سیاسی بوجود آید و بازرس بودجه الجزایر براین تسلط صحه گذارد، مثلاً برای آبیاری اراضی استعمارگران عمده سدهای بزرگ ساخته شد، اما حفر چاه بمنظور حفظ پرورش گوسفند (که یک محصول کاملاً عربی بود) از یاد رفت.

هنگامیکه بودجه الجزایر کسر میآورد مالیات های جدیدی بر روی شکر و قهوه و چای وضع میگردید، یعنی مالیات غیر مستقیم اضافه میشد که فقرا باید پرداخت کنند، اما دست به ترکیب اغنیا زده نمیشد یعنی امتیازات خالصه های بزرگ و معافیت مالیاتی آنها لغو نمیگردید.

استعمار برای آنکه در الجزایر کارگران کشاورزی فراوان و ارزان قیمت داشته باشد، مهاجرت به فرانسه را منع کرد، راه آهن و فوائد عامه نیز ملزم بود، مزدی را که به کارگران طرق و شوارع میپرداز بیشتر از مزد کارهای کشاورزی نباشد.

در ۱۹۳۵ شهرداران تاکستان دار عصیان کردند و در ۱۹۳۶ با جبهه مردم (فرانسه) از در ستیزه جوئی درآمدند، و در ۱۹۴۰ با جنبش مقاومت ضد هیتلر و ضد پتن مخالفت کردند.

تجربه مجلس ملی فرانسه لازم بود تا حقه بازی های گزافانه سوسیال ـ

دموکراسی را روشن سازد، یعنی حقه بازی دسته ای را آشکار کند که مراقب ترین و ریاکارترین و رندترین حاکمان استعمارگر را بار آورده است.

میدانیم که برای تأمین پیشرفت و ایجاد آرامش و آسایش کلن های عمده طرحهائی در نظر گرفته شده بود که بموجب آن می بایست الجزایری های بدون زمین و بی ملیت (فرانسوی) را در گروههای بزرگ جهت آباد کردن زمینهای نیجر و مسکون نمودن اراضی غیر مزروعی جنوب غربی لانگدوک تبعید کنند. این اراضی مزروعی را دهقانان فرانسوی ترک کرده بودند.

این طرح جنبه اتفاقی نداشت، بلکه در دل منطق استعمارگرائی سوسیالیست مآبانه: موله Mollet لوژون Le Jeune لاکوست Lacoste نهفته بود. با این منطق به الجزائریان میخواستند بقبولانند که: میهن یک "فکر کهنه و قدیمی" است، و وابستگی به زمین نیاکان مرده پرستی و مقبره دوستی "غیر عقلانی" است و اصلاح ارضی نیز امری است که "از لحاظ فنی غیر ممکن" است زیرا کلیه زمین ها اشغال میباشند!

تجربه مجلس ملی فرانسه لازم بود تا نشان دهد که دشمن استعمارگر در یک زمان در الجزایر و پاریس جای دارد. این تجربه لازم بود تا ثابت کند وقتی پای اتحاد مقدس ضد عربی بمیان میآید، تناقضات داخلی از میان میروند. این تجربه لازم بود تا ثابت نماید که برای آزاد کردن میهن از دست دشمن، احتمالاً مجبور خواهیم بود بزور و قهر توسل جوئیم.

استعمار فرانسه فقط اسبی نبود که بضرب تازیانه حرکت کند (سواط) بلکه گرگی بود که نسبت به دعا اعتنائی نداشت.

وقتی تاریخ اساسنامه الجزایر ملاحظه شود، معلوم میگردد که روحیه عدم مصالحه فرانسه وجدان های حساس را برای همیشه جریحه دار ساخت، و بدون توجه امید یافتن یک نیروی سوم را از میان برد.

۱ــ در تصویب نامه ۷ مارس ۱۹۴۴ " فرانسوی‌های مسلمان "*
با فرانسوی‌های الجزایر* مساوی دانسته شده‌اند ، بی آنکه مجبور باشند
احوال شخصی خود را که مبتنی بر اصول قرآنی است ترک نمایند .

این اقدام روی کاغذ اقدامی شجاعانه بود ، و روی کاغذ به عدم تساوی
موقعیت و وضعیت مدنی و اجتماعی موجود میان ساکنان یک کشور پایان
می بخشید .

الجزائری‌ها در کارت هویت خود با عنوان مسلمان الجزایری
(M.A.) بومی مسلمان (I.M.) و بومی مسلمان که دارای تابعیت فرانسوی
نشده است (I.M.N.F.) شناخته میشدند .

اما انقلاب الجزایر موجب شد که این علامات تغییر کنند و بصورت
فرانسوی مسلمان (F.M.) و فرانسوی اهل افریقای شمالی (F.S.N.A.)
و فرانسوی کامل (F.A.P.E.) درآیند .

سالوس و ریای استعمار بدان اندازه بود که میتوانست عنوان
" شهروند فرانسوی " و ملیت الجزایری را یکجا نفی کند .

باید پرسید که چرا حقوق این الجزایری ــ فرانسوی‌های قلابی کمتر از
نو فرانسوی‌هائی بود که ریشه لاتینی داشتند " احمدها " که واجد تابعیت
فرانسوی شده بودند باید گروه فاتح خود را با عنوان " شهروندان فرانسوی با
ریشه بومی " و یا " ریشه مراکشی " تشکیل میدادند تا فرزندانشان بتوانند خدمت
نظام خود را در گروهان‌های " فرانسه " بانجام برسانند ، و نیز بتوانند از توزیع
مجانی زمین‌های ارث (که از عشایر زدیده شده بود) منتفع شوند .

---

* یعنی الجزایریانی که دارای تابعیت فرانسوی شده بودند .
* یعنی فرانسوی‌هائی که در الجزایر بودند .

سیاست همسازی و همرنگی الهام بخش تصویب نامهٔ ۷ مارس
۱۹۴۴ بود ، لکن این سیاست که میخواست تسلط فرانسه را بر الجزایر
حفظ کند ، و سد راه سلطهٔ کلنهای عمده شود ، بلافاصله با خرابکاری مواجه
گردید .

کلن‌ها در گذشته موفق شده بودند از پیروی با بهترین اصلاحات نیز
جلوگیری کنند و مانع اجرای طرح بلوم و ویولت شوند ، بموجب این طرح
بیست هزار تن از مسلمانان الجزایر جزو هیات رای دهندگان بحساب آمده
بودند . خدایان تاکستانها حاضر نبودند این فکر را بپذیرند که ممکن است یک
شهردار عرب و یا کلانتر پلیس عرب و یا سرهنگ عرب و خلبان عرب و ناخدای
عرب عرض وجود کند .

این شالوده و بنیاد ذهنی نژاد پرستانه فقط خاصیت انحصاری
سودجویان دست اول و ضد عرب مقیم الجزایر نبود ، این طرز تلقی در خود
فرانسه نیز دیده میشد . کتابهای جدی و کتابهای درسی نیز همین مطالب
را البته با خشونت کمتر و با همان تاثیر و نفوذ بیان میکردند .

این ساخت ذهنی روشن میکند که چرا درهای مدارس فنی و پیشه
و هنر و را و ساختمان و دریاداری بر روی الجزائریان بسته بود . اعراب بطور
کلی . . . والجزائریان خصوصا برای فهم مارکسیسم و یا گرفتن کارت سندیکا
لیاقت نداشتند . اعراب صلاحیت یاد گرفتن رانندگی یک لکوموتیو یا
هدایت یک کشتی را دارا نبودند ، و بدینگونه است که در ۱۹۶۰ کشف
میکنیم که اعراب بقول این مردم استعداد " حمل تخته الوار " و یا " هل دادن یک
چرخ دستی را دارند " (کذا فی الاصل) .

مطالب نقل شده (داخل گیومه) جنبه سری و سوحی و طنز ندارند ،
بلکه واقعا عقیده م . ژ . آنتوان M.J. Antoine رئیس هیات بررسی

در شرق الجزایر است .

اندوه‌آور آنستکه این نوشته "فنی ونژاد پرستانه" انگ و علامت یک مجله "کاتولیکی" توده‌ای را با خود همراه دارد . با آنکه پنج سال از یک جنگ بی امان میگذشت هیاتی از کشیشان جنگی جدید در پاریس پیدا شده بود تا به پیشداوری استعماری عوامانه بالا خصوصیت مذهبی بدهد (۲)

آیا باید تعجب کرد که چرا بدبین ومراقب وگوش بزنگ بوده‌ایم و نگذاشته‌ایم یك فریفتاری حقوقی ما را " درهم بشکند " ؟ در محدوده " رژیم استعماری مساوات واقعی اسطوره بود . تصویب نامه ۷ مارس تنها میتوانست اسلحه قانونی باشد که بطرف " حاکمیت مقدس استعمار فرانسه " برگردد .

این دشمن ارباب کشوروهمیشه بالانشین بود ومساواتی هم که روی کاغذ بارها یکروعده میداد دروغی بسزرگ بود ، نظیر دروغ مساوات وبرادری وبرابری که بر سردر مدارس محدود وباکلانتری‌های بیشماری که با " آتش سیگار " شکنجه میکنند ، حك شده‌ماند .

درگیرودار جنگ با هیتلر و بخاطر آزادی فرانسه اشغال شده ، میزان حقوق وکمك خرج بخانواده‌ها و ناقص العضوهای جنگ و زنان سربازان الجزایری که در میدان جنگ کشته شده بودند " از میزان این کمکها به سربازانی که خون " یهودی ـ مسیحی " داشتند کمتر بود ، زیرا این دسته خون رنگین تری داشتند ! آیا در این شرائط میتوان از این امتیاز خوشحال بود که گوشت بدن‌مان را توپ هائی که لابد درجه سوم هستند قطعه قطعه کنند ؟!

بهرحال قسمت اعظم کسانیکه حقوقی داشته‌اند ، در این اواخر فقط از صدقه "سر انقلاب الجزایر بحق خود رسیده‌اند .

---

(۲) مجله آکسیون پوپولر ، شماره مخصوص "الجزایر امروز" ـ پاریس ، دسامبر ۱۹۵۶ ص ۱۲۱۶ .

بلی ، قبلاً فرزندان سربازان قهرمان جبهه‌های کاسینو CASSINO ی و راین ـ دانوب که توانسته بودند در مدرسه فرانسویها وبزبان فرانسوی غذا روح دریافت کنند ، حق نداشتند از شوکلاتی بهره‌مند شوند که میان بچه مدرسه‌ای‌های اروپائی توزیع میشد ، در آن دوره این شوکلات در بازار پیدا نمیشد ودر مدرسه منحصراً برای " نژاد برتر " ذخیره شده بود .

دو قرن پیش توده‌ی دیدرو فریاد برآورده بود که :

" برده داری مطلبی نیست ، آنچه غیرقابل تحمل است داشتن برده وآنها را شهروند خطاب کردن است "

۲ ـ تعداد نمایندگان الجزائریان ، بزرگترین درس را درمورد بوقلمون صفتی روحیه پارلمانی فرانسه بما میآموزد :

نخستین مجلس موسسان (در قانون انتخاباتی که بموقع اجرا گذاشته نشد) ، فکرمیکرد لازم است تعداد نمایندگان دو میلیون ساکن (مسلمان) الجزایر از ۱۴ نفر به ۲۱ نفر افزایش یابد . اما تعداد نمایندگان یك میلیون ساکن (فرانسوی) را همان ۱۴ نفر قبلی نگهدارد . معنی این تقسیم آن بود که هر ۴۷۵,۰۰۰ تن مسلمان یك نماینده وهر ۷۱,۵۰۰ نفر اروپائی یك نماینده داشته باشند .

شش ماه بعد مجلس موسسان دوم این طرز برخورد را درباره "تقلیل اهمیت وامتیاز فرانسه درالجزایر ولو بصورت ظاهر اغراق آمیز دانست و تعداد نمایندگان را از ۳۵ نفر (۱۴ + ۲۱) به ۳۰ نفر تقلیل داد ، ۱۵ تن از این نمایندگان مربوط به دومین گروه انتخاب کنندگان یعنی الجزائریها میشد که ۲ میلیون انتخاب کننده داشتند و ۱۵ نفر دیگر به ۶۰۰ هزار نفر انتخاب کننده ؟ لاتینی ـ اروپائی یعنی گروه اول انتخاب کنندگان یا فرانسویها -

اختصاص می یافت .

۳ـ درس دوم این ماجرای پارلمانی جنگ حقوقی و ایدئولوژیکی بود که راجع به دورنمای آزاد منشانه و یا رکود و توقف وضع الجزایر درگیر شد

همه کس میداند که قانون اساسی جمهوری چهارم درصدد بود ساخت امپراطوری استعماری را (که میراث جمهوری سوم بود) به اتحادیه فرانسه (با خصلت قابل تحول) تغییر دهد ، و همه کس نیز تعریف ماده ۶۰ را از اتحادیه فرانسه میداند .

" اتحاد فرانسه تشکیل میشود از :

اولاً : جمهوری که مرکب است از فرانسه و استانها و سرزمین های ماوراء بحار و ثانیاً : سرزمین ها و کشورهای همکار " .

مطلبی که بر همه کس معلوم نیست خمیرمایه ضد استعماری این ماده است .

بنا براین ما خوانندگان خود را به تعجب وا خواهیم داشت ، یعنی به دفاع از آنچه بحق باید بهتر شناخته شود خواهیم پرداخت . آخر ، قضات سخت گیری که در عمل به چیزی که از آن با قدرت سخن میگویند جاهلند ، فراوانند .

این تجاهل صادقانه و یا ریاکارانه را حتی نزد اشخاصی می یابیم که در الجزایری گری آنها شک و شبهه ای نیست .

بنظر پروفسور ژاک لامبر استاد دانشکده حقوق الجزایر مفهوم ماده ۶۰ کامل نیست .

" الجزایر امری است که دارای اصالت کامل است و آنچنان مخصوص است که ماده ۶۰ قانون اساسی آن را از قلم انداخته است ، زیرا این ماده فقط درصدد پیش بینی مقولات انتزاعی بوده ، و بنا براین الجزایر از تعریف

اتحادیه فرانسه نیاورده است . "

شهردار سابق الجزائر هم در کتاب "ما الجزایریها" (که قبلاً نام آن در این کتاب آمده است) به این ارزیابی غلط پربها میدهد و مینویسد :

" از ده سال پیش به این طرف این امر تاسف آور یعنی فقدان تعریف درباره الجزایر در قانون اساسی ، بر سرنوشت وی سنگینی کرده و موجب ابهامات و مباحثات شدیدی شده است ." (ص ۱۷)

اما همگان باید بدانند که چنین نیست ، در ماده ۶۰ قانون اساسی الجزایر فراموش نشده است .

" وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

" وقتی که میدانید ، بر حق لباس باطل مپوشانید و آن را به باطل میامیزید و حق را پنهان مدارید ." (۳)

آری در این رایزنی حقوقی و سیاسی ، بی توجهی دو جانبه ای وجود دارد و سهل گیری و ساده بینی و هم جهل علمی و عینی و حقوقی هریک از دیگری گوی سبقت میرباید . (۴)

وقتی ما مثل دبیر سیاسی حزب کمونیست الجزایر نباشیم بی توجهی بالا تعجب بیشتری را برمیانگیزد . این همکار موسی مجله کمونیست روسیه عنایت کرده و درباره اساسنامه الجزایر در سرمقاله

(۳) قرآن ، سوره بقره آیه ۳۹

(۴) ژنرال دوگل نیز وقتی از منشور ملل متحد سخن میگوید همین بی توجهی و جهل را نشان میدهد . روزنامه فیگارو مورخ ۱۵ آوریل ۶۱ درباره کنفرانس مطبوعاتی راجع به قرار ملاقات اویان مینویسد " تاسف در اینست که دعانامه رئیس دولت علیه ملل متحد در نتیجه اشتباهات علمی کم مایه و ضعیف شده است ."

متوالی و متناقض مرقوم داشته است. در سرمقالهٔ اول وی اساسنامه الجزائر را هدیه‌ای کاملاً منفی و بی ارزش میدانند ودر سرمقالهٔ دوم این اساسنامه را بخشش انقلابی تلقی میکند!

آقایان لامبر وشوالیه که در علم حقوق ورویه قضائی زبردستند به تفسیر قوانین میپردازند والبته این کار شغل آنهاست، اولی استادی حقوقدان است ودومی قانون‌دان شهرداری وقانونگذار ووزیر.

اما بجای آنکه، حقوقدانان با تعجب بگویند که در مادهٔ ۶۰ تعریفی از الجزائر بدست داده نشده است و فقط از فرانسه یاد گردیده است بهتر بود که بخود زحمت میدادند و به روش قضات و سیاستمداران عمل میکردند که با جدیت و پرهیزگاری کار میکنند.

بلی میتوان به یک جسم بیجان یعنی یک متن قانونی، روح ووضوح بخشید ویا جستجوی قصد وغرض قانونگذار روح قانون را دریافت، مضافاً اینکه کار جستجو در مباحثات کمیسیون مجلس موسسان نافرجام نمیماند بلکه به عکس در متن مذکور الجزایر حاضر وناظر است و برخلاف میل وعلی رغم مخالفت دارودستهٔ طرفدار حکومت با وضوح تمام تعریف شده است. در این متن موضوعات غیر منتظره‌را میتوان یافت. همانطور که شکافتن جسد در تحقیقات پزشکی قانونی آشکار کنندهٔ رازهاست کالبد شکافی قانون اساسی جمهوری چهارم هم فاش‌کنندهٔ سراست، بدین معنی که نشان میدهد اساسنامهٔ الجزایر به مرگ طبیعی از دست نرفته بلکه مسموم گردیده است. در بررسی و بازجوئی سه مطلب اساسی این سبق تصمیم را محرز میسازد.

۱ـ متن مادهٔ ۱۰ را کایو CAYEUX به عنوان مادهٔ اصلاحی و به جای مادهٔ پیشنهادی از طرف حکومت تنظیم کرده وپیشنهاد حکومت

را بلاافزودن مقولهٔ "سرزمین همکار وشریک" کامل نموده است.

در فکر موسسان مقولهٔ بینابینی "سرزمین شریک یا همکار" میبایست اختلاف درجهٔ تحولی را بیان کند که میان دولتهای تحت‌الحمایه (مراکش و تونس وویتنام) و ایالات ماوراءبحار (مارتینیک و گوآدلوپ) ویا سرزمینهای ماوراءبحار (سنگال و...) وجود دارد.

بنابراین عنوان مذکور آرایش‌ساختگی یک بنای فکری نیست.

سرزمین شریک بی آنکه در معنی حقوق بین‌الملل دارای صفت دولتی باشد از خودمختاری داخلی بهره‌وراست و بنابراین واجد یک هدف مشخص وعملی است.

۲ـ مقولهٔ سرزمین همکار بدین منظور عنوان شد تا مسألهٔ عدم توافق اکثریت اعضای کمیسیون مجلس موسسان را دربارهٔ اساسنامهٔ آیندهٔ الجزایر با حکومت حل و فصل کند. میدانیم که حکومت الجزایر را یکی از ۳ ایالات فرانسه و جزو جمهوری تلقی میکرد.

وزیر ماوراءبحار فرانسه در این کمیسیون بدنبال یک رشته مطلب میگوید که "هرقدر الجزایر بیشتر بصورت یک ایالت فرانسه باشد، ما بیشتر میتوانیم در جهت رفع حجر وآزادی الجزائر گام برداریم"

نادرستی و دغلی مزورانهٔ این وزیر فرانسوی برای حفظ قید وبند اسارت خلق و مردم الجزایر همتا ندارد، در این اظهارات فکر مسلط متشبه ساختن ویک رنگ نمودن است، البته آن نوع همرنگی و تشبه زبانی که در حقیقت شکلی از سلطهٔ استعماری ریاکارانه و تام وتمام است. در این ماجرا "ایالتی کردن الجزایر" و جزو فرانسه کردن آن حرف اصلی است بی آنکه به مردم الجزائر فرداً یا جمعاً در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی واجتماعی (مزد وبیمه‌های اجتماعی وکمک عائلمندی) حقوقی

مساوی حقوق فرانسویان اعطاء شود ۰

اکثریت اعضای مجلس موسسان کماز سیاستمداران مطلع بودند فریب این زهر شهد آلود را که از هدایای وزیر استعمار گرد روغن بود نخوردند ۰ از این رو پیرکوت Pierre Cot نظر حکومت را رد کرد زیرا خلق الجزائر خود میبایست سرنوشت خویش را انتخاب کند ۰ کوت در این کمیسیون چنین گفته است :

" بنابراین ما باید مقوله" سومی ایجاد کنیم ومن میخواهم که مفهوم این مقوله نسبة وسیع باشد تا همه" مفاهیم احتمالی و هرگونه امکانی را در بر بگیرد و چنانچه الجزایر نیز روزی فدرالیسم (اتحادیه گرائی) را بر همرنگی و یکی شدن با فرانسه ترجیح داد موردِ مربوطِ به وی را هم در بر بگیرد ۰"(۵)،

حکومت موفق نشد این فکر راهنما را در نطفه خفه کند ودر نتیجه فکر مذکور بر مذاکرات کمیسیون حاکم شد ، ودست نخورده وسالم ماند وپس از پانزده سال هنگامی که اصل خود مختاری (ومتاسفانه پس از آزمایشی سخت و بیرحمانه) پذیرفته شد بازهم پرمایه واصیل بود ۰

در صورت مجلس جلسه" ۲۱ ژوئیه" ۱۹۴۶ موسسان ،صفحه" ۲۴۵ چنین آمده است :

" ۰۰۰ ــ بایستی الجزائر ومادگاسکار در اتحادیه" فرانسه به صورت جمهوریهای خود مختار تلقی شوند و چنانچه نمایندگانشان موافق باشند میتوان وضع آنها را توسط قوانین سازمانی حقوق اساسی واداری روشن کرد ۰ پس از اینکار است که باید مردم آنها را مورد شور

(۵) صورت مجلس تحلیلی جلسات کمیسیون مجلس موسسان ۱۹ سپتامبر ۴۶ ص ۵۱۲

قرارداد ۰

بدینترتیب بی هیچ تردید ثابت است که قانون مقوله" سرزمین شریک وهمکار را برای آن پیش بینی کرده است که به الجزائر فرصت وامکان دهد از زندان خود یعنی جمهوری فرانسه بدرآید و به طرف استقلال ملی گام بردارد ۰

ما با به کرسی نشاندن مجدد حقیقت و گزارش روشن بینی ولیاقت وصلاحیت اکثریت اعضای کمیسیون موسسان ،به میهن دوستانِ فرانسوی سلام میگوئیم ،فرانسویانی که میهن خود را دوست دارند ،اما فکر نمیکنند ملزم به کینه ورزی نسبت بما هستند ۰

آری ما بدین ترتیب قدرشناسی خود را نسبت به دموکراتهائی ابراز میکنیم که روحیه" حاکم بر نهضت مقاومت فرانسه را صمیمانه ومخلصانه حفظ کرده وکوشیده اند که به الجزایر در راه آزاد شدن از یوغ استعمار کمک کنند ۰

۳ــ در ۱۹۴۷ پارلمان فرانسه موجب بی آبروئی وهتک حیثیت فرانسه شد ودر تنظیم اساسنامه" الجزایر از توجه به طرح اتحادیهٔ دموکرا مسلمانان الجزائر U.D.M.A. و حزب کمونیست الجزایر امتناع ورزید ۰ این طرح از مفهوم سرزمین همکار یعنی مفهوم مورد پیش بینی قانون اساسی برای الجزایر و مادگاسکار الهام گرفته بود

فرانسه امپریالیست وعهد شکن یکی از اصول قانون اساسی خود را نفی کرد واساسنامهای بی پرو پایه برای الجزائر تنظیم نمود و فرمول گروه ایالات " را عنوان کرد ،در حالیکه این فرمول درماده" ۶۰ (یعنی تعریف اتحادیه" فرانسه) ذکرنشده است ۰ فرانسه به قانون اساسی خود خیانت کرد ، هدف این قانون آن بود که " به رژیم استعماری بطور

حقوقی پایان دهد. فرانسه به اراده اکثریت خلق الجزائر توهین کرد اردهای که توسط اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان منتخب وی ازطریق انتخابات عمومی بیان میگردید.

این طراری و تقلب پارلمانی، خیانت عادی و معمولی حکومت برده فروش و درنده خوی ووحشی فرانسه را تأیید کرد و موجب شد کههر گونه تحول مسالمت آمیز کشورما در جهت آزادی و استقلال ناممکن گردد پارلمان فرانسه به جای آنکه موجب گردد متدرجا ازیک وضعیت به وضع دیگر گذر شود و مطابق حرکت پیش‌بینی شده در ماده ۷۵، الجزائراز حالت سرزمین همکار به وضع دولت همکار برسد روش حفظ وضع موجود را برگزید. به جای آنکه مطابق خواست موسسان فرانسه الجزایر در داخل مقوله سرزمین همکار وخود مختار ازیک نیمه آزادی برخوردار گردد در قفس حقوقی وبدون گریزگاه افکنده شد و در نتیجه موجب پرکشودن الجزائر به سوی «الحریة الحمراء» یا آزادی سرخ گردید.

با این مقدمات قفس شیران تهیه شد، این قفس را استعمار آدمخوار در روی سرزمین میهن سرکش ما فراهم آورد قفسی که حدود آن را سیم های خاردار و برقی خطوط موریس ودامنه تونس و مراکش ودام مثلثی ناوگان وی در مدیترانه و سد تله دینامیک مجهز به رادار و نیروی هوائی در صحرا، تشکیل میداد.

دغلی و نیرنگ وقهر وخشونت را این ریاکاران سوگند خورده مجلس ملی فرانسه و نخست وزیری و ریاست جمهوری در جای خود نیز به کار نبرده اند. قرآن میگوید:

«عَسَیٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَیٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ».

شاید چیزی را مکروه دارید که برای شما خوبست و شاید چیزی را دوست دارید که برای شما بد است.» (قرآن سوره بقره آیه ۱۱۳)

آری استعمار فرانسه مرتکب اشتباهی جبران ناپذیر شد بدین معنی که به تحقیر و توهین نمایندگان طرفدار منشور یا بیانیه الجزائر پرداخت و بدین ترتیب بر ایدئولوژی ناسیونال رفرمیستی ضربهای مرگ آور وارد کرد. فرانسه بدین ترتیب سرکوبی و فشاری را بخاطرها بازآورد که ۴۵۰۰۰ (چهل وپنجهزار) کشته در الجزائر و ۹۰۰۰۰ (نود هزار) قربانی در ماداگاسکار داشت، این درنده خوئی ووحشی گری را به یاد کسانی آورد که میخواستند آن را فراموش کنند یا بر فرانسه ببخشایند.

استعمار کور و تشنه به خون فرانسه عهد و پیمان قانون اساسی خود را نقض کرد و الجزائر را به مبارزه مسلحانه کشاند.

بلی آخرین علاج و راه حل فرجامین ومبارک اثر مبارزه تا سرحد مرگ شد.

استعمار ریاکار فرانسه از کلیه وسائل استفاده میکرد تا خلقها در زنجیر راد ر قید وبند نگهدارد. سوءنیت فرانسه در مورد الجزایر هنگامی آشکار شد که عنوان «سرزمین همکار یا شریک» یعنی عنوانی که از الجزائر دریغ گردید به کامرون داده شد.

کامرون مستعمره سابق آلمان بود وپس ازجنگ تحت رژیم قیمومت سازمان ملل قرارداشت. استعمار فرانسه برای آنکه بر سرآمدن اجتناب ناپذیر مدت قیمومت پیشی جوید و مانع استقلال کامرون توسط سازمان ملل گردد در ۱۹۴۶ با شتاب تمام کامرون را بعنوان «سرزمین همکار و شریک» در «اتحادیه فرانسه» اعلام کرد وبدین ترتیب اصل عمومی حق خلقها را در اداره خود شان زیر پا گذاشت و مفهوم خود مختاری را مدفون-

نمود . بلی " امپراطوری جای خود را به " اتحادیه داده بود اما این استحاله یا تبدیل جنبه " لفظی داشت " اتحادیه " فرانسه برای خلقها استعمارزده بصورت " یک زندان " فرانسوی باقی ماند .

صنعتگری حقوقی و قانون اساسی بعراه افتاد باین امید که سازمان ملل در برابر عمل انجام یافته قرار گیرد و کامرون حفظ شود (اما سوء نیت همراه قوه " قهریه بود تا الجزائر تحت سلطه درآید بلی این حریص کریه و زشت نمیخواست طعمه " خود را رها کند . تحول مسالمت آمیز و مرحله به مرحله ای که قانون اساسی فرانسه تصور کرده بود امکان داشت دیوانگان حقوق را ارضا کند " اما آنچه ممکن بود بدون قهر و خشونت حاصل شود زیر فشار و اجبار انقلاب همه جانبه قرار گرفت دیگر دیر شده بود و این امر ترک گفته شد) در ۱۹۵۷ کامرون به صورت دولت تحت قیمومت درآمد و از خود مختاری داخلی بهره مند شد و حکومتش در برابر مجلس قانونگذاری " یااونده " مسوول گردید .

سپس مساله " حاکمیت خارجی کلیه " کشورهای افریقای سیاه پیش آمد . این کشورها مطابق ترتیب قانون اساسی ۱۹۴۶ ، پس از الجزائر و ماداگاسکار در قافله " رفع حجر و استقلال ملی قرار داشتند .

اما کسی که با یک دست دو هندوانه بر میدارد هر دو را بزمین می اندازد . ضربه " سختی که به الجزائر وارد آمد ، اساس لرزان اتحادیه فرانسه و جامعه " فرانسه و جامعه " تجدید بنا شده " را متزلزل تر ساخت و رشکستگی عمل پارلمانی تجربه " لازم بود تجربه " مذکور این وهم و خیال را که میتوان گرگی را به راه راست هدایت کرد و پوستین دوز نمود و گربه را عابد و مسلمان ساخت منتفی کرد و این فکر خام را که در دل و جان روشنفکران الجزائر ریشه دوانده بود که در قالب رژیم استعماری

ممکن است بطور مسالمت آمیز تحول حاصل شود یکسره و قطعاً از جا کند

بدون این تجربه " پارلمانی ایدئولوژی انقلابی نمیتوانست بر ایدئولوژی اصلاح طلبی پیروز گردد و بدون شکست اصلاح طلبی انقلاب پیروزمند ممکن نبود .

روشنفکران ما منکر فائده " قهر و خشونت بودند ، علت این کار فقط ریشه و اساس اجتماعی آنان نبود بلکه علاوه بر آن علتش تعلیم و تربیتی بود که از فرانسویان یافته بودند ، اینان تصور میکردند که فرانسه سال ۱۷۸۹ که " در اروپا تخم جمهوری را افشانده است " بدنبال تحول و تطور تاریخی رسالت دموکراتیک خود را همچنان تعقیب میکند و بنابر این کافیست که استعمارگری مخالف پیشرفت تقبیح گردد تا " عدالتی که جنایت را تعقیب میکند " فقط به صورت رمز و کنایه در موزه " لوور و یا منقوش بر طاق نصرت اتوال نباشد .

برای آنکه دریابیم چگونه تجربه " پارلمانی صبر و حوصله " خلق الجزائر را به بازی گرفت و آن را بهدر داد باید توجه کنیم این طرز عمل مرهمی عمومی و ضد استعماری تلقی میشد . شعار حق نمایندگی برای " بومی های الجزائر " در پارلمان فرانسه شعاری بود که از طرف نمایندگان مجلس " طرفدار عرب " پس از جنگ ۱۹۱۴ـ۱۹۱۸ علم گردید فرانسه بر آلمان کبیر دوم پیروز شده بود و خاطره " شکست شورشهای مسلحانه ۱۹۱۶ در اوراس Aures و بنی شوگران Bani Chougrane و معسکره Mascra در مخالفت با نظام وظیفه و عدم وجود یک سازمان سیاسی نیز این احساس را تقویت میکرد که نمیتوان خود بخود از زیر یوغ برده داران آزاد شد .

حکومت فرانسه برای آنکه نسبت به "اعیان" (الجزائری) صادق و صمیمی قدردانی کند به مسلمانان شهرنشین حق رای داد تا بتوانند مشاوران شهرداری را انتخاب کنند، البته تعداد این افراد هیچگاه نمیبایست از یک چهارم تعداد اعضای اروپائی تجاوز کند. شهردار و معاونان وی ویا نمایندگان ووکلای شهرداری وحتی مامور متصدی قبرستان های مسلمانان نیز منحصراً اروپائی بودند.

اداره" بخش‌ها کاملاً در خط منافع اروپائیان بود. یک کتاب حقوقی وقانونی صریحاً درباره" حیف ومیل اعتباراتی سخن میگوید که حکومت فرانسه برای امور" بومی" داده بود وبعنوان مثال از شهرداری تیزی وزو Tizi Ouzou نام میبرد. این شهرداری کمک هزینه" بیکاران مسلمان را حذف کرده وآن را به یک دسته شیپورزن اروپائی محلی که ساز نداشتند اختصاص داده است.

بدین ترتیب الجزائریهای آن روزگار طبیعتاً به این راه افتادند که میان "نیکان" و "بدان" میان فرانسویهای فرانسه و فرانسویهای الجزائر باید فرق بگذارند. در نتیجه وبلافاصله، جستجوی یک متفق در پاریس برضد دشمن حاضر در الجزائر، به صورت یک تاکتیک ماهرانه درآمد. پس از جنگ جهانی اول مساله" حق نمایندگی الجزائریان مسلمان در مجلس نمایندگان فرانسه، تقاضای اساسی جنبش ضداستعمار گردید.

این جریان ملی و اصلاح طلب در شهر وروستا ریشه‌های عمیق ومردمی داشت وجان بخش آن نیز امیرخالد سروان سابق ارتش فرانسه بود. روزنامه" ادواری او وعنوانی درخشان وشررافکن داشت. "اقدام" (یاشجاعت وتهور)" این الجزائری که پیشاپیش مردم حرکت میکرد و در

حمله به بیعدالتی و تحقیر وبدبختی پیشگام بود ودر رهبری خود چهره‌ای تابناک داشت، امیر وشریفی جلیل القدر ونواده" امیرعبدالقادر الجزائر بود.

امیرخالد نظیر پدر بزرگش به فرانسه تبعید شد و در آنجا از طریق مقالات و مجامع عمومی و ملاقات افراد سیاسی تبلیغاتی شدید به راه انداخت. ادوارد هوریو به وی خرده مگرفت که حمایت کمونیستهای فرانسه را پذیرفته است و وی طی نامه‌ای پرهیجان به این خرده گیری پاسخ گفت. این نامه مدتهای مدید در الجزائر مانند یک "وصیتنامه" سیاسی دست به دست میگشت.

دو سال پس از این ماجرا به مناسبت انتخابات شهرداری بعنوان کاندیدای طرفدار عفو عمومی در راس یک لیست قرار گرفت. امیر عبدالخالد ولیست اتحاد ملی ضد استعماری وی پیروز شد. این لیست برای نخستین بار در برگیرنده" بورژواهای بزرگ و پیشه وران و روشنفکران و کارگران سندیکائی و یا اعضای حزب کمونیست بود.

بی شک تبلیغات انتخاباتی موید شخص امیر خالد بود اما شور وهیجان تنها در برگیرنده" مشتی از اعیان و بزرگان نبود که نامشان در لیست هیئت رای دهندگان "بومی" ثبت شده بود بلکه شور و هیجان کلیه" اهالی الجزیره و نواحی اطراف را فرامیگرفت. پس از خروج از مسجد که جمعیتی استثنائی در آن گردآمده بود صفوف فراوان تشکیل شد وکوچه پس‌کوچه‌های قصبه را درنوردید. شعار تظاهر کنندگان این بود:

"اَللهُ یَنْصُرسی خالِدْ" "خدا سیدی خالد را پیروز کناد"

این شعار را عابران و دکان داران و مشتریان آنها و بچه‌ها وکسانیکه در قهوه خانه‌ها بودند تکرار میکردند.

استعمار فرانسه با دیدن قدرت مردم آشفته شد و امیر خالد را غیر قابل انتخاب اعلام کرد، با این استدلال که به موجب قانون بومیان هر یک از الجزائریان که به زندان افتاده و یا تبعید و نفی بلد شده باشد از حقوق اجتماعی محروم است.

بدیهی است که فرانسه به عنوان امیر خالد یعنی جنگجوی سابق جنگ ۱۸ـ۱۹۱۴ توجه نمیکرد و نیز کاری به این نداشت که وی صاحبمنصب ارتش اوست و به قیمت خطرات جانی لژیون دونور نصیبش گشته است و باز به دخالت نماینده مسلمان سنگال هم توجه ننمود.

برعکس همه این خدمات به نظر استعمار جنبه کیفیات مشدده داشتند زیرا استعمار نمیخواست و نمیخواهد سرپیچی یک «مزدور جنگی عرب ـ مسلمان» را بپذیرد.

استعماری که در فرانسه حاضر و ناظر بود بر استعمار پاریس نشین فشار آورد تا اقدامات انضباطی و اداری را علیه امیر خالد توسعه بخشد در نتیجه مبارز الجزائری ما از میهن خود به فرانسه تبعید شد و از آنجا هم اخراج گردید و نظیر پدر بزرگش به سوریه که تحت الحمایه فرانسه بود فرستاده شد.

اما امیر خالد با آنکه در دمشق بود و از الجزائر بدور، مظهر فراموش ناشدنی مقاومت باقی ماند و ماهها پس از آن انتخابات از یاد نرفتنی وقتی بچه مدرسه ایهای الجزیره ظهر و عصر از مدرسه مرخص میشدند در ضمن رفتن به خانه دسته راه میانداختند و شعار ضد استعماری «الله ینصر سی خالد» را تکرار مینمودند.

ویکتور اسپیلمان Victor Speilman نیز خاطره امیر را بطور مداوم زنده نگهمیداشت، وی کلن کوچک و خرده پائی بود که در

نتیجه انتقام جوئی های کلن های عمده از هستی ساقط شده بود و از آن هنگام تا زمان مرگ خود یعنی به سال ۱۹۴۰ یا ۱۹۴۱ تبلیغاتچی بود و نطق ها و مکتوبات مجاهد الجزائری را بصورت جزوه چاپ میکرد و به قیمت ارزان میفروخت. نام امیر خالد را هالهای از نام جد ش امیر عبدالقادر فرامیگرفت و مدتی مدید این نام در خدمت مردم ضد استعمار و میهن دوستان و سوسیالیستها و انقلابیون عصر قهرمانی ها باقی ماند

برنامه امیر در ده بند منشور مردم الجزائر را تشکیل میداد زیرا در آن حق نمایندگی پارلمانی عنوان شده و دستور روز عبارت بود از:

۱ــ مبارزه با مجموعه قوانین مربوط به مراتع و جنگل ها، این قوانین دارای خصلت فئودالی بودند، چرای در جنگل را مجازات می کردند و بیگاری را بصورت جنگلبانی بر قرار میساختند و در صورت ایجاد حریق جریمه جمعی را مقرر میداشتند.

۲ــ مبارزه با قانون بومی و قانون استثنائی سرزمین صحرا

۳ــ مبارزه با گرفتن دائم زمین های ارش و ملکی که دارای مالکیت جمعی یا فردی بودند مبارزه با غصب زمینهای فلاحان به سود استعمار یا به نفع یک شهردار دغل و کلاهبردار، این غصب ها به موجب تشریفات قانونی با عنوان «نفع و فائده عمومی» یا شبه قانونی یا ماوراء قانونی و یا حتی به صورت عملیات غیرقانونی آشکار صورت میگرفت (۶)

(۶) ــ در ۴۰ سال اخیر مساحت قلمرو استعمارگران سه برابر و به حدود یک میلیون هکتار رسیده است. اداره استعماری همواره مراقبت می کند که زمینهای «لاتینی» توسط فلاحان باز خریده نشود و برای این کار از توسل به حق شفعه ابا ندارد، در نتیجه انتقالات یک جهته و به نفع استعمار صورت میگیرد و گرایش عمده آن نیز به سمت سرمایه داری متمرکز است.

دراینجا باید از تشعبطلبی جاهلانه حذر کرد، این طرز تلقی طرفداران امیر خالد را از دریچه چشم خود طرفدار تروتسکیسم می بیند و یا ترازوی تاریخ را به کار میگیرد و با استفاده از اوزان قلابی قیاس منطقی یك وضعیت قهرمانانه و تحول یافته را با وضعیت های دیگر مقایسه مینماید.

درهمین دوره حزب کمونیست فرانسه، ستارهٔ شمال افریقا را ایجاد کرد. ستاره شمال افریقا یك سازمان سیاسی و ملی و انقلابی وهدف آن گردآوردن آن دسته از اهالی شمال افریقا بود که در فرانسه کار میکردند. باآنکه دستور روز این سازمان همراه با حزب کمونیست الجزایر و کنفدراسیون عمومی کارگران متحد استقلال شمال افریقیه بود ازاین سازمان استقبال چندانی نشد. در این دوره مدعی استقلال الجزائر شدن در داخل فرانسه آسان تر از آن بود که کسی در خود الجزائر خواستار حق نمایندگی مسلمانان در پارلمان فرانسه شود. وقتی به آزادی عملی که به الجزائریان در دو کشور اعطا میگردید توجه کنیم می بینیم که برای شخص خیلی آسان تر بود که در پاریس "تجزیهطلب" باشد تا اینکه در الجزیره جزو طرفداران "همرنگ شدن و یکی شدن با فرانسویان" گردد.

حاجی علی عبدالقادر بنیادگذار ستاره شمال افریقا می توانست با این فکر لوکس دل را خوش کند، یعنی برای کاندیدای کمونیست شورای شهرداری پاریس تبلیغات انتخاباتی به راه بیاندازد و ضمن آن نیز خواهان استقلال الجزائر و مراکش و تونس باشد. یکی دیگر از بنیادگذاران ستاره و فعال سندیکائی یعنی معروف محمد نهزکه در فرانسه آزادانه میتینگ میداد به محض آنکه در الجزائر از کشتی پیاده

شد در دروازه شهر الجزیره بی آنکه لب به سخن باز کرده باشد توقیف گردید و به صحرا فرستاده شد و در آنجا تحت نظر قرار گرفت.

گفتن اینکه "مارسل کاشن مرد باهوشی است" دلیلی کافی بود تا مثلاً محکمه فیلیپ ویل گوینده این کلام را به ده ماه زندان محکوم کند

خیلی آسان تر بود که در فرانسه علیه جنگ سراکش دعوت به اعتصاب عمومی شود تا آنکه در الجزائر از سلام دادن به کلیه دارندگان لباس متحدالشکل فرانسه خودداری وسرپیچی گردد، زیرا این سرپیچی به "حاکمیت مقدس فرانسه" لطمه میزد. در این دوره وزیر مهمیز دیکتاتوری مجموعه قوانین بردگی آور قوانین بومی، کسی که در الجزائر خواهان حق نمایندگی استعمار زدگان در پارلمان کشور استعمارگر میشد شجاعت سیاسی و از خودگذشتگی نشان میداد.

تقاضائی که امیرخالد به آن جنبه مردمی داد مبرز طرفداران خود را حفظ کرد. در نتیجه نباید متعجب شد که چرا بسال ۱۹٤۱ دارودسته عوامفریب فاشیست بهاین مطلب توجه کرد وپتن برای نازونوازش بورژوازی عرب چهار تن از اعیان را برای شرکت در شورای ملی ویشی دعوت نمود، وهم نباید تعجب کرد که چرا ناسیونال رفرمیسم باانتخابات موسسان بار دیگر جوانی را ازسر گرفت (این انتخابات بلافاصله پس از شورش غرقه به خون شده اعراب در مه ۱۹٤۵ پیش آمد.) وجود طرفداران افکار زمان امیر خالد، لاس زدن با ایدئولوژی سوسیال دموکراتها یعنی فکرخواجگان مارکسیست" و نگهبانان باغیرت حرمسرای استعماری را آسان ساخت.

یك ضرب المثل عربی میگوید: "کل مطلقیها خیر" در هرضرری نفعی است. بی شك باید گفت که استعمار فرانسه را نوعی ناراحتی

مغزی گنگ وخرف ساخته بود . ازاین‌رو به شدت ازهمکاری با الجزائریها خودداری کرد که آماده بودند روش پارلمانی را در پیش گیرند وبا فرانسه همکاری کنند غرض ازاین همکاری هم آن بود که کشور به مرحلهٔ استعمار زدائی کامل برسد اما برخوردی درعین حال بوجود نیاید . ولی جواب این دعوت وتقاضای همکاری چنین بود : «جمهوری الجزائر» نه «مجلس موسسان الجزائری» نه وحتی «حکومت الجزائری برای ادارهٔ امور داخلی هم نه» حکومتی که میانه روی را حتی برخی از سادلوحان طرفدار همکاری با خیانت در می آمیختند . همه‌کس در جریان این مبارزهٔ پارلمانی که له وعلیه اساسنامه ومطابق باروحیهٔ قانون اساسی درگرفته بود کینهٔ خوک مآبانه را به رأی العین دید . این کینه، روشن بینی وگران سنگی تصمیم انقلابیون را تأیید کرد وفاصلهٔ عقیدتی وعلت جدائی گرایشهای گوناگون میهن‌دوستان الجزائری را برنمود وبه انحراف رفرمیسم پایان داد تااین زمان با وجود اشتباهات تاکتیکی روی‌هم انباشتهٔ سی ساله بازهم «سیاست طرد سلطهٔ استعمار ازطریقهٔ تحول» تجدید میشد وعلیرغم تجربه‌های ناامید کننده و با آنکه روش‌های شکست خورده یکی پس از دیگری به کنار نهاده شد بازهم این سیاست ادامه مییافت .

هنوز قضیهٔ عمل ابتکاری حلقهٔ ترقی ازیادها نرفته است این حلقه به مناسبت ورود نحس رگنیه Regnier وزیر کشور فرانسه به الجزیره تظاهراتی به راه انداخت در جلوی دسته یك پرچم سه رنگ فرانسه حمل میشد نزدیك پست مرکزی تظاهرکنندگان درحالیکه فریاد «زنده باد فرانسه» میکشیدند به زیر باتوم پلیس افتادند وزیر دست وپا رفتند وپلیس «فرانسه» ضد عرب پرچم فرانسه را هم لگدمال و تکه پاره و لجن مال کرد در ۱۹۳۵ «لادپش آلژرین La Dépêche Algérienne

روزنامهٔ بزرگ استعمار عمده‌تمامی صفحهٔ اول خود را وقف چاپ یك سند داخلی ازحزب کمونیست الجزائر کرد . این سند «بخشنامه‌ای به امضای بارتل Barthel» بود که توضیح میداد : «الجزائر فرانسه نیست» بیکاری (که درنتیجهٔ کارهای پرهزینهٔ جشن صد ساله هتل آلبی وکازینو وعمارت شهرداری تخفیف یافته بود) دوباره عمومیت یافت زنان واطفال نان برای خوردن نداشتند اما درهمین زمان خدایان شراب نارضائی خود را از حکومت ابراز میداشتند، زیرا حکومت حامی صاحبان تاکستانهای جنوب فرانسه بود ، اینان تهدید میکردند که کلیه شهرداریها را با اعتصاب نامحدود اداری تعطیل خواهند کرد .

حکومت که بین دو دیوار گیر کرده بود، وزیر دفاع خود را برای کسب اطلاع فرستاد . اظهار نظر، یادآوری این وزیر راگی موله نخست وزیر و باشجاعت تمام در ۱۹۵۶ اعلام کرد . به موجب این داوری میبایست اعراب وکمونیستها را «مات» کرد والجزائر را به تصویب نامهٔ رگنیه سپرد که مجموعهٔ قوانین بومی را شدت بیشتری میبخشید . در این تصویب نامه مجازات اهانت به مقام «حاکمیت مقدس استعمار» از دوسال به پنجسال افزایش می یافت . مگر بخاطر نداریم که به سال ۱۹۴۵ یك مبارز را به جرم «بی احترامی از طریق نگاه (!) به یك معاون استاندار» به دو سال زندان محکوم ساختند .

باری به سال ۱۹۴۷ واماندگان سیاست گدائی و دریوزگی با تجربهٔ شخصی دریافتند که تنها با سیاست «دیسه و دبوس» یعنی باسیاست مشت وچماق است که میتوان شرافت وحیثیت را از استعمار بازپس گرفت . استعماری که مرتب وعده میدهد اما از وفای بدان خودداری میکند .

تجربهٔ مجلس ملی نمایندگان فرانسه بی فائده نبود . هریک از کارهای استعماری و هرکدام از طرفها وتعلل هایش یکی از حلقه‌های لازم تکمیل زنجیرهٔ تعلیمات سیاسی واجتماعی خلق الجزائر بودند. تکرار وقایع از لحاظ تربیتی ارزشی عمیق تر از تبلیغات خشک وخالی داشتند، مسخره‌بازی و دلقک مآبی استعماری جمهوری مآب نشان داد :

۱ــ نحوهٔ عمل پارلمانی یک مرهم یا درمان جهانی وعمومی نیست این عمل دارای صفت ممتاز و مخصوص نمیباشد وحداقل از اشکال جزئی دیگری که متوجه فعالیت در قسمت خاصی هستند (ازقبیل طرفداری از فعالیتهای سندیکائی وتوجه به اقتصاد و اصلاح طلبی و انتخابات گرائی و بیش‌آهنگی و . . .) بیشتر اثر و خصوصیت ندارد .

این طرز عمل معلوم ساخت که فعالیت پارلمانی نظیر هرامر اختصاصی فقط با توجه به فعالیت بخش‌های دیگر و با عنایت به یک برنامهٔ مجموعه‌ای و جامع‌الاطراف میتواند اعتبار داشته باشد .

۲ــ طرزعمل پارلمانی کرسی خطابه و مدرسه‌ای بود که عبور از مرحلهٔ تبلیغات را به مرحلهٔ انتقاد معین ومشخص و سازنده آسان ساخت این ماجرا برای تربیت مردان حکومت به صورت یک کارآموزی لازم ضرورت داشت . درگیرودار این عمل با چرخ و دنده‌های قدرت و کاروساز دموکراسی محلل یک پارلمان بورژوا سروکار و آشنائی پیدا میشد و افراد امکان می یافتند نیروهای اداره کنندهٔ واقعی و نه ظاهری را کشف کنند با این آشنائی معلوم میشد که کلیهٔ تظاهرات اجتناب ناپذیر تناقضات داخلی از میان رفتنی هستند و اکثریت پارلمان به یک گلهٔ گوسفند بدل میشوند و رئیس حکومت فرانسه به پادشاه کوچک بورگها (شهرهای قرون وسطی) میماند که در برابر فئودال‌های بزرگ تقریبا خلع سلاح است

وبه حساب نمی آید . دراین پارلمان بورژوا افراد الجزائری امکان یافتند نفوذ گروههای قدرت و فشار خارج از پارلمان را اندازه گیری کنند وفساد مالی و اقتصادی واخلاقی و سیاسی را حس کنند .

مسلماً همه کس ازگندیدگی رژیم استعماری آگاه است . قهوه و ملح الید (نمک دست یا پول چائی) اصطلاحات جاری و روشنی بودند که برای بهراه آوردن یک کارمند یا یک نمایندهٔ بله بله قربان گو به کار میرفتند ، با قهوه وملح الید افرادی نظیر پلیس و قائد و قاضی خریده میشدند تا جواز عبور و ورقهٔ تولد و ورقهٔ معافیت از خدمت نظام و رأی مساعد در یک دعوای به حق یا ناحق را بگیرند . رشوه هدیه‌ای مهمتر بود که توسط آن مدیر اداره ومعاون استانداری اجیر میشد ، رشوه‌ها از نوع جواهرات با ارزش و مورد توجهی بودند که مثلاً زن استاندار یا حاکم به هنگام یک جشن عربی دیده وآنها را هوس کرده بود .

همه کس میداند که میرانت Mirante مدیر دائمی وغیرقابل عزل "امور بومیان" ردای قرمز قضاوت را به مبلغ معلوم صد هزار فرانک میفروخت . همه کس نیز میداند و میتواند مطلع شود که پسر رئیس جمهور فرانسه مستقیماً صلیب لژیون دونور و جواز قمارخانه میفروشد .

اما همهٔ اینها در الجزائر بود ولی وقتی استعمارزده میبیند همین آداب و رسوم اخلاقی در پاریس عظیم تر وبلند مرتبه تر است سخت یکه میخورد . آخر بخشش به سبک قدیم و به شیوهٔ ترکان که جنبه فردی و پیشه ورانه دارد در پاریس مبدل به یک نهاد جمعی وعظیم الجثه به سبک امریکائی میشود . مجلس ملی فرانسه دنیای غریبی است و در آن نمیتوان "دوغ و دوشاب را ازهم تشخیص داد" . نمایندگان مجلس و وزراء و روزنامه نگاران و اشخاص که موقع و مقامی والا دارند در بورس

خرید و فروش وجدان شرکت میکنند ، گوئی این مجلس راسته بازار سابق اجاره خواجه سرایان است که گهگاه نیز با معاملات مربوط به شراب بصورت محل یك باند تبهکار جلوه میکند .

اما " دانه پاشی ها " با رازداری نسبة قابل توجهی صورت میابد و اموری نظیر ماجرای پاناما یا استاویسکی که سابقا موجب جنجال و رسوائی شده بود دیگر پیش نمیآید (۷) .

استعمار هیچگاه دست ازاین فساد پارلمانی برنمیدارد ، در هرفرصت که میتواند میداند که چگونه باید به تنظیم "بودجه جنگی" بپردازد . این بودجه را با بستن مالیات به هر هکتولیتر شراب یا هر کنتال گندم (البته قبل از تقسیم سهم کارگرو کارفرما) تامین میکند . در مقابل طرح ویولت و تصویب نامه ۷ مارس ۱۹۴۴ و اساسنامه الجزایر و در برابر هرخطری که امتیازات استعمار راتهدید کند، استعمار با حربه عصیان و فساد و تباهی از خود دفاع میکند .

آیا باید متعجب شد که الجزیره کلنی ، قانون خود را بر پاریس مادرشهر دیکته میکند ؟ (۸)

---

(۷) بوتمی Boutemy استاندار سابق زمان اشغال فرانسه دلال وتوزیع کننده اموال کارفرما ها میان منتخبانی است که مشکل مالی دارند ، ونیزنظرات مشورتی میدهد و دستورصادر میکند و اینکار را مرجحا درخانه صورت میدهد . نمایندگان پارلمان که گرفتاریهائی دارند وبرا در خانه اش ملاقات میکنند (لوموند ۹ مارس ۱۹۶۱)

(۸) یکی ازهفته نامه های پاریس تحت عنوان " La Cagnote " مینویسد " پولی که در الجزایر برای مخارج محاکمه و دفاع سنگربها گرد آوری شد

.... بقیه در ص ۱۶۱ حاشیه

۳- طرزعمل پارلمانی کیمیا گری نیست تا بتواند زیر جاذبه فصاحت و بلاغت ناشی از منبر خطابه و یا تحت تاثیر چابکدستی فنی یك سیاستمدار به ایجاد قوانین بپردازد .

اصل " اتحاد قدرت میآفریند " اصلی است که حتی در صحن یك مجلس قانونگذاری بیگانه هم معتبر است . M.T.L.D. و U.D.M.A. وحزب کمونیست که مواضع جانبدارانه و تفرقه در مبارزه را حفظ میکردند نتوانستند به وحدت عمل برسند و در نتیجه شکست عمومی را بارمغان آوردند

۴- نحوه عمل پارلمانی منعکس کننده " رابطه " قدرتها در کشور اعم از الجزائر و فرانسه بود . فشار مردم تعیین کننده ترین عامل بود امکان داشت هر چه از دست داده میشد با دست دیگر گرفته شود، در نتیجه ممکن بود حکومت فرانسه از اعمال و اجرای قانونی که خود امضا کرده و در روزنامه رسمی منتشر ساخته است ناتوان باشد . ازجمله :

الف- برخلاف قانون اساسی ، اساسنامه الجزائر (که مقوله سرزمین شریك وهمکار به مناسبت آن ایجاد شده بود) در مقوله مبهم دیگری قرار گرفت تا مصنوعاً مفهوم الجزائر " فرانسوی " دوام یابد .

.... دنباله حاشیه ص ۱۶۰

.... به مبلغ سیصد وپنجاه میلیون فرانك قدیم بود . پنجاه هزار فرانك آن برای مخارج محاکمه وحق الوکاله وکلا مصرف گردید و سیصد هزار فرانك باقی ماند (Aux Ecoutes, 21.4.61) کانارآنشنه Canard Enchainé نیز درباره سازمان ارتش سری (O.A.S.) مینویسد که مبلغی که از شراب سازان اوران جمع آوری شد و برای مصارف لازم به فرانسه منتقل گردید به دو میلیارد فرانك جدید میرسد" (۳مه ۱۹۶۱) .

بیل اساسنامه الجزائر متهورانه و خطرناک دانسته شد ولی از استعمارگران عضو حزب سوسیالیست (S.F.I.O.) بنام نازلن Naegelen انتخابات ساختگی مجلس الجزائر را راه انداخت تا دارای گروهی بله بله‌قربان گو باشند و یک اکثریت ارتجاعی فراهم نماید .

ج – پارلمان فرانسه به اساسنامه الجزائر رای داد . مواد مترقی این اساسنامه که بر خلاف میل قلبی فرانسه بود اجرا نگردید و از جمله مواد مربوط به آزادی شریعت اسلامی وبرگرداندن اموال موقوفه (حبس) وحق رای دادن وحق انتخاب شدن زنان مسلمان و از میان بردن بخش های مختلط ، سرزمین‌های صحرا و آزادی زبان عربی به موقع اجرا گذاشته نشد .

در مورد آغاز به تعلیمات زبان عربی در تمامی سطوح باید هم چنان منتظر ماند تا اکتبر ۱۹۶۱ فرا رسد .(۸) یعنی در واقع باید ۱۴ سال (که هفت سال آن در جنگ گذشته است) در باره اجرای تصمیم پیش‌بینی شده در اساسنامه ۱۹۴۷ اندیشه شود و تازه نیز بحث از طرحی! باشد که بموجب آن بایستی صد وبیست محل برای آموزگاران ایجاد شود تا به تدریس لغةالفصحی (زبان ادبی) و لغةالرائجه (زبان گفتار و زبان شفاهی) در برخی از مدارس ابتدائی (که دارای پرسنل لازم هستند) بپردازند .

باید به خاطر داشته باشیم که در این مدت امپریالیسم فرانسه نه تنها مطبوعاتی را که به زبان عربی بودماند به محاق تعطیل افکند بلکه بیش از صد مدرسه ، چند کلاسه و از جمله موسسه بن بدیس یعنی آموزشگاه

(۸) لوموند ، ۱۵ آوریل ۱۹۶۱

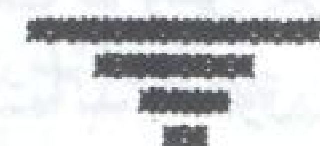
معلمان آینده را هم بسته است .

بدینگونه میتوان گزارشی ازجهالت این نابغه قلابی متمدن یعنی فرانسه استعمارگر عرضه کرد ، جهالتی که همچنان برقرار و پایدار است

اما باید به یاد داشت که وقتی مردم وعمل آنها به اندازه کافی ازقدرت برخوردار بوده توانسته‌اند حقوق اکتسابی راحتی قبل ازتسجیل آن ازطرف حقوق نوشته به حکومت تحمیل کنند ، مثلاً در ۱۹۳۶ قوانین مربوط به بومیان پیش ازنسخ به بوته فراموشی افتاد . در ۱۹۴۳ نیز سندیکاهای کارگری فعالیت عمومی خود را قبل ازلغو منع این فعالیتها توسط قانون شروع کردند ونیز کسانیکه در رژیم ویشی به اعدام محکوم شده بودند پیش ازنقض احکام صادره غیابی توسط دیوان تمیز جنگل را ترک گفتند .

در ۱۶۶۰ نیز پرچم سبز وسفید (الجزائر) در شهرها ومحلات اشرافی برافراشته شد حتی قبل ازآنکه پرچم نظامی امیر عبدالقادر ارزیر چکمه مجسمه ژنرال بوژو در میدان ایسلی در قلب الجزائر سرکش ما برداشته شود . در ۱۹۶۱ نیز پیش ازآنکه عنوان دوازدهم قانون اساسی جمهوری پنجم (که سه سال پیش ازآن در رفراندم به تصویب رسیده بود) لغو گردد سنای جامعه فرانسه به کار خود خاتمه داد . روزنامه لوموند مورخ ۱۲ آوریل ۶۱ مینویسد : " در حال حاضر قوانین سازمانی دسامبر ۱۹۵۸ منتفی شده‌اند زیرا از هنگامیکه صلاحیت های مشترک ازمیان رفته‌اند ساختهائی که این قوانین در مورد آنها اعمال میشده اند تغییر یافته‌اند . میتوان قوانین مذکوررا با فرمانهای فرانسوای اول راجع به شکار گرگ مقایسه کرد فرمانهای مذکور از هنگامیکه گرگی در فرانسه وجود ندارد غیر از جنبه تاریخی واجد فایده دیگری نیستند ."

در ظرف سه سال قانون اساسی جمهوری پنجم دوگل باطل شد و با نائل شدن کشورهای افریقائی به استقلال، امر واقع به سرعت بر حقوق تقدم یافت. به یمن انقلاب الجزائر نیز واقعیت تاریخی قفل و بست حقوقی را درهم شکست.



فصل پنجم

جبهه آزادیبخش ملی

«ای کسانیکه در زیر خاک خفته‌اید
آه کاش میتوانستید بشنوید ...»

آهنگ مصری پایان یافت و گوینده رادیو طنجه چنین گفت:

«آنچه شنیدید صفحه‌ای از استاد عبدالوهاب بود که بدرخواست شنوندگان پخش گردید، این صفحه و آواز به الجزائریان تقدیم شده است.»

درمیان دود سیگار و داد و فریاد معمولی قهوه‌خانه‌های عربی شمال افریقا که مشتریانش به بازی ورق و نرد مشغولند شاید کسی متوجه این «تجلیل و احترام دسته جمعی» نباشد که رادیوی طنجه گزارشگر آن است. اما همه مشتریان حتی کسانیکه صحنه قبرستان را در فیلم دموع الحب (اشکهای عشق) ندیده‌اند متوجه یادآوری تلخ و دردناکی میشوند که در برگردان آواز «اشکهای عشق» موجود است و به طرزی ممتاز الجزائریها و مردگان کفن کرده آنها را درهم میآمیزد.

تقریباً ما هرشب منتظر این چنین هدیه‌ها و تقدیم‌ها میباشیم. این ظرافتهای حزن‌انگیز و تحقیرآمیز ما را بصورت «زمبی‌ها» و «اجساد متحرک» افسانه‌های بردگان سیاه آنتیل درآورد ما ست مردگانی که «با خواب مصنوعی و با مواد مخدره» باین شکل و شمایل درآمده‌اند.

آخر مگر الجزائریان یعنی جنگجویان سختگیر علیه امپریالیست و تورکوهای قدیمی یا جنگاوران تیرانداز جنگ کریمه و پیاده و سوارنظام دلیر آن دوران تنها باید به عنوان مزدور جنگی مست شجاعت نشان دهند؟ رمان الجزائریان که فرانسوی‌سازی آنها را فرسوده ساخته‌است.

باید دید مگر این الجزائریان لیاقت ندارند که به خود واگذار شوند بدون کمک استثمارکنندگان خود راه نجات را بیابند و قدم به آستانهٔ جهانی بگذارند که از آن خلق‌های آزاد شده‌است

مسلماً استقلال ملی تنها در دسترس کسی قرار خواهد گرفت که مصمم باشد نهال آنرا با خون خود آبیاری کند. شوقی میگوید:

« وللحریة الحمراء باب
بکل ید مضرجة تدق »

آزادی سرخ را دریست که تنها با دست خونین میتوان بر آن فرو کوبید.

به این حوری یا آزادی برجستهٔ شاعر عرب حوری یا جاودانگی گوته پاسخ میگوید و از خواهندهٔ بهشت چنین میپرسد:

« آیا تو از زمرهٔ قهرمانانی زخم ها و جراحت هایت کو؟ »

به نظر شاعر نابغهٔ آلمانی فداکاری مجاهد جواز عبوری است به بهشت و دربردارندهٔ حق شرف و جاودانگی.

قرآن میگوید:

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

« کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بل زنده‌اند و نزد پروردگار خویش روزی میبرند » (سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۶۹)

الجزائریان که عمیقاً تحت تأثیر اخلاق اسلامی اند آسانتر از اضطرا و نگرانی مرگ آزاد گشته‌اند. از همان دوران کودکی یاد گرفته‌اند که قبل از گفتن شهادتین (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله) نخوابند تا موت الابیض (مرگ سفید) یا طبیعی را با آرامش و صفا استقبال کنند، از این روست که همین الجزائریان میتوانند با مرگ سرخ نیز که از دم شمشیر هدیه میشود بدون ترس روبرو شوند و از شرف و حرمت و امر مقدسی که نباید بدان دست درازی شود دفاع کنند. این امر مقدس را در زبان بربر تیلیست Thilist میگویند که به معنی دختر جوان یا پرچین‌هائی است که دو قطعه زمین را از هم جدا میکند.

مگر الجزائریان نمیتوانند وقتی پای شرف میهن به میان میآید قد علم کنند. مگر آفتابی که به هنگام بامدادان از پس کوه سر بر میآورد برای فراگرفتن پهندشت ناتوان است؟ ومگر الجزائریان باجهشی فزون از حد نمیتوانند به سرمنزلی برسند که پروانهٔ گوته بدانجا رسیده‌است گوته میگوید که:

« پروانه موجود زنده‌ایست که در جستجوی حیات به دل شعله میرود. »

آری اینها پرسش‌هائی است که تمامی جهانیان مطرح میکردند خواب سیاسی الجزائریان برای مردم مسلمان از طنجه گرفته تا پکن قابل فهم نبود. به هنگام حج در مکه و عرفات و مدینه حاجیانی که از شرق و غرب عالم گرد میآمدند زائران شمال افریقا را با سوالات خود به ستوه میآوردند

بلی، در این جهان جوشان و خروشان که خلق‌ها و مردم‌ها زنجیر استعمارزده یوغهای ستمگران منفور را سست ساخته بودند چنان مینمو

که شیران تل اطلس و اهالی صحراء محرومیت را پذیرفته و تسلیم و رضا برگزیده و از مبارزه برای حفظ شرف ومناعت و بزرگواری خود صرفنظر کرده اند ، وبدینسان بود که اربابان استعماری پیروز به نظر میآمدند.

عرب میگوید " هوهوشکروه " استعمار از خود ستایش میکرد از مردستی و چابکدستی " رسالت متمدن کننده " خویش بخود میبالید آخر بن حالت تسلیم ورضا الجزائررا از واگرد حفظ میکرد .

اگر به تاریخ افریقا نظر بیفکنیم میبینیم که برای نخستین بار پس ازنبرد سال ۱۸٤۷ است که راه قبائلی (کهتا این تاریخ همچنان شکست ناپذیر مانده بود) بر پلشتی و پلیدی بیگانگان باز شد .

اگر شورش عمومی مکرانی را به سال ۱۸۷۱ ونیز جنگ بزرگعلی عبدالقادر (۱۸٤۸ــ۱۸۳۰) را بکنار بگذاریم میتوانیم گفت که استعمار یکسره عصیانهای متعدد ولی محلی " اخوانی ها " را خنثی کرده است علت این عصیانها بدبختی و فلاکت وگرسنگی و یا خشم وغضب بود مانند این عصیانها از نوع شورشهای دهقانی وطغیانهای فلاحان ساخواین یعنی دهقانان و برادران انجمن های زاهدانه میباشند

در این دوره افسران و صاحب منصبان " دفاتر امور اعراب " سخت امیدوار بودند • زیرا " احساس میکردند " نفاق و شورشهای مسلحانه فرا خواهد رسید و انهارا به نواخواهد رساند • این فرماندهان مراکز جماعتهای مختلط در واقع پیشکامان سرهنگ لورنس بودند اینان بی آنکه آرمان شورشیان را بپذیرند " اسلام " میآوردند و وارد انجمن ها و طریقتهای مرابطان میشدند وغالباً شورش را در منطقه خود پیش از وقت براه میانداختند وسپس خود آنرا خاموش میکردند (آنچه ازاین راه نصیبشان میشد افتخار و درجه و آسایش و آرامش بود .

سرانجام کار بدینجا رسید که فلاحان بطور غریزی عادت نمودند که حاکمیت فرانسه را محترم بشمارند • ضرب المثلی از قبائلی ها میگوید :

" آخر مگر تیچ ما برهای عقیم و ترسو شده است؟"

باری مگر نمیدانیم که بسال ۱۹۵٤ حتی مردم شهری هم از عوامفریبی ناسیونالیسم حرفی وزبانی ناامید وخسته وآزرده خاطر وعصبانی شده بودند ؟ بلی گوئی زندگی سیاسی به درگیریهای هفتگی " برادران ستیزه‌کر و متخاصم " خلاصه شده بود •

کماندوهای " مسالی مآب " که متوجه شدند روزنامه " دسته انشعابی " مرکزی " در جلب دقت خوانندگان موفقیت یافته است شروع به چاقوکشی کردند وغیر قشریها یعنی وطنی هائی را چاقو میزدند که میهن دوستی شان جلب نظر کرده و مردم را به تامل وتفکروادا شته بود با اینهمه هیچ یک از کسانیکه در روی تخته پوست قهوه‌خانه‌های عربی نشسته و یاد رکوچه‌ها گذر میکردند به حمایت این یاآن دستوارد میدان نمیشدند وبا وجود تکلیف اخلاقی هیچکدام به عنوان میانجی قدعلم نمی کردند وازدو طرف نمیخواستند که شیطان را لعنت کنند وبایکدیگر آشتی نمایند •

همه میهن دوستان ازاین مناظرتاسف آور که تنها به نفع استعمار یعنی دشمن مشترک بود رنج میبردند • ظاهراً زد وخورد این رقبا در ملاءعام (که بعلل وانگیزه‌های غیر روشن همدیگر را میکشتند) موجب ننگ الجزائر بود • اما ناظر سخت گیر تیزبین نمیتوانست درباره رفتار دوپهلوی مریدان بولحیه (مسالی حاج) قضاوت ناموافق نداشته باشد زیرا این جانشین (حشیشیان) جدید برخلاف مریدان حسن صباح

والهام گیرندگان از پیران کوهستانی شجاعت یك طرفه و نیمه‌کاره‌ای داشتند یعنی فی المجلس با سررسیدن پلیس دشمن (پلیس فرانسه) که البته همیشه نیز دیر حاضر میشد و در واقع شریك توطئه بود سر به نیست میشدند.

در این وضعیت منحوس و فلاکت بار مگر کسی میتوانست در اندیشه صورت دادن به یك عمل ضد استعماری وسیع باشد و در باز تدارك کار انقلاب یا کمك به انجام این کار بیندیشد؟

... الجزائری حرکت برای فرنگیان در تور ورنگ ومیوه‌های خوش‌طعم غرقه و دارای آب وهوای ملایم بود وتابستان طولانی‌اش تعطیلات ایدآل را طولانی میکرد و پائیزش همچون دنیای پریان به کاست اروپائی خوشبختی وتجمل وتن‌آسانی وتن پروری را ارزانی میداشت و بیك نیك آنهارا روی پلاژهائی که شن نرم دارند فراهم مینمود و وسائل کشتی رانی و تنیس ولختی شدن واتراق در جنگل‌ها واسبسواری وجود و وکازینو را برایشان آماده میساخت.

در آن روزگار هرکس می اندیشید میدید که این الجزائر کشور واقعی تضادهاست. برای اجانبی که از خارج میآیند همچون واحه فرح بخش است؟ برای اهالی آن زندانی جهنم آساست که خدا هم آنرا به حال خود رهاکرده است و اهالی اش نیز بی وطن بودن دارند و از سرزمین ملی‌شان ریشه‌کن وآواره میشوند (۱)

---

(۱) در الجزیره دریا نظیر دریاچه‌ای مان در کنار اوپان آرام است... الجزائریان در کناره بولوار فوروت دومر بقصد ماهی مشغولند و اروپائی‌ها که در داخل صف طولانی از اتومبیل نشسته‌اند هر روز صبح و عصر به‌طرف پلاژها میروند. لموند ۱ اژوئن ۱۹۶۱

بلی الجزائر فرانسه ... یا ورانزز ... یا فرنشز ... !

اصولاً در رژیم استعماری اشرافیت کارگری اروپا دارای زندگی راحت وممتازی است. اما با تغییر حکومت یعنی در یك الجزائر مستقل نیز آیا میتواند به امید زندگی بهتری باشد؟ نه دلیل آن اینکه: حتی پناهندگان اسپانیائی (پس از جنگ اسپانیا) هم کمروزگاری شدیداً آزادیخواه و مخالف حکومت نظامی بودند خاطرهٔ هیجانات انقلابی را فراموش کرده اند. آری اینان نیز همبستگی الجزائریان ضد فاشیست را باخود فراموش کرده و ازیاد برده‌اند که الجزائریانی چون فلیاشی لوبیسکری بلیط فروش سابق تراموای الجزیره برای آزادی دیگران یعنی آنها در آراگون که آنسوی جبل الطارق است مرده‌اند. چه باید کرد نوعی کم حافظگی و بیماری فراموشی یاد دیکتاتوری فرانکو فالانژیست‌ها و بدبختی در شهرها را از خاطرهٔ اسپانیائیهای مقیم الجزائر برده است. اینان گهگاه که به سیاحان بر میخورند به یاد این گذشته می افتند. بلی اینان وسوسه دغدغهٔ غم ملت ومیهن را به خاطر یخچال ترك گفته‌اند.

آخر استعمار فرانسه فی نفسه برای این مردمان چیز بدی نیست حتی کولی هائی هم که روی خاك الجزائر به دنیا میایند خود بخود در صف نژاد برجسته قرار میگیرند و میتوانند کوچهٔ سینیی Sygne را (که کوچه‌ای بدبو وعفن وتنگ است) و محل کولیهای الجزیره و نزدیك کوچه کاتاراجیل و در محلهٔ عین الرومیه است (۲)) ترك گویند.

---

(۲) عین الرومیه «چشمهٔ اروپائی» نام محلهٔ فسق و فجور است و در عربی به نام مستهجن دیگری هم خوانده میشود و یادآور نتایج فسـ... وتباهی فرانسه در کوچهٔ «کاتاراجیل» است.

این کولی ها در عمارات ملك شهرداری به سرایداری میپردازند زیرا به صورت کارگران پلیس درمیآیند وحتی حق دارند کماعسراب (بیکوها) را نیز سیلی ولگد بزنند وآنوقت مشاوراحمقی که جرأت کند وعلیه این خشونت اعتراض نماید تنبیه میشود. پسر سگ شور میتوانند درمدارس عالی فنی به تحصیل ادامه دهد وحتی به سن سیر بسرود و ژنرال پنج ستاره بشود، مهاجرانی که از آراگون یا گالیس یا آندالویا ماریوکین آمد ماند، در الجزائر میتوانند موقتاً یا بطور دائم وضعیت خارجی خود را حفظ میکنند اما این وضعیت هم زندگی خوب وراحتی را دربر دارد و بهرحال بهتر اززندگی تجملی روی "تنه درخت انجیر" است! بلی یك زندگی راحت و بدون دردسر انقلاب است. تنها وسوسه ودغدغه و دعا ونیاز این قوم آنست که قدرت و حکومت مدتی مدید همچنان در دست آدمهای خیریعنی در دست استعمار فرانسه باقی بماند، استعماری که در جلوگیری از رقابت اعراب با آنان مهارت دارد.

اما رعد آسا ماجرای نامنتظر اول نوامبر ۱۹۵۴ پیش آمد واین روز، روز رستاخیز دسته جمعی بود.

آیا اول نوامبر را باید یك سراب یا یك معجزه دانست؟ این صدای رعد در یك آسمان صاف و روشن و بدون ابر و همراه باپدیده احیا ویا زنده شدن مجدد اجسادی بود که گرفتار مرگ ظاهری یا واقعی شده بودند.

بدین گونه الجزائریان یعنی این "الراقدون تحتالتراب" یا کسانیکه در زیر گرد وغبار و خاك خفته بودند یکبار دیگر نشان دادند که هرگز بندگان بی دست وپائی نیستند که توهین و ناسزای استعمارگر

را بسان اجساد سرد مردگان به جان بپذیرند. اینان یك بار دیگر با انتخاب قهر وعصیان یعنی تروریسم و سوء قصد و به آتش کشیدن بمیدان مبارزهای نامساوی گام نهادند. این مبارزه به نظر استعمارگران دیوانه وار و مخالف عقل سلیم بود و دستگاه اداری استعمار را نگران نمیکرد و فکر میشد عملیات ساده پلیسی به آسانی براین مشت "الخارجین عن القانون" یعنی کسانی پیروز خواهد گردید که پارا ازمیدان قانون بیرون گذاشته اند. همین طرز فکر نزد کارشناسان دیپلم دار انقلاب و رهبران احزاب و ابرمردان دفاتر (احزاب) و صاحب نظران سالنی وجود داشت به نظر اینان مبارزه مذکور فقط ممکن بود زد و خوردی خونین باشد اما فکر میشد که در این زد وخوردها نیروی کهنسال استعماری پیس بین ها وغیبگویانی را خرد وخمیر خواهد کرد که در روحیه تخیلی خود هدفی خارج ازحد قدرت خویش مد نظر دارند ومردمانی قابل ترحم و داوطلب قهرمانی مطبوعات جنجالی ونیز مرگ حتمی اند واین ماجراهم درحالی بر سر آنها میآید که خلق کارشان ر صحه نمیگذارد و برآنها بی اعتنا گذر میکند.

لکن یك سؤال اساسی هم مطرح بود که این مردان پیشمای و مردم طبقه پائین جامعه ازکجا برخاسته و چه میخواهند؟ وعلامت تازه ج ۲۰ م که ازعدم بوجود آمده است چیست؟

به نخستین اعلامیه مخفی جبهه نظر کنیم. در این اعلامیه جبهه آزادیبخش ملی میخواهد صحنه متوسط و معمولی یك فیلم بزن بزن شلوغ و پر سروصدای (خود را) توجیه کند و به کرسی بنشاند.

"قبلا باید بگوئیم که بنظر ما پس ازده سال مبارزه اکنون جنبش

ملی به مرحلهٔ نهائی تحقق خود رسیده است . در واقع
هدف یک جنبش انقلابی آنست که کلیهٔ شرائط یک عمل آزاد
سازرا ایجاد کند به نظر ما ازجنبهٔ داخلی خلق تحت لوای
خواست استقلال وعمل متحد شده است. امروزه همه‌کس
مصممانه در این راه قدم نهاده و درگیر آن گردیده است و
ما که عقب مانده‌ایم بایستی سرنوشت کسانی را تحمل کیم که
از میدان بدر میروند . بدین ترتیب جنبش ملی ماکه در
نتیجهٔ سالها بی حرکتی وانجام کارهای روزمره و بی حساب
وکتاب و بی بهره از حمایت افکار عمومی از حال وکار افتاده
است وآب حوادث از سر وی میگذرد متدرجا متلاشی میشود
واین تلاشی استعماررا خشنود میسازد . آری استعمار
گمان میکند که در مقابل پیش‌آهنگان الجزائری به پیروزی
بزرگی نائل شده است. بلی زمان،زمانی سخت وعبرت انگیز
است

در برابر این وضعیت که ممکن است غیرقابل جبران شود گروهی
از جوانان مسوول و مبارزان فعال وآگاه که عناصر سالم و
مصمم گرد آنها جمع آمده‌اند، بدین نتیجه رسیده‌اند که لحظه
ای فرارسیده است که باید جنبش ملی از بن بست خارج گردد
و از قید درگیریها و مبارزات اشخاص و از سلطهٔ نفوذها آزاد
شود . این جنبش باید در وشادوش جنبش برادران مراکشی
و تونسی قرار گیرد و به راه مبارزهٔ انقلابی حقیقی بیفتد .
ما به صراحت میگوئیم که از هردو دسته‌ای که برای به دست
آوردن قدرت با یکدیگر ستیزه جوئی میکنند مستقلیم . ما

مطابق اصول انقلابی منافع ملی را بر فراز کلیه ملاحظات
حقیرانه و فرومایه و اشتباه آمیز اشخاص و شوون و اعتبارات
قرارداده‌ایم . عمل ما منحصراً متوجه استعمار است . دشمن
کوری که از اعطای حداقل آزادی به طرق و وسائل مسالمت
آمیز امتناع ورزیده است.

مطالعهٔ سند جبههٔ آزادیبخش ملی احساس آرامش و غرور و
کینه را فراهم آورد اما زعماء و روسا به فیس و افاده پرداختند زیرا به
نظر خودشان حدس‌ها و احتمالاتشان که نتیجهٔ نخستین اندیشه‌های
علمی آنهاست تائید میشد . اینان گفتند که به آسانی و دقیقاً میتوان
درباره وضع ناامید کننده و نزدیکی اظهار نظر کرد که به انتظار
شعرای انقلاب و جبههٔ آزادیبخش آنانست . جبهه‌ای که نظیر جوجهٔ
نارسیده از تخم سر در آورده است.
اینها میگفتند که جبههٔ آزادیبخش ملی با نشان دادن تشاوش
ها بی در و پیکر بودن اندیشه وعمل خود را یادآوری میکند زیرا :
۱ــ لحظه‌ای که برای عمل انتخاب شده بدترین لحظه‌هاست
زیرا به قول اعلامیهٔ جبهه . برای آنکه جنبش ملی از بن بست خارج گردد
شورش آغاز گردیده اما این شورش به طرزی شگفت انگیز در لحظه‌ای علم
شده است که به قول خود اعلامیه :
ــ جنبش طی سالها بی حرکتی از حال وکار افتاده است.
ــ جنبش در راهی غلط سیر میکند .
ــ جنبش از حمایت افکار عمومی محروم است .
ــ جنبش متدرجا رو به زوال است .

۲ـ «اقلیت فعال» منفرد است . جبههٔ آزادیبخش ملی که سخت هوای جانشینی سازمانهای سیاسی صاحب تجربه را دارد حاضر نیست از بی احتیاطی وتهوروناشکیبائی خود درخصوص عدم تائید «دوگروه سیاسی ای دست بردارد که بر «سرقدرت» بایکدیگر ستیزمیکنند» یعنی حاضر نیست در برابر جنبش ملی که علیرغم انشعاب داخلی هنوزکه هنوز است صاحب نفوذ ترین جنبش هاست عقب بنشیند . اما رهبران سه حزب ملی نیز که عادت کرده اند فعالیت های مردم الجزایر را منفرد یا متفقاً در یک جبهه واحد موقتی رهبری کنند درفکرواگذارکردن این حق نمیباشند .

۳ـ بی بهره بودن از حمایت افکارعمومی با «خودکشی» برابر است . البته غرض محکوم ساختن نحوهٔ شورش، ازاین نظرمطرح نیست که یکی ازاشکال مخصوص عمل برای رهائی ازسلطهٔ استعمار است ونیز مسالهٔ مورد انتقاد ، انتخاب میان طرق و وسائل پارلمانی و عمل مسلحانه نیست (زیرا این مساله را مسخره بازی مجلس ملی فرانسه و مجلس الجزائری و عدم اجرای اساسنامهٔ الجزایر و نقض مقررات انتخابات عمومی و ماجرای بی مزهٔ جانشین ساختن منتخبان دیپلمهٔ بی کلاه و کت وشلواری به جای نمایندگان بیسواد باگنور (۳) و شلوار پف کرده حل کرده اند) .

وقتی پای استعمار درمیان است ، این استعمار مانند سگی است که حاضر نیست به آرامی و ملایمت استخوان خود را رها کند . تنها بکار بردن قدرت میتواند این برده فروش را وادارد که حق آزادی ملی این بردگان سفید یا گندمگون را بازشناسد .

(۳) گنور عمامهٔ بزرگ وقیطان بندی شده ایست که کلاه بورژواهای روستائی است .

حتی بله بله قربان گوهائی که ازصندوق های انتخاباتی فرمایشی سردرآورده بودند ، راه میهن فراموش شدهٔ خود را بازخواهند یافت تا باقیماندهٔ زندگی خود را برای پاک کردن گناهان (ذنوب) اختصاص دهند . گناهانی که به هنگام خدمت به ارباب خون آشام مرتکب شده اند .

درواقع ایراد به جبههٔ آزادیبخش ملی این نیست که قهر را به عنوان وسیلهٔ مبارزه برگزیده است ، بلکه ایرادی که براو وارد است آنستکه ازبهترین شرائط استعمال آن واقف وآگاه نیست .

ایراد مهمتر بر جبههٔ آزادیبخش ملی تناقض گوئی با خودش است . این جبهه بهدیوانگی میدان میدهد ودر زمانی به آتش شورش مسلحانه دامن میزند که خودش هم معتقد است که ازعامل قطعی پیروزی یعنی «حمایت ضرورافکارعمومی» خبری نیست .

آخر انقلاب کار مهمی است ، وشسته ورفته و حاضروآماده از زمین سبز نمیشود واز آسمان نمی افتد ، نه میتوان ساختمان آنرا سفارش داد ونه جنسی است که بتوان ازخارجه وارد کرد ونه داروئی است که بتوان درآزمایشگاه ساخت و بُرْش و چوک چوکه (۴) هم نیست که بتوان بمدد یک کتاب آشپزی شخصاً تهیه اش نمود .

انقلاب درمرحلهٔ اول یک وضع وموقع انقلابی است ، این وضع و موقع درورون یک جامعه برحسب شرایطی فراهم میشود که مربوط به ارادهٔ افراد انسانی وطبقات واحزاب نمیباشد .

(۴) بُرْش سوپ چغندر روسی است . و چوک چوکه غذای مدیترانه ای که با فلفل فرنگی وگوجه فرنگی وپیاز وتخم مرغ درست میشود .

لکن هر وضعیت انقلابی خود به خود به انقلاب نمی انجامد برای آنکه انقلاب برپا شود بایستی این وضعیت توسط "استعداد و لیاقت واراده" لایه اجتماعی پیشروی بارور شود که مصمم است لایه اجتماعی مسلط را از میان بردارد."

تردیدی نیست که فقط تعیین لحظه مساعد برای این کار کفایت نمیکند و این کار، کار گروهی از افراد نیست که با رمال مشورت میکنند و وی نیز روی دستمال شن میریزد و با انگشت سبابه خط الرمل را در آن رسم میکند و سپس با تفسیر آن جواب انقلابی هائی را که بوی مراجعه کرده اند میدهد. آری هنگامیکه وقت انقلاب با روشن بینی انتخاب شد بایستی شجاعت سیاسی داشت و این شجاعت هم زاده ایمان و اطمینان به نیروی خود در پیروزی بر دشمن استعمارگر است. در این اطمینان به نیروی خود، عدم انتظار کمک خارجی نهفته است البته بی آنکه فراموش شود که باید تعاون وهم بستگی بین المللی را جلب کرد.

اما در اینجا کار تمام نمیشود وقتی که جریان انقلاب براه افتاد بایستی گسترش مداوم و موفقیت نهائی آن را نیز تأمین کرد. ولی مگر نباید این کار را مشغله ای عظیم دانست مشغله ای که از دیوار خیالبافی "کوتوله های "کمیته" انقلابی وحدت وعمل بلند تر است؟ مگر کوشش این کمیته به سال ۱۹۵۴ همان کوشش برای تجدید بنای سازمان مخفی جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیک .M.T.L.D نمیباشد؟ جنبشی که حتی قبل از آنکه انشعاب سیاسی رخ دهد با "توطئه" ۱۹۵۰" منحل گردیده بود؟ آیا کسانیکه به این تجدید سازمان دست میزنند از ناتوانی آن آگاه نیستند؟ آخر این تجدید سازمان برای حفظ وحدت جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیک میخواهد، دو گروه یعنی کادرها و عوامفریبها

را باهم آشتی دهد.

. این جنبش ملی ضد استعماری که خود به چهار گرایش مختلف جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیک .M.T.L.D واتحاد دموکراتیک مسلمانان الجزایر .U.D.M.A وحزب کمونیست الجزایر و علماء تقسیم شده است چنانچه بیش از پیش متلاشی شود یك ستاد فرماندهی بدون سرباز و یك دسته سرباز بدون فرمانده میگردد. آیا معنی دارد که شورش مسلحانه براه افتد حال آنکه یك حزب ملی سازمان یافته موجود نیست؟ در واقع آیا میتوان تصور کرد که طرحی بلند پروازانه وجود دارد که بدون آنکه به مساله طی مراحل مختلف درمبارزه بیندیشد بما ستقلال مطلق فکرمیکند و از خطرناکترین وسایل یعنی تروریسم استفاده مینماید حتی بی آنکه قبلا دارای تشکیلاتی باشد که بانئو دستور و استقلال (احزاب تونس و مراکش) کوس رقابت و هم آوردی بزنند؟

هم چنین گفته میشد که افکار احزاب سیاسی موجود در کشور که در قشرهای مختلف وتا دل مردم ریشه دوانده ماند فقط اظهار ادبی نیست، بلکه این افکار نظیر بستن خیش جلوی گاو و آب با غربال پیمودن است.

معذلك با وجود همه این اظهار نظرها و با وجود آنکه قائدان سیاسی مدعی بودند که برای نفوذ در دل اسرار حوادث شایسته اند از دریافت پدیده ای که جلوی چشم آنان میگذشت عاجز ماندند و نتوانستند از وضع و موقع انقلابی و حالت آن سر درآورند و بدین ترتیب درصدد انتساب آن به اوضاع و احوال جاری برآمدند و به انحاء زیر اظهار نظر کردند که:

الف ـ اینگونه فعالیتها عصیان دسته‌ایست که از قوی‌ترین و شدیدترین و متعصب‌ترین و جاهل‌ترین ناسیونالیسم‌ها طرفداری میکند و این راه ورسم را به ابتکار فعالانی در پیش گرفته‌اند که به دام کارهای مخفی افتاده و از زندگی سیاسی وواقعیتهای اجتماعی بریده‌اند.

ب ـ این کوششها شورش پرولتاریائی سازمان نایافته برضد قدرت است و در زمینهٔ سیاسی گزارشگر همان حالتی است که اعتصابات وحشی "لگام گسیختهٔ" دسته جمعی کارگران کارخانه‌ها و خشم هرج و مرج طلبانهٔ کارگران کشاورزی غیر سندیکائی در اقتصاد بیان کنندهٔ آنند این گونه کشاورزان "راهها را می بندند" و نظیر اسلاف خود یعنی سرفهای روس عمل میکنند

ج ـ این عملیات همان قیام دهقانانی است که زمینهایشان غصب شده است و عشق آنها به زمین غصب شده گاهگاه طوریست که مشتی از خاک آنرا برداشته میخورند. این زشت نظیر زشت کارگران و احترام آنان به نان است که متبرکش می شناسند و برای آنکه زیر دست و پا نماند در کوچه تکه‌ها وریزه‌های آن را از وسط راه برمیدارند و باز شورش کسانی است که به فقر غذائی دچارند و تنها با خوردن بلوط از مرگ طبیعی در امان میمانند و تازه این بلوط را هم در جنگل‌ها از دست خوک وگراز بدرمیآورند ویا آنکه استخوان ماهی را میجوند ودست بالا غذایشان بومخلوط یعنی مخلوطی از سبوس و ذرت و جو است و...

د ـ این عصیان در اثر یک تحریک اسرارآمیز خارجیان وبه نفع آنهاست. بیگانگان تودهٔ ناراضی را که همواره آمادهٔ ابراز احساسات به نفع کسی است که آژان را میزند تحریک میکنند وکسی چه میداند...؟ شاید هم تحریکی باشد که در آن گانگستریسم و تله گذاری سیاسی در

عین تضاد متحدا دست اندرکارند.

باید دانست که دفتر سیاسی حزب کمونیست فرانسه در ۹ نوامبر ۱۹۵٤ اخطاریهٔ زیرا منتشر ساخت:

"لنین توسل به عملیات فردی را تایید نمیکرد وحزب کمونیست فرانسه هم که به تعلیمات وی وفادار است این عملیات را تایید نمیکند، زیرا این عملیات اگر هم براثر تحریک استعمارگران صورت نگرفته باشد موجب میشود که بدترین استعمارگران وارد بازی شوند." (۵)

بدینسان می بینیم که با وجود آنکه این مدعیان کله‌های خود را از فکر داغ کرده و همهٔ تلاش خود را به کار برده‌اند تا بلکه دکترینی را تبیین وتوضیح کنند نتیجهٔ کار هیچ وپوچ و حرفهای لافزنانهٔ اهل علم قلابی است. اکنون باید دید آیا طرز فکر گردانندگان فانتزی اول نوامبر که مثل پهلوان پنبه‌ها عمل کرده‌اند با منطق دکارتی سروکار دارد؟

باید دانست از مصیبت مقدری که با پیغمبر مآبی درباره آن گفتگو کرده بودند و از بدبختی حساب شده ومورد پیش گوئی وپیش بینی وانتظار خبری نشد و این مصیبت اتفاق نیفتاد.

عملیات "خودکشی وار" نه پس از یک هفته و نه پس از سه ماه و نه حتی پس از سه سال پایان نیافت. شورش الجزائر که نتیجهٔ اعمال فردی بود "همهٔ زد وبندهای احتمالی و حدسی را خنثی کرد."

آری قرآن ما میگوید:

"کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثیرَةً بِاِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصّابِرینَ"

ـــــــــــــــ

۵ ـ اومانیته ۱۰ نوامبر ۱۹۵٤

«بسیار شده است که گروهی اندک از مردم به اذن خداوند بر گروهی بسیار غلبه یافته‌اند زیرا خداوند پشتیبان کسانیست که صبر و حوصله و پایداری میکنند» (۶)

باید دید که آیا شورش با تحلیل تاریخی بروش لنینی مخالف است؟ بهتر است بگذاریم شلوغ کاری کنند. شورش الجزائر به تکذیب ماتریالیسم تاریخی نمی پردازد، بلکه آن تحلیل سطحی را که مدعی اربابی این ماتریالیسم است تکذیب مینماید. آری این شورش یک نظریهٔ تکه‌پاره شدهٔ بدور از واقعیت را تکذیب میکند، یعنی به تکذیب انترناسیونالیسم بخیلانه‌ای میپردازد که از فکر میهنی بدور است.

باید بروشنی گفت که قرطاس‌بازان و بوروکراتهای «بخش مستعمره» بهترین نخبگان «مجمع دموکراتیک افریقائی» را خسته کردند و ازکار انداختند. این قرطاس‌بازان نظیر دیپلمه‌های مدرسهٔ علوم سیاسی وجود یک اصل اساسی وجهانی را برای الجزائر ازخاطر بردند. ولی یکبار دیگر شاعری تونسی یعنی ابوالقاسم شابی حقیقت گفته‌های مارکس را تأیید میکند. فکری که بازوان را مسلح کند نیروئی تاریخی میشود و پیشاپیش سرنوشت آیندهٔ هستی بشری را منظم مینماید، شابی میگوید:

«إذا الشعب یوماً أراد الحیوة فلابد أن یستجیب القدر»

«اگر ملت روزی اراده کرد وخواست زندگی کند

ناچار سرنوشت باید بدان خواست پاسخ گوید

شب باید بسرآید

وزنجیرها ازهم بگسلند» (۷)

۶ـ قرآن، سورهٔ بقره آیهٔ ۲۵۰ ۷ـ شابی، ترجمهٔ اشعار به فرانسوی، ناشر P. Seghers پاریس ۱۹۵۹

آری، درعالم نیروئی هست که هیچ نابغهٔ قدرتمندی نمیتواند رام کند. کلید فهم روح جمعی درهمین اندیشه است و راز انقلاب ملی هم درهمین جا نهفته است.

استقلال کلمهٔ افسون کننده‌ای است و آرمان و واقعیت را درهم می‌آمیزد و جاودانه بر تار دل تودهٔ ستمکشان زخمه میزند و آنها را به حرکت می‌آورد. ودراین حال دیگر استقلال یک عامل نظام روشنفکری و یا ریاضت روانی و یا مشق وتمرین تجملی آرزو کنندگان آزادی نیست استقلال پایه و مبنای عمومی ومشترک میهن و موتور انقلابی میشود و مرددان و مذبذبان را از تردید بدر می‌آورد و آنها را به میدان عمل می‌اندازد.

البرکة فی الحرکة. برکت در حرکت است. تودهٔ مردم الجزائر که ظاهراً زندانی اعتقاد به تقدیر و خرافات بود نه تنها به صورت منبعی از اراده و انرژی (کارمایه) درآمد بلکه بسان قدرتی عرض وجود کرد که بزودی برجای قدرت استعماری ویرانگر خواهد نشست.

همین جاست که باید نتیجه گرفت و گفت:

بنابراین اسلام نه یک «عیب و نقص مادرزادی» و علت وموجب تأخیر است و نه مانعی عقیدتی است که در روبنا گیر کرده باشد، بلکه اسلام یک عصب محرک است و برای انقلاب به اندازهٔ عناصر زیربنائی دیگر که جنبهٔ تعیین کننده دارند لازم وضروراست.

در حدیثی ازمحمد رسول الله وی چنین توصیه میکند و دستور میدهد:

«إعمل لدنیاك كأنك تعیش أبداً واعمل لقبرك كأنك تموت غداً»

«برای دنیای خود چنان عمل کن که گوئی جاودانه خواهی زیست و برای آخرت خود آنچنان کارکن که گوئی فردا خواهی مرد.»

مردم الجزائر که ناشناس مانده و مورد تهمت وافتراء و تحقیر بودند ثابت کردند که تنها به خاطر نان روزانه نیست که به حرکت درمی آیند، بلکه لایقند که "ثورةالکبری" یا انقلاب بزرگ خویش را نیز تدارک ببینند. آری این خلق الجزائر است که صاحب معجزه وکرامتی کامل و عظیم است.

در تماس با توده‌های غرقه در رنج ودرد نمای اشیاء دگرگون می شود. در این جا میتوان واقعیتی زنده و جنبنده و دگرگون شونده رادید.

لکن برخی ازمحافل سیاسی ازاین واقعیت اطلاعی نداشتند، اینان سخت غافلگیر شدند ونداانستند چرا جاشوان بدون اجازه از کشتی انقلاب پیاده شده و باآنها حتی مشورت هم نکرده‌اند.

بلی زندگی اشتباه استراتژهای حجره‌نشین را تصحیح کرد آخر این متخصصان عملیات سوق‌الجیشی انقلابی درصدد بودند به حقیقت نظیر کسی دست یابند که به خواب مصنوعی فرورفته و از واقعیت دور است و یا دست بالا به این حقیقت مانند کسی واصل شوند که میخواهد انقلاب را ساده وآسان ازحواشی جزمهای کتابی بدست آورد.

روشن بین ترین فعال انقلابی فعال فروتنی است که درمیان مردم زندگی میکند، خودآموزی مینماید و مطالعه را ازعمل جدا نمیسازد انقلابی تعلیمی وحرفه‌ای است و نظر یا تئوری را بعنوان یك ابزار و وسیله دقت عمل بکار میبرد تا امور واقع را بهتر دریابد.

حتی در همان دوران هم که شرائط توسعه مبارزه مسالمت آمیز وعمل "قانونی و پارلمانی" به نظرها مرجح میآمد، کمیته انقلابی وحدت وعمل بطورخستگی ناپذیر برنیروهای مبارزه مسلحانه را فراهم میساخت تا چنانچه وضعیت مقتضی برگزیدن وسیله قهرآمیز گردید این

وسائل آماده باشد.

آیا باید تعجب کرد که جنگلی ها نخستین دسته‌ای بودند که راه طی شده مردم الجزائر را در سکوت اندازه‌گیری کردند و در گرداب عوامل اقتصادی و اجتماعی و اداری و سیاسی مردم مدینه و بلد کار سنتز را به انجام رساندند؟ نتیجه کار اینان آگاهی جمعی به وحدت ملی بود. در دیوان قضا بلوغ و پختگی به نام اراده انسانی نوشته و ثبت شده است. در واقع دراین بیحرکتی فریبنده نیروئی حیاتی نهفته‌است که به قصد وعمد به انتظار دریافت علامت برای عمل است.

درجامعه الجزائر به ظاهر فقط نقص و تاریکی و اشتباه وجود داشت اما چشمی تیزبین که به بررسی گسیختگی های نظام استعماری می پرداخت تحول کیفی وسعادت بار روان شناسی مردم را درمی یافت

ممکن است که بیراهه خود یك حقیقت روی پوشیده باشد آنچه شر تلقی میشود ممکن است به خیر بدل گردد. وهم وخیال گستاخی و تهور شود و دیوانگی، روشن بینی و نادانی، علم گردد.

به عنوان مثال به بی اعتنائی توده‌ها نسبت به احزاب سنتی توجه کنیم: این بی اعتنائی نتیجه پس‌رفتن تربیت اجتماعی نیست بلکه نتیجه نیروگرفتن روحیه انتقادی ستمکشان است ستمکشانی که برای آزاد شدن بی صبری میکنند. این بی اعتنائی، عدم تائید روحیه تشعبطلبی (سکتاریسم) کلان ماآبانه‌است، روحیه‌ای که مانع تحقق جبهه واحد ضداستعماری است.

ضرب المثلی داریم بدین بیان که: "اتفقوا علی ان لایتفق" این احزاب، تنها توافق کرده بودند که متفق و متحد نگردند. این ضرب المثل که مربوط به یك داوری منفی و بدبینانه است به دلیل بلاغت

معنی وهم نصاحت وآهنگ لفظ آن در طی سالهای ۱۹۵۱ـ۱۹۵٤ اثر بویائی یافت و در گفتار مردم به صورت یك داوری مثبت درآمد . (همان طور که العافیه به معنی تندرستی ، بوزش و صلح وسلامت ، در معنی النار یا آتش به کار گرفته میشود .) ازاین رو ضرب المثل مذکور اراده شاعر مسلکانه و نیز سهل گیری را محکوم میساخت ، به دنبال این محکومیت مردم مصمم شدند وحدت ضد استعماری را در خارج و بالای سر احزاب پریشان و بی نظم تحقق بخشند .

آیا طرز رفتار مردم ناشی از بی مهری آنان به رهبران بود ؟ نه این طرز رفتار حق ناشناسی مردم دمدمی مزاج نبود که "یقتل ابطالها" مردمی که قهرمانان خود را میکشد وآنچه را تحسین میکند میسوزاند بلکه این عمل نشانه بلوغ فکری بود .

امروز دیگر مردم از سخنرانان نظیر بت ها استقبال نمیکنند و بطور کلی از آسیابهای حرفی و نیز دریا نوردان قطبنما بدستی که فاقد شجاعتاند ونمیتوانند بهنگام طوفان در ساحل پهلوگیرند روی میکردند مردم با قرآن هم آوا شدند :

" اَلْمُنافِقُونَ وَالَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ "

منافقان وکسانی که دلهایشان بیمار است " (۸) یعنی ترس از نبرد قلبهایشان را ازکار انداخته است بی آبرو و رسوا کردند .

اما باید دید بحران جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیك از چه قبیل بود ؟ این بحران ناجعه نبود بلکه تصفیهای مطلقا ضروربود . این ماجرا بهانقلاب رسید ، وبخته خدمت پرارزشی کرد و بدین ترتیب بههم آمیختگی واشتباه را منتفی ساخت .

(۸) قرآن ، سوره انفال آیه ۵۱

در واقع مخالفان " تمرکزگرائی و مرکزیت خواهی " دمل دارورا نشتر زدند این رسم وروال پروبال جنبش ملی را بریده بود . این مخالفان ثابت کردند از لحاظ سیاسی و بدنی و اخلاقی شجاعند امادر آن روزگار بسیاری از ناظران این ازخودگذشتگی مبارزه جویانه و ارزش این هوشیاری ناشی از تجربه طولانی را درنمی یافتند .

این مخالفان نخست برای فراهم آمدن یك دکترین (عقیده) سازمان دادن حزب نوی مبارزه میکردند و میخواستند که در درجه اول داخل جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیك ، دموکراسی داخلی رعایت شود . اینان درخارج به مبارزه ادامه میدادند و بحث ومشاجره را در میدانهای عمومی راه میانداختند و مردم را قاضی قرار میدادند ، بی آنکه در برابر انشعاب و تجزیه طلبی و نفاق و ریاکاری مصالحه جویانه و نیز عوامفریبی عقب بنشینند . خصوصاً کیش شخصیت را محکوم میکردند و پرده ازچهره شارلاتان مآبی سیاسی بر میگرفتند و درصدد بی اعتباری مهک قلابی بود که همچون عروسك خیمه شب بازی و ضد انقلابی و هالهای بر چهره شناعت بار استعمار و آخرین امید دشمن بود . قرآن میگوید :

" اِنَّ اللّهَ لایُحِبُّ الْخائِنینَ " براستی خدا خیانتکاران رادوست نمیدارد " (۹)

اما نبود یك حزب قوی آفت و مصیبت نیست بلکه درواقع اقبال است وبه انقلاب اجازه میدهد که گرماگرم سازمانی سالم ، انعطاف پذیر و قوی بنیه وبا انضباطی آهنین وانرژی پایدار و میهن دوستی فساد ناپذیر ایجاد کند . همچنین نقدان این حزب درمراحل ابتدائی

۹ ـ قرآن ، سوره انفال آیه ۶۰

سودمنداست و موجب امنیت شبکه‌هاست زیرا پلیس از وضع آنها آگاه نمی شود و جنبش و شورش از میان نمیرود.

بدین ترتیب بود که سرکوبی و فشار استعمارگران برای نخستین بار راه را گم کرد، تأثیر کار آنها روشن و واضح بود و میزانش صفر.

پرونده اسامی دفاتر پلیس دیگر بی ارزش بود و در واقع نظیر پولی شد که از اعتبار افتاده و یا موقتا از بورس سیاسی ـ اجتماعی خارج شده است. عملیات تله‌گذاری و دام افکنی فقط افراد بی ثبات و هوسران و ناسیونالیستهای مشهوری را که به هنگام توقیف هیچ کاری نکرده بودند با خود میآورد. اما جبهه‌ای ها که تهدید میکردند ناشناس بودند و در خفا عمل مینمودند و عملیات پلیسی در مورد آنها بی نتیجه بود.

این وضعیت که برای عملیات مخفی مساعد بود در ظرف یکسال ونیم در الجزیره بزرگ ادامه یافت و بدینسان سازمان جبهه آزادی بخش مقدمات فعالیت های اساسی و بیشمار خود را فراهم آورد اما تهیه مقدمات کار زیرزمین‌های توطئه‌گران نبود بلکه در اماکن عمومی و مثلا در یک قهوه‌خانه عربی "بی سروصدا و آرام و دنج" صورت میگرفت مشتریان معمولی این قهوه‌خانه‌ها کسانی بودند که ورد زبانشان این بود: "هنینی نهنیک" "کاری بکارم نداشته باش به کارت کاری نخواهم داشت". این مشتریان مرکب بودند از مومنین مسجد اعظم و ورزشکاران پیشاهنگ و سندیکائی های "خودمختار" و افراد بدون وابستگی سیاسی و ماهیگیران حرفه‌ای یا متفنن و عاشقان موسیقی و تآتر و نقاشی. نارضاهائی که احزاب را ترک کرده بودند در آنجا وقت خود را با کشیدن قلیان و بازی بانی پیچ آن میگذراندند.

در این جو که حتی الجزائریان با اصل و نسب اروپائی

به جستجوی گریزگاه برمیآمدند ماموران پلیس نیز خود را می باختند ماموران خیلی استراق سمع میکردند اما هیچگونه اشاره‌ای به "حوادثی" نمیشد. خیلی میکوشیدند درباره سوء قصدهای شهری و یا کمینگاههای کوهها گفتگوئی راه بیاندازند اما عدم کنجکاوی اهل قهوه‌خانه همه این کوششها را بباد میداد.

این تودارى و احتیاطکاری کامل عیار جنبه کاملا طبیعی اطمینان بخش داشت. "گوسفندها" در "استراحتگاه" مجموعه‌ای رنگارنگ و گله‌ای بی گناه بودند و کسانیکه زیر سایه طاق نماها می نشستند بیش از آنکه از فقدان آزادی ملی شکایت کنند از نبود نسیم دریا گله داشتند.

آیا میهن پرستی به ناگهان نفرت انگیز شده بود؟ مگر همین قهوه‌خانه‌ها عربی مطابق تعریف و برحسب سنت محل ملاقات و طبقه بندی انواع گوناگون مباحثه و مشاجره نبود؟ پیش از این سیاست کلیه گفتگوهای مربوط به غذا و نیز حرف و سخنهای دانشگاهی و عاطفی را سیرا میکرد. به هنگام نخستین جنگ جهانی قهوه‌خانه پاطوق بود و اهل بخیه با زبان قراردادی در آنجا گفتگو میکردند. هرروز جمعه خصوصا پس از نماز مشتریان با عمامه‌های منگوله‌دار (دنباله‌دار) بدانجا میآمدند تا خبرهای دست اولی را که از دیوار دروغزنیهای امپریالیستها رد شده بود بگیرند. اینان نامه‌هائی را که از اقوام یا دوستان خود دریافت کرده بودند رد و بدل میکردند. این گونه افراد در سالهای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ به مشرق مهاجرت کرده بودند تا اونیفورم نامقدس خدمت نظامی را که بر تبعه الجزائری مسلمان تحمیل شده بود، نپوشند.

سازمان اداری استعماری مهاجرت تودمآسای این افراد را اجازه داده بود، این مهاجران به مهاجران ۱۸۷۱ پیوسته بودند

مهاجران ۱۸۷۱ نیز شورشیان شکست خورده‌ای بودند که نمیتوانستند به زندگی بردگی آسا در روی زمینی تسلیم شوند که آن را از اجداد خود آزادانه میراث برده بودند. استعمار خوشحال بود که به سادگی از شر عناصر مزاحم راحت میشود.

با وجود بازکردن این دریچه اطمینان از طریق مهاجرت احساسات ضد استعماری همچنان برقراربود و در سالهای ۱۸ـ۱۹۱۴ جلوگیری مینمود از جمله نسبت به زیر پرچم بردن افراد مشمول ۱۵ یا ۱۶ ساله که گوشت دم توپهای ارزان قیمتی بودند اعتراض شد همچنین در ۱۹۱۶ در مسکره شورش برپا شد ... و یا از طریق مقاومت های قلمی و کتبی مقدمات تشویق و فرار از سربازی و نجنگیدن در برابر آلمانها و ترکها فراهم گردید.

با وجود حالت جنگ نامه‌هائی که به زبان عربی بود رد وبدل میگردید البته این کار بی خطر نبود زیرا نامه‌هائی که از دست سانسور فرانسه بدر میرفت گاهگاه توسط انتلیجنت سرویس کشف میشد و به رکن دوم فرانسه فرستاده میشد و این کشف مثلاً موجب توقیف فرستنده نامه در الجزائر و گیرنده آن در قاهره میگردید. برای مثال عمر راسیم که از الجزائر نامه‌ای به قاهره فرستاده بود تا آخر جنگ در زندان باربروس زندانی بود (۱۰)

۱۰ـ عمر راسیم یکی از شخصیت های جالب توجه روشنفکر آزادمنش است، وی نخستین روزنامه نگار الجزائری به زبان عربی است عمر یک مجله دوره‌ای لیتوگرافیک را بنیاد گذاشت و تمام مجله را خودش تحریر میکرد مینوشت و رسم ونقاشی مینمود. اسم مجله ذوالفقار است و بقیه در حاشیه ص ۱۹۱

مسلماً این ماجرا که نشانی از عکس‌العمل شدید فرانسویان بود "ضد فرانسویهای" ما را از فکر و اسطوره "پان اسلامیسم" جدا نساخت. اینان در حالیکه قهوه عربی را آرام آرام مینوشیدند همچنان چشم به لنگرگاه میدوختند ومنتظر بودند که ناوگان آزادکننده "سیدان امپراطور، خلیفه" اسلامبول، درحالیکه از حمایت زیردریائی های قیصرآلمان برخوردار است در افق ظاهر شود.

اما در دوره ما زمان عوض شده است. نسل جدید در نیمه دوم قرن بیستم رازدارتر است و میگویند کسانی که مسائل را جدی نمیگیرند پرحرفند اما آنها که تشویش خاطر و هیجانی عظیم دارند آرام وساکت میباشند.

معاصران ما فهمیده اند که مساله نجات میهن غصب شده مربوط به خود الجزائریان و مربوط به نبرد همگی آنها در روی زمین وطنی و ملی میباشد.

دنباله حاشیه ص ۱۸۹ ... همانطور که ملاحظه میشود اسمی پرمعناست این اسم نام شمشیر سید ناعلی خلیفه ترقیخواه اسلام است. این مجله پس ازچهار شماره توقیف شد اما این هنرمند به تنهائی مبارزه ضد استعماری خود را ادامه داد وخصوصاً در روزنامه‌ها ومجلات آنارشیست فرانسه مطلب مینوشت. عمر راسیم به عنوان مینیاتور و مورخ هنر اندلس و معلم نقش های طلاکاری مغربی و قرائت قرآن در رادیو معروف است. وی دوست آندره مارتی رهبر شورشی مشهور جاشوان فرانسوی در دریای سیاه نیز بوده است.

از همان روزهای اول مبارزه، مسلحانه هر ضد استعماری احساس کرد که قلبش سرشار از امیدی عظیم است. سه ماه اول که اولین آزمون انقلاب بود گذشت پس از این مدت هریك از میهن دوستان به این مطلب آگاهی داشت که این ماجرا بوی مربوط و وی در آن سهیم و همدست است.

هریك از الجزائریان یك شورشی «بالقوه» شد و برای آنکه بالفعل نیز بکار بپردازد کافی بود که فقط یك تماس برقرار شود. با آنکه در آغاز کار توقیفهائی پیش آمد و پلیس کورمال کوشید که سازمان نمای الجزیره، بزرگ را رسم کند، موفق نگردید که از جدارها عبور کند و به سوراخ وسنبه‌ها راه یابد». مدت هفده ماه این قضیه ادامه یافت. در این مدت پلیس نظیر بازیگری با چشمهای بسته بود.

در این قهوه‌خانه‌های عربی میان سر و صدای موزیك و بازی و دود سیگار و قلیان و ازدحام افراد بی نام و نشان و بی اعتنا، دستورات جبهه گم میشد. هرشب هزار عمل نادیدنی صورت میگرفت و هزار حلقه، زنجیره، مبارزه را مستحکم میساخت و پیش از آنکه سرهای مار هفت سر استعمار قطع گردد، لااقل آنرا فلج مینمود. در قدیم الایام در همین قهوه‌خانه‌ها حزب کمونیست الجزائر چریك شهری خود را براه انداخته بود.

در این قهوه‌خانه‌ها فعالیتهای جبهه هم دارای خصلت سیاسی و هم واجد خصوصیت نظامی بود وعملیات ومقدمه، عملیاتی ازاین قبیل را در برمیگرفت:

— جمع آوری پول
— خرید یا ضبط هفت تیر
— سازمان دادن و تعلیم گروههای مسلح

— تعمیر اسلحه‌های از کار افتاده
— تنظیم نارنجکهائی که در دست منفجر میشود
— تعمیر تسلیحات در زرادخانه‌های محله
— قاچاق مسلسل و تسلیحات دیگرو چاشنی مواد منفجره
— تنظیم ارتباط میان شهرها و میان جنگل ها
— پذیرائی جنود مجروح
— تهیه، پناهگاه ومعالجه مجروحان، به کمك جراحان و پزشکان و پرستاران.
— جمع آوری دارو
— سازمان دادن به ترك خدمت نظامیان از ارتش فرانسه با اسلحه‌ای که در اختیار دارند
— دستبرد و ضبط صندوقهای نارنجك و تفنگهای مسلسل از سربازخانه‌ها یا زرادخانه‌ها
— خرید دوربین و ساعت دقیق و رادیو و Pataugas
— تهیه ورد وبدل کردن اوراق هویت جعلی
— تهیه، مراکز چاپ اعلامیه و فراهم آوردن کاغذ و ماشین تحریر و ماشین پلی کپی
— تقسیم وتوزیع وسائل تبلیغاتی
— داغان کردن کادرهای قدیمی برای ایجاد یك مرکز سندیکائی کارگری و...
— جستجوی پزشکان الجزائری که حاضر باشند به نوبت به کوه بروند و در محل مجاهدان را معالجه کنند
— تربیت فوری پرستار برای ارتش آزادیبخش ملی

ـ دفاع حقوق از زندانیان
ـ کمك به خانواده‌ها و یتیمان

این مثال های کوچك و متفرق نشان میدهد و ثابت میکند که چگونه جبههٔ آزادیبخش ملی غیرمرئی در میان تودهٔ مردم همهجا و همه وقت حاضر بود ·

ارادهٔ شورش توده‌ای در روستاها و در قبائل و یا قرارگاههای کوهستانی هم وجود داشت · این اراده را یك پدیدهٔ بیوشیمی اجتماعی تند وشدید میساخت و این حالت با حالت کرمهای کوچکی قابل مقایسه بود که سالهای سال خشك شده و در گوشه‌ای افتاده‌اند اما به محض آنکه یك قطره آب بدانها میرسد باردیگر به حرکت درمیآیند ·

جیش التحریرالوطنی یا ارتش آزادیبخش ملی توانسته‌بود نیروها خود را از سرچشمهٔ خشك ناشدنی مردم بدست آورد · ارتش آزادیبخش این رامرا برگزید که فقط جنگجویانی را بپذیرد که دارای خصلتی استثنائی اند و داوطلب مرگ میباشند ·

بیچاره استعمار کورونا بینا · روشن بین ترین سرهنگ ارتش فرانسه یعنی ارتشی که از لحاظ تسلیحات و استعداد جنگی برتر وبالاتر بود نمیتوانست تصور کند که یك سرجوخهٔ سابق که برای سرش جایزه تعیین شده‌است هفت سال بعد بعنوان نمایندهٔ قدرتمند ترین ارتش انقلابی قارهٔ افریقا دراونان حاضر خواهد شد ·

ولی مادر بزرگی که دریکی ازغرفه‌های قصبه به جوان تبعیدی کمك مینمود تا تغییر قیافه دهد امیدوارتر ازاین سرهنگها بود · امانمی توانست درحالیکه از روی ترحم به طپانچهٔ پنج تیر (با دوگلولهٔ اضافی درجیب) جوان خود نگاه میکند ازگفتن

این جمله خودداری کند که :

چگونه قدرت فرانسه را درهم خواهید کوبید ؟»(۱۱)

کوهستان همواره مردانی را می پرورد که قوی و پرحوصله‌وپایدار و مستعد راه پیمائی درجاده‌های باریکند وخستگی و سرگیجه ناشی از خشکی گلورا نمیفهمند · کوهستان ملجاء الحریه گهواره و پناهگاه آزادی است و همواره راهزنان شرافتمند را در دل خود جای میدهد وپذیرائی میکند · هنوز دراین کوهستانها یاد فتح های نمایان الرزق البشیر وعبدون زنده‌است · اینان حامی ضعفا و شکارچی حیوانا وحشی و یا شغالهای انسان نما یعنی قائد و ژاندارم بوده‌اند ·

کوهستان عالمی کوچك از شعرهای افسانه‌ای و قهرمانی است یادآور انتقامجوئی های کرس وسیسیلی است با این تفاوت که رنگ محلی و طبیعت آن در اماکن متفاوت مختلف است و نزد ما سرکوبی و فشار بر مردم آن سخت تر است ·

قهرمانان ما سخنگویان خلقی تحقیر شده‌اند این قهرمانان مبارزهٔ با استعمارگر و حامی امتیازات اروپائی را جاودانه ساخته‌اند استعماری که مانع بود نژاد عرب مسلمان ازشرائط پست وضع زندگی خود بدرآید ·

مبارزهٔ جمعی که موقتاً قطع شده‌بود با نیروئی افزون ترازپیش از سرگرفته شد · زمان شکسته بندان به سررسید و ملت الجزائر تجربهٔ فردی را ترك کرد و طبیب شرف و افتخار خود گردید ·

همانطور که اعلامیهٔ اول نوامبر ۱۹۵٤ یادآوری میکند هنگامیکه

۱۱ـ بزبان قبائلی : Amek'a Tsargam Fran'ça

"مردم در زیر لوای استقلال وعمل متحد شدند" ممکن است طرح عمل جسورانه' دستهای از کله خران (به انقلابی شکست ناپذیر منجرومنتهی کرد .

"ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا بانهم قوم لا یفقهون"

"اگر ازشما بیست تن صبور باشند بر دویست تن غالب شوند و اگر ازشما صدتن صبور باشند بر هزارتن ازآنها که کفر میورزند غلبه میکنند زیرا آنها گروهی هستند که فهم نمیکنند" (قرآن سوره' انفال آیه' ۶۶)

این پیشگوئی خدائی است ویاجبرعلمی ' بهرحال هرکدام را بگیریم این واقعیتی است که درمجمع تدارکی مخفی که پایه ومایه' فتح انقلاب الجزائر بود ،کمیتهای مرکب از بیست ودوتن عضویت داشتند این مجمع دریکی از ویلاهای حومه' الجزیره تشکیل یافت .

اما باید ازشتاب در تفسیر خودداری نمود و نباید این ماجرا را مشیتی مطلق ویا قانونی تغییر ناپذیر از طبیعت ویدیدهای مستقل ازاراده' انسان دانست . نباید این قضیه را نتیجه' منحصربه فرد دخالت قهرمانانی تلقی کرد که قدرتی فوق العاده ویا فنی شکست ناپذیر دارند ومیتوانند رفتار مردم را به هرجهتی که بخواهند سوق دهند روحیه' یك ملت حالت ماشینی ندارد تا بتوان آنرا نظیر یك ماشین به حرکت آورد .

موفقیت پیشروان انقلاب الجزائر نتیجه' تصمیمی نبود که تصادفاً واتفاقاً اتخاذ شده باشد . اگرعامل اصلی شورش یعنی خلق الجزائر برای این کارعظیم آماده نشده بود ونمیتوانست مبارزه کند ورنج بکشند و پیروزگردد ، این شورش هیچگاه نمیتوانست گسترش پذیرد وادامه یابد .

شایستگی تاریخی کمیته' انقلابی وحدت وعمل بر این بود که شرایط اساسی ایجاد جبهه' آزادیبخش ملی یعنی نیروی انقلابی وسالم و منحصر به فرد و موثر را گردآورد .

۱ـ کمیته' انقلابی وحدت وعمل مبارزان دست اولی را گرد هم آورد که پس از انحلال سازمان سری در حال پراکندگی بودند . رهبری "جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیک" شمشیر مبارزه' ضد استعماری را کند ساخته بود . آدم مارگزیده از ریسمان سیاه وسفید میترسد آیا باید گفته میشد که این جریان عکس العمل آشفتگی و ترس متعاقب سرکوبی وفشار "توطئه' ۱۹۵۰" است؟ درواقع قضیهای که پلیس سیاسی مصنوعاً بزرگش کرد وازآن بهره برداری نمود اصل واساسی دیگر داشت ودر حقیقت "توطئه" ای که برای "ازمیان بردن حکومت فرانسه" تدارک دیده شده بود یك عمل نظامی تنبیهی سازمان سری علیه یك فعال سابق طبسه بود این فعال روش عاملان زد و خورد را محکوم ساخته بود .

براستی هیچ چیز نمیتواند انحلال منظمة السریه راتوجیه کند تنها میتوان گفت که این سازمان سری در برابر دشوارها و نیز بر اثر عدم اعتماد به نیروی مردم از میان رفت ، این تحقیر و توهین به افراد انسانی در بی اعتنائی اشکار به با ارزشترین سرمایه' انقلاب یعنی انسان مشاهده میشد .

ما عدهای از نظامیان سازمان سری را در کمیته' ابتدائی یعنی کمیته' انقلابی وحدت وعمل می یابیم . ما بیرق الجزائر مستقل را به احترام در برابر شهدائی خم خواهیم کرد که نام پرشکوه آنان در یادنامه' شهیدان جلوه گری میکند :

بن بولاید مصطفی

بن مهدی لاربی
باجی مختار
بن عبدالملک رمضان
شیهانی بشیر
دیدوش مراد
ملاح رشید
سودانی بوجماعه
زیروت یوسف

نظر باینکه وابستگان به سازمان سری که بطور دموکراتیک منحل شد. در دام پلیس بودند، ناگزیر خانه وزندگی و کار ومنطقه خود را ترک کردند . رهبری "جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیک" برخی از آنها را در نواحی دیگری که پلیس ایشان را نمیشناخت با استفاده از اوراق هویت جعلی به کار سیاسی مشغول ساخت اما دیگران یعنی اکثریت افراد را بدون کمک و بی آنکه منبع درآمدی داشته باشند کاملاً به حال خود رها نمود عینا مثل اسب آبکشی که دیگر بوی نیازی نیست و یا خر پیری که به فکرزنده بودن و مردنش نمیباشند . این گونه افراد میبایست در محل فعالیتهای مخفی شهری یا در اوریس یا قبائلی "گلیم خود را از آب بیرون کشند" و اینان نیز چنین کردند، یعنی فدائیانی شدند که برای بازخرید استقلال میهن خویشتن را هدیه وفدا نمودند. سست عنصری حزب کمونیست الجزایر بر بی توجهی جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیک افزون گردید . حزب کمونیست الجزائر نیز قسمتی از ذخائر انقلابی را به هدر داد . این ذخائر افرادی بودند که سابقاً جزو داوطلبان بریگاد بین المللی اسپانیا و یا عضو فرانک تیرور وپارتیزان F.T.P. در فرانسه بودند

برنامه شاخه غیرقانونی حزب کمونیست فرانسه حمله نبود این شاخه در خلاء قرار داشت و فعالیت افراد این تشکیلات زیرزمینی را منحصر به نگاهداری چاپخانه‌های مخفی و ارتباطات و پناهگاهها و تهیه پنجه بوکس برای دفاع از اماکن قانونی و مسوولان دست اول و با ارزش حزبی بود . این بی توجهی و سست عنصری حزب منطقی بود . وقتی یک حزب به انقلاب پیروزمند نمی اندیشد چرا وقت وپول را برای سازمانی دست وپاگیر و نگران کننده هدر دهد و چرا بایستی روسای آینده جنگ چریکی و یا دینامیت گذاران ورزیده را گردهم آورد و تعلیم و تربیت نماید؟

در نتیجه باید به انتظار سال ۱۹۵۳ بود تا بتوان شاهد ابتکار تازه‌ای شد ابتکاری که فرزند ایمان وشجاعت وعمل بود و ازضعف آخر سر برآورد و سپس بر افلاس و انحطاط مقامات بالای سیاسی پیروز شد. این ابتکار موجد گروه پیش آهنگی شد که آرزوهای خود را در خارج از احزاب سنتی بیان شده میدیدند .

۲ـ کمیته انقلابی وحدت وعمل در لحظه مساعد آتش انقلاب را روشن کرد و به گفته‌های دو دسته‌ای که دشمن یکدیگر بودند و بسه دفع الوقت میگذراندند گوش نداد . نمایندگان هر دو دسته به محض آنکه به قاهره رسیدند به موازات یکدیگر موضع واحدی گرفتند . گرچه این دو دسته بطور مجزا گفتگو کردند اما زبان وبیان آنان یکی بود . در واقع گرایش ضد انقلابی و فکر فرصت طلبانه بطور خارق العاده با هم در توافقند چون هر دو در این معانی موافق افتاده‌اند که :

الف ـ "عملیات خودکشی را به تاخیر بیفکنند

ب ـ "پس از تجدید وحدت جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیک به شورش مسلحانه دست بزنند .

اما معنی این امر آن بود که سبحه‌ٔ دیگری از تاسف بر تسبیح فرصتهای از دست رفته افزوده شود . اگر به درهم آمیختگی های غیرقابل پرهیز و مصالحه‌های عقیدتی و ماستمالی کردنها و به هم آمیختن " سیاه و سفید " ها و ساخت های بی پروپایه برمی گشتیم دوباره فکر کاپیتولاسیون و تسلیم طلبی پیروز میشد و امکان آن بود که پیروزی این فکر، حالت و وضعیت انقلابی را از اثر بیندازد و انقلاب زود شکن و تازه را در همان روزهای اول از میان ببرد .

۳ ـ کمیته‌ٔ انقلابی وحدت وعمل گذشته را فراموش کرد، باعقیده‌ٔ سیاسی مرابطان برید و ناسیونالیسم قراردادی را به ترک گفت و به جهش تاریخی شگفتانگیزی دست زد . این کمیته که وارث سازمان سری بود و از شیره‌ٔ حیاتی " جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیک بهره میبرد دیگر انعکاس یک گرایش یا یک حزب و یا نوعی ناسیونالیسم نبود، بلکه گزارشگر وفادار میهن دوستی فرایازی بود که با روح تمامی مردم وخلق یکی میگردید

استحاله ودگرگونی عجیبی در وضع اجتماعی پیش آمد ، در حالی که اکثریت فعالان سازمان سری چرخ ودنده‌های فنی جنبش پیروزی آزادی های دموکراتیک بودند، سرباز ساده بودند، مناضلین کمیته‌ٔ انقلابی وحدت وعمل یعنی مرکز محرک جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی همگی در ستاد مرکزی مبارزه الجزائر جنگاور قرار داشتند .

بسیاری ازناظران به زحمت قبول میکنند که رهبران جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی از اهل طریقت و حرکة الاصلاحیه و نیز ناسیونالیست ها و انقلابی های مختلف هستند .

با اینهمه اشخاص کهنه‌کار از نفوذ محو ناشدنی " حزب مردمی الجزائر P.P.A. و جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیک بر اعضای قدیم

این سازمانها آگاه بودند . نظرگیر ترین و جالب توجه ترین اثر این نفوذ هادر تقلید سخنرانان از حزبی ها و در طرز ادای کلمات و غلطاندن حروف در حلق و دهان دیده میشد .

مسلم است که همه کس به تمام وکمال نمیتواند به مردی مقدس بدل شود و به سادگی میتوان برخی از تنگ نظری های شخصی و یا روحیه‌ٔ جانبدارانه را در افراد باز شناخت، این حالت حالتی انسانی است لکن آنچه بیش از هرچیز نظرگیر و تکان دهنده ماست دگرگونی دسته جمعی است . با توجه باینکه بیش از دوسالی از حرکت تازه نمیگذشت این دگرگونی آنچنان ناگهانی و کامل وسریع صورت گرفت که تصورش به سختی ممکن بود .

در گذشته دیدیم که سازمان ستاره‌ٔ شمال افریقا به سازمان ستاره وسپس حزب مردم الجزائر و آنگاه به جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیک تبدیل شد، اما این تغییر و تبدیل نوعی تناسخ اسمی ناسیونالیسمی بود که مرتبا زیر فشار و زجر وستم قرار داشت هربار که سازمانی به موجب تصویب نامه منحل میگردید، سازمان دهندگان با بر گرداندن نام و استفاده از اسلوبهای قانونی تازه سازمان جدیدی ایجاد میکردند و همه‌ٔ آنچه راکه پیشتر وجود داشت در این سازمان جای می دادند و درواقع فقط سردر وعلامت سازمان تغییر میکرد .

اما تغییر بعدی (جبهه‌ای)عمیق تر است در این جا دگرگونی جنبه‌ٔ کیفی دارد و ناسیونالیسم روزمره وعادی را از ناسیونالیسم مطابق روش و قاعده جدا میکند . این واقعیت تازه نتیجه‌ٔ بسط و توسعه‌ٔ وجدان انقلابی است . لکن این سوال مطرح بود که با مبانی اصلی و اولی چه باید کرد ؟ تروتسکیستهای پاریسی که ناسیونالیسم سنتی را تا مرحله‌ٔ

ورشکستگی پیش برده بودند همچنان به عناد و خودسری ادامه میدادند ناسیونالیسم روزمره وعادی در مقابل ناسیونالیسم عقلانی قرارمیگیرد همان سان که از فسفر سفید وقتی که ۲۴۰۰ درجه حرارت ببیند فسفر قرمز بیرون میآید که از لحاظ رنگ وجرم واستحکام وگداز ناپذیری وسمی نبودن با اولی فرق دارد.

دربیوشیمی اجتماعی مهمترین عامل فعال مردمند که تجربهٔ خاصشان آنهارا پخته وجا افتاده میسازد، بنابراین نباید از واماندگی ناسیونالیسم ابتدائی تعجب کرد آخر این ناسیونالیسم درنتیجهٔ وجود یك رهبری خودخواه که خویشتن را مرکزعالم می پنداشت درحاشیهٔ تحول عمومی خلق الجزائر باقی ماند. طرز تفکر ضد استعماری که استحالهای غیرکامل از طرزفکر حزب خلقی ومردمی الجزائر وستارهٔ شمال افریقا بود در داخل پیلهتشعب طلبی نظیر کرم ابریشم پیچ وتاب میخورد ودر مرحلهٔ تقاضای آمیخته به گدائی ولعن ونفرین استعمار بیرحم درجا میزد. این طرز تفکردر طریق جزم گرائی بی حرکت ماند ودرعین حال وطن دوستی انحصاری را با توبیخ وتکفیر مخالفان وریاست مآبی سیاسی درهم میآمیخت.

اما کمیتهٔ انقلابی وحدت وعمل نظیر پروانه از دل جبههٔ آزادی بخش ملی بیرون آمد وحالت کمالی جنبش ملی انقلابی را بخود گرفت.

دراین جا باید به یك نکتهٔ ظریف توجه کرد. اکنون وقتی ملی میگوئیم معنی پاك وخالص وویژهٔ آن را مراد میکنیم این معنی متعلق به تمامی ملت است نه یك حزب یا یك بخش از ناسیونالیسم (ناسیونالیسمی که خود دارای اشکال گوناگون است.)

******

جبههٔ آزادیبخش ملی یا قوهٔ محرکهٔ انقلاب بزرگ استقلال الجزائر غیر قابل تقسیم است. این جبهه با موفقیت تودههای انسانی را رهبری میکند ومدت هفتسال است که کلیهٔ سدها وموانع استعمار جدید ونو را از پیش پای برداشته است.

جبهه گرد هم آئی خلقی از نوع ایدهآلی موکمال مطلوب است. جبهه در آتش عمل ابتدائی پای گرفته ودر نبرد مداوم به صورت ابزار موثری عرض وجود کرده است. جبهه یك راهنمای تازه است ودر آن همه چیز نو است، روح وساخت وعمل وروش کار وسبك وافراد انسانی ونیز زنان همگی تازه ونوانند.

اصولی که در برنامه وزمینهٔ عمل ۲۰ اوت ۱۹۵۶ در کنگرهٔ تاریخی سومام تصویب گردید همچنان به قوت خود باقی ومعتبر است، بنابراین بهتر است که بیشتر به شرح آن بپردازیم.

روح جبههٔ آزادیبخش ملی

جبههٔ آزادیبخش ملی که از مسوولیت بزرگ خود در سرنوشت آیندهٔ خلق الجزائر آگاه بود بیرق وحدت ملی ومیهنی وانقلابی را به تمام برافراشت زیرا انقلاب ضد استعماری امری دسته جمعی ومربوط به کلیهٔ میهن دوستان است بی آنکه بتوان هیچگونه تبعیض سیاسی واجتماعی ونژادی وزبانی ومذهبی را در آن دخالت داد. اعلامیهٔ اول نوامبر ۱۹۵۴ "به کلیهٔ میهن دوستان الجزائری در هرقشر ولایهٔ اجتماعی وهریك از احزاب ونهضت های کاملا الجزایری این امکان را عرضه میکند که بدون هیچگونه ملاحظهٔ دیگری در میدان مبارزهٔ آزادی بخش وارد وادغام گردند."

در جبهه تشعب طلبی سیاسی وجود ندارد ، به نظر جبهه اشتباه است که ناسیونالیسم الجزائری را به یك سرچشمه واحد باز برم ایدئولوژی انقلابی ملی الجزائر مجاهد میراث مشترك کلیه میهن دوستان است . در این مورد راهی که اینان برای رسیدن به این ایدئولوژی تعقیب کردماند مهم نیست . جبهه بوتهای است که در آن فکر سخت گیر و سازش ناپذیر میهن دوستانه خالدی های قدیمی و ستارهای های سابق و اعضای سابق حزب مردمی الجزائر و اعضای سابق اتحادیه دموکراتیك مسلمانان الجزائر و اعضای سابق مجمع علماء و کمونیستهای سابق و سندیکائی های سابق کنفدراسیون عمومی کار و مستقل و پیشاهنگان مسلمان سابق و دیدهبانهای فرانسه سابق و بله بله قربان گوهای سابق و به تابعیت فرانسه درآمدههای سابق و بربرگرایان و عرب گرایان سابق و اعضای سابق جنبش پیروزی آزادیهای دموکراتیك (از هرگرایش) می گدازد ویکی میگردد .

در جبهه "چپ گرائی و چپ مآبی" اجتماعی را راه نیست .

جبهه بخوبی میداند که از یك دوره بیش از آنچه را آن دوره میتواند عرضه کند نباید توقع و تقاضا کرد ، بهمین دلیل انقلاب الجزائر در نمای فوری و بلاواسطهٔ تحصیل استقلال، دارای یك خصلت ملی بنیادی و اساسی است . در این نما همه چیز باید تابع فکر درهم شکستن دشمن اصلی، یعنی استعمار فرانسه باشد و در این راه و برای این هدف ما جبهه‌ایها همهٔ الجزائریانی را بهمکاری فرامیخوانیم که نفعشان مقتضی ازمیان رفتن رژیم استعماری است و در این همکاری نظر به موضع اجتماعی قبلی آنها نداریم .

هدف مشترك کارگران ـ کارفرمایان ـ روشنفکران ـ بازرگانان کارگران کشاورزی ـ کارمندان، مشاغل آزاد ـ دانشجویان ـ دهقانان

فلاحان بدون زمین و یا بورژوازی روستا ، الجزائر مستقل و جمهوری نو و دموکراسی ملی است .

لکن یك اقدام با خصلت اجتماعی احتراز ناپذیر است، این اقدام اصلاح ارضی است، اصلاح ارضی در عین حال یك اصلاح میهنی و سیاسی و اقتصادی و دموکراتیك است . این اصلاح با خلع ید و ضبط املاك کلن‌های بزرگ و شرکت های کشاورزی و زراعی و باش‌آغاهای همکار استعمار صورت میگیرد و مبنای اقتصادی نظام استعماری و ساخت روحی و دماغی رژیم نیمه فئودالی را ویران میسازد . این اقدام استقلال ملی و دموکراسی را مستحکم میسازد و با این کار خروج از دائرهٔ توسعه نیافتگی را آسان میسازد یعنی میتوان به مرحلهٔ اقتصادنوی رسید که در آن صنعت مقام و موقع خود را می یابد . این صنعت نیز هماهنگ با برنامه‌گذاری همساز مغرب (شمال افریقا) بزرگ ومتحد خواهد بود .

در جبهه نباید تعصب (فاناتیسم) و نژاد پرستی در جهت مخالف محل یابد . جبهه از تعادل ضرور ملی مراقبت خواهد کرد ، برای تقویت و پیروزی انقلاب ضد استعماری و تامین آیندهٔ آن نباید تفوق و اهمیت عددی میهن دوستان مسلمان موجب از میان بردن صفت الجزائری اقلیت اروپائی گردد .

آندره لاتری در مقالهٔ "ایدئولوژی و دیپلماسی" مینویسد (۱۲)

" اقتضای یك قانون تاریخی آنست که مردمیکه بوحدت خود آگاهی می یابند نخست در صدد بر میآیند بار دیگر از تاریخ خویش بهره‌ور شوند و مالك ومتصرف آن گردند و ابتکارات و کشفیات ویژه‌شان

(۱۲) لوموند، ۱۱ ژوئیه ۱۹۶۱

افراد انسانی نژاد خود را باز بشمارند.

آری هیچ چیز طبیعی تر از آن نیست که شرافت و نجابت و سلاحهای سخنگوی ملت الجزائر باردیگر کشف گردد معذلك جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی درعین آنکه از جلال و جبروت گذشته‌ٔ مغرب با شور و حرارت سخن میگوید تا شوق و شور انقلابی مجاهدین را استوارتر سازد هیچگاه در دامن ضدیت و نفرت از آنچه عربی ـ اسلامی نیست نیفتاده است.

با وجود کوری و خیره‌سری پرخاشگرانه و نژاد پرستانه ضدعرب ما راه را بر اکراه و تنفری سد کرده‌ایم که زاده‌ٔ میهن پرستی افراطی است و بعنوان عکس‌العمل میخواهد بروز کند. ما کینه ورزی و دشمنی نسبت به کسبه‌ٔ موزابی و یهودی را از میان برده‌ایم ما کینه وبغض کسبه‌ٔ مسلمان را برضد غیر مسلمانها تصحیح کرده ایم وآن را مبدل به نفی و طرد وتحریم عمده فروشان استعماری نظیر دورو ـ دوسرینی Duroux de Serigny (تاجر آرد و بلغور) و بورژو Borgeaud (تاجرمنسوجات) ساخته‌ایم.

ماحتی تادل ارتش آزادیبخش ملی پیش‌رفته و در آنجا نیز با زهد وتقدس‌ریائی وبا غیر قابل تحملی جنگیده‌ایم که اخلاق خردمندانهٔ محمدی محکومش ساخته است.

این سیاست روشن بینانه‌که دورنگراست به جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی امکان میدهد اشتباهات غیرقابل اجتناب بی تدارکی وعدم‌پیش‌بینی را تدارك کند و نقائصی را که در آغازکار پرهیز از آنها امکان نداشته است تخفیف دهد یاتصحیح کند ودامهای دشمن را از اثر بیندازد. در این باب نتایج بدست آمده بهترین قاضی میباشند.

الجزائریهای موزابی هرروز بیش از پیش نسبت به وحدت ملی وروح مشترك وكشور مشترك و میهن دوستی مشترك امتحان وفاداری میدهند. استعمار فرانسه همیشه به استفاده از بربرگرائی امید بسته وآن را به صورت اسطوره‌ای درآورده بود تا به استناد آن دخالت و داوری خارجیان (یعنی خود) را توجیه کند. این استعمار همواره می کوشید که الجزائریهای اهل موزاب را از بقیه‌ٔ ملت جدا سازد. پیش از انقلاب فرانسه در صدد بود از تمایل مهاجرت آنان از شمال بهره برداری کند وآنهارا به طرف جنوب بکشاند، در همین طرح (یعنی کلنی کردن قوس‌رود نیجر) فرستادن یا تبعید توده آسای الجزائریان قبائلی نیز (که از اروپا برگردانده شده بودند) به این منطقه پیش‌بینی شده بود، با وعده‌های نفتی و نیز الغای رژیم نظامی در سرزمین های جنوبی کوششی به عمل آمد تا اساسنامه‌ٔ الجزائر مصوب ۱۹۴۷ به تقسیم سرزمین به دو منطقه بدل گردد و صحرا برای خود ساکنانی با عنوان "فرانسوی" پیدا کند. در ۱۹۵۷ سوستل حاکم کل که در انسان‌شناسی مکزیك استاد است ساده لوحی به خرج داد و به کسبه‌ٔ الجزیره پیشنهاد حمل اسلحه کرد "تا در مقابل اعراب از خود دفاع کنند". حال آنکه همه کس‌میدانست که تحریم و سوءقصدهائی که از ناحیه‌ٔ "جنبش‌ملی الجزائر" M.N.A. به عمل میآمد ساخته وپرداختهٔ تحریکات سیاسی وپلیسی است.

هیچ یك از پیش‌بینی های استعماری که بنای آن نظریه‌ٔ "خصوصیت گرائی سرسخت و انحصارگرائی مذهبی" بود محقق نشد. در وراء تمایزات وفرق‌های فرهنگ عوام (فولكلور) که هویت ملی الجزائر را بر ناظر قشری پنهان میساخت قردائیه‌ٔ منطقه‌ٔ صحرا کمك وسیع خود

رابه انقلابکبیرعرضه داشت. صحرائی ها در هریك از شهرهای تل حضور داشتند و در نتیجه به اتحادعمومی کارگران الجزائر U.G.T.A. واتحادیهٔ عمومی کسبهٔ الجزائر مناضل میفرستادند وحتی نایب رئیس اتحادیهٔ عمومی کسبهٔ الجزائر یکی ازآنان بود. صحرا سهم خود را از شکنجه شدگان و زندانی ها وکسانی که خانه‌هایشان منفجر میگردد، می پردازد وفدائیان و جنود خود را به ارتش آزادیبخش ملی میفرستد عملیات نظامی آنان ونیز تهیهٔ آذوقه توسط کاروانهای شتر، پوچی وبی مایگی آرزوهای استعماری را نشان میدهد استعماری که میخواست سلطهٔ سیاسی و سرزمینی راازموزاب الجزائری و صحرای الجزائری به زورجدا سازد (۱۳)

کمك الجزائریهای اهل اروپا به انقلاب الجزائر با وحشیگری و خشونت استعماری نسبت به آنان پاسخ گفته میشود یکی ازامثله مربوط به کشیش سابق تلمسن مونتانیاك Montagnac است، این کشیش به زندان افتاد و سپس از الجزائر اخراج گردید وی کار روحانی خود را در امریکای جنوبی تعقیب میکند و میهن دوستانه و برادرانه از انقلاب الجزائر دفاع مینماید.

۱۳ـ صورتمجلس جلسهٔ محاکمهٔ نظامی الجزیره (روزنامه الجزیره ۲۵ نوامبر ۱۹۶۰) ـ لوموند مورخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۶۱ نیز در تفسیر قرارداد مهم نظامی قردائیه مرکزموزاب مینویسد: "غالبا اطمینان داده میشد که خصوصیت گرائی موزابی ها حافظ آنان در مقابل نفوذ جبههٔ آزادیبخش ملی خواهد بود بااینهمه از چند ماه پیش بهاین طرف وقایع متعددی اتفاق افتاده است و نشان میدهد که جنبش ملی موفق بهپای گرفتن در این منطقه شده است.

آخرین آزمونی که در اخلاق جهانی قدروقیمتی عظیم دارد رفتار جبههٔ آزادیبخش ملی نسبت به الجزائریان یهودی است که از فرزندان میهن‌اند.

این موضع گیری فرصت طلبانه و مربوط به اوضاع و احوال نیست زیرا هیچگاه در سنت اسلام ومسلمانان نژادپرستی سازمان یافته‌ای که موسس به اساس عقیدهٔ قرآنی باشد وجود نداشته واجرا نشده است.

پیر نورا در انتقاد ادبی کتاب تاریخ آنتی سمی تیسم مینویسد "این مطلب شگفت‌آور نیست که یهودیان در دورهٔ اسلام قرون وسطی در مجموع وضع راحتی داشته و خوشبخت بوده‌اند. در این جا لازم نیست که به قرابت نژادی فرضی بین خلقهای سامی استناد کنیم، آنچه مسلم است اینستکه جماعتهای یهودی سوریه وفلسطین و مصر که زیر یوغ مسیحیت زجر وستم می کشیده اند از مسلمانان همچون آزاد کنندهٔ خود استقبال کرده‌اند.

"بدین ترتیب در جهشهای عمیق اجتماعی که مسلمانان در فضای اقتصادی خود بدانها دست زده‌اند یهودیان نیزشرکت کردند اینان که پیش از فتح اعراب مردمی کشاورزبوده‌اند سه یا چهار قرن بعد به یمن "انقلاب بورژوازی" اسلام خلقی شهری و هنرپیشه وتاجر گردیده‌اند (۱۴)

آیا در اسلام احترام به مذهب دیگری نخستین فضیلت و تقوی نیست؟ این اصل که اساسا اصلی محمدی است هیچگاه محمدیها

۱۴ـ انتقاد ادبی از تاریخ آنتی سمی تیسم جلد دوم "از محمد تا مروان" فرانس ابسرواتور ۲۳ مارس ۱۹۶۱

را تنها نگذاشته است ما این اصل را حتی هنگامی هم فرونگذاشتیم که دیدیم هم میهنان یهودی ما خود را فراموش میکنند و مانند گدایان در برابر کلن ها خم میشوند، تا بدینوسیله بتوانند در برابر ستم کشان الجزائری به مثابه ارباب قد برافرازند . ما استشعار داشتیم که این مساله دردانگیز و حساس از بیخ و بن مورد بهره برداری استعمار جدائی افکن قرار میگیرد و میخواهد از آن یک نژادپرستی بسازد و در زندگی روزانه آن را به عرصه بیاورد ، لکن ما هیچگاه فریب نخوردیم .

آری ما علیرغم مهارت استعمار و فاشیسم فریب نخوردیم ، استعمار و فاشیسم در صدد بودند که دموکراسی و سندیکالیسم کارگری و سوسیالیسم را در نظر ما زشت و ناهنجار جلوه دهند و آنها را با اندیشه یهودی (که در محافل شمال افریقا سخت مورد عدم توجه بود) یکی سازند .

شکی نیست که ما نتوانستهایم مانع زد و خوردهای کوچک و غم انگیز آوریل ۱۹۵۶ در کنستانتین و سپتامبر ۱۹۶۱ در اوران (به مناسبت روش‌ها شانا یا راس السنه یا روز اول سال یهودیان) میان یهودیان و مسلمانان بشویم .

اما اگر شورشهای نژادی که افراطی ها سازمان داده اند بیشمار باشند ناظر بیطرف از ندرت پوگرم Pogroms (بروسی : یهودی کشی) که ساخته دست وفکر مسلمانان باشد متعجب میشود . در واقع این برادر کشی ها در الجزائر، هم در رژیم ضد یهود پتن وهم در انقلاب کنونی که ضد استعماری و ضد نژادپرستی است استثنائی میباشد .

روزنامه لوموند مینویسد که : "قبل از این جنگ هیچگاه (لااقل مطابق اطلاعات ما) یهودیان ومسلمانان اینطور باهم برخورد نداشتماند . در بطنا وطبسه و بقاری وتلمسان و غردائیه یعنی شهرهائی

که یهودیان و مسلمانان زندگی میکنند اگر همکاری کامل وجود نداشته باشد لااقل این دو گروه در رابطه تجاری دائم میباشند .

آنگاه این روزنامه پاریسی با همان احتیاطکاری معمولی خود بی اعتنائی وبی توجهی یهودیان الجزیره را نسبت به قتل وغارت کیسه قدیمی میدان راندون (در وسط قصبه) " در این اوضاع درهم وبرهم مورد توجه قرار میدهد وآن را خاطر نشان میسازد .

لکن به نظر ما در این مورد، بی توجهی جنبه اسرارآمیز ندارد الجزیره ای های کوچه باب عازون (یعنی یهودیان) بدلیل آن عکس العمل نشان نداده اند که نظیر ساکنان دیگر قصبه، این حقیقت را (که مطبوعات فرانسه کتمان میکنند) میدانستند که بی احترامی به کیسه به تحریک استعمار بوده است ، ودر واقع وردستان ارتش فرانسه بوده اند که بچه های ولگرد را برای این بی احترامی تحریک نموده اند و غرضشان نیز بی اعتبار ساختن تظاهرات توده ای عالی دسامبر ۱۹۶۰ بوده است .

بلی مدتهاست که دیگر هیچکس فریب نمیخورد، زیرا دعوتهای جبهه آزادیبخش ملی برای برقراری یک برادری حقیقی بی نتیجه نمانده است . این دعوتها را الجزائریان باحسن قبول شنیده و مورد توجه قرار داده اند .

پیرعدا هم میهن شجاع ما در برابر محکمه تاریخ عالم بدینگونه شهادت میدهد (۱۵)

"کمیته هم آهنگی و اجرائی جبهه آزادیبخش ملی در نامه ای

۱۵- یهودیان الجزائر، لوموند ۳۰، مارس ۱۹۶۱

حطاب به حاخام بزرگ و مجمع حاخام های یهودی الجزائر این فکررا که مطابق اعلامیه" حقوق بشراست و درکادر برنامه" سیاسی کنگره" سومام ۱۹۵۶ وجود دارد، چنین بیان میکند.

" نظر باینکه جبهه" آزادیبخش ملی یهودیان الجزائررا همچون فرزندان میهن تلقی میکند امیدواراست که رهبران جماعت یهود به بنای الجزائر آزاد و برادر کمک کنند"

" این بیانیه ای اساسی است. در حقیقت یهودیان الجزائر قرنهای متمادی است که در الجزائر مستقرند اما برای نخستین بار در تاریخ است که اینان از طرف حکومتی مرکب از معتقدان به دینی دیگر یعنی اسلام، به عنوان فرزندان یك میهن تلقی میشوند وبه این افراد منتسب میگردند."

بخش دوم

ردّیه ای بر عقیدهٔ شبه مارکسیستی

فصل ششم

حزب «کارگری» یا جامعه میهنی

ای ابلیس ، خدا لعنتت کناد ! ای شیطانی که پایهٔ بدیها را استوار میکنی و ایمانها را به باد میدهی !

ما باید از شیطان رجیم بخداوند پناه بریم و در کنف حمایتش قرار گیریم تا ما را از وسوسهٔ او که میخواهد از طریق المستقیم (صراط المستقیم) منحرفمان کند ، در امان نگاه دارد .

جر و بحث ما در اینجا کینه‌جویانه نخواهد بود و جنبهٔ دانشگاهی هم نخواهد داشت ، ما سعی میکنیم نظیر آن دسته از صاحبنظران علوم الهی نباشیم که در نوع مذهب میشناسند و مارکس دربارهٔ آنها در کتاب فقر فلسفه چنین میگوید :

« هر مذهبی که از آن ایشان نباشد بدعت افراد انسانی است ، اما مذهب خود شان ناشی از وحی الهی میباشد » .

ولی بهرحال ما باید به سلاح بردباری مسلح شویم و خونسردی خو را حفظ کنیم و تسلط بر نفس داشته باشیم تا بتوانیم درد و رنج مسخرهها و نیشخندهائی را تحمل کنیم که آخوندهای حزب کمونیست الجزایر نثار ما خواهند کرد ، آخوندهائی که حرف و سخن خود را بسان حقایقی خواهند دانست که از طریق وحی نازل شده است .

اما براستی باید پرسید ، آیا حق است که افراد درون دیگ جوشان

انقلاب الجزایر اداواطوارحاشیه‌نشین‌ها راتحمل‌کنند ؟ ماجرای انقلابیان الجزایر نظیرماجرای شطرنج بازانی است که تماشاچیان مزاحم و پرحرف آنها رادوره‌کرده‌اند ، ویانظیروضع رانندگان چیره‌دستی است که مسافران پرمدعاآنها راباد ستورات خود درمورد چگونگی رانندگی به‌ستوه‌میآورند .

" چه" گوارای کوبائی ، انقلابی پیروزمند وسرسخت درضمن انتقاد بی اعتنای خود نسبت باین پرمدعایان چه خوب میگوید .

" من اصلاًدرفکرآن نیستم‌که یك کمونیست فرانسوی‌چه چیزی را میتواند برای‌ما بازگوید ، چون‌کمونیست های‌فرانسوی‌حتی ترغیب این را ندارند که جنگ الجزایررامتوقف‌کنند" (۱)

اگرازهمین‌نظرگاه بمساله‌بنگریم ، میتوانیم سکوت تحقیرآمیزخود رانسبت بمافکاراظهارشده ازطرف یك کمونیست الجزایری توجیه کنیم خصوصاد راین هنگام‌که میبینیم مخالف‌خوان ماد رنتیجه تلخکامی ناشی ازدرك این مطلب که تاریخ بدون‌حضور وی ساخته میشود ، تحلیل میرود و فرسوده میشود .

لیکن وضع ما باموضع گیری چه‌گوارا فرق‌دارد ، زیرانوشته های حزب کمونیست پوشالی الجزایر رامجله" کمونیست " ، یعنی‌مجله" رسمی کمیته" مرکزی‌حزب کمونیست اتحاد شوروی مقام و موقع بخشیده است . در نتیجه‌همین مطلب ، یعنی شأن واعتبارمجله" تئوریك مسکو، وقایع نگاری عتاب‌آمیز حزب کمونیست الجزایر جنبه" شبه علمی یافته و مولف آنراغروری قلابی بخشیده است .

بسیاری ازالجزائریان خصوصاجوانان ممکنست مورد سوءاستفاد

(۱) اکسپرس ، پاریس ۱۸ مه ۱۹۶۱

قرارگیرند و یك عقیدهٔ فلسفی و روش‌عمل‌را برای عالم انسانی ، باگفتار بی سروته یك د روش‌عیب جو اشتباه کنند .

درسطور زیر ما بکمك این الجزایریان برمیخیزیم ونشان میدهیم که چگونه میتوانندآزادی قضاوت خود را حفظ کنند . برای این‌کار باید از نشخوار پیشداوریها بپرهیزند زیرا این پیشداوریها نظیربنگ حس انتقادرا ازکار می اندازند وآدمی را به خواب میبرند .

شگفت‌آور آنست که‌این ما جبهه‌ایها هستیم که در مقابل کمونیستها مایستیم و ازاصول لنینیسم راجع به طرق و وسائل حل‌مسائل ملی و استعماری دفاع میکنیم .

البته این کار بی ثمر نیست ،ما سهل گیریها و ساده بینی ها و باری بهرجهت کردنها را رد میکنیم و اصول اساسی را باز می‌یابیم نتیجه" این کوشش‌تصفیه" وخلق‌مجدد این اصول است.

دیدیم که میهن دوستی الجزائریها بطور ریشه‌ای و اساسی به دور از سکتاریسم (تشعب طلبی) و فاناتیسم (تعصب) است. این طرز تلقی خصلتی ضرور و بنیانی برای تامین ترقی مداوم انقلاب ملی وآزاد کننده ماست.

لکن این همه" مطلب نیست یکی از اصول معروف انقلاب به حق یادآور میشود که پس‌از روشن شدن خطوط ربط سیاسی بطرز صحیح، سازمان است که دربارهٔ" همه" امور تصمیم میگیرد .

همراهی و همدوشی دو سلاح عقیدتی (ایدئولوژیك) ونظامی (لوژیستیك) ضرورت دارد . انقلاب الجزائر بوسیله" جبهه" آزادیبخش ملی به انجام این‌کار توفیق یافته‌است و این جبهه الگوئی از یك سازمان ملی انقلابی‌است.

درحقیقت جبههٔ آزادیبخش ملی به تجربهای غنی و بارور متکی است ودرآتش شورش سمند روار بوجود آمده است ، این جبهه کانـــون سیاسی ـ نظامی رابمالجزایرجنگاورعرضه میکند .

بسال ۱۹۵٤ جبههٔ آزادیبخش ملـی برای کارخود ساختـی راپذیرفت ، اکنون یعنی در ۱۹۶۱ بخوبی میتوان این ساخت راکه در بوته امتحان قرارگرفته ، توجیه وتصدیق کرد .

امانظربا ینکه مرتبأ شالوده یاد شده رامورد تردید قرار میدهنـــد ناگزیریم به دفاع ازاصل آن بپردازیم .

این اصل پیوستن فرد فرد افراد به سازمانهای پایهای و مبنائـــی (قاعدهٔ سازمان) است ، به منظوروحدت درعمل .

قصه و ماجرای عجیبی است ولی بهرحال قرعهٔ فال دفاع از این تاکتیک را به نام ما جبههایها زدماند این تاکتیک در نزد تمامی انقلابی های عالم بصورت یك حقیقت شهودی است .

چنانچه جبههٔ واحد عبارت ازعمل وسازمان دهی عمل تودهها باشد، این مطلب مثل آفتاب روشن است که وحدت عمل درپایهٔ کار در عین حال هم هماهنگی را تضمین میکند و هم مطمئن ترین وسیلهٔ راهبری خلق به طرف موفقیت است .

اصل جبههٔ واحد توصیه میکند و فرمان میدهد که کوشـــش اساسی را متوجه پایه کنیم ، متاسفانه این مطلب بدیهی را باید ثابت کرد .

***

در این باب از همان آغاز شروع کنیم . نخست باید یك اشتباه تاریخی را یادآور شویم ، این اشتباه از طرف یك مورخ مارکسیست لنینیست درباره سازمان ستارهٔ شمال افریقا به عمل آمده است ، بـــا

بررسی این اشتباه خواهیم دید کهچگونه مطلبی ظاهراجزئی و پیش پاافتاده واقعیت رادگرگون میسازد ، وچگونه یك نقص سازمانی ممکنست رامو رسم سیاسی رابه بیراههبکشاند ، وهمین جاست کهممکنست کوموش بزاید .

آقای ایولاکوست ، مورد تمجید وتقدیراست زیرا به افشـــای دغلکاریهای تاریخ " رسمی " مغرب یاری میکند . امادرنشریهٔ دیگـــری که به مطالعهٔ تحول سیاسی الجزایر می پردازد مطلب زیر رابابی توجهی وعدم فطانت بیان میکند :

" باید این امرمعنی داررایادآورشد که نخستین عنصرجنبش ملـــی " الجزایریك حزب کارگری ، یعنی حزب " ستارهٔ شمال افریقا " بوده است " کهبسال ۱۹۲۶ توسط حاجی (علی) عبدالقادر عضوکمیتهٔ مرکزی حزب " کمونیست تشکیل شده است " (۲)

لاکوست سخت دراشتباه است واین عدم اطلاع قابل بخشش نیست زیراهم ناآگاهی نسبت به سازمان وهم بی اطلاعی نسبت بهدکترین وعقیده است .

درتصحیح مطلب میگوئیم که ستارهٔ شمال افریقا یعنی سازمانِ مادرِ جنبشِ آزادیبخش مغرب اصلاً واساساً مجمعی از تودهٔ مردم ضد استعماری و با گرایش انقلابی بوده است . از لحاظ ساخت و جهت گیری " نجمهٔ شمال افریقیه " یك صورت مقدماتی نظری وعملی " جبههالتحریر الوطنی " است . مبارزان قدیمی جنبش ملی که تمایل و گرایش خلقی ومردمی داشتهاند، جبههٔ آزادیبخش ملی را شکفتگی و توسعهٔ نزدیك به کمـــال

(۲) L'AFRIQUE DU NORD - DOCUMENTS
I.D.S.C.O. N° 01 - 1957 (CHAMBERY SAVOIE)

مطلوب ستاره شمال افریقا می شناسند .

در اینجا باید تصریح کرد که ستاره شمال افریقا نمی بایست ونمیتوانست یک حزب باشد ، وبنابراین روشن است که حزب "کارگری" هم نبوده است . میدانیم که بین الملل کمونیست ایجاد دو یا چند حزب "کارگری" را در یک کشور ممنوع ساخته است ، بنابراین تصور اینکه حزب کمونیست فرانسه ابتکار را بدست گرفته و یک الجزائری عضو کمیته مرکزی خود را مامور تشکیل یک حزب "کارگری" برای شمال افریقائی های نارسیده ه عقل کرده باشد نوعی بدعت وارتداد است .

اگر تشکیل حزب باین ترتیب متصور بود ، آنوقت باید با توجه بوجود مهاجران خارجی مقیم فرانسه ، احزاب "کارگری" برای لهستانی ها و ایتالیائی ها هم ایجاد کرد . البته هنگامی که اعضای خارجی حزب متعدد بوده وفرانسه نمی فهمیده اند ، سازمان داخلی ازجنبه "تکنیکی اندکی انعطاف یافته و "گروههای زبانی" راپیش بینی کرده است . این جریان در داخل حزب کمونیست فرانسه وکنفدراسیون عمومی کارگران متحد و سکور روژ (تعاون سرخ بین المللی) وجود دارد . حزب کمونیست فرانسه تنها یک استثنا را که حزب کمونیست اسپانیاست تحمل کرده است ، این جریان پس از پیروزی فرانکو پیش آمد ، اما در این مورد نیز تصور نمی شد که پیوند "موقتی" مزبور بیست و پنج سال طول بکشد * .

بنابراین اینکار دلیلی دیگر داشت ، اما باید دید چرا در پاریس یک تشکیلات "شمال افریقائی" ایجاد کردند ، درحالیکه سازمانهای موجود گسترده و درشان بروی همه باز بود ؟ مبنای ضرورت این تشکیلات

* مقصود تا ۱۹۶۱ تاریخ تالیف این کتاب است .

آن بود که بتواند در فرانسه مهاجران مغرب را که تنها بمسائل مبارزه ضد استعماری حساسیت داشتند گرد هم آورد .

این ضرورت که در فرانسه احساس میشد ، در الجزایر و تونس و مراکش نیز وجود داشت . بنابراین میبایست کلیه "ستمکشان" را گرد هم آورد که مصمم به مبارزه در راه استقلال ملی مغرب بودند ، بی آنکه در این گرد هم آئی باختلافات طبقاتی و درجات طبقات در سلسله مراتب اجتماعی توجه شود .

ازنظر علمی اینکار برای هریک ازکشورهای افریقای شمالی صحیح بود ، در این باب نکات زیر را باید به خاطر داشت :

۱ـ در این ممالک ، سرکوبی و خشونت و فشار علیه ملت ، سرکوبی وفشار سیاسی واقتصادی و فرهنگی و مذهبی ، همه خلق و مردم را در هم کوبیده بود در نتیجه احساسات ملی را علیه سلطه بیگانه برانگیخته و در ضمن احساسات مذکور را بر احساسات طبقاتی تقدم وتفوق داده بود .

۲ـ کلنی ها ازلحاظ اقتصادی در تاخیر و عاری ازصنعت بوده اند در نتیجه تعداد افراد طبقه کارگر کم وخود طبقه نیز ناهمگون بود و تمایز اجتماعی اش ازطبقات دیگر باندازه کافی روشن و دقیق نبود .

۳ـ ازلحاظ عینی ، نفع بورژوازی ملی وانتلیگنسیای (روشنفکران) تربیت شده "فرهنگ عربی یا تعلیمات فرانسوی در از میان رفتن یوغ خارجی بود .

۴ـ خصلت مترقی نیروهای اجتماعی یا افراد ، بایستی بر اساس موضع گیری آنها در برابر امپریالیسم وارتجاع استعماری ـ فئودالی مورد توجه قرار میگرفت .

در واقع باید توجه داشت که جنبش ضد استعماری امیر خالد

و یا جنگ آزادیبخش ملی امیرعبدالکریم ، هردو عمیقا مترقی اند ولوآنکه امیرخالد را بورژوا بدانیم و عبدالکریم ریفی را باچهره" فئودالی د رنظرآوریم .

همین وضع برای سلطان مراکش (سلطان محمد پنجم) نیزوجود دارد . وی ازحکومت فرانسه میخواهد که حقوق سندیکائی کارگران مطالک تحت الحمایه توسعه یابد . پادشاه مراکش علیرغم گرایش تئوکراتیک خود بیش از ونسان اوریول ، رئیس جمهورسوسیالیست فرانسه به دموکراسی نزدیک است . آخرونسان اوریول ازاعطای آزادی سندیکائی به کارگران مراکش امتناع میکرد وازمنافع سرمایه داران فرانسوی وغیرفرانسوی دفاع مینمود .

آنچه گذشت روشن میکند که یک حزب " کارگری " نمیتواند بهترین ابزار هموارکردن راه استقلال ملی باشد ، بلکه بهترین وسیله د راین باب جبهه" ملی وسیعی است که کارگروکارفرما ودانشجو و فلاح را (اعم از پنج یک برفقیریا دهقان ثروتمند میهن دوست) به حرکت آورد .

ستاره شمال افریقا باید نقش یک اتحاد ملی ، میهنی ومردمی را د ر غرب بازی میکرد ، همانسان که جبهه ملی د رایران وکنگره هند و وفد مصر بازی کرده اند ومثلا د ر وفد مصر د سته" بهم پیوسته قشرهای مردمی د رمقابل که پاشاهای ضدانگلیسی بود .

بدبختی خلق های مغرب د راین بود که ستاره شمال افریقا به امیدها و آرزوهای الهام بخشندگان آن پاسخ نگفت وبصورت یک وسیله موثر کسب آزادی ملی د رنیامد ، وخود رانظیر یک حزب کارگری د رهم پیچید وبدانسان عمل کرد که گوئی د رصف سکتاریسم (تشعب طلبی) تروتسکی جای گرفته است . سکتاریسم تروتسکی بربین الملل کمونیست خرده میگرفت که" د رخارج ازطبقه پرولتاریا به جستجوی نیروهای انقلابی ساختـــــو

پرداخته برمی آید . د رحقیقت ، خشکی و خشونت عقیدتی کمینترن بسال ۱۹۳۰ و باعنوان کردن این شعار آشکارو روشن شد که : " طبقه د رمقابل و برضد طبقه " .

میتوان گفت که تغییرخصلت " چند طبقه ای " ستاره شمال افریقا طبیعتاً ناشی ازتاثیرو نفوذ محیط اجتماعی مسلط برآن بود . بدین معنی که د رآن روزگار قسمت اعظم مهاجران مغرب ازکارگران بود ماند ، و بازطبیعتاً ستاره شمال افریقا ، علیرغم عنوانش که مربوط به تمامی شمال افریقا بود بصورت یک جمع الجزایری د رآمد ، زیرا بضرورت منعکس کننده وضع اکثریت اعضای خود یعنی الجزایریان بود .

اما غیرطبیعی آن بود که ، این سازمان ضد استعماری اززیربار انتظار الهام بخشندگان خود یعنی صاحبنظران مسکو پکن شانه خالی کرد .

برای فهم بهترمطلب لازمست که ازجنبه" تاریخی بهیادآوری نکته ای بپردازیم .

ستاره شمال افریقا بسال ۱۹۲۴ د رپاریس ایجاد شد ، ایجادکنندگان مشتی الجزایری بودند و احمد بلقول و عبدالقادر حاج علی و علی الجزایری و یک فعال تونسی آن را بحرکت د رآوردند .

فعالیت ستاره پس ازموفقیت کنفرانس معروف امیرخالد علم شد ، امیرخالد برای نخستین بار د رقلب پاریس فریاد انتقام ستمکشان مغرب را منعکس ساخت . د رواقع این جنبش که بخاطرآزادی ملی قدم به میدان گذاشت ، نشان واعتبار استثنائی نداده ، عبدالقادر رهبرورگردید ، وعلاوه براین ازموافقت وهمراهی شخصی و حمایت بی قید وشرط امیرخالد نیز مستفید شد ، امیرخالد نسبت به طرح بین الملل کمونیست نظرمساعد داشت ، این طرح میخواست د رهم آهنگ کردن فعالیت جبهه ضد

امپریالیستی در مستعمرات فرانسه شرکت کند.

احمد بلقول مامور ارتباط میان امیرخالد و سلطان اطرش رئیس شورشیان ضد فرانسوی جبل دروز بود، و نیز همین احمد بلقول در ۱۹۲۶ یعنی دو سال پس از پایه‌گذاری ستاره توجه مسالی حاج را جلب کرد و مسالی حاج در سال ۱۹۲۷ به جانشینی حاج علی (رئیس کمونیست ستاره) فراخوانده شد.

آقای ایو لاکوست یادآوری میکند که رهبر جدید "ستاره" را بطرف طرز تفکری قابل ایراد سوق داد بقول وی "این طرز تفکر اساسا مبنائی مذهبی داشت و با جنبه" ملی و پرولتاریائی مخلوط و نیز در گیر نوعی خیالبافی عوامفریبانه بود، در این خیالبافی توجه عمده و اساسی به "عمل مستقیم" "بود" و جنبه" نظر و عقیده نادیده انگاشته میشد" (۳)

به نظر ما این بیان موجز و مختصر است، البته میدانیم که این تفسیر و تبیین خطاب به آموزگارانی است که در صدد آگاهی از مسائل برآمده‌اند. اما مورخ هنگامی قدر و قیمت مییابد که خط سیر مخالف تاریخ "رسمی" را مد نظر قرار دهد. از این رو کار ایو لاکوست موجب تعجب ماست زیرا احساس میکنیم که میخواهد بر مسائل حقیقی پرده بکشد.

بنظر ما این قضاوت از روی بی احتیاطی است، در اینجا لاکوست میخواهد گره معمای "واپس‌گرائی" یاد شده را فقط بر اساس تغییر رهبری ستاره بگشاید. بیائیم و از فریاد کشیدن بر سر خریچاره دست برداریم، درست است که این رهبری متوجه رحمت و شفقتی بی پرو پایه شد و به "کارکرد و ستی" یک باش آقای عوامفریب چشم دوخت و از واژه‌های قرآنی

(۳) مدرک قبل ص ٦٥

در پراکندن بذر ضد کمونیسم استفاده کرد. اما باید بیک تحلیل عمیق‌تری دست زد، لازمه این تحلیل یک ارزیابی کامل‌تر و سالم‌تر و اصولی‌تری است. بنظر ما نقش یک قهرمان، (ولو جَلَبْ و نابکار) هر اندازه هم مهم باشد، بتنهائی کافی برای حل این مساله نیست و روشن نمیکند که چرا حزب کمونیست فرانسه نتوانست قدرت عالی خود را بر ستاره شمال افریقا حفظ کند؟ اراده یک فرد کافی نیست که طبیعت یک جبهه واحد را دگرگون سازد، جبهه‌ای که در آن نفوذها بر اساس میزان اهمیت عددی و نیروی بالقوه سیاسی و جریانهای عقیدتی موجود در آن اندازه گیری میشود.

آیا درست‌تر این نیست که تحقیق کنیم چرا فعالان کمونیست نظیر حاج علی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه که از لحاظ ذهنی تعلیم و تربیت بهتری داشتند نتوانستند در ماموریت انقلابی خود موفق شوند و آگاهی "اعضای ستاره" را توسعه دهند؟

وقتی مساله باین صورت طرح و بررسی شود باین نتیجه میرسیم که مسوولیت در این باب متوجه شرائط مادی و معنوی و سیاسی و تاریخی جریان سوسیالیستی فرانسه است.

اگر آقای ایو لاکوست که عضو حزب کمونیست فرانسه است بایگانی بخش مستعمره" را زیر و رو میکرد، سخت ناراحت میشد، زیرا در جنب اطلاعات مربوط به نبرد عظیم و پرشکوه "کمیته عمل بر ضد جنگ مراکش" به اطلاعاتی درباره" دارودسته‌های دفاع از امپریالیسم فرانسه برمیخورد و قهر و خشونت نظامی و انحراف سیاسی و فساد عقیدتی و اخلاقی و تشعب طلبی نژادی را روشن و آشکار میدید، و در این صورت ایو لاکوست درمی‌یافت که ژوبر JOUBERT اولین مدیر کل رادیوی الجزیره

مقام مذکور را به پاداش تسلیم فهرست اسامی کادرهای احزاب مستعمرات بدست آورده است.

Pierre SEMARD راهم شلاق تهمت وافتراحتی پیر سمار درامان نمی گذارد، سمار دوست امیر عبدالکریم مبارز ضد استعماری ومرد اندیشمو عمل است. پچ وپچ های درگوشی پلیس‌ مآبانه سمار را مشکوک و "شاید پلیس" معرفی میکند حال آنکه وی بمحق برای جانشینی دبیرکل برگزیده شده بود یعنی به جانشینی یکی از افراد عالیرتبه حزب کمونیست فرانسه که بدلیل رفتار استعماری و نژادپرستانه اش طرد گردیده بود.

باری درین دوره با تعجب دیده میشود که شخصیتهای با ارزشی که از خود شجاعت سیاسی وجسمانی نشان داده اند دست از عمل میکشند وبه گوشه ای میخزند: حاجیعلی عبدالقادر رفیق راه هوشی مین و رئیس جامعه بین الملل (که قبل از ستاره شمال افریقا در پاریس وجود داشت) و نیز محمود بن لخال، مردی که بمناسبت دفاع از کارگران اعتصابی آلمانی منطقه اشغالی روهر در مقابل تیرباران کنندگان ارتش فرانسه زندانی شده بود، از این قبیلند.

در یک جو آشفته، یک عقیده ولو عالی و والا نمیتواند بدون خدشه پویائی پیروزمند خود را حفظ کند، خصوصاً این شکست هنگامی مسلم تر است که ناشیانه عمل شود و حالت انعطاف پذیر اخلاق بشری مورد توجه ودقت قرار نگیرد. تاکتیک "جبهه" واحد گرفتار این جو آشفته شد و بطور مکانیکی وتفرقه طلبانه مورد استفاده قرار گرفت.

در اینجا با یک مثال روشن به توضیح تفسیر اشتباه آمیزی میپردازیم که از نقش طبقه کارگر به عمل آورده اند. امروز هیچکس منکر نفوذ وطرز بکار بردن نفوذی نیست که حزب کمونیست برروی سازمانهای توده ای دارد وبا واسطه

نمایندگان فعال خود در کنفدراسیون عمومی کارگران واتحادیه زنان و سندیکاهای کشاورزان وجامعه مستاجران و هواداران صلح و سازمان دانشجویان ونویسندگان و نهضت مقاومت (زمان جنگ) عمل میکند.

اما در گذشته این روش کاملا جا نیفتاده وصیقلی نشده بود، بدین معنی که حزب کمونیست فرانسه کورکورانه مقررات انضباط اجتماعی نیرومندی را رونویس کرده بود که در حزب کمونیست اتحاد شوروی معمول و مجری بود. فرانسه میخواست انضباط مذکور را که مربوط بیک حزب سرکار بود در درون و بیرون حزبی مستقر سازد که در یک منطقه سرمایه داری قرار داشت...

بدین ترتیب میدیدیم که یک نماینده حزبی از پاریس باشتاب به الجزیره میآید وبه کادرهای سندیکائی غیرحزبی پیشنهاد کرد جمعاً وفرداً قبول میکند که: حزب کمونیست به جای آنها حق دارد فکر کند و برای فراهم آوردن زمینه انقلاب دستور صادر نماید...

رفراندم یک روش عالی بود برای اینکه همبستگی داخلی حزب کمونیست فرانسه را تقویت کند، بدین ترتیب که حزب را از نفوذ کلان‌های خرده بورژوا و روشنفکران و هرج و مرج طلبان ـ اصلاح طلب وفراماسونری آزاد سازد، اما ساده لوحی بود که خواسته شود این سانترالیسم که از لحاظ صوری دموکراتیک اما از لحاظ غیرکمونیست ها خشونت بار بود پیروز گردد.

در نتیجه شکست در این ماجرا قطعی بود، زیرا فعالان سندیکائی (اعم از طرفدار یا غیرطرفدار حزب) نظیر مناضلین ملی وکارگران ودانشجویان نمیخواستند نقش عروسک های خیمه شب بازی را در یک سازمان رمزی مرکب از مجموعه "خدایان" داشته باشند، مجموعه ای که حزب کمونیست پیش خود حق آشنائی به اسرار ومعارف را بخویش اعطا کرده بود.

در الجزایر گسستگی مدتها بعد کامل شد. ستاره شمال افریقا

یعنی سازمان ملی های مقیم فرانسه تنها بسال ١٩٣٤ سازمان وابسته خود را در الجزایر پیدا کرد .

در ١٩٣٠ به ابتکار حزب کمونیست حزب ملی انقلابی تشکیل شد . این حزب میبایست یک سازمان وسیع توده ای ضد استعماری میگردید وکلیه هواخواهان استقلال الجزایر را گرد می آورد ، اما شرائط موجود برای این حزب مساعدتر از ستاره شمال افریقا نبود ، زیرا ستاره لااقل در فرانسه از برخی آزادیهای دموکراتیک برخوردار میشد ، ولی در الجزایر فشار و سرکوبی خشونت بار قانون بومی ها حزب ملی انقلابی را ناگزیر ساخت بفعالیت مخفی بپردازد ، وخصوصا در الجزیره و بیلدا وتلمسان فقط با چسباندن پروانه روی دیوارها و شیرهای گاز عرض وجود کند .

نظر باینکه حزب ملی انقلابی غیرقانونی بود ، فعالیت علنی و نیز اعضایش کم بودند ، ودر نتیجه با حزب کمونیست وکنفدراسیون عمومی کارگران متحد همکاری میکرد . افراد کمونیست در حزب ملی انقلابی نمایندگان حزب کمونیست بودند ومیخواستند سازمان ناسیونالیست مذکور را جهت ببخشند و هدایت کنند ، تئوریسین مورد توجه آنها دبیر حزب کمونیست در منطقه الجزیره بود ، وی یک کارگر ترامواو عرب بود و تربیت سیاسی خود را در مسکو اخذ کرده بود .

یک دکترین مشترک ، همکاری هماهنگ کمونیست ها و ناسیونالیست ها را آسان میساخت ، بدین معنی که در این دوره حزب کمونیست به "عربی کردن" سازمانی و استقلال ملی توجه داشت .

بسال ١٩٣٠ جشنهای سیاسی وکاتولیکی صدمین سال فتح کشور ما مشترکا محکوم گردید ، ودر الجزیره نیز کنگره کارگران عرب مخفیانه تشکیل شد و بسال ١٩٣٤ علیرغم اعلام ممنوعیت از طرف فرمانداری تظاهرات

موفقیت آمیزی در میدان حکومتی برگزار گردید ، هدف این تظاهرات آزادی موعظه علما در مساجد بود ...

در همین سال مستول MESTOUL از طرف حزب ملی انقلابی نمایندگی داشت که الحاق این سازمان الجزایری را به کنگره ستاره شمال افریقا موجود در فرانسه اعلام کند ، در این زمان وابستگی سیاسی بدو سازمان محکوم گردید و در همین دوره جدائی میان ناسیونالیست ها وکمونیست ها پیش آمد . در این قضیه علت بحران در الجزایر نظیر علت بحران موجود در فرانسه بود ، با این تفاوت که بحران الجزایر همزمان با سرکشی متیسن و بی جاروجنجال کمونیست های الجزایری برضد قیمومت وارباب آخوند مآبانه حزب کمونیست فرانسه بود ، فرق دیگر آن بود که ناسیونالیست ها از کمونیست ها نمی بریدند ، بلکه کمونیست ها از حزب خود می بریدند تا بتوانند در ستاره بمانند ، بدین گونه فدراسیون الجزایر برای همیشه از حالت پرورشگاه و منبع فعالان کمونیست آینده بدر آمد و کار برعکس شد .

برای نخستین بار دیده شد "اسمزی روانی ـ سیاسی" در جهت مخالف عمل کرد و فوج فوج اعضای حزب کمونیست به "عقیده ناسیونالیستی" روی آوردند .

در اینجا گرانسنگی عقیدتی ، پویائی شگفت انگیز خود را نشان داد . ما این پویائی را در تجربه کشیشانی که کارگری پیشه میکنند می یابیم اینان نمیتوانند در برابر حالت مسری و دگرگون سازنده "محیط های بینوا" ی بدین مقاومت ورزند ، همچنین این پویائی بروشنی در شکست دو جانبه افسران "روانشناسی" دیده میشود ، که وقتی با وطن دوستی الجزایریان روبرو میگردند کارشان به شکست کامل می انجامد ، وفعالیت های هذیانی افسران افراطی جای فعالیت آنها را میگیرد .

بهرحال برای پرهیز از خطر باید چهره واقعی حقیقت را یافت ... و از هرج و مرج و درهم و برهمی در اندیشه پرهیز کرد.

* * *

رهبری قرطاس‌باز و بوروکرات حزب کمونیست فرانسه اتحاد افراد تشکیل دهنده و پایه و اساس فعالیت را نمی‌پذیرد، اتحادی که از جبهه آزادیبخش ملی یک اتحاد ملی تزلزل ناپذیر می‌سازد. رهبری این حزب علیرغم اصول انقلابی جبهه واحد و علیرغم تجربه و امور مسلم و بدیهی همکاری و شرکت را به درهم آمیختن و یکی شدن ترجیح میدهد، و این همان روحیه جبار "الفار علی مولد الدار" است، یعنی روحیه "موشی که به صاحبخانه اندرز میدهد".

در شماره ۳۲ انفرماسیون آلژرین (مه ۱۹۶۱) که خبرنامه برون مرزی حزب کمونیست الجزایر است چنین میخوانیم:

"باری کمکی که حزب ما به عنوان یک سازمان به مبارزه ملی می‌کند بطور غیرقابل قیاس از جنبه کیفی برتر و والاتر از کمک مجموعه رفقای ماست که در صورت انحلال حزب میتوانند عرضه کنند."

"بنابراین تصمیم ما آن شد که آن دسته از رفقای حزبی که درگیر مبارزه مسلحانه شده‌اند دیگر از لحاظ سازمانی به حزب وابسته نباشند."

"ما از کارگران الجزایری دعوت کرده‌ایم که در داخل اتحادیه عمومی کارگران الجزایر وحدت سندیکائی را تحقق بخشند."

"اما در زمینه مبارزات سیاسی چنین قرارمدارهائی لازم نیستند و حتی غیرموجهند ...... بهرصورت بنظر ما وحدت عمل سیاسی میان سازمانها جبهه و حزب ما در کلیه مراحل موثرترین فرمول برای فعالیت است و این نظر را از همان زمان داشته‌ایم که جبهه آزادیبخش با وابستگی دوجانبه مخالف بوده است"

نخست باید یادآور شویم که این متن بمنظور چوب زدن به "تشعب طلبی" اتحادیه عمومی دانشجویان مسلمان الجزایر است که تقصیرشان فقط اینست که کلمه "م" بمعنی مسلمان را از علامت مشخصه اسم خود خارج نکرده‌اند.

باید اقرار کرد که تا این زمان هیچکس مساله را تا این اندازه مهم تلقی نکرده بود. بحثی نیست که دوستان دانشجوی ما اگر نمونه اتحادیه زنان الجزایر را تعقیب میکردند بهتر بود، این اتحادیه "نام قبل از جنگ خود یعنی اتحادیه زنان مسلمان الجزایر را تغییر داد تا آگاهی را که ملت الجزایر به پیش برداشته بود مشخص‌تر سازد".

اما بهرصورت آنچه اساسی است اندیشه است نه حروف الفبا، و خلاصه یک نظر درست ابتدائی بی هیچ دنباله و عقبه، موجب نمیشود که واقعیت کلی و چند بعدی در برابر تئوری حزب کمونیست سرخم کنند. البته تصریح میکنیم که غرض ما تئوری حزب کمونیست الجزائر است و نه تئوری "نحله" مارکسیست لنینیست که قرطاس‌بازان الجزایری بخوبی هضمش نکرده‌اند، بهتر است نظر خود را بیشتر تشریح کنیم تا سوء تفاهم ایجاد نشود.

قطعه‌ای که انتخاب گردیده جدال لفظی ای را نشان میدهد که محتوای "مقاله" منتشرشده در "کمونیست" (یعنی مجله رسمی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی) میباشد.

در اینجا باید بگوئیم که حزب کمونیست الجزایر و یا درست‌تر بگوئیم "باقیمانده" رهبری قرطاس‌باز آن نمیخواهد در برابر یک نابختیاری سرخم کند نابختیاری ای که پیش‌بینی‌اش نکرده، و از هفت سال پیش به این طرف هم نخواسته است آن را رفع و رجوع کند و نیز نمیخواهد

اقرار کند که از ایفای نقش خود در انقلاب الجزائر عاجز مانده است انقلابی که بدخوئی ها و لاف زنیها و گزافه گوئیها و بدقلقی ها را به کناری زد و یکباره به جوش و خروش آمد .

اکنون بر سر آنیم که این گزافه گوی لافزن را تعقیب کنیم و تا آستانهٔ پناهگاه ریاکارانه‌اش پیش رویم و در کنار دیوارش بگذاریم .

میگویند که حزب کمونیست الجزایر را منحل نکرده اند ، از آن روکه این حزب به انقلاب کمکی "غیرقابل قیاس" و از لحاظ کیفی مهم و "بالا" کرده است ، ما به این تردستی تخیلی با یک مثال مشخص پاسخ میگوئیم

نبرد شهر الجزایر را بعنوان نمونه مبارزه مسلحانه انتخاب میکنیم این نبرد در ژوئن ۱۹۵۶ و پس از پیروزی نظرگیر در منطقه مایو (در ناحیه تیزی اوزو) اتفاق افتاد . حزب کمونیست در آغاز بیهوده کوشش کرد تا تشکیلات مستقل ضربتی خود را علم کند ، اما پس از شکست در اینکار "جنگاوران آزادی" خود را در اختیار جبهه آزادیبخش ملی گذاشت . این جنگاوران مجموعاً ۱۳ فدائی ، یعنی ۱۱ مرد و ۲ زن بودند ، از این عده دانیل مین ورقه عضویت جبهه آزادیبخش ملی را قبلاً امضا کرده بود .

با یک حساب کوچک فنی میتوان روشن کرد که کمک "غیرقابل قیاس" حزب کمونیست الجزایر از چه قماش بوده است . مسلم است که در اینجا ما فقط از سازمان بعنوان سازمان صحبت میکنیم ، و در نتیجه غرض ما ارزیابی شجاعت و عظمت و وطن دوستی الجزائریان کمونیستی نمیباشد که شرافتمندانه در راه استقلال میهن مشترک مرگ را در آغوش کشیده اند .

برای ارزیابی سازمان با زبان اعداد سخن میگوئیم . رهبری حزب کمونیست الجزایر میداند که در تعیین و تثبیت تعداد اعضای حزب (داوطلب یا غیر داوطلب) برای وارد کردن آنها در گروههای مسلحانه

یک قاعدهٔ اصولی وجود دارد ، نسبت معمول و متداول در این باب ده درصد مجموعه اعضای یک سازمان پایه‌ای است . این نسبت را حزب کمونیست فرانسه در جنگ دوم برای تعداد اعضای خود در گروههای جنگاور فرانک تیرور و پارتیزان ، تعیین و تحدید کرده بود .

آری ، با این حساب وقتی ۱۳ جنگاور در منطقه شهر الجزیره به جبهه داده میشود ، باید گفت که دیگر نمیتوان قدرت حزب کمونیست الجزایر را تصدیق و تائید کرد ، معنی این مقدار کمک آن است که مجموعه نیروی حزب در پایتخت "کارگری" از ۱۳۰ فعال تجاوز نمیکند حال آنکه در همین شهر مجمع داخلی حزب ، روزگاری هزار فرد فعال (کادر) را گرد هم میآورد .

۱۳ جنگاور برای منطقه الجزیره و مجموعاً ۱۵۰ تا ۲۰۰ تن برای مجموعه سرزمین الجزایر و صحرا (۴) ! این تعداد برای انقلاب در میهن ما خیلی کم است . اما سابقاً همین حزب کمونیست الجزایر قادر بود برای نبرد در بریگاد بین المللی دو هزار داوطلب الجزایری بیابد .

آری ، در این مقایسه باید احساس حقارت و کوچکی کرد ! این مقایسه نشان میدهد که نسبت جنگاوران حزب برای الجزایر ده برابر کمتر از مردانی است که برای اسپانیا جمع میکند !

بلی باید گفت که جنگاوران حزب کمونیست الجزایر در منطقه مستقل شهر الجزیره صد برابر کمتر از جنگاوران جبهه آزادیبخش ملی بود .

(۴) ما از مجاهدینی صحبت نمیکنیم که حتی قبل از پیوستن "رسمی" به جبهه در ۱۹۵۶ کارت عضویت خود را در حزب کمونیست الجزایر پاره کرده اند

زیرا جبهه در این منطقه دارای نیروی مسلحی برابر با هزار و چهارصد نفر فدائی بود، که همگی هم اسلحه و هم شماره ثبت در دفتر جبهه را داشتند. برای جبهه هیچگاه سرباز و سربازگیری مساله نبوده است، بلکه مساله فقدان اسلحه کافی بود که سربازگیری را محدود و مشروط به تهیه آن میکرده است.

سیزده ماه جنگاوری برای شهر الجزیره خیلی کمتر از میزانی است که جبهه آزادیبخش ملی را ناگزیر کند با حزب کمونیست الجزایر بعنوان یک سازمان هم‌شان و مساوی معامله کند، در صورتی که میدانیم این حزب در انبارهای خود اسلحه داشته است! چرا حزب نمیتوانست با زرق و برق مسلسل های نو و تازه خود و با نشان دادن آنها به جوانان پرشروشور در سربازگیری از میان آنان توفیق یابد؟ آخر حزب کمونیست الجزایر در اقبال بود .... زیرا همواره و به ناچار به عناصری برمیخورد که عضو جبهه آزادیبخش ملی بودند و یا قبلا بعنوان افراد سیاسی و یا گروههای مسلح سازمان یافته بودند. بهرحال در این برخوردها در واقع دوازده مسلسل اشتن STEN نو بدست فعالان جبهه افتاد، فعالانی که به مزه تاکتیک ترک خدمت عادت نداشتند.

وانگهی میدانیم که مسلسلهای دیگر همین انبار حزب کمونیست در کوچه‌های خلوت و یا دالانهای تاریک محله‌های مختلف شهر الجزیره رها شده ... و در واقع هدایای باارزش و بی نامی برای پلیس دشمن بوده‌اند.

آری، وسائل ابراز کارگران ناشی همواره نامناسب و بد است. ممکن است گفته شود ببخشید مگر حزب کمونیست الجزایر "کارگران را دعوت نکرد که با فعالیت خود در قلمرو اتحادیه عمومی کارگران الجزایر به وحدت

سندیکائی تحقق بخشند"؟

پاسخ میگوئیم کاملا صحیح است، اما مگر حزب کمونیست الجزایر میتوانست کار دیگری هم بکند جز اینکه در آخر وقت به تقویت این اتحادیه "دعوت کند"، زیرا اتحادیه عمومی کارگران الجزایر بدون حضور وی و علیرغم وی تشکیل شده بود. آری، آخرین تکیه‌گاههای حزب کمونیست یعنی اتحادیه عمومی مزد بگیران الجزایر و کنفدراسیون عمومی کارگران درهم شکسته شده بود و حزب در محیط کارگران موقعیت خود را کاملا از دست داده بود. طبقه کارگر ملی توده‌آسا به اتحادیه عمومی کارگران الجزایر پیوست و قسمت اعظم کنفدراسیونچی های اروپائی در آشفتگی فوق استعماری خود دست و پا زدند و نابود شدند.

باید دید که از این حزب کمونیست الجزایر بریده از توده مردم چه مانده بود، حزبی که کارگران و فلاحان و دانشجویان و زنان و پیشه‌وران از منفردش کرده و نارضاها و "بازو شکستگان" و انشعابی ها و اخراجی ها و زندانیها از وی بریده و او را از نیروی خود محروم ساخته بودند.

خلاصه حزب کمونیست الجزایر به سر یک بیمار میمانست که بر اسکلتی خشک شده نهاده باشند.

لکن ممکن است گفته شود مگر این حزب گاهگاه حرکتی نمیکند و نشانی از حیات خود نمیدهد؟ در پاسخ میگوئیم مسلم است که این حزب بیاری یک دستگاه اکسیژن متناوبا آثاری از حیات بروز میدهد. این دستگاه اکسیژن نیز همان "دفتر انتشارات" حزبی مستقر در اروپاست، دفتری که اعلامیه و جزوه چاپ میکند و سپس توسط پست آنها را توزیع مینماید.

بنابراین حزب مذکور یک حزب خیالی است اما این حزب خیالی از جبهه آزادیبخش ملی که مخالف وابستگی بدو سازمان است میخواهد

" در تمامی مدارج میان سازمانهای جبهه و حزب ما (حزب کمونیست) وحدت عمل برقرار شود ۰۰۰۰۰ "

بدین ترتیب رهبری قرطاس باز حزب کمونیست الجزایر به واقعیت توهین میکند و چنان مینماید که حتی ماده ٔ ۳ اساسنامه مخصوص خود را هم نمیداند ۰۰ آخر این ماده همین " وابستگی به دو سازمان " سیاسی را محکم مینماید و حتی این محکومیت آنچنان دامنه دار است که وابستگی به فراماسونری را هم برای اعضای حزب در بر بیگیرد ! این رهبری فراموش میکند که مناعت طبع میهنی جبهه ٔ آزادیبخش لی لوحه ٔ منفی و نامهٔ سیاه اعمال کلیه ٔ احزاب را شسته است ۰

کارهای رهبری حزب کمونیست یادآور گستاخی پشه ای است که در جنجال هجوم به کشتی نوح مزاحم فیل شده بود و به قول هوگ دلورم Hugues DELORME :

" در میان حیواناتی که به آرامی راه میرفتند یکی از دو فیل باچهره ٔ خشمگین به طرف پشه بر گشت وگفت : لعنت بر شیطان تنه نزن وعجله مکن در این کشتی برای همه جا هست !

رهبری قرطاس باز حزب کمونیست الجزائر به تجربه نیز بی احترامی وتوهین میکند و بنظر میآید که قانون اساسی و بنیادی جبهه ٔ واحد انقلابی را هم فراموش کرده است این قانون مقرر میدارد :

ـ وحدت در واحدهای پایه ای همه وقت و همیشه

ـ وحدت در واحدهای پایه ای و راس سازمان بعضی اوقات

ـ وحدت در راس سازمان هیچوقت

در گذشته حزب کمونیست فرانسه و حزب کمونیست الجزائر که اعلام میکردند به خلق اعتماد دارند همیشه قهرمان وحدت در واحد

پایه بود ماند و اصل مورد توصیه شان پیوستگی فردی به جبهه ٔ مردم و کنگره ٔ مسلمانان و بعداً نیز سازمان فرانسه ٔ جنگاور بود ماست ۰ اما اکنون طرز رفتار " کنفدراسیونی " حزب کمونیست الجزائر یادآور تاکتیک حزب رادیکال و حزب سوسیالیست و فدراسیون مسلمان و پس از آن نیز گروه " کمبا " ست ۰ بلی ، دشمنی نسبت بهساخت خلقی ومردمی که گرد آورنده ٔ افراد بدون حزب است ، بمعنی ترس از خلق است ۰

درخصوص تاثیر جبهه های مختلف که قبلاً تشکیل شده ماند کافی است حافظه مان اندکی قوی باشد تا مطلب را از بن دندان بفهمیم ۰

یکی از جبهه های قابل ایراد واعتراض، جبهه الجزایری دفاع ورعایت آزادی است ۰

در این جبهه ظاهراً اتحاد کامل وتمام عیار بود ودر آن سه حزب ضد استعماری M.T.L.D. و U.D.M.A. وحزب کمونیست الجزایر ونیز علما گرد هم آمدند ۰ اما وحدت مذکور زود شکن بود زیرا در آن سران با هم کنار آمدند وکمیته های شهری آن مرکب از نمایندگان هریک از گروهها بود ، ولی مردم حضور نداشتند ۰

از نخستین گردهم آئی های کمیته هماهنگی ، ضعف سازمانی، کار و عمل را فلج ساخت ۰۰۰۰۰ " جبهه " تنها ائتلاف ناتوان زعمائی شد که زندانی تقسیمات عقیدتی و تاکتیکی و عوامل دیگر اختلافات خویش بودند ۰ در واقع وقت زیادی در مباحثات بیزانسی وتنفس میان جلسات تلف میشد ، غرض از این اعلام تنفس ها آن بود که " نمایندگان تام الاختیار " که راه پس و پیش خود را نمیدانستند با تلفن درباره چگونگی اظهار نظر راجع به فلان پیشنهاد یا چگونگی رای دادن درخصوص بهمان پیشنهاد راهنمائی بخواهند !! در این شرائط ورشکستگی اجتناب ناپذیر بود ۰

یک ضرب المثل عربی میگوید :

« شرکا هلکا ولو فی طریق مکا »

شرکت غیراصولی حتی در راه مکه نیز هلاکت آور است .

اگر به غیرتمندانی که تازه وارد حزب کمونیست شده اند یادآوری کنیم که بهترین مثال جبهه واحد ، ویت مین هوشی مین است آیا آرام خواهند شد ؟

البته در اینجا باید از آشفته‌کاری پرهیز کرد ، کلمه پرشأن و اعتبار ویت مین اسم کشوری یا یک حزب نیست ، بلکه خلاصه « جبهه استقلال ویتنام » میباشد . ویت مین یک جبهه واحد بر اساس نیروهای پایه‌ای است و ساختمان یکپارچه آن با جبهه آزادیبخش ملی قابل مقایسه است و ساخت آن ، ساخت سازمانی توده‌ای است که اعضاء بطور فردی بدان می پیوندند همانطور که در پیوستن به ستاره شمال افریقا نیز همین ترتیب پیش بینی شده بود . در تجربه ویتنام کلیه احزاب ضد استعماری در بوته آزمایش میهن دوستی ملی انقلابی ذوب شده‌اند ، در کنار کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها و سندیکائی‌ها و دانشجویان و دهقانان ، ملی‌ها نیز هستند ، و نیز مافوق ناسیونالیست‌هائی هم حضور دارند که تجربه‌های تلخ شورش‌های منفرد و غرقه در خون نظیر شکست وحشت آور ین بای Yen Bay ۱۹۳۰ آنها را پخته و آموخته است .

رهبری قرطاس باز حزب کمونیست الجزایر به آینده نیز توهین میکند . این رهبری نا امیدانه به جزمی چسبیده است که زاده واکنشهای غیرعاقلانه است ، واکنش‌هائی که منافع خودخواهانه بر آن مسلطند . آ.ژ.د ، این رهبری نمیتواند از تعلیمات نظری یا تجربیات

عملی بهره بیشتری بگیرد .

حزب کمونیست هند و چین به خاطر منافع عالی انقلاب ملی ضد استعماری از محو شدن در داخل ویت مین یعنی جبهه استقلال ویتنام تردیدی بخود راه نداد ، در حالیکه رهمان ایام حزب مذکور پنج هزار عضو داشت .

البته پس از پیروزی جاودانی دین بین فو Dien Bien Phu ودر فردای استقلال ملی حزب کمونیست ویتنام مجددا تشکیل گردید وامروزه این حزب دویست هزار عضو فعال دارد .

جبهه آزادیبخش ملی از هفت سال پیش باینطرف یک انقلاب ملی را پیش میبرد . پیروزی مایه واقعیت ، و همبستگی مایه امر قطعی است . طبقه کارگر ملی در این انقلاب نقشی قاطع دارد . این طبقه جان بخش و توسعه دهنده و مستحکم سازنده نبرد تمامی مردم در راه آزادی و شرافت و حیثیت است . این طبقه نبرد خود را در راه استقرار عدالت اجتماعی و اخوت حقیقی تعقیب خواهد کرد ، و چرا نباید گفت که در فردای آزادی نیز ملت مستقل الجزایر را در گرایش سوسیالیستی اش هدایت خواهد نمود ؟

فصل هفتم

عامل سیاسی و عامل نظامی

دسامبر ۱۹۶۰ فرارسید و انقلاب شکست ناخورده وشکست ـ ناپذیر الجزایر شش سال تمام را پشت سرگذاشت . دراین تاریخ تظاهرات بزرگ شهری غیرمنتظره‌ای براه افتادند ومقدمه مرحله تازه ای که حمله متقابل سیاسی توده مردم بود فراهم آمد .

شهرالجزیره با نیروی رام ناشدنی خود جهان را به شگفت آورد . شهرسیدی عبدالرحمن (یعنی الجزیره) ، شهری که حامی اش این دانشمند مقدس است ، وسه سال پیشتر توسط روبرت لاکوستن (جنایتکار جنگ) به مرحله مرگ رسیده بود ، جلادان بیرحم خود را ازجا و روح تازه خود به تعجب واداشت . آری ، این شهر نشان داد که روح انقلابی اش همچنان دست نخورده باقی مانده است .

پس ازچنین توده‌ای ، اتحاد شوروی بطورعملی و دوفاکتو حکومت موقت جمهوری الجزایر را برسمیت شناخت ، درحالیکه شوروی تااین زمان نسبت به فرانسه سیاست محتاطانه‌ای اتخاذ کرده بود .

دراین زمان کنفرانس جهانی ۸۱ حزب کمونیستی و کارگری درمسکو تشکیل شد ، ودرهمین دوره رادیوی فرانسه اعلام کرد که مقاله مفصلی درمجله روسی کمونیست منتشرشده و دبیراول حزب کمونیست الجزایر نویسنده و امضاء کننده آن است .

ماکه منتظر یک مطالعه جدی وزنده و جالب توجه بودیم ،

دیدیم که کوه پس از آنهمه سروصدا یک موش زائیده است ... مطبوعات پاریس هم فرصت را غنیمت شمردند و این مقاله را بهانه کرده و برای تکفیر و تحقیر جبهه آزادیبخش ملی آن را سردست گرفتند .

پیش از ورود به بحث و انتقاد ، نخست باید به یادآوری منابع خود بپردازیم و چند نکته و ملاحظه مقدماتی را متذکر شویم .

۱ ـ با آنکه مقاله مزبور از تبلیغاتی پرسر و صدا بهره ورشده است ، آنچه به ماعرضه شده قسمت کوچکی از آن است . اومانیته (ارگان حزب کمونیست فرانسه) و روزنامه لوموند هرد و بیک میزان جا برای این مقاله گذاشته و هرد و خلاصه‌ای همراه باتفسیر از آن را به نظر خوانندگان خود رسانده‌اند .

۲ ـ اتحاد برای سوسیالیسم (پاریس ژانویه ۱۹۶۱) مفصل تر از همه نشریات فرانسوی به چاپ منتخباتی از این مقاله پرداخته است . ما اساس کار خود را منتخبات این بولتن گذاشته‌ایم که بولتن جبهه مخالف (وکمونیست) است .

اما بگوئیم که نباید زود داد و قال کرد و گفت که این بولتن معتبر نیست ، زیرا باید بگوئیم که این دار و دسته ضد توروزی * نسبت به " رفیق الجزایری که در کشور سوسیالیستی بسر میبرد " اظهار علاقه شدید کرده‌اند ، وعلاوه برآن از روزنامه اومانیته انتقاد کرده و گفته‌اند :

" بنظر میرسد که این روزنامه اهمیت سندی را که توسط مجله کمونیست (روسی) منتشر شده درک نکرده است ، زیرا چاپ آنرا بطور کامل لازم ندیده است " .

---

* توروز : دبیرکل حزب کمونیست فرانسه

۳ـ ما نتوانستهایم متن کامل این مقاله را نه بزبان فرانسوی و نه بزبان عربی و بربر بدست آوریم ۰۰۰۰ البته فقدان سند مذکور بهاین زبانها نه تقصیر آقای فاژون FAJON مدیر اومانیته است و نه تقصیر ولتر و روسو یا عمر و زید ، زیرا هیات نمایندگی خارجی حزب کمونیست الجزایرکه معمولا در چاپ لوکس نوشته های رهبران خود سخت دست و دلباز و خراج است ، لازم ندیدماست کهاین چنین " سندی " رابهاطلاع کسانی برساندکه بخت یارشان نبوده و نتوانستهاند از محتویاتش به زبان روسی آگاه شوند ۰ باید پرسید که چرادراین زمینه رازداری و لاپوشانی میشود ؟ دراینجااز ساختن و پرداختن فرضیههای عجولانه صرفنظرمیکنیم و فقط براساس قطعاتی کهازاین مقاله دراختیار داریم به قضاوت درباره آن میپردازیم و سعی میکنیم باتوجه دقیق باین قطعات راجع به کلیه مقاله نظری بدست آوریم ، دراین روش ناگریریم مطلب را جزء جزء و بطورمتوالی تحلیل کنیم ۰

البته مدعی نیستیم کهصلاحیت فلسفی داریم و نظیرسنگوارهشناسان از روی فسیلها ، میتوانیم طرز استخوانبندی ــ و حتی منش و خوی و خلق راباز بسازیم ، معذلك میکوشیم کمیان مفهوم نظری وتحقیق وتوجیه تجربی سنتزی برقرارکنیم ۰

دبیراول حزب کمونیست الجزایر باداد وقال چنین میگوید :

" تقویت جنبه مادی ارتش الجزایرکل مطلبی نیست که باید بدان "
" توجهشود و حتی مهمترین مطلبی نیست که برای یك ارتش انقلابی ضرورت "
" دارد ، مهمترین مطلب ،جنبه" سیاسی قضیهاست ، زیراارتشی که "
" درجه آگاهی سیاسی اش بالا باشد خود میتواند مسائلی راکه دربرابرش "
" طرح میشوند حل نماید ، واز جملهاین مسائل به حل مسالهتسلیحات "

" بپردازد ۰ مقابل قراردادن عامل نظامی وعامل سیاسی "
" (یعنی کاری که غالبا صورت میگیرد) میزان قدرت نظامی ارتش "
" انقلابی ملی را تضعیف میکند

ازجنبه نظری آنچه دربالا یاد شد ، یکی ازحقایق اولیهاست اما باید توجه داشت که ادعای درس دادن به روسای سیاسی ــ نظامی یك انقلاب سخت گیر و بکر (آنهم پس ازگذشتن شش سال ازاین انقلاب) بازکردن دری است که قبلاً باز بوده است !

باقیمانده " مغزهای بزرگ " حزب کمونیست الجزایر توجه نکرده ماند که نظرهای مشورتی شان ازآن قسم " چیزهای تازه " است که ازمدتها پیش تارعنکبوت بستهاند ۰

جبهه" آزادیبخش ملی ماراههائی راکه پکن و بلگراد و هاوان قبلا رفتهاند به خوبی میشناسد ، بنابراین اگر فکرکنند که ماازاصلی که همه جهانیان قبول دارند بی اطلاع هستیم توهین بزرگی بماکرده اند ۱۰ این اصل راحتی کسانی به تجربه دریافته و میدانند که کارل فون کلاوزویتس صاحب نظرآلمانی فنون جنگی رانمی شناسند ویاازمثل معروف " ماهی در آب " مائو بی اطلاعند ۰

اما درباره" جنبه عملی کارانقلابی نیزباید بگوئیم که درحال حاضر مساله تسلیحات برایمایك مساله نیست ،ویا بهتربگوئیم این مسالهدیگر یك مشکل دست و پاگیرو نگران کننده نمیباشد ۰ مادیگرنظیر کتیبه قبائلی بزرگ که ازکمبود اسلحه دررنج بود ناراحت نیستیم ، دلیل آنکه قبائلی ها نمیتوانستند اسلحهبدست آورند آن بود که بعضی ازقائدها به مقتضای مقاصد جنایتبار و یا از روی حساب و کتاب منطقهگرا و یا جامطلب بودند و مانع رسیدن اسلحه به قبائلی میشدند ۰

لکن امروزه ارتش آزادیبخش ملی در محل یا از خارج اسلحه دریافت میکند ، و منابع دریافت آنها نیز متفاوت است . حتی ارتش استعماری بی آنکه بخواهد وقتی اسلحه خود را از کف میدهد عملاً به تسلیحات ما کمک میکند .

آری پیروزی قطعی است به شرط آنکه معتقد شویم آنچه خیر اعلا و کمال واقعی است ، آزادی است نه زندگی ، و قبول کنیم که مدتی مدید زنده ماندن و مانند سگان روزگار گذراندن کمال مطلوب نیست بلکه کمال مطلوب رو یا روی شدن با مرگ نظیر شیران است .

آری ، باید سخت خوش‌بین بود تا بتوان تهور بخرج داد و خواهان بدست آوردن مجدد استقلال میهن بود و کوشید که این استقلال را با کمک تفنگ شکاری از کام استعمارگری بیرون کشید که مسلح به مسلسل و ارابه جنگی و هواپیماهائی است که بمب ناپالم فرو میریزند .

باید دانست که جنگ چریکی برای ما یک تاکتیک جنگی قدیمی و هزاران ساله است ، و مردان کوهستانی ما بدان آشنا هستند و خیلی پیشتر از آنکه کتابهای مربوط باینگونه جنگها نوشته شوند ، از زیر و بم آن آگاه بوده‌اند .

تربیت جنگاوران مصمم که بتوانند بدون کشته شدن ، سربازان ورزیده دشمن را از پای درآورند ، کار ساده‌ای است ، و مساله تناسب قوا منتفی شده است . دیگر مساله جوخه‌هائی که نیروی استعمار وارد میدان میکند اهمیت ندارد ، زیرا مجاهدین همواره در جائی که دشمن غافلگیر میشود و ضعیف است قوی و نیرومندند .

منتهی باید توجه داشت که برای هفت سال سرپا ایستادن و پیروز

شدن ، لازم است که سیاستی روشن بین ، شجاعت را هدایت کند .

جبهه آزادیبخش با انتظار آن ننشسته است که اکنون یعنی در سال هفتم انقلاب کبیر الجزایر فرق میان نقاط قوت و ضعف یک جنگ دراز مدت را دریابد .

ما منتظر و دربند رهنمائی‌های آخر وقت حزب کمونیست الجزایر در حال ورشکستگی نبوده‌ایم و نیستیم ، تا دریابیم جنگ استقلال طبیعةً همان جنگ انقلابی است .

نخست باید گفت که قدرت ما در نیروی سیاسی ما است و وجه مشخص این نیروی سیاسی کمال مطلوب شرافتمندانه و مقدس و همبستگی ملی و شجاعت جوانان ما و روحیهٔ فداکاری کلیه مردمی است که ارتش خود را حمایت میکنند ، و این ارتش ، ارتشی است که بدلیل آشنائی کامل به زمینه کار خود و حالت پراکندگی جیوه‌آسای خویش تسخیرناپذیر است .

اما در خصوص ضعف خود باید بگوئیم که ضعف تسلیحاتی و تبلیغات داخلی و خارجی و سازمان در آغاز کار ، ناتوانی‌هائی هستند که در فجر هر جنگ انقلابی با آن همراهند ، ولی این مشکلات فرعی اندک اندک بدنبال تجربهٔ اجتناب ناپذیر سیاسی و نظامی از میان میروند .

وانگهی ، مگر نباید قبول کرد که پس از شناسائی حکومت موقت جمهوری الجزایر از لحاظ سیاسی ، انقلاب الجزایر مرحله‌ای را که گفتیم در نوردیده است ؟ بنظر ما حتی کسانی که از تئوری مراحل مائو یعنی دفاع و مقاومت و تعادل و حمله بی اطلاعند ، مطلب بالا را درمی‌یابند .

بی شک اگر پاسخ حرفی را که در عالم مجردات زده شده است با مجردات بدهند ، رقیب را چندان شرمنده نمی‌کند .

لنین مینویسد که « اصل عمده دیالکتیک اینستکه واقعیت مجرد

وانتزاعی وجود ندارد، واقعیت همیشه ملموس و محسوس است".

ما وقتی بوقایع رجوع میکنیم میتوانیم گروه ازاین دسته وقایع رانشان دهیم، وکافی است که به شهادتهای دستجمعی افسران فرانسوی توجه کنیم. همانطورکه میدانیم درباره" جنگ الجزایر بعفراوانی مطلب نوشته‌اند، این جنگ از رعایت "قواعد بازی" مربوط به فنون نظامی کلن ها سرباززده است. رویای کلن ها این بود که آنچه را در دین بین فو از کف داده‌اند، در جنگ الجزایر بدست آورند. برای قضاوت عینی و پرهیز از حالت ضد کمونیستی سطحی، از میان شماره‌های مخصوص مجلات مربوط به جنگ الجزایر، یک مجله کمونیستی را انتخاب میکنیم و در تنظیم ردیه خود از آن استفاده می‌نمائیم.

در سرمقاله نوول کریتیک چنین میخوانیم:

" امروزه همکاران نظامی خود ما این مطلب را عنوان میکنند که گرچه ارتش ملی آزادیبخش از دو سال پیش باین طرف مجبور شده است که در حالت دفاعی باشد، اما این حالت دفاعی آن چنان ادامه یافته است که از یک طرف قسمت اساسی نیروهای نظامی و تسلیحاتی ارتش را حفظ کرده و از طرف دیگر نیروی بالقوه سیاسی خویش را (که در اینگونه جنگها عنصر اساسی مناسبات میان قدرتهاست) تقویت کرده است" (۱)

در همین مجله نیز یکی از افسرانی که در "مجمع مطالعاتی" منعقده در بن (ژوئن ۱۹۵۹) شرکت کرده، نظرات ۵۷۰ افسر آکتیو را باین گونه تلخیص نموده است:

(1) LA NOUVELLE CRITIQUE N°. SPECIAL "L'ARMEE...... L'ALGERIE" PARIS, JANVIER 1961

" اما از اینکه تعداد افراد را ۸۸۲۸۱۳ نفر (با احتساب UT) بدانیم و یا تعداد آنها را ۷۵۷۸۱۲ نفر (بدون احتساب واحد فنی) در نظر بگیریم، باید بگوئیم که ارتش فرانسه در الجزایر، عالی‌ترین ارتشی است که در یک سرزمین مستعمره دست به عمل زده است. سوال اینستکه چرا این ارتش عظیم و مجهز به تسلیحات مدرن که تقریبا کلیه نیروی هوائی فرانسه را به اختیار خود درآورده است، نمیتواند مطابق فرمول مورد توجه ستاد ارتش بر "ده تا پانزده هزار جنگنده‌ای که مردم را بوحشت افکنده‌اند، غلبه کند؟"

" در پاسخ باید گفت که اگر مطلب چنین بود، یعنی مساله ده یا پانزده هزار نفر جنگنده مطرح بود، جبهه آزادیبخش ملی از مردم خود جدا میماند و جنگ بیش از سه ماه بطول نمی‌انجامید".

درست اندکی بعد ازاین نکات، در این مقاله به مطالبی برمیخوریم که حرفهای حزب کمونیست الجزایر را رد میکند.

" از خلال صدها شهادت از شاهدانی که در الجزایر زندگی کرده‌اند (و شهادتشان بدقت کنترل شده است) یک سلسله مبانی استخراج میشود که براساس آن ما واقعیت دستگاه سیاسی و نظامی جبهه آزادیبخش ملی را نشان خواهیم داد".

" جبهه آزادیبخش ملی، بیان سیاسی و ملی الجزایری است که برای استقلال خود در حال مبارزه است و بهمین دلیل جبهه مذکور از حمایت خلق و مردم بهره‌ور میشود".

" با تکیه به خلق و مردم، سازمان خلق الجزایر در همه" الجزایر دستگاه مخفی خود را تنظیم کرده است، و عملاً بنام حکومت موقت جمهوری- الجزایر هم این کشور را اداره میکند".

" فقط وقتی میتوان اعلام از میان رفتن سازمان جبهه را در یک دهکده ، واقعی دانست که صد درصد اهالی (و نه فقط مردان دهکده) توقیف شوند ، ویا " از میان بروند " .

" اصولاً سازمان جبهه درهرمنطقه (بنام سازمان مردمی الجزایر) باید آنچنان سازمان یافته باشد که حتی با سرکوبی و فشار نتوان بدان نفوذ کرد . این سازمان باید طوری باشد که وقتی اعضای آن توقیف میشوند هیچگونه اطلاعی ازجانشین احتمالی خود نداشته باشند . درسازمانهای جبهه وضع چنین است ، و مثلا سازمانهائی هستند که بیست و هفت بار " ازمیان برده شده ماند " و مجدداً تشکیل گردیده ماند ، معنای این مطلب آنستکه برای ازمیان بردن دستگاه جبهه آزادیبخش ملی درالجزایر بایستی نه میلیون الجزایری را یا توقیف کرد و یا از صفحه روزگار برداشت " (۲) .

مطلب بالا صریح و روشن است . نتیجه" خارق العاده و جالب توجهی که بدان اشاره شده ، زاده " یک سیاست متعادل و هماهنگ است .

اما آیا جبهه آزادیبخش ملی معصوم و مبرای ازخطاست ؟ مسلماً نه . خود را معصوم دانستن ، بخود دروغ گفتن است . کوشش در این راه که خاطره" مشکلات و عملیات نادرست و توهمات و تفرقه‌جوئی‌ها و پاپاکردن‌ها و تعارضات داخلی یکسره زدوده و محو شوند ، دلیل حماقت و عدم پیشرفت و بی استعدادی است . اینکار به معنی آنست که واقعیت متحرک و متغیر چندان جدی تلقی نشود و از خطرات پرهیز

(۲) نوول کریتیک ، ص‌ص ۱۲ و ۱۳

نگردد و نیروها تباه شوند .

مانند چریکهای کنگره سومام که کادرهای فعال جبهه‌ای و در عین حال سربازند و روش انتقاد از خود را به مرحله" اجرا درمی‌آورند ، حس سیاسی و شجاعت روشن بینانه و فروتنی خلاق را بازمی‌یابیم .

در برنامه" سومام این نکته یادآوری شده است که " فعالیت سیاسی مادرآغاز کار بدلائل زیر عقب ماند :"

"۱ ـ عدم کفایت کادرو وسائل مادی و مالی

"۲ ـ ضرورت یک کار طولانی و سخت برای روشن گری سیاسی "

"۳ ـ جنبه" استراتژیک تبعیت همه" اموراز جبهه" مبارزه مسلحانه " .

" این ضعف که درآغاز کار عادی و اجتناب ناپذیر بود ، بعداً " تصحیح شد " . " پس از دوره‌ای که درآن منحصراً شعار مقاومت در برابر " امپریالیسم داده میشد ، دوره" ظهور واقعی جبهه آزادیبخش ملی " درصحنه مبارزه" سیاسی پیش آمد " (۳) .

می بینیم که در این ارزیابی رسمی ، جبهه آزادیبخش ملی وضعیت را تاحد زیادی اصلاح کرده وبه ترمیم مواردی پرداخته است که قبلا برای تعقیب سرسختانه مبارزه" مسلحانه ، ناقص و ناکافی بوده است .

باید باین مساله توجه داشت که تاریخ انتشار برنامه و زمینه فکر و عمل کنگره" سومام ، نوامبر ۱۹۵۶ است .

(۳) المجاهد ، شماره مخصوص ، ناشر" مقاومت الجزایر" . چاپ دوم ، ص ۱۴

هرکس حق دارد بپرسد چرا و چگونه در پایان ۱۹۶۰ سخنگوی حزب کمونیست الجزایر به انقلاب سرظهر دست میزند (یدلوك الثوره) و بیهوده ازتقابل "عامل نظامی و عامل سیاسی" که خود فرضش کرده است سخن میگوید ؟

پیش از پرداختن به نتیجه‌گیریهای کنگره تاریخی جنگلی ها و چریکها (کنگره سومام) ، میتوان گفت که‌این اشتباه کاری فهم شدنی است ولی بهرحال وقتی چهارسال بعد ازاین کنگره حرفهای مذکور در یك مجله" بین المللی عنوان میشود ، باید پذیرفت که این کار گواه بی اطلاعی ناهنجار و بد نیتی و بلاهت و ناپختگی محض است .

صورت جلسه کنگره سومام در ۲۰ اوت ۱۹۵۶ پس از ذکر صورت اسامی اعضای شورای ملی انقلاب الجزایر C.N.R.A. زیرعنوان سوم یعنی " رابطهٔ جبههٔ آزادیبخش ملی و ارتش آزادیبخش ملی :"

" درباره تقدم و اولویت سیاست برامور نظامی "

نیز در عنوان پنجم که مخصوص ارتش آزادیبخش ملی است اختیارات کلانترهای سیاسی را بدین شرح مشخص می سازد :

" الف : سازمان دهی و تعلیم و تربیت مردم

" ب : تبلیغات و اطلاعات

" ج : جنگ روانشناسی (مناسبات و روابط میان مردم ، اقلیت اروپائی و زندانیان جنگ (اسرای جنگی) — درباره کلیه برنامه‌های عملیات نظامی ارتش آزادیبخش ملی نیز کلانترهای سیاسی اظهارنظر خواهند کرد" .

یکبار دیگر برای آگاهی " تاوارش " مدیر مجله کمونیست (مسکو) یادآوری میکنیم که‌این سند که " تقدم و اولویت سیاست برامور نظامی " را

مقرر میدارد ، در شماره مخصوص المجاهد مورخ نوامبر ۱۹۵۶ منتشر شده است (۴) ، باتوجه باین مطلب در باره رفتار تئوریسین حزب کمونیست الجزایر چه میتوان گفت ؟ آیا نمیتوان گفت که‌ایشان با سر و صدای بی معنی به بیان دکترین خود پرداخته و ازفراز یك کرسی دائرةالمعارفی که بصورت منبر وعظ و خطابه درآمده است ، به جبهه آزادیبخش ملی عتاب وخطاب میکند ؟ بلی میتوان گفت که‌این رفتار یك لقلقهٔ زبانی عالمانه و تکرار ماشین وار فرمولهای قالبی است .

اکنون بکوشیم و آنچه را در الجزایر ما گذشته است بهتر دریابیم .

گفتیم که انقلاب الجزایر راه شسته و رفته و کوبیده ای را در پیش نداشت و در آن گام نزده است ، بنابراین در بدیع بودن و بی سابقگی آن حرفی نیست . جبهه آزادیبخش ملی غالبا ناگزیر شده است بداهةً تاکتیك هائی راکه مناسب با وضعیت مشخص و مورد نظر بوده است انتخاب کند .

اگر کورکورانه و دربست یك تئوری بکاربرده میشد و بواقعیتهای الجزایر و ساخت های اجتماعی مختلف توجه نمیگردید ، شورش مسلحانه ما نیز به قبرستان شورش‌ها و عصیان‌ها بازمیرفت ، واین طرز کار نظیر افتادن در دامن کوردلی و نابینائی تکنیسین هائی بود که در صدد ساختن سد های یکسان برمیآیند ، بی آنکه زمین را بشناسند و قوه مقاومت صخره‌ها را بدانند و .... به احتمال فاجعه‌های پیش‌بینی ناشده

(۴) در الجزایر نسخه‌های عربی وفرانسوی پلی کپی شده و در خارج از الجزایر این متن بزبانهای مختلف در تمامی قاره‌ها چاپ وپخش گردیده است

درحسابها و طرحها توجه کنند . مسلم است که غالباً نا آشنائی به چگونگی و تقدم و تاخر عوامل و یا عملیات ممکن است در حرکت عمومی حوادث اثر بگذارد ، و راه حل تناقضات مربوط بهم را دشوار سازد .

معذلك همیشه آنچه ظاهراً حقیقت نمی نماید ، خیالبافی نیست ، گاهگاه ممکن است واژگون ساختن یك سلسله مراتب معین افقهای اکتشاف را باز کند ، البته این واژگون سازی در نتیجه تحلیلی انجام می یابد که مقابل فرمول بندی نیست ، لکن به خود زندگی پیوسته است .

در این باب مثال انقلاب بزرگ چین ، یکی از روشن ترین مثالها است . این انقلاب در شهرها مانند انقلاب کبیر روسیه نظیر یك جنبش اساساً کارگری آغاز شد ، اما اینکار به یك شکست دردناك انجامید کمون کانتون شکست خورد و چیان کای چك کمونیستها را در تنوره لکوموتیوها افکند ..... همانطور که بلشویك ها صبر و حوصله بخرج دادند ، وشکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را با انقلاب عظیم ۱۹۱۷ جبرا کردند ، چینی ها نیز بردباری پیشه کردند اما بجای اینکه این بار بشکل روسیه انقلاب کنند ، راه تازه ای برگزیدند . این راه موازی با راه روسیه نبود بلکه (نظیر کار کریستف کلمب در کشف قاره امریکا) در پیش گرفتن جهت مقابل انقلاب روسیه بود .

خلاصه آنکه چینی ها به یك انقلاب کاملاً چینی دست زدند . چه کسی تصور میکرد که مائو ممکن است عقاید مارکس را غنی سازد ، یعنی ثابت کند که با حرکت از دهات برای آزاد کردن شهرها نیز ، ممکن است انقلاب پیروز گردد ؟

اگر پذیرفته شود که فکر دکارتی مارکسیسم در روش اصیل چینی یك رسوائی و جنجال فکری نمی بینند ، باید قبول شود که حرکت مارپیچی

و زیگزاگ انقلاب الجزایر نیز نباید موجب تعجب و عکس العمل یك انقلابی متفکر شود .

با توجه به تناسب های موجود باید گفت که انقلاب الجزایر نیز با روش هائی سروکار داشته است که معمولاً برای موفقیت در عملیات ویران کنندهٔ ساخت یك دولت ضرورت دارد .

آنچه پر مایه است و اصالت دارد ، شرایط خاص شورش اول نوامبر ۱۹۵۴ است . در اینجا بی فائده نیست که از روشنگری اطلاعات شخصی یکی از پایه گذاران این شورش بهره بگیریم ، و بار دیگر به بحث درباره مسالهٔ مورد نظر بپردازیم ، این شخص از تجربه شورش اول نوامبر برای کادرها چنین یاد میکند :

" در مقابل گروه ۲۲ نفری ، دو راه حل وجود داشت ، یا سازمان دهی شود و سپس شورش سربلند کند ، یا آنکه شورش علم گردد سپس سازمان داده شود . .... ما ناگزیر به برگزیدن راه حل دوم بودیم ، یعنی مجبور بودیم که نخست ، اولین کانونهای آتش را برافروزیم تا بتوانیم از لحاظ روانشناسی یك محیط مساعد ایجاد کنیم محیطی که بتوان در آن انقلاب را در سطح ملی سازمان داد . تصمیم دیگر گروه ۲۲ نفری این بود که ، سه ماه پس از راه افتادن شورش گرد هم آیند و موقعیت و وضعیت را بررسی کنند و به تحقیق مشکلاتی بپردازند که در ظرف سه ماه با آنها مواجه شده اند ، دلیل اینکار هم آن بود که نخستین فعالان انقلابی عملاً هیچ نوع تجربه و هیچگونه صلاحیتی در زمینه جنگ انقلابی نداشتند و این جنگ را فقط از طریق کتابها می شناختند و البته روشن است که این آشنائی کفایت نمیکند ."

" اما این گرد هم آئی انجام نیافت ، چرا ؟ زیرا پیش آمدها

و اوضاع و احوال مانع جابجا شدن مسوولان امربودند . در واقع ، پس از علم شدن شورش اول نوامبر ، حوادث مسوولان کار را ناگزیر متفرق کردند و در نتیجه مدت مدیدی گرد هم آئی ممکن نشد ، آخر خلق هنوز آنسان که باید سازمان نیافته بود و نمیتوانست روابط دلخواه و مورد آرزو را برقرار سازد .

« بی سازمانی خلق ناشی از آن بود که مسوولان امر ابتدا فکر کرده بودند که خلق هنوز برای انقلاب پخته نشده و تربیت نیافته است ، و هنگامیکه دیدند توده های خلق فوج فوج وارد مبارزه میشوند غافلگیر گشتند » (۵)

عده ای پیش خود خواهند گفت وای چه غم آور است که نخست عمل کنند و سپس بیندیشند ، آخر چگونه میتوان پدیده ای را که دقیقاً طبیعت و مشخصاتش را نمیشناسند به راه بیاورند وهدایت کنند ؟

این ایراد و اشکال گیری مهم نیست ما به خوبی ناراحتی بالا را که زاده « یك عکس العمل کاملاً مغزی ودماغی است فهم میکنیم . در اینجا شورشی وجود دارد که پیش از سازمان یافتن سر بلند کرده است و به نظر میآید که انتخاب زمان عمل و موقع سازمان دادن با شیر یا خط صورت گرفته است ، واین اعتقاد وجود دارد که با جادوگری ناشی سروکار دارند که نیروهای مرموز را به حرکت میآورد ، و نمیتوانند برآنها مسلط گردد .

(۵) نشریهٔ داخلی ، شماره ۴ ، ژوئن ۱۹۶۱ (وزارت داخله حکومت موقت جمهوری الجزایر ، تونس)

بلی ، این عکس العمل ها قابل فهم است ، حتی در آغاز کار بسیار کسان میخواستند پوست و روده « جبهه آزادیبخش ملی را بفروشند ! و دستهای دیگر نیز نظیر تماشاچیان سیرك درشش و پنج آن بودند که با هیجان و لذت بلع رام کننده حیوانات را توسط ببر ببینند وحظ کنند ! وای که چه درد بزرگی بود !

امادنباله این بهمن که از کوه سرازیر شد ، کلیه « این پیش بینی ها و بازی گری ها را خنثی کرد همه پیش بینی ها هم آنها که براساس تحلیل عقلانی وهم آنهاکه براساس تحلیل علمی موسس بودند .

آیا درست تر چنین نمی نماید که به احتمالات روکنیم واعتقادی ربانی را بپذیریم که مشروعیت بخش عقیده ای است که کمتر باورکردنی است و آیا بهتر نیست به تاریخی رجوع کنیم که منحصراً توسط قهرمانان ساخته میشود ؟ میدانیم که در عملیات سحرآمیز هزارو یکشب ، راز پیروزی عملیات جادوئی در داشتن طلسم ، یعنی انگشتری ازطلا بوده که چرخاندنش در انگشت برای تحقق هرگونه میل وخواهشی کفایت میکرده است .

بهرحال حماسه مادر آن واحد از واقعیت واز عالم رویا سر برآورده است ، درگرداب و هیجان روحی و ذهنی انقلاب الجزایر ، نابغه قدرتمندی که حامی جبهه آزادیبخش ملی و نگهدار وی درجاده شرف و افتخار است ، همان خلق الجزایر است .

البته همگان معتقد باین امر نیستند ، محققاً صاحبنظران و تئوریسین های دست اول پیدا خواهند شد که منکر میشوند که انقلاب ما پیش از گام نهادن در این ماجرای افسانه ای در درون اندیشه ها سر وصورت یافته است . ولی اعتقاد ما باین امر که انقلاب ما بر پایهٔ اندیشد

قبلی استوار بوده است ، مانع نمیشود که بگوئیم حس وطن دوستی ما یعنی این قهرمان جمعی باتوشه راه از خود گذشتگی بجاده فتح آزادی و عدالت و برادری قدم نهاده و از اینرو چشم بما زخود گذشتگی قهرمانان افسانه‌ای کهن خود دوخته و از آن الهام گرفته است . این قهرمان با دیوانه و آشفته ناشناس جبل وقدا رود ررو میگردیده است و درصدد بوده است که عجایب جادوئی جبل یعنی شمشیر برنده باد و پرنده سخنور حقیقت گو و سیب میرانند مرگ و شفا بخش محتضران را باخود بیاورد .

امروزه همه کس میداند که با شورش نباید شوخی کرد ، اما اگر شورشی سربلند کرد ، تکلیف هر انقلابی منطقی ناگفته نیست ، و حتی وظیفه ندارد که دست بدعا بردارد و به دعوتالشر بپردازد ، یعنی نباید نفرین کند و خشم و غضب الهی را برای بی احتیاطهائی بخواهد که با آتش ویرانگر و پالایشگر بازی کرده اند .

آری ، وقتی شورش سربلند کرد ، پرداختن و راندن پیشآهنگ بودن کار و بار جمعی همه افراد ضد استعماری میگردد . اگر شورش در بن بست قرار گیرد ، تنها معجزه یا مرگ میتواند آن را از این بن بست خارج کند و بنابراین تکلیف بی چون و چرا و بی قید و شرط هر انقلابی منطقی آنستکه وارد معرکه شود و شورش را به طرف موفقیت استثنائی هدایت کند و یا آن را به مجرای مشخصی بیندازد و لااقل مصیبت را محدود کند .

بهمین دلیل نخستین وظیفه جبهه آزادیبخش ملی در فعالیت مخفی و پرتوان و کاملش آن بود که به تضمین و تامین آینده بپردازد ، یعنی خلاء سیاسی را پرکند ، خلائی که پیشاهنگان جنبش ملی را از مجموعه یعنی از توده وسیع خلق جدا کرده بود .

با توجه باین طرز فکر ، فوری‌ترین وظیفه آن بود که همه نیرو و توان سیاسی و سازمان دهی به تحکیم و بسط و توسعه مبارزه مسلحانه اختصاص یابد ، در مقابل ، مقاومت مسلحانه بخودی خود یک مبارزه سیاسی را تشکیل میداد ، زیرا مفهوم استقلال ملی تکیه‌گاه عقیدتی و سیاسی و نیز حمایت و پشتیبانی خلق را به جنگ انقلابی ارزانی میداشت .

باری ، تقدم آشکار عامل نظامی بر عامل سیاسی بهیچوجه یک مساله نبود ، بلکه یک عمل تاکتیکی موقت بود و شرائط روانی ـ سیاسی واقعیت تاریخی دوره این عمل را اقتضا داشت .

برای از میان بردن آشفتگی های نظری باید وضع و موقع مذکور را مشخص ساخت .

نخست نباید اهمیت کیفی جرقه اول نوامبر ۱۹۵۴ را فراموش کرد . نخستین رشته از عملیات مسلحانه با بیرق گسترده الجزایر ، جغرافیای سیاسی الجزایر را درهم و برهم ساخت . شورش ، سستی و کرختی ناشی از بی حرکتی احزاب درحال ورشکستگی را از میان برد و استشعار جمعی را بارآور ساخت . خلق الجزایر باندازه کافی رژیم استعماری بیگانه را بخود دیده بود ، اما وضعیت انقلابی موجود بدون تهور نخستین شورشیان به جای آنکه به انقلاب بدل شود ، همچنان یک وضعیت انقلابی میماند .

مساله دیگر آنست که نباید تحول جهشی احساسات ملی را فراموش کرد . این احساسات بطور جمعی از اصلاح طلبی خشک شده و پژمرده قدیم جدا گشته و زندگی را از سر گرفته بود ، عشق و علاقه بی چون و چرا به جیش التحریر یا ارتش آزادیبخش بر اساس یک احساس تازه استوار شد و در سلسله مراتب عاطفی بالای علایق دیگر قرار گرفت .

اَللّهُ یَنْصُرُ المُجاهِدین : " خداوند مجاهدین را پیروز گرداند" دعائی بود که عموماً و مسلماً همه نمازهای پنجگانه روزانه مومنین را پایان می بخشید .

آوازهای جدیدی که به شیوه‌های مختلف جنود ارتش آزادیبخش ملی را تهییج میکردند ، توسط دختران و پسران جوان خوانده و عمومی می شدند ، همه جا در کلبه‌های حقیرانه و یا خیمه‌های فقیرانه در غرفه‌های قصبه و یا سالن ویلاها ، مجاهدین با آهنگها و یا آوازهای شبانی و نیز مرثیه‌های شکوه‌آمیز و یا اشعار حماسی تجلیل میشدند ، و از قبیل این آوازها و اشعارند :

" دست در دست هم

" ماشه تفنگ را بکشید

خلق الجزایر که نظیر پنج انگشت دست متحد شده بود ، حرف آخر را به ارتشی واگذار کرد که بذر مرگ را میان دشمنان می پراکند ...

خلق در تجلیل بیرق سبز و سفید (الجزایر) که رمز وحدت ملی بود و به افتخار ارتش الجزایر که میتوانست بر غول بزرگ فرانسه پیروز گردد نغمه سرائی مینمود :

" ای انقلاب ما مصمم هستیم و کمرهای خود را بسته‌ایم

" ای فرانسه ما قادریم که برتو پیروز شویم .

آیا این دو نمونه از اشعار مردمی و دستجمعی الجزائریان بیان کننده قرارداد میان سیاست و نظامی گری نیست ؟

ادبیات شفاهی ما ، زبان گویای واقعیت تاریخی است ، واقعیتی که در آن افسانه‌های مردمی حقیقی تر از تاریخ رسمی اند . مسلماً میتوان در چگونگی تدوین دکترین انقلابی ما بی دست و پائی ها و عدم مهارتهائی

را کشف کرد ، و نیز میتوان از پوچی و بی معنائی وسائل عمل ما به شگفت آمد !

البته ما با حسن نیت تمام اشتباهات را می پذیریم ، اتفاقاً گاهی از اوقات " عدم ضبط و ربط و هم آهنگی ما " چشمهای ساده‌لوحانی را نیز خیره کرده است که از اموری که در وجود انها می گذرد و هم از تعارضات روی پوشیده و بی اطلاعند .

مثلاً این گرفتاری را داشتیم که چگونه باید از بند دام سیاسی ـ پلیسی مانور جنبش ملی الجزایر (مسالی حاج) بدر آمد ؟ جنبش با بی حیائی ایجاد و انحصار اداره " ارتش آزادیبخش ملی را به خود نسبت میداد !

در آن روزگار ، آشفتگی سیاسی بی حد و حصری بر یک قسمت مهم از افکار عمومی حکومت میکرد ، افکار عمومی به خوبی میان جبهه آزادیبخش ملی و جنبش ملی الجزایر که هر دو مدعی ارتش آزادیبخش ملی بودند ، فرق نمی نهاد .

خلق الجزایر برای آنکه به اشتباه نیفتد ، بی اعتمادی پیشه کرد و از تشکیلات سیاسی غیرمشخص و ناشناس دوری گزید ، و بهمین دلیل خود جوشانه و منحصراً به طرف مطمئن ترین نیروی میهنی ، یعنی جیش التحریر روی نمود .

در نتیجه برای جلب توجه توده ، مردم رقابتی دردانگیز بمیان آمد تا پیوستگی سازمانی به مجاهدان را ثابت کند .

برای رسیدن باین هدف ، جنبش ملی الجزایر غیرفعال ، بازدیدهای تبلیغاتی از پناهگاهای مصنوعی چریکی واقع در دهکده‌های العریشه نزدیک بوئیرا ترتیب میداد و به افراد فعال بدبین افراد مسلح

قلابی را نشان میداد، این افراد با تفنگ استاتی که ارتش فرانسه به جنبش ملی الجزایر داده بود، مسلح بودند!

نمایندگانی که بعنوان بازرس، خصوصا از فرانسه میآمدند در الجزایر مورد پذیرائی یکی از مسالی مآبهای پلیس، یعنی خلیفه بن عمار قرار میگرفتند، این جناب خلیفه بعدها در راس F.A.A.D. (جبهه الجزایری فعالیت دموکراتیک) قرار گرفت. این جبهه را مطبوعات پاریس جزو مراکزی معرفی کردند که توسط کابینه "میشل دبره" هدایت میشود (۶)

در آن روزگار چه میبایست کرد؟ آیا می بایست با استناد به منزه‌طلبی ما بعد الطبیعی یکی از اصول، قبل از هرچیز به این اعلامیه توسل جست و گفته میشد که "ارتش باید تسلیم افراد غیرنظامی شود" و افراد لشگری از افراد کشوری تبعیت کنند؟

اگر با بهنگام تفوق جبهه آزادیبخش ملی بر ارتش آزادیبخش ملی اعلام میشد، کار خطرناکی صورت گرفته بود، نتیجه این عجله در افتادن به باتلاق و لجن‌زار خدعه و نیرنگ جنبش ملی الجزایر بود و طرفداران جیش التحریر را فراری میداد.

---

(۶) در گزارشی که به سرهنگ کستانت رئیس دفتر نظامی سوستل (حاکم الجزایر) داده شد، خلیفه بن عمار را یکی از ماموران ورلیک WORLYK رئیس امنیت عمومی معرفی کرد مانند. خلیفه از سال ۱۹۴۳ ببعد برای این اداره کار میکرده است، سند مذکور را جبهه آزادیبخش ملی بدست آورده است این سند حاوی تحقیقاتی درباره "مراکز چریکی الجزایر در سال ۱۹۵۵ میباشد و توسط یکی از کارمندان وزارت کشور فرانسه انجام یافته

جبهه اینکار را نکرد، و بعکس از این توجه هیجان آمیز و پر عاطفه و نجیبانه و بی چون وچرای خلق الجزایر استفاده کرد و آن را خمیرمایه "سیاسی مساعدی جهت توسعه و گسترش و هم سازی و هم آهنگی انقلاب غیرقابل تقسیم تلقی کرد.

خلاصه آنکه عملیاتی که برضد اغتشاش و آشفتگی و گل آلود کردن آب بود در سه مرحله صورت پذیرفت:

۱ــ در فرانسه پرده از روی کلاهبرداری دو جانبه "جنبش ملی الجزائر برداشته شد یعنی از مهاجران الجزائری مقیم فرانسه درخواست شد وجوه کمکی خود را به دهکده های مسقط الرأس خود و خصوصاً به قبائلی بفرستند زیرا در آنجا ارتش آزادیبخش ملی مستقیماً میتوانست این وجوه را دریافت کند و در نتیجه گردآوری کنندگان پول که جزو جنبش ملی الجزائر بودند و نمیتوانستند رسیدی از ارتش آزادیبخش ملی به طرف بدهند دزد و دروغگو و خرابکار و خائن شناخته میشدند.

البته این تاکتیک موجب شد که فعالیت جبهه "آزادیبخش ملی در فرانسه موقتاً دچار اشکال شود، اما روشنگری متعاقب آن که به یاری وفاداری خلق به ارتش آزادیبخش ملی و نظارت منظم و دقیق همین خلق بر جنبش ملی الجزائر (که تا این زمان در فرانسه اکثریت داشت) به عمل آمد. کار سازماندهی و کادربندی وعمل مسلحانه را آسان نمود و از جبهه "آزادیبخش ملی در خارج از الجزائر قدرتی ساخت که نماینده "الجزائر تلقی گردید.

۲ــ از میان بردن کامل جایگاههای چریکی مصنوعی وخائنانه در محل یعنی در الجزائر، ارتش آزادیبخش جنود قلابی مستقر در دهکده های العریشه را محاصره نمود و تفنگ های جنگی فرانسه را تصاحب

کرد، وازآن پس نیز هیچگاه از کار بهم‌زدن خدعه‌های جنگی وانواع مختلف توطئه های پلیسی ونظامی (از قبیل عملیات "مرغ آبی" و ماجرای "ژنرال بلونیس" و جریان "سرهنگ" کوبوس و دیگران) غافل نماند.

۳ــ استفاده از موقعیت خانوادگی ویا وابستگیهای شخصی رهبران جنبش ملی الجزائر رامنتفی ساخت، بدین ترتیب که معروفترین روسای جنگی رسماً وعلناً به امضای اعلامیه هائی پرداختند که در آن فعالان و مبارزان جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی را در داخل ارتش آزادیبخش مورد تائید قراردادند و مسالی گری رابعنوان دشمنی رسواکردند که در خدمت دشمن استعمارگراست.

اگر بدیده‌ٔ تحقیق بنگریم میبینیم که عامل سیاسی هیچگاه نادیده انگاشته نشده است، حتی هنگامیکه عمل جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی ظاهراً به نظر حزب کمونیست الجزائر غیر منطقی میآمده است حزبی که درغوغا وجنجال آن روزگار اطلاعاتش غیر کامل بوده است.

البته بعدها به یمن کار سیاسی وسیع و دقیق و وسواس آمیز ما همه چیز کاملاً روشن و واضح گردید، وهمه چیز در جای خودش قرار گرفت. شعاری که جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی را به عنوان "سخنگوی اصیل ارتش آزادیبخش ملی" مشخص میساخت به طور نهائی با شعار اساسی ای عوض شدکه اعلام میداشت "جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی سخنگوی اصیل و منحصر بفرد خلق الجزائر است".

آری کمال مطلق مخصوص خداست و در این جهان نسبی وجود خارجی ندارد، معذلك ما خواستار حداقل پرهیزکاری فکری وعقلانی در قضاوت هستیم و میگوئیم که در میزان الحسنات جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی

بستانکاراست.

برای آنکه یك قضاوت ارزشی صحیح وعادلانه باشد، قضاوت مذکوربایستی گزارشگراین واقعیت باشدکه هفت سال پیش یعنی درآغاز نخستین عصیان، ۵۰۰ تفنگ شکاری با ۱۰۰،۰۰۰ اسلحهٔ آخرین مدل، یعنی یك دربرابر دویست مقابله کرده‌اند!

ارتش آزادیبخش ملی قدرتمندترین ارتش مدرنی راکه دریك جنگ استعماری درگیرشده است، یعنی یك میلیون آدمیزاده رابه شکست کشاند. فرانسوا بیو François BILLOUX وزیر سابق دفاع ملی در مجمع اکس آن پرووانس AIX EN PROVENCE (۲۹ دسامبر ۱۹۶۰) لوحه مقایسه‌ای نظرگیری رابدست میدهد و میگوید:

"درالجزایر یك سرباز یا پاسبان برای ده نفر ویك مرد جنگی برای سه یاچهار فرد بالغ وجود دارد. اگر قرار بود آلمانی ها باتوجه بهمین نرخ عمل کنند ۰۰۰۰ برای اشغال فرانسه چهارمیلیون آلمانی لازم بود و نیز میبایست شش میلیون فرانسوی در اردوگاهها گردآوری میشدند"!

چه باید کرد که در زمینه‌های دیگر حتی مقایسه ناممکن است. آخر در ۱۹۴۰ نیروی هوائی هیتلر که دشمن فرانسه بود فقط بهدفهای نظامی حمله میکرد و ازاین بابت خود را "منظم و اصولی" نشان میداد، بطوریکه غالباً ویران شدن شهرهای کارگری نزدیك ایستگاههای راه‌آهن نتیجه بد عمل کردن بمب افکن های خود متفقین بود، اما نیروی هوائی فرانسه که دربرابر نیروی هوائی آلمان نبود، درالجزایر زنجیر پاره کرده و بدون حضور رقیب و برروی هرآنچه روی زمین می‌جنبد ازانسان وحیوان بمب میریزد واگر دهکدها ازمیان میروند، بدرك!

اما در این مبارزه نامساوی ، با فتوحات غیرعادی برمیخوریم ولی همه‌کس به مبارزه قدرتها در ماجرای مقاومت های تـــوده ای اسپانیا و روسیه و فرانسه آگاه است . این مبارزه ، مبارزه آدمیزاده و تانك است . باید بیاد داشت که بهنگام آزادی پاریس ، یك الجزایری سروان محمد دو عرابه جنگی نازی را به آتش کشید .

و در الجزایر نبرد جنود با هواپیما بود .

" تك خال نیروی هوائی فرانسه کلوسترمن CLOSTERMANN تصریح میکند که در ۱۹۵۷ هرماه پنجاه هواپیما آسیب دیده و در ژانویه ۱۹۵۸ هشتاد و پنج و در فوریه ۱۱۶ فروند هواپیما صدمه دیده ماند(۷) این ارقام تا هنگام انتشار آن توسط کلوسترمن ، مخفی نگهداشته شـــده بودند . تعداد هواپیماهای صدمه دیده عدم تناسب عجیب و غریـــب میان نیروی مادی امپریالیستی و مقاومت میهنی را نشان میدهد ، ارتش فرانسه همواره عملیات خود را متکی به :

" وسائلی خارق العاده میکند و خصوصاً متکی به " پوشـــــش هوائی است ، در این عملیات یك هواپیما و یا بیشتر برای هر فـــلاقـــا (پارتیزانهای الجزایری) در میدان نبرد است " (۸)

بلی انقلاب الجزایر همچون افسانه‌ای از سنخ افسانه‌های مربوط به علوم تصوری و تخیلی است ، زیرا کمتر در عالم واقع میتوان تصور کرد کـه

---

(۷) Pierre CLOSTERMANN "APPUIE - FEU SUR L'OUED HAILLA", FLAMMARION, PARI I960, PAGE I8I.

(۸) نوول کرتیك . NOUVELLE CRITIQUE ، ص ۱۰

یك سرباز فرانسوی برای مقابله با سه یا چهار فرد بالغ الجزایری بسیج شده و برای هر مجاهد یك هواپیما به میدان آمده باشد .

و هفت سال جنگ بیرحمانه یك میلیون کشته دارد و دو میلیـــون " گردآورده " پشت میله‌ها و سیم های خاردار .

و یك انقلاب است که یك نفس به کار خود ادامه میدهد و حتـــی بهتر از پیش جلو میرود ، و نیروی نظامی اش پی در پی غنی میشود ، و همواره رو به پیشرفت است ، و روز بروز کیفیت تجهیزات مدرن این ارتش بـــا هوش و ذکاوت فنی افراد آتشبارها و متخصصان و خلبانهای آینده مـــا (که از هم اکنون در خارجه تعلیم یافته اند) بیشتر هماهنگ میشود .

جبهه آزادیبخش ملی نشان داده است که میتواند با ظرافـــت و مهارت ، اندیشه و عمل راهمعنان سازد و سیاست و نظامی گـــری را تلفیق کند و یك انقلاب پیچیده را ختم به خیر نماید ، و آن را در آن واحد هم از غفلت و بی احتیاطی رمانتیك و هم از جمود جزمی (دگماتیك) محفوظ بدارد .

آیا همه اینها پخته و ساخته دست اتفاق است ؟ همانطور کـــه میگویند الزهار ، یا بخت و اقبال " در باغ مرکبات پیدا میشود " ؟ (۹)

اما نه بنظر میرسد که عقل سلیم مردم ما جنبش خـــود جـــوش غیرمنطقی را محکوم میکند ، و بعکس با واقعیت علمی جهانی نزدیك میشود که :

" لا حَرَكَةَ الثوريه بدونِ النظرية الثورية " .

" جنبش انقلابی بدون نظریه انقلابی ممکن نیست " .

---

(۹) اساس این ضرب المثل عربی ، لغت الزهار است که دارای دو معنی " گلهای درخت پرتقال و اتفاق مساعد " است .

خصوصاً هنگامیکه نظریه انقلابی است که با شکل وشمایلی عجیب آغاز میشود و با موفقیت تقریباغیرقابل فهمی پایان می پذیرد ·

آیا همه آنچه کسیکوئیسم لا فرنی و گزافگوئی و یا نتیجه شنگولی زاده افتخار است ؟ نه · ما ازاین زشتی و شناعت پست و حقیر بدوریم ، هر چند که ممکن است این گونه طرز عمل را برما ببخشایند و حتی بشروع بدانند ، لیکن عقل سلیم توده ای و خلقی ما که همزاد خلق است ، ما را ازاینکار حفظ میکند ، به حشمت و فروتنی متمایلمان میسازد و با صدائی آرام و خفیف در گوش ما میگوید :

" تنها مرد پست و حقیر در باتلاق غرور و نخوت فرومیرود "

رشته سخن را بدست یك خارجی میدهیم تا حاصل این گفتار را بیان کند ، نظروی ارزش و اعتبار قضیه ای را دارد که درباب آن حکم نهائی صادر شده ماست ، هرچند که ممکن است این نظر به چشم طوطی هجرت کرده ما ازالجزایر (یعنی نماینده محزب کمونیست الجزایر) یک جانبداری مفرط و تحسین آمیز از جبهه آزادیبخش ملی باشد !

" شورش الجزایر تنها جنبش واقعی انقلابی قاره افریقا ست .... ارتش جبهه آزادیبخش ملی و کادر رهبری آن یکی از وسائلی است که در افریقا همتا ندارد "

" الجزایرکار را ازهیچ شروع کرده و پس از مبارزه ای تقریباً باورنکردنی ، استقلال خویش را بکف آورده است ، و تنها حماسه " راه پیمائی دراز " چین است که ازجنبه تاریخی و عملیات و اقدامات شورشی ، پهنه کار وی را درمی نوردد "

فصل هشتم

درباره اقلیت اروپائی

ابوالعلاء معری فیلسوف شهیر شرق عمرخود را در این راه مصروف داشت که جنس بشر را به فروتنی ومیانه روی دعوت کند · طه حسین نویسنده مصری میگوید که وی در آثار خود به سرزنش این موجود دوپای متکبر پرداخته است و مینویسد :

" زنبورعسل ، عسل را به خاطرانسان تولید نمیکند واصلاً به هنگام تولید در اندیشهٔ آدمیزاده نیست ، وی این عسل را به خاطر خود تولید میکند زیرا چاره دیگری جز تولید ندارد " (۱)

ما نیز در الجزایر ضرب المثلی داریم که میگوید :

" بن آدم خال الراس " " آدمیزاده دارای سری گند و سیاه است " ، یعنی تیرگیها و تاریکی های هفت گناه را با خود همراه دارد که مسلما سرسلسله آنها تکبر است ·

همین تکبر و خودپسندی خصلت مشخص مخالف خوان دوراز وطن و حاشیه نشین ماست · این گستاخ مخالف خوان در کار تاریخ انقلاب ما حقه بازی میکند و چنان عمل مینماید که گوئی فکروذکر ما بمنظور پیروزی انقلاب سد راه تاریخ و تحریر این تاریخ است ·

(۱) منقول در : خصام والنقد ، بیروت ۱۹۵۵ ص ٦۰

باید گفت که "اَلاُمُورُ مَرهُونَةٌ بِاَوقاتِها" هرکار را وقتی و زمانی معین است .

مجاهدین با قلب پاک و صاف خود و با پایداری و پایمردی خویش دسته گل انقلاب را بکف آورده‌اند ، و میکوشند که عصاره وشیره آنرا که آزادی است از دل آن بیرون کشند . هفت سال تمام است که مجاهدان مازنبور زهردار استعمار را به مسخره گرفته اند ، استعماری که باکمک دو رژیم و چهار فرمانده کل و هفت دولت * به میدان وی آمده است .

اما مجاهدان نظیر زنبور عسلی که بدان اشارت شد در اندیشه مشرکان ، این "خداسازان" دوران معاصر نیستند و خود را مشغول آدمیانی نمیکنند که مدعی حکمرانی بر خزائن تند بادهایند و سرنوشت آزاد کنندگان "برالجزایر" را بدست دارند .

پالایشگری تمامی سرزمین الجزایر و از جمله صحرا در حال اتمام است . خلق ما در طول تاریخ بدبختی ایام را تحمل کرده و همواره کوشیده است برنامه "اِضطِهادُ القَومی" یا "سرکوبی و فشار ملی" استعمارگران را در هم بریزد و ماموران خرد کردن ملت الجزایر را در هم بشکند .

این بار آخر ، شورش ما صورت انقلاب را به خود گرفته است ، انقلابی که مردم الجزایر را به جانب فروغ استقلال و آزادی هدایت میکند

(*) مقصود از دو رژیم ، جمهوری های چهارم و پنجم فرانسه و چهار فرمانده کل ، فرماندهان ارتش فرانسه در الجزایر و هفت دولت یا حکومت هفت کابینه‌ای است که در دوران جنگ الجزایر در فرانسه بر سر کار آمده اند .

آری خون پاک شهدای ما بیهوده بزمین نریخته است .

استقلال و حاکمیت داخلی و خارجی دولت آزاد آینده برسمیت شناخته شده است ، اما این استقلال و حاکمیت و آزادی ، همان قرار و مدار مسخره‌ای نیست که گی موله نخست وزیر سوسیالیست فرانسه به ما پیشنهاد میکرد و میخواست که ما را در میهنمان اسیر بردگانی "آزاد" بسازد .

"گروه ایالات فرانسه" که در فصول پیش از آن سخن گفتیم همان اسطوره روی پوشیده" همرنگی و تشبه امپریالیستی بود . این شکل نیز با خشونتی تمام عیار ، نفی کننده" جوهره" جغرافیای طبیعی و انسانی و سیاسی و تاریخی سرزمین ما بود . اما از این پس فرمول و قرار بالا ، لاشه" مرده‌ای است که فقط یادآور طرز تفکر حقوقی غاصبان سرزمین ماست .

میهن ما آزاد میشود و شهروندانش بدون تمایز در اصل و نسب آزاد میگردند و گردنهای ما که به یوغ بردگی بسته بود آزاد خواهد شد :

الحمد لله الحسنی

این نغمهٔ سرور و خرمی و شادی میهن‌دوستان الجزایری است ، نغمهٔ خوشدلی و خوشحالی درونی میهن‌دوستانی است که ممکن است مذاهب مختلف داشته باشند ، اما خدا را حمد میکنند و فجر تازه‌ای را سلام میگویند که برتریگری بی عدالتی نژادپرستان و تبعیض و جنایت بارگی آنان خاتمه میدهد .

آیا حق نداریم که از ماجرای الجزایر برخود ببالیم ، ماجرائی که همه" عالمیان درباره" اهمیت آن ، هم به اعتبار امر واقع و هم به اعتبار ارزش ابداعی و نوآورانه اش همداستانند ؟

ما دنیای باندونگ * را غنا بخشیده‌ایم ، دنیای نوی‌راغنا بخشیده‌ایم که از آن خلقهای گریخته از جهنم امپریالیست هاست . علاوه براین ما دراستعمارزدائی ، مرحله تازه‌تر و نوتری راپشت سر میگذاریم ، ما به عصر حکومت اربابان غربی و اروپائی پایان‌می بخشیم .

اکنون دیگردوران حکومت متنفذان اروپائی بپایان میرسد ، حکومتی کمبهتنی برحقوق خدائی ادعائی غیرمسلمانان بود . آری‌ما آخرین دژ حکمروائی اربابان برده‌دار و آغل بردگان سفید و گلههای بندگان عصرجدید را ویران میکنیم .

ما پرده فریب " رسالت متمدن‌کننده " استعمار فرانسه را میدریم و بهمه میفهمانیم که این دموکراسی امپریالیستی نظیردموکراسی اشرافی عهد عتیق غیرعادلانه و به ناحق است . این دموکراسی غربی عدم‌تساوی سیاسی رازیر پرده‌ای از دروغ‌تساوی اخلاقی و یا شبه‌حقوقی پنهان میکند . این دموکراسی نوءفرانسویان راازلحاظ سیاسی واقتصادی بر دیگران تسلط می بخشد ، ودراینکارا همیت‌عددی آنهارادرنظر نمیگیرد ، بدین معنی که حقوق یك اروپائی شهروندرا برابر دوازده مسلمان رعیت میداند ، ومعتقداست که حق‌رای یك اروپائی مساوی با حق رای دوازده مسلمان رعیت است .

دراین اوضاع واحوال ، برای‌نخستین بارکشوری به مرحله استقلال میرسد که قسمتی از جمعیتش‌اصل و نسب اروپائی دارند، این قسمت از جمعیت تعدادشان زیاداست و از لحاظ جغرافیائی نیزدر

(*) یکی ازشهرهای‌اندونزی ، محل‌کنفرانس‌کشورهای‌آسیائی و افریقائی درسال ۱۹۵۵ ، این‌کنفرانس‌بنام‌کنفرانس‌باندونگ معروف است

مناطق مختلف کشورمتفرقند . این کشور بااستقلال خود باردیگرحقیقت ریاضی اعدادرا بازمی‌یابد ، یعنی دیگر رای یك شهروند مسیحی برابر با رای چندین شهروندغیرمسیحی نخواهد بود ، بلکه یك الجزایری یك الجزایری محسوب میگردد و دیگراصل‌ونسب و مذهب و زبان مادریاش‌برای تعیین حق‌رایش بحساب نخواهدآمد .

و درست برای‌اولین باراست که یك کلنی " اروپائی " از زیر بار سلطه خارجی آزاد میشود و سلطه و تفوق سیاسی رابه اکثریت بومی میدهد .

وقتی که حاکمیت متعلق به‌اکثریت خلق‌گردید ، دموکراسی محل و موقع واقعی خود رابدست میاورد . برای برخی ازمردم این‌دنیاکه سخت دررقید و بندعدم‌تساوی افرادانسانی اند ، دموکراسی ما ، یک عالم وارونه‌است . آخربه عقیده این دسته ازمردم تن‌دادن خلائق اروپائی به حکومت مردان سیاسی ای‌که بال‌وپر حمایت گر تمدن‌مسیحی آنهارا ناز و نوازش‌نکرده است ، کناره‌گیری ازمسوولیت است و اجازه دادن باین چنین نوع‌حکومتی شرم آوراست !

نکته قابل توجه اینست که تااین زمان کلن‌هائی که برانبوه سیاهان یازردها سلطه داشته‌اند پس‌ازاستعمارزدائی به‌آسانی بسمیهن اصلی‌خود بازگشته‌اند .

آیادرگذشته میشد تصورکرد که کانادای مستقلی وجود داشته باشد و اسکیموها وسرخ‌پوستان به اداره‌اش‌بپردازند ؟ ویا میشود تصورکرد که درافریقای جنوبی حکومت پره‌توریا * بدست غیرسفیدها

(*) PRETORIA مقرحکومت ، جمهوری افریقای‌جنوبی

یعنی بانتوها BANTOUS و زولوها ZOULOUS وهندیها بیفتد ؟

اما در الجزایر به نظرما هیچ مطلبی طبیعی تر از آن نیست که بقول اروپائی ها ، ما بومیان به اداره کشورخود بپردازیم .

زیرا این امر ، امری است که به بهترین وجه با مشرب اصالت انسان اسلامی موافق می افتد . اسلام در جامعه عتیق باب عصر تازه‌ای را مفتوح ساخت ، برای نخستین بار قرآن به دولت و فرد فرد مومنان توصیه میکند که به " عتق رقاب یا آزاد کردن گردن‌ها " از یوغ بردگی بپردازند و این دستوریك انقلاب است . این امر که بردگان و اسیران جنگی آزاد گردند یك تکلیف دائمی است ، این امر نه در یهودیت ونه در مسیحیت وجود دارد ومقصود از بردگان و اسیران جنگی کسانی است که توسط دشمن از میان ساکنان و یا جنگجویان اعم از مسلمان یا غیر مسلمان گرفته شده‌اند .

در اسلام نژاد پرستی وجود ندارد ، سفید قرشی بر سیاه حبشی تفوق ندارد واین است راز شیوع خود جوش وقبول مذهبی که به حق وحقیقت برادرانه است آری :

" تساوی میان برده‌ای که آزاد شده وآنکه از پیش آزاد بوده "
" است موجب گردیده است که در میان مسلمانان سلسله‌های "
" متعددی ازحکمرانان و پادشاهان تازه آزاد شده تشکیل "
" گردد مثلاً : سلسله مملوك ها در مصر وغلامان در هند " (۲)

---

(۲) قرآن ، یادداشت ذیل آیه ۱۵ " آیه عتق " سوره بلد ، ترجمه حمیدالله به زبان فرانسوی .

در تاریخ اسلامی ما همزیستی مسالمت آمیز افراد در دنیای اسلامی یك واقعیت بود ماست . عمر خلیفه دوم مسلمین شاکیان مسیحی را در مسجد کعبه پذیرفته و مطابق تصریحی که شده ، پذیرش مذکور به هنگام خواندن خطبه نماز جمعه بوده است .

البته میدانیم که خواهند گفت بازهم به تاریخ گذشته حواله میدهیم ، نه خیر چنین نیست ، تنها مقصود ما اینست که به انتقاد کنندگان ایراد گیر کمك کنیم تا تاریخ غمبار و تاثرانگیز امروز و تاریخ برادرانه و مسالمت آمیز فردا را بخوبی فهم کنند .

آری ، استعمارگران ما الجزایری‌ها را نمی شناخته‌اند و با احساسات واقعی ما آشنا نبوده‌اند ، اینان فقط دلخوش بوده‌اند که ما را تحقیر و استثمار کنند . از هفت سال پیش باینطرف ، یعنی از هنگامی هم که متوجه شده‌اند استثمار ما ناممکن است رضایت داده‌اند ما را خوار و خفیف کنند و از صفحه روزگار بردارند .

یکی از مورخان انگلیسی به حرص و آز وحشتناك اجداد حاکمان امروز فرانسوی اشارت میکند و مینویسد :

" فیلیپ (لوبل) اگر میتوانست بدون کشتن معبدیان اموالشان را تصرف کند ، از سرخون آنها در می گذشت ، اما وی بدون سوزاندن زنبوران عسل نمیتوانست عسل‌ها را از کندو بدر آورد " (۳)

همین پادشاه فرانسه یهودیان را (قبل از نفی بلد وضبط

---

(۳) این مطلب را مارسل لوبه Marcel LOBET در " تاریخ اسرار آمیز وغم انگیز معبدیان " نقل کرده ماست ، ناشر کتاب SOLED ، لیژ ، ۱۹۴۴ ، ص ۲۳۱

اموال آنها) ناگزیر ساخت گردن‌بند یا ستاره زرد رنگ بخود بیاویزند و بدین‌مناسبت حافظ پاکی و ایمان لقب گرفت !

در این محیط و جو فکری مسلماً مساله ازدواج با یك یهودی یا یهودیه اصلاً مطرح نمیشد ، زیرا در این محیط چنین‌کاری جنایت برضد طبیعت تلقی میگردید و مثل آن بود که کسی به‌کار شگفت و باورنکردنی آمیزش با حیوان بپردازد .

اگر فرانسه در قرون وسطی همچنان غرقه در لجنزار تباهی و فساد وجدان جمعی بود ، برعکس افریقای شمالی ازاین بابت گرفتار تعصب مسیحی نبود .

بلی اسلام آزادمنش است و در سوره مائده موقعیت زوجینی را که دو مذهب متفاوت دارند با ظرافت و اخلاقی بی نظیر توصیف میکند . قرآن با توجهی که به پارسائی و نفی رفتارهای سلطه آمیز فرهنگ هائی نظیر فرهنگ غربی مینماید * پیشرو تر از روابط زناشوئی قرن بیستم است :

" الیومَ احِلَّ لکم الطیباتُ .... وَالمُحصناتُ مِنَ المُؤمناتِ وَالمُحصِناتُ مِنَ الَّذینَ اوتوا الکِتابَ مِنْ قَبلِکُمْ اِذا آتَیتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ مُحصِنینَ غَیرَ مُسافِحینَ وَلا مُتَّخِذی اَخدانٍ " (۴)

" اکنون چیزهای پاکیزه برشما حلال شد ..... و زنان پارسای مومن و زنان پارسا از زمره آنهائی که پیش از شما کتاب داشتند

(*) در این باره رجوع کنید بصص ۵ ــ ۲۷۴ : بحث مربوط بمروحیه فرانسویان در ازدواج با الجزائریان که‌شاهد مدعای مولف است .

(۴) قسمتی از آیه ۵ ، سوره مائده

برشما حلالند ، چنانچه مهرشان را بایشان بدهید و بپارسائی (باآنها ازدواج کنید) نه آنکه بازناکاری و رفیق‌گیری (با ایشان درآمیزید) ".

آری ، این نزد دیگران است و نه پیش ما که بایستی کوشید و نکات ناسازگار با مقتضیات عصر و عناصر ناهمزمان را از گوشه و کنار و زیر و بالای زندگی اجتماعی و اعتقادات بیرون آورد و وحشی‌گری نژادی و مذهبی را کشف کرد .

از چهار قرن پیش به‌مسلمانان اجازه داده شده است (که صرفنظر از بیرق مملکت و رنگ پوست خود) براساس شریعت قرآنی با یك یهودیه یا زن مسیحی عقد ازدواج مشروع منعقد سازند ، و زوجه آنها نیز میتواند مذهب خود را نگهدارد و آزادانه بدان عمل کند .

اگر این وضعیت خانوادگی و زواجی هم در ازمنه گذشته و هم امروز با وضع قانونی زن در بسیاری از کشورهای اروپائی سنجیده شود ، مسلم میگردد که این وضعیت نه‌تنها بهیچوجه واپس‌مانده نیست بلکه بعکس حاوی پیشرفتی اصیل و حتی بالاتر از مقررات قانونی فرانسه کنونی است .

در همین دوره ما نیز ، وقتی یك زن فرانسوی مطابق مقررات شریعت اسلامی و دین قرآنی ازدواج میکند ، شخصیت حقوقی اش کامل میشود و حق پیدا میکند که مستقلاً و بدون قیمومت شوهر خود در اموال خویش تصرف کند .

بدون آنکه وسوسه انشاد قصیده‌های غراء در مدح رفاقت و پیوستگی همیشگی میان مسلمانان و غیرمسلمانان به تب وتاب مان انداخته باشد میتوانیم گفت که اختلاط نژادها در الجزایر موجب افزایش زیبائی و صلابت و پرمایگی و اصالت ملت الجزایر گردیده است .

اما دیگر این رفاقت و پیوستگی عملاً در محدوده " یك رژیم استعماری

نژاد پرست و غیرانسانی قابل تحقق نیست . بی شک ، در الجزایر باصطلاح "فرانسوی" مجموعه قوانین ناپلئون نظیرقوانین نژادی دیگر، ازجدائی همه‌جانبه" نژادهای سفید وسیاه وسرخ و زرد و یا تبعیض مذهبی ـ صیونیستی سخن‌بمیان نمی آورد ، امادرعمل مجموعه‌قوانین مخصوص‌بومیان ، براساس عدم‌تساوی سیاسی واقتصادی و فرهنگی ومذهبی ونژادی تدوین شده بود ودرشکلی خشونت بار و ریاکارانه همان جداره‌سازی نژادی‌رازنده میکرد .

دراین الجزایر باصطلاح "فرانسوی" وقتی هرکسی ازموانع گذر مینمود تازه رازدواج مختلط باروحیه‌ای روبرومیشد که براساس آن باید گوسفندوار و بی چون‌وچرا ازآداب و رسوم اقلیت ممتاز اروپائی پیروی میکرد .

بدبخت زن الجزایری بااصل ونسب اروپائی ویابامذهب یهودی کمجرات میکرد و بایك الجزایری استعمارزده ازدواج مینمود ، حتی هنگامیکه مرد الجزایری استعمارزده پزشك و یاکارمند ویابورژوامی بود ازدواج مذکورصلتی ناجور وغیرقابل‌قبول تلقی میشد ، زیرا "یك عرب یك عرب است ، ولوآنکه بن‌داود فرمانده باشد !"

وقتی باتمام این حرفهاازدواج سرمیگرفت وقوام ودوام مییافت زنی که نسبت به طرزتفکرفرانسویان افریقانشین ، سرکشی کرده بود توسط هم‌مذهبان ومحیط و محله‌سابقش مطرود میگردید و از وی دوری میشد .

شاید گفته شود که باعبوراز مدیترانه و رسیدن به اروپا استعمارزده الجزایری احساس آزادی بیشترمیکند وراحت ترنفس میکشد ، اماافسوس‌که احساسات متعفن ضد عربی فرانسه رانیز

دربرگرفته است .

حتی مردمانی خوب و پاك و" مخالف سرسخت نژاد پرستی" نیز وقتی پای مصاحبه تلویزیونی میرسند ، بناگهان درمی یابند که خودشان هم‌حاضرنیستند" دختران خویش‌رابه یك سیاه‌سوخته شوهر دهند" . یك عمله پاریسی بی آنکه تعجب و ناراحتی کسی رابرانگیزد دربرابردادگاه شهادت داد و به تاکید گفت که" ازپذیرائی اطفال یك عرب (راتون) * یعنی نوه‌های خود ، درخانه خویش امتناع دارد" .

درتحقیقی که‌راجع به" محله عربهای" الجزایری پاریس (دوتامحله) بعمل آمده ، زندگی الجزائریان باوضع زندگی یهودیان ورشو(درزمان اشغال نازیها) قابل‌مقایسه تلقی گردیده است ، دراین تحقیق سخنانی ازیك نفی‌بلد شده به‌شرح زیروجود دارد .

" قبلاً اقل‌برای زنان امیدی وجود داشت ، اما اکنون این امید نیز قطع شده است ، زنان نیزمیترسند ، حتی بایك زن‌فرانسوی‌هم که همراه یك الجزایری باشد بدرفتاری میشود ، دیگرهیچ امیدی وجود ندارد که یك زن‌فرانسوی مارادوست بدارد وبماتوجه‌کند"(۵)

مارگریت دورا Marguerite DURAS رپرتاژ وحشتناك و صادقانه خود رابابرگردان یك آهنگ غریبانه که‌دریبغوله‌های پاریس واطراف آن خوانده میشود ، کامل کرده است ، این برگردان بقرار زیراست :

(*) راتون RATON نوعی موش‌است وفرانسویان‌نژادپرست بعنوان‌تحقیر اعراب رابدین عنوان خطاب میکنند .

(۵) فرانس ابسرواتور ، پاریس ۹ نوامبر ۱۹۶۱

«ای هوس فریبنده از تو کینه بدل دارم
زیرا دنبال یک زن اروپائی راه افتاده‌ای
و خلخال (۶) ردیف را ترک کرده‌ای».

درست در همین هنگام مطبوعات پاریس از نژادپرستی صیونیستی ضد عرب نیز پرده برگرفته‌اند، بدین معنی که خبر داده‌اند «دولت اسرائیل طفلی را از مادر یهودی‌اش گرفته و در اختیار سازمان تعاون عمومی قرار داده و پدر مسلمان وی را بزندان افکنده است، هیچ یک از دو طرف یعنی زن و مرد نمی‌خواهند از ایمان خود دست بردارند».

حالا ایها الناس ببینید که چگونه تعصب در یک مملکت «مدرن» پادشاهی میکند.

بقول مجله فرانس ابسرواتور (۹ نوامبر ۱۹۶۱):

«در اسرائیل ازدواج مختلط ناممکن است، اطفالی که از پدر یهودی و مادر مسیحی (که از یهودی شدن اباء دارد) بدنیا میآیند مطابق عبارت قانون ربانی (یهودی) نه یهودی‌اند و نه مشروعند».

ما که نمیدانیم چه باید گفت، آیا این مطلب تصادفی است و یا یک واقعه احترازناپذیر است که دو صورت مجلس حزن انگیز و بیدادگرانه ازدادگاههای پاریس و تل آویو در یک شماره فرانس ابسرواتور (چاپ پاریس) درج شده است، دو صورت مجلسی که ما آنها را در اینجا به نظر خوانندگان رسانده‌ایم؟

---

(۶) خلخال حلقه زرین یا سیمینی پهن و یا باریکی است که زینت بخش مچ پای زنان عرب است، زنان خلخال‌ها را به مثال دختران کوه صهیون (بقول عهد عتیق: کتاب اشعیا فصل ۳ آیه ۱۶) در ضمن آنکه «با قدمهای آهسته و کوتاه» راه میروند، بحرکت میآورند.

آری، شقاقلوس فاشیسم آرام آرام خلق فرانسه را نیز مبتلا کرده است. همزمان با بسط ید پلیس و شکنجه و آزار بی حد و حصر الجزایریان توسط وی، پاریس بر بدن خود جراحتی شرم انگیز را کشف کرد.

چه باید کرد هفت سال لازم بود، و فریاد شرم تاخیرآمیز حزب سوسیالیست S. F. I. O و پوپولر ضرورت داشت تا آنکه فرانسوا موریاک از این وحشت درمانده و گیج شود و در مجله «فیگارو» ادبی بنویسد:

«پلیس‌ها به جنگجویان نبردی ریاکارانه و بی رحمانه مبدل شده‌اند. دیگر در اینجا آنچه وجود دارد و مطرح است یک جنگ نژادی است».

این مطلب موریاک تاکیدی غم انگیز در بردارد.

ولی ما ملقمه‌سازی و شوریدگی و آشفته‌کاری را رد میکنیم، زیرا اینکار شلوغ کاریها و رحم و شفقت های ریاکارانه را یکسان میکند، بنظر ما به همه این مطالب باید با دقت و رسیدگی کرد.

یک روزنامه فرانسوی مینویسد (۷):

«در روز ۱۶ نوامبر ژاک سالبر در روزنامه تلویزیونی ساعت ۸ بعد ازظهر خبر داد که دوازده تن خلبان ایتالیائی را در کنگو کشته و برودخانه افکنده‌اند، سپس ژاک سالبر با هیجانی آمیخته به نفرت اظهار تعجب کرد و گفت که: «متمدن شدن این کنگوئی ها مستلزم یک راه‌پیمائی طولانی است».

حالا ببینیم که فرانسویان چه میکنند؟ بلی باید این خبر را به

---

(۷) کانار آنشنه، ۲۲ نوامبر ۱۹۶۱

کوس‌ها رساندند تا متمدن‌ها قوت قلب پیدا کنند که :

" از رودخانه سن شصت نعش گرفته‌اند که همگی با غیظ "

" و غضب طناب پیچ شده بوده‌اند "

بلی بدین ترتیب است که نقاب از چهره‌ها فرومی افتد .

* * *

یک ضرب المثل عربی میگوید که " مرا زد و گریه کرد و برای شکایت به قاضی از من جلو افتاد " این ضرب المثل را میتوان در مورد ریاکاری مزدوران جنگی سرمایه‌داری و روزنامه‌نگاران و گویندگان و فیلسوفانش بکار برد ، ونیز از این ضرب المثل میتوان سود جست و ماکیاول مآبی دولت های امپریالیست را نشان داد .

بلی بنام مهربانی و رقت قلب انسانی ، این زالوی طفیلی ، شاخک های خود را بر تن و بدن قربانیان خود فرومیبرد .

در روزگار ما اخلاق بین المللی در حرف وسخن موارد نادرست و قبیح را در بر ندارد ، بعکس در حرف و روی کاغذ مساله "حمایت از اقلیت های نژادی و مبارزه با اقدامات و تصمیمات نژاد پرستانه و تبعیضات نژادی در متن قراردادهای سازمان ملل متحد درج شده است (از قبیل اعلامیه جهانی حقوق بشر ، قرارداد مجازات کشتارهای دستجمعی و ...) .

حتی میتوان گفت که خمیرمایه این اصول اساسی در تضمینات جامعه ملل نیز موجود بوده است .

اما در عمل این حمایت بین المللی از اقلیت های ملی که تحت فشار و سرکوبی بوده‌اند ، خصلت اخلاقی غیرجهانی و غیرشامل و

غیر عمومی دارد ، حمایت بین المللی یک طرفه است ، زیرا در صورت عمومیت ، باعشق بخود و منافع کشورهای بزرگ امپریالیست در تناقض قرار میگیرد .

از اصول پیشنهادی ویلسون رئیس جمهور امریکا ، پس از جنگ جهانی اول تنها اروپائی های غیرمسلمان بهره‌بردند ، ودر واقع این اصول فقط برای آنها خوب بود . در آن زمان اقلیت های آلمانی یا اقلیت هائی که در بالکان بودند از رژیم های اختصاصی وخود مختار بهره‌ور شدند ، اما سرزمین‌های استعمارزده‌ای (نظیر سوریه و لبنان و کامرون و توگو و ......) که تحت الحمایه و یا تحت قیمومت بودند ، از هیچگونه شرط وبند و تبصره‌ای برخوردار نشدند تا حصول آنها موجب خود مختاری یا استقلال شود .

در ۱۹۳۵ ایتالیا با همدستی ضمنی فرانسه وانگلیس خود را " حامی اسلام " معرفی کرد و حبشه نجاشی مسیحی را باردیگر به زیر سلطه استعماری درآورد . همچنین دولت فرانسه" غیرمذهبی (که نسبت به مذهب بیطرف بود) مساله" حمایت ازاقلیت های مسیحی را بصورت وسیله و ابزار برنامه فضای حیاتی ضد مسلمان و ضد اسلام خویش درآورد .

فرانسه برای " متمدن‌ساختن " اهالی شمال افریقا ، با سماجت و پافشاری ازاعمال منشور ملل متحد سر باززد . دولت فرانسه آنچنان سخاوتمندانه و بلند نظرانه درخوشبخت ساختن الجزائریان اصرار داشت که ملیت اعراب مسلمان را به اجبار درچهل میلیون مردم جمهوری فرانسه " غیرقابل تقسیم " ادغام نمود و بدین ترتیب ملت الجزایر از عرصه افریقا و بشریت طرد گردید .

حکومت های فرانسه اعم از چپ وراست ، همیشه خود را بر اساس یک حقوق الهی متولی وجدان جهانی تلقی میکنند و متخصصند که درهرجا حقوق بشر رعایت نمیشود (ولو یک مورد منفرد و تک افتاده و در هرگوشه این کرهٔ خاکی) افکار بین المللی را بحرکت درآورند ، منتهی شرطش آن است که پرچم فرشته رحمت یعنی پرچم فرانسه در این گوشه دنیا در اهتزاز نباشد .

میدانیم که اگربه یادآوری ماجرای غم انگیز نژادپرستانه منطقه زرالدا (در استان الجزیره) بپردازیم فرانسوی‌ها ناراحت میشوند ولی چه باید کرد واقعیت آنستکه در ۱۹۴۱ رژیم استعماری پتن ۲۹ جوان الجزایری را توقیف کرد و در یک زندان بی پنجره افکند و خفه نمود ، گناه این جوانان آن بود که تصویب نامه شهرداری را در مورد منع ورود به پلاژ " برای بومیها و سگ ها " رعایت نکرده بودند (در متن تصویب نامه بومیها و سگ ها را باهم ذکر کرده اند) .

پانزده سال بعد نیز ، یعنی در ۱۹۵۶ در همین زرالدا در محل اردوی معروف " استراحت " لژیون خارجی ، ماجرای تبعیض نژادی قدیمی جای خود را با شکارجرگه " متمدن کننده " که جدید تر بود عوض کرد . در این شکارجرگه جوانان الجزایری (یعنی شکارهای انسانی) را به دندانهای تیز سگهای پلیس سپردند ، سگهائی که متخصصان آدم خواره و خبرگان روانشناسی کشتار تحریکشان میکردند .

و بازلابد بی ادبی وبی نزاکتی است اگر ماجرای توده‌های اجساد اردوهای سیاه ارتش فرانسه را در ۱۹۵۶ و یا توده‌های اجساد اجاقهای آهکی هلیوپلیس HELIOPOLIS را در ۱۹۴۵ بخاطرها بازآوریم ؟

ولابد بی نزاکتی است اگر هتک عفت و عصمت زنان و زجر و شکنجه‌های نانجیبانه‌ای را که در حق جمیله‌ها بکار رفته است ، بازگو کنیم .

بلی ، کمیسیون ضعیف و عاجز حفاظت حقوق و آزادیهای فردی وجود دارد و بعنوان پوشش این جنایات رسمی بکار میرود .

واصلاً مگر میتوان در رشد وستی تمدن استعماری تردید کرد .

مگرنمی بینیم که این فرشته رحمت سرشار از عشق و محبت و بادست و دلبازی تمام درباره تخفیف رنجها و دردهای حیوانات زبان بسته و محروم از نعمت عقل قانون ومقررات وضع میکند .

آیا این کشور اروپائی که قانون معروف گرامون * یعنی نوعی قرارداد حقوق حیوانات را در حقوق داخلی خود وارد کرده است ، میتواند بدرسهای هرکسی که از راه میرسد گوش فرادهد و آنها را بپذیرد ؟

براستی در این شرائط که فرانسه از حیوانات حمایت میکند ، چگونه میتوان جرات به خرج داد و درباره حقوق و منافع الجزائریان به اعلامیه جهانی حقوق بشر استناد نمود . آخر بنظر این تمدن استعماری فرانسوی الجزائریان اشخاصی پست و حقیرند ، درست است که این مردم سخن میگویند اما از روح و جان عاری اند . این استدلال از این جهت درست است که می بینیم همین بشریت نجیب و شریف استعمارگر حتی جنگ گاو و خروس را هم تحت قرار و قاعده درآورده است ، و درباره درد و رنج بی سروصدای خرگوشهای

(*) GRAMMONT طراح قانون حمایت حیوانات اهلی است . قانونی که دراین باب بسال ۱۸۵۰ بتصویب مجلس فرانسه رسیده است بنام وی معروف است

آزمایشگاه نیزکه دراختیارتجربه های سادیک محققان" سفید پوش" قرارمیگیرند اظهارنگرانی میکند ، بنابراین اگربرای الجزائریان هم کوچکترین روح و روانی قائل بود لابد واکنش‌مثبتی نشان‌میداد !!

خوشبختانه نبوغ متمدن‌کننده استعمار میداند که چطور باید عمل کند تا شان واعتبارفرانسه رادرعالم‌بالا ببرد . فرانسه در تمدن سگ بازی نیزپیشاهنگ است و بهانواع و اقسام‌سگهامی رسد و آنچنان آنهاراتر و خشك میکنند که " جناب آنهافقط درلباس نایلونی حاضرمیشوند بعدازظهرهاچرتکی بزنند" همین‌اداو اطوار رالجزیره نیز هست البته دراین‌شهر سگ بازان جزو اشراف اروپائی هستند .

اقداماتی هم‌که به نفع صنف درازگوش‌بعمل‌آمده‌است ، گواه رحم‌وشفقت استعمارطرفدارحیوانات است ، مهرو محبت جامعه حمایت حیوانات موجب شده‌است که درجمعه‌بازار مزون کاره * و دوشنبه بازار بوفریق درمانگاههائی برای چارپایان بناشود . مایه رونق این جامعه مهرو محبت سنتی پیردخترانی است که متنفر از مرد مند و نیز توجه وعنایت یك کولی فرنگی " تابع الجزایرفرانسه" ومدافع ولگردان ودلالان محبت وافراطی هاست . نکته قابل‌توجه ماجرای افتتاح درمانگاههای چارپایان و جنبه بین‌المللی وسروصدای تشریفات رسمی افتتاح آن‌است ، درنتیجه اخبار این‌افتتاح معلوم‌شد که یك لیدی پیر باشتاب از لندن برای اینکارآمده است . درواقع اجرای این تشریفات فرصتی بسیارعالی بود تاازاحساس‌برادری‌انسان متمدن

(*) MAISON CARREE امروز بنام الحراش‌خوانده میشود و یکی از بخش‌های استان‌الجزیره است .

نسبت به برادران فروترش‌تجلیل‌وستایش‌شود و البته دراین قضیه فراموش‌نشدکه باعکس‌وتفصیلات و توسط سینما و رادیوبه اثبات یك مطلب مهم‌دیگرنیز پرداخته و روشن‌شود که حفظ سلطه‌استعمارمتمدن کننده ضرورت دارد ، چرا؟ برای آنکه بتوان به فلاحان " خشن‌وآدم نشو" یاد داد که‌چگونه باید یك حرّان یعنی- خرکوچك سرکش‌وچموش راراه بود ویاچگونه باید مطابق مقررات‌علمی قانون فرانسه یك جفت مرغ‌خانگی راازجائی به جائی نقل‌نمود !

منطق‌بالا معتقداست که ناظران بی‌گذشت واغماض‌وسخت‌گیر باید خفقان‌بگیرند زیرااین ناظران‌معتقد به اسطوره" وحشیان‌خوب وسالم‌و بی‌آلایش" اند ودراثبات این‌اعتقاد، تفوق‌اخلاقی‌حالت انسانی واحساس‌انسان‌دوستی‌مردم‌بدوی رادرمقابل‌لوحه شاعرانه ظاهری حیوان‌دوستی‌این متمدنهای‌قسی‌القلب قرارمیدهند .

آری ، فلسفه کورعرب کش‌ها چنین‌است

ضرب‌المثلی داریم‌که زبان ستایش‌میکند و قلب میکشد ، آیا این ضرب‌المثل بیان جامع‌الاطرافی از یك تمدن‌غیرعادی‌وشگفت انگیز نیست که گربه‌های سرگردان رامواظبت میکند ودختران‌باکرۀ الجزایری و جوان‌و معصوم‌و پاك راشکنجه مینماید .

لکن‌مااستعمارفرانسه رابافرانسوی یکی نمیگیریم ، اینکار را داستان اسرائیلی درحق‌آیشمن کرد ، یعنی نازی‌ها و آلمانی‌هارایکی شمرد و چنین گفت :

" درصورتیکه آلمانی‌هاخود برای‌ماجراجوئی تربیت وآماده
" نشده بودند ، هیتلر هیچگاه نمیتوانست به قدرت برسد
" وخود رادرعرصه" قدرت نگهدارد و اسب تازی کند و خلق

«آلمان را هم بدنبال خود در این میدان بکشاند» (۸)

ولی ما استعمارگران فرانسوی را از قبیل سوستل یعنی این روشنفکر با وجدان انعطاف پذیر و فرصت طلب را رسوا میکنیم، وی را شعبده بازی طرار میدانیم که رقت قلبش نظیر رقت قلب تمساح است. این جناب استاد به خاطر سرنوشت آینده یهودیانی ندبه و ناله میکند که خود شان باغرور خواهان شهروندی الجزایری در میهنی مستقلند. اما همین تمساح در برابر آه و ناله و شکایت یهودیان شرقی اسرائیل لال است. این یهودیان قربانی تبعیض «نژادی» اند و در اسرائیلی که زیر سلطه یهودیان اروپائی است شکنجه می بینند، یهودیانی که خود نژاد پرستی فاشیستی را از یاد برده اند.

روزنامه فیگارو مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ مینویسد: «البته باید دانست که در اسرائیل یهودیان شرقی را اذیت و آزار نمی کنند، ولی کاری میکنند که اینان احساس کنند در قاعده هرم قوم یهود قرار دارند».

گرداننده قدیمی گروه پارلمانی فرانسه و اسرائیل، با اندکی تاخیر به افشاگری پرداخته و از سانسور و ضبط مطبوعات ولی مطبوعات نژاد پرست و بازداشت دارد و گاهها پرده برگرفته و به ناگهان شکنجه راکشف کرده است، اما بنظر این بوقلمون دموکرات منش فاشیست مآب تنها موقعی شکنجه وجود دارد که درباره وابستگان ایشان بکار میرود، یعنی وقتی بد رفتاری در حق کسانی است که تا این زمان از کیفر مصون بوده اند و اینان چه کسانی اند؟ خرد و خاکشیر کنندگان مغازه‌ها و کلینیک ها و

---

(۸) روزنامه فیگارو، ۱۸ آوریل ۱۹۶۱

محکمه‌های پزشکان یهودی آزادیخواه و قاتلان پزشکان و جراحان و مردان سیاسی یهودی.

آقای سوستل حاکم کل الجزایر نمیخواهد مزاحم دوستان وی شوند دوستانی که کشیشان محله و اسقف الجزیره را خرد و خمیر کرده اند. همین وزیر سابق هنگامی هم که قربانیان این طرز عمل یعنی خرد و خمیر کردن و توتیا نمودن، روزنامه‌های ضد فاشیستی و توقیف شدگان مسلمان بودند سکوت توطئه‌گرانه خود را حفظ نمود. مگر وی نیست که به عنوان حاکم کل و وزیر جمهوری‌های چهارم و پنجم فرانسه شکنجه‌ها و محاکمات صحرائی و اعدام نتیجه آن و نیز ضبط روزنامه و انحلال اتحادیه عمومی دانشجویان مسلمان الجزایر و اتحادیه عمومی کارگران الجزایر و اتحادیه عمومی کسبه الجزایر را (در فرانسه) صحه گذاشته است؟

و اما باید پرسید نماینده مجلسی که قبلا از وی یاد کردیم و خود را به صورت قهرمان احترام به قانون اساسی و رعایت اصول آن و مدعی اخلاق و وجود «الجزایر فرانسه» و عدم مجازات نظامیان فاشیست در آورده است. چرا علیه عدم تصویب قرارداد اروپائی حقوق بشر و عدم الحاق بدان اعتراض نمیکند؟ میدانیم که این قرارداد در نوامبر ۱۹۵۰ یعنی چهار سال قبل از سر برآوردن انقلاب الجزایر از طرف کشورهای اروپائی (و از جمله نماینده فرانسه) امضا شده است.

عده‌ای از نمایندگان به تاریخ ۲ دسامبر ۱۹۶۰ درباره این مطلب بحث کرده و از حکومت خواسته اند که بمنظور تصویب این قرارداد و الحاق بدان یک لایحه قانونی به مجلس بیاورد. حکومت وعده داده است که در آینده نزدیک در این باره لایحه‌ای به مجلس بیاورد.

اما یکسال بعد (یعنی در ۶ دسامبر ۱۹۶۱) روزنامه لوموند

یادآورشده است که قرارداد مذکوریازده سال است که منتظرتصویب و الحاق است !!

آقای ترنوار TERRNOIRE وزیرامور پارلمانی درغیاب آقای کوود و مورویل COUVE DE MURVILLE به نمایندگان جواب داده است که :

" تا هنگامیکه فرانسه مجبوراست درالجزایر بایک وضعیت و حالت استثنائی مقابله‌کند ، تصویب این قرارداد با مشکلی مهم مواجه است " .

اینهم‌یك اقرار رسمی که درمجلس‌شورای ملی فرانسه عنوان گردیده است .

ما نمیدانیم چگونه حکومت فرانسه میتواند علیه "تحقیرانسان" در گوشه وکناردنیا اعتراض‌کند ، وقتی خود وی سند خرد کننده "زیرا از استراسبورگ دریافت میکند ، این سند راد بیرشورای اروپا به مناسبت اعتصاب‌غذای عمومی‌زندانیان الجزایری خطاب به نماینده" توقیف شدگان الجزایری (قسمت مخصوص‌زندان فرن FRESNES) نوشته است :

" ه : ۱۹۹۶۴

استراسبورگ ۹ نوامبر ۱۹۶۱

" آقا .

" درپاسخ به نامه مورخ ۲ نوامبر۱۹۶۱ شما ، مفتخرم‌به " اطلاعتان برسانم‌که کمیسیون‌اروپائی حقوق بشرصلاحیت " رسیدگی بکارشما ندارد " .

" برای آنکه کمیسیون مذکوربتواند به عرضحال‌یك شخص " حقیقی و یا سازمان غیردولتی و یایك گروه ازاشخاص‌رسیدگی " کند ، بایستی که دولت مورد نظردراین عرضحال :

" الف : قرارداد حمایت و صیانت حقوق بشر و آزادیهای " اساسی راامضاکرده باشد " .

" ب : علاوه برآن اعلام‌کرده باشد که صلاحیت کمیسیون را " درباره" مراجعه فردی اشخاص (ماده" ۲۵ قرارداد) به " آن‌می‌پذیرد ، این پذیرش‌کاملاً اختیاری است " .

" بهرصورت درحال حاضر دولت مورد شکایت شما یعنی " دولت فرانسه هیچیك ازشرائط مذکوررا به مرحله عمل " درنیاورده است ، چنانچه فرانسه شرائط بالا رامحقق " ساخت من شمارا بی‌اطلاع نخواهم‌گذاشت" .

" احترامات فائقه .... "

" امضا : آ . ب . ماك نولتی (۹) "

" دبیرکمیسیون‌اروپائی حقوق بشر "

اماوقتی شکنجه‌درپاریس ، درمرکز ونسن VINCENNES ودرکلانتریها و زیرزمینهای اقامتگاه " قوای‌امدادی " رواج دارد وبصورت یك نظام مورد تجلیل واحترام‌درآمده است ، چگونه میتوان‌بدون‌آبروریزی از رعایت حقوق بشرسخن‌گفت ؟

هنگامیکه سرزمین‌فرانسه " گرامی‌ودست ودلباز" محاصره"محل

(۹) MC . NULTY

و دیدن اوراق هویت و از بین بردن و تکه‌پاره کردن و دار زدن و غرق کردن شمال افریقائی‌ها را در پاریس مغرور و متفرعن، بعنوان اعمال انجام یافته می‌پذیرد و از جرم گردش پس از ساعت ۸ بعد از ظهر و رفتار غیرقانونی سرهای سیاه‌سوخته سخن میگوید، چگونه میتوان از رعایت حقوق بشر و احترام بدان گفتگو کرد؟

بلی، فرانسه دموکراتیک و گهواره شرف و افتخار انسانی توسط استعمار به صورت قبرستان حقوق بشر درآمده و از شرافت و افتخار عاری گشته است.

* * *

الجزایریان نظیر کنگوئی‌ها راه دور و درازی در پیش دارند تا به قول این استعمارگران آدم و متمدن شوند.

آری وقتی به اندازه گیری وسعت تفتیش عقاید توسط استعمار بپردازیم و به ننگ و رسوائی بی‌حد و مرز آن توجه کنیم و هنگامیکه بحساب جنایات استعمارگری برسیم که صد و سی سال است مارا مرتبا به مرحله شهادت میرساند آیا نمیتوانیم گفت که اگر استعمار زده گوشت این گرگان آدم نمای درنده‌خوی را بخورد و خونشان را بنوشد کارش مجاز و قابل عفو است؟

بی گفتگو این کار، کار شنیعی است اما همه کس میداند که انسان بطور غریزی وقتی جانش به لب برسد و به ستوه آید، واکنش‌هایش هیجان‌آمیز و سخت میشود و به انتقام‌جوئی برمیخیزد.

اما چرا خلق الجزائر، خلقی که تحقیر شده و تباه گردیده و شکنجه شده و کشته داده است در جمع خود به تب ددمنشی ر

آدمخواری دچار نشد؟ پاسخ باین پرسش ساده است.

نخست بدلیل آنکه: توده خلق الجزایر از یک میهن دوستی روشن بینانه و نوعی خونسردی ناشی از یقین به پیروزی سیراب است.

سپس بدلیل آنکه: قدرت انقلابی جبهه آزادیبخش ملی باقیمانده اینگونه گرایش‌ها را هم در وجود افراد و گروههائی از میان برده است، که میخواسته‌اند شر و بدی را با شری سخت تر پاسخ گویند.

در این مقام امور و وقایع حقیقت را آشکار میسازند. اما همکار موسمی مجله روسی "کمونیست" در بند آن نیست که بپرسد چگونه الجزایری‌ها، یعنی بدبخت ترین وگرسنه‌ترین و زجردیده ترین و خرد و خمیرشده ترین و قتل‌عام شده ترین مردم این عالم، میتوانند هفت سال تمام یک جنگ انقلابی ضد استعماری را ادامه دهند و در عین حال نگذارند که این جنگ بهیچوجه بیک جنگ نژادی و یا ضد خارجی بدل شود؟ و چون این همکار موسمی مجله این سوال را از خود نمیکند، در نتیجه بدون هیچگونه تشویش به جبهه آزادیبخش ملی درس فرزانگی میدهد و مینویسد:

"نبایستی که بکار سیاسی در میان اقلیت اروپائی کم بها داد و آن را نادیده انگاشت، بایستی این اقلیت را از قید و بند نفوذ شوم و منحوس استعمارگران بدر آورد و در این راه نباید تنها به اعلام اصول عمومی دلخوش داشت."

و بعد؟

دبیر حزب کمونیست الجزایر به هنگام نورافشانی ماه عوعو میکند و از جبهه آزادیبخش ملی به اصرار میخواهد که "به اعلام اصول عمومی دلخوش نسازد"، اما آیا خود ایشان نمونه‌ای از یک برنامه مشخص و

معین راد رباره‌ٔ "کارسیاسی" عرضمیدارند و بیان میکنند که چگونه باید این کارسیاسی راد رنظروعمل اجراکرد ، تابتوان اقلیت اروپائی رااز چنگ افراطی هابدرآورد ؟

بله ، آسان است که بدوراز وطن نقش آقامعلم بازی کرد . اما در درون میهن ممکنست این شیخ المدبر وعاقل قوم و مشاورسیاسی ، گرفتاریک آدم بدقلق شود ، آدمی که از این آقامعلم عاقل میخواهد روشن و واضح راهی رانشان دهد که باید در یک زمین ناآشنا و نشانی گذاری نشده در پیش گرفت .

بهرحال تکلیف ماچیست و چه باید بکنیم ؟ متنی که در مجله حزب کمونیست اتحاد شوروی چاپ شده در این باب پاسخی به ما نمیدهد .

لابد جبههٔ آزادیبخش ملی خود باید گلیم خویش را از آب بیرون بکشد ، ولابد بایستی به تشویق و ترغیب غیرمستقیم و یک دسته مطلب پیش پاافتاده ، دل خوش کند ، ازاین قبیل که :

"اقلیت اروپائی از الجزایرمستقل واهمه‌ای نخواهد داشت "
"این دولت مستقل بکسانی که تابعیت الجزایررا بپذیرند "
"مساوات کامل در حقوق رااعطا میکند ، ودرباره‌ٔ کسانیکه "
"مایلند تبعیت فرانسوی راحفظ نمایند ، نظیرهمان رژیمی "
"رااعمال خواهد کرد که در حق چهارصد هزارالجزایری ساکن "
"فرانسه اعمال خواهد گردید " .

دیگر بس است ، این مطلب راحل کرده ایم .

بلی ، مساله پراشکال و پیچیده‌ٔ همزیستی برادرانهٔ الجزایریان بااصل ونسب اروپائی درمحیط هموطنان عرب و مسلمانان (که عده

بیشتری دارند) ، حل شده است .

کمونیست های فرانسوی از این "گذرگاه بسیار مهم" با احسنت وآفرین یاد میکنند ، شاید در این گذرگاه مهم جای پای احساسی عمیق از "بین الملل پرولتاریائی وکارگری" را می یابند ؟

لکن گذشت ماکمتراست ، البته دلیلش آن نیست که ما یک دسته ناسیونالیست "خرده بورژوا" و یا وطن پرست هستیم ، بلکه دلیلش آن است که به عقیدهٔ ما ساده گرفتن مساله و بدون دقت وامعان نظر دربارهٔ همبستگی و .... گفتگوکردن ، یک عقیده قابل احترام را به صورتک مبدل میسازد .

باری بجای آنکه باین جناب آقابالاسر ، بازبان و بیان ابتدالی خودش جواب گوئیم ، سعی میکنیم تاکتیک یک استراتژ حجره نشین رادریابیم . این آقامیخواهد خود رابعنوان کارشناس بماساند ، کارشناس هنرگرفتن قدرت از طریق انقلاب کارگری در الجزایر و افریقای جنوبی و آنگولا و کنیا .

در مطلبی که ذیلاً میآوریم ، قصد شوخی نداریم ، بگمان خود، ما فهمیده ایم که آنچه در یک جنگ آزادیبخش ملی مهم است ، این نیست که ضدامپریالیست ها و مجاهدان عرب و بربر و بانتو و زولو و آنگولائی یا مائومائو ،نقش مستحقان و آدمهای دست دوم را بازی کنند ، در نتیجه وقتی بما تذکرمیدهند که باید "اروپائی ها رااز زیرنفوذ شوم استعمارگران بدرآورد" بایدبدانیم روشنگری مارکسیستی درکجای این تذکرنهفته است در اینصورت است که میتوان باکمک این روشنگری بی آنکه گمنامها ریشه کن شوند ، تلخیهایشان راجداکرد .

اولاً باید دید که چه کسانی راباید درجمع استعمارگران بحساب

آورد و با آنها هم کاسه ساخت ، بنظر ما این کسان عبارتند از :

۱ ـ کلن‌های عمده و متوسط و خرده پا ، کشاورزان سفید پوست (یعنی اروپائی) کوچه میشله و سهامداران خالصه‌های بزرگ و جالیزکاران کوچک ۰۰۰۰

۲ ـ بورژوازی استعمارگر ، بانکداران و مالکان معادن وکشتی سازان و صاحبان مطبوعات ۰

۳ ـ ارتش و پلیس و قضات و زندانبانان و ۰۰۰۰۰ احتمالاً پزشکان و انترهای و دانشجویان ؟

ثانیاً باید دید که اقلیت اروپائی چگونه تعریف میشود ؟

این عنوان کلی موجب میشود که از فرق گذاری میان طبقات و ایدئولوژی استعماری و وطن‌پرستی افراطی و نژادپرستی پرهیز گردد ۰ ما بعداً نیز همین مطلب را یادآوری خواهیم کرد تا " چپ روی " هائی که در قبال بورژوازی ملی میشود ، فهم کنیم ۰ این قشر در مبارزه مشترک با دشمن مشترک ، یعنی استعمار فرانسه و متعصب‌ترین حامیان آنها ، یعنی اروپائی های سفید پوست خرده پا ، متحد طبیعی و واقعی طبقه کارگر ملی است ۰

چپ روی در قبال قشری که یاد کردیم نوعی ساده گیری عامیانه است ، این ساده گیری ناشی از بی سوادی و بی اطلاعی از عقیده و زاده یک کم حافظگی تقلب آمیز است ۰ این طرز برخورد سعی میکند ورشکستگی هیات رهبری قرطاس باز حزب کمونیست الجزایر و از میان رفتن نفوذ وی و نیز بی لیاقتی وی را بسکوت برگزار نماید ۰

چرا باید در جستجوی ریشه‌های غیرقابل استفاده گیاهان طبی برآمد و برای چه باید وقت خود را در راه استمالی کردن خیانت

" پرولتاریای اروپائی " تلف نمود و در صدد پاک کردن اعمال ضد انقلابی اعضای سابق ت۰ز۰ت۰ بود ، اعضائی که به صف افراطی‌ها و آدمکش‌های سازمان مقاومت الجزایر فرانسه O. R. A. F. و قتله سازمان ارتش سری پیوسته‌اند و جزو کارگران کارگاه‌های ترامو الجزایر و یا گاراژ یوسف شهر الجزیره میباشند ؟

و نیز باید دید چگونه منتقدان ساختن وجدان بین‌الملل کارگری به قبول عقیده انضمام و علم کردن طرز فکر " الجزایر فرانسه " انجامیده است ، عقیده‌ای که عقیده انضمامی فاشیسم ایتالیا را بیاد میآورد که خواستار سرزمین‌های نیس و ساووا و تونس بود (۱۰)

این سوالها که به خودی خود و باندازه کافی مصدع و مزاحمند ممکن است یکدسته سوال دیگر را نیز مطرح کنند ، سوالاتی که پرده گوشها را میدرند و دکان تصویرپرستی و کلیشه سازیهای لنینیسم قشری را تخته می نمایند

پیدا کردن علت آنکه چرا طرفداران حزب کمونیست الجزایر از این حزب روگردانده اند ، موجب میگردد که خط سیر دیگری هم (که از لحاظ سیاسی غیرعادی است) روشن شود ، این خط سیر معکوس مربوط به راه و رسم عناصری است که از جنبه اجتماعی ضد کمونیست و از لحاظ عقیدتی ضد مارکسیست هستند ۰

واگرد مزبور این سوال را پیش میآورد که آیا بایستی در حق برخی از محیط‌های مسیحی و بورژوازی و مدیران تاسیسات کشاورزی و روشنفکران وکشیشان و ۰۰۰۰۰۰ دعای خیر نمود ؟

(۱۰) ونیز یادآور عقیده فرانکو با نا است که مدعی اورانی میباشند ۰

مردان وزنان ودانشجویان ودختران جوان ازوابستگی به
گذشته استعماری سر پیچیده اند . اینان خطرات کینه احمقانه وسرکوبی
وفشار استعماری را بجان ودل پذیرفته وبی قید وشرط در ترقی وپیشرفت
انقلاب الجزایر همگامی وهمکاری نموده ودر راه سربرآوردن یک میهن
چند نژادی و مستقل ودست ودل بازکوشیده اند .

حتی برخی از ناظران ، در برابر این همه برادری که تادل جبال
تاراج گشته وهتک حیثیت شده پیشرفته است هاج وواج مانده اند .

در آغاز سال هفتم انقلاب آزادیبخش ما اودت فیستر
O. PHISTER پس از دیدن منطقه " مکلا MEKLA چنین شهادت
میدهد که :

" چند روز پیش برفراز کوهی مشرف برموسسه مستقر در فیوآن
FIOUANE مدت چند ساعت پشت سرهم صفیر گلوله ازسرا برغاری میگذشت
که پناهگاه گروهی ازشورشیان بود ، معذلك همه در آنجا باخنده روئی
وخوشدلی کار میکردند ، شادمانی وبشاشت خاطر پدران روحانی سفید
پوست مسری است . موسسه ومدرسه مذکور خارج از حلقه " سیم خاردار "
محافظ دهکده قرار دارد ، ما ازاین مطلب اظهار تعجب کردیم ، اما
هیچکس نتوانست به سوال ما در این باره که چرا مدرسه خارج از محوطه قرار
دارد ، پاسخ گوید " (۱۱)

البته راز داری " روزنامه الجزیره " برای ما قابل فهم است ، ولی
همه کس باید بداند که پدران روحانی سفید پوست نظیر خواهران روحانی
مامور نوتردام افریقا ، نه تنها از ترک محل اقامت خود امتناع کرده اند ، بلکه

(۱۱) پیشه وران در قبائل کبیر JOURNAL D'ALGER اول نوامبر
۱۹۶۰

بلکه حمایت ارتش فرانسه را هم رد نموده اند .

خواهران روحانی سفید پوست ، شاهدان ساکت ولی مزاحم
انحطاط جسمی و روحی سربازان هیستریک بوده اند . اینان غالباً با
حضور خود در میان زنان ودختران که باشتاب در یك منطقه جمع میشده اند
مانع دزدی وهتك ناموس وانتقامجوئی نسبت به دهکده های بدون مرد
میشده اند . آخر تمامی مردان زنده این دهکده ، در ارتش آزادیبخش
ملی اند .

در همه جا پدران روحانی بما کمك کرده و ما را مسکن داده و مواظبت
نموده اند (۱۲) . در این دوره کلیسای کاتولیك باگذشته استعمارگرانه
خود برید وازنزدیکی مخاطره آمیز صلیب وسرنیزه امتناع نمود .

وقتی رفتار پلیس نظامی فرانسه را در الجزایر مطالعه کنیم ، میتوانیم حدود
ناراحتی وافراط کاری وی را بتصور آوریم . این پلیس در تمامی خانه‌های
مذهبی مسیحی به بازرسی می پرداخت تا " فلاقا " های مفقود الاثر را گیر
بیاورد ، ونیز همین پلیس اعلامیه‌های جبهه آزادیبخش ملی را در لابلای
کتابهای دعای مسیحیان جستجو نمود .

مسیحیان غیرمومن و یا مذهبی ومومن ، وقتی حسن جوار وهمزیستی
تسامح طلبانه خودرا با ما تاکید کردند ، یا در خط اتحاد ضد استعماری
با ما برآمدند ، دیگر نسبت بخصلت اساسی انقلاب الجزایر بی اعتنا

(۱۲) یك خواهر روحانی قبول کرد که ازمارسی ونیز یکی از پایتختهای
اروپائی پیامی را (در ده نسخه) پست کند . این پیام از طرف اتحادیه عمومی
کارگران الجزایر بود وبرای ژرژ مانی Georges MEANY رئیس
سندیکاهای اتازونی فرستاده می شد ، اینکار سانسور نظامی الجزیره
راخنثی کرد .

نماندند ۰

محققاً این دوستی کم‌وبیش ، با توجه بمورد ، متضمن تعهد و مسوولیت وهموار مصادقانه و البته نتیجه‌ای از حسن‌نیت دو طرف ونیز تعاون و همبستگی بی سروصدا و مودبانه و احتیاط آمیز و شرافتمندانه بود ۰

اما نظر باینکه سخنگوی حزب کمونیست الجزایر بخود جسرات میدهد و برجبهه آزادیبخش ملی (آنهم در ۱۹۶۰) خرده میگیرد و میگوید که این جبهه "کار میان اقلیت اروپائی" را نادیده گرفته است ، ما بما ثبات عکس این مطلب میپردازیم ۰

حق داریم تعجب کنیم که چگونه این قرطاس باز و سیاح اطراف مسکو ، گزارش محرمانه مربوط به گردانندگان مختلف و پایه‌گذاران نخستین فدراسیون آزادیخواهان و آزادمنش‌های الجزایر را در ۱۹۵۶ تا چهار سال بعد از آن ، یعنی در سال ۱۹۶۰ دریافت نکرده است ۰

تعجب ما در اینست که مجمع رسمی این فدراسیون به طور خصوصی در دفتر انجمن ترقی تشکیل گردید و فعالان حزب کمونیست نیز نمایندگان کمیته" صلح غیر نظامی و مصونیت غیر نظامیان را میشناختند و به مناسبت یک پیش‌آمد ، حتی وابستگی برخی از این نمایندگان بجبهه آزادیبخش ملی هم بر آنان و هم بر دیگران روشن شد ۰ بدین معنی که یکی از فدائیان وارد در این جریان ، بهمراهی کماندوئی غافلگیر و توقیف گردید که ماموریتش به آشی یاری ACHIARY رئیس آدمکشان افراطی بود ۰

اما کمک جبهه" آزادیبخش ملی در این جریانات چگونه بود ؟

در این باب باید از وضع الجزایر سال ۱۹۵۵ آگاه بود ۰ در اواسط این

سال شهر الجزیره در آشفتگی غرقه بود ، و جمعیت اروپائی بخصوص سرگردان بودند ۰ گرداب میان جماعت های مختلف اروپائی وافریقائی عمق می‌یافت وحالت بی اعتمادی با شتاب تمام به‌طرف حالت ترس وکینه نژادی و وحشت عمومی پیش می‌رفت ۰

نخستین دستور جبهه ، توصیه به‌برقرار کردن تماس فردی با الجزایری های دارای اصل ونسب اروپائی بود ۰ برخی از ما قبلاً این دسته را در جشن‌ها ومراسم نامزدی و ازدواج و یا ختنه‌سوران دعوت نمیکردیم ، اما در این هنگام محبت های تازه‌ای ایجاد شدند و دوستیها و وفاداریهای برقرار گردیدند و محیط های معمولی ما را از حالت قبلی بدر آوردند ۰ علیرغم عدم تفاهمی که در همسایگان وجود داشت (والبته واکنش عمومی آنها با نامساعد شدن محیط سیاسی رابطه داشت) در خانه‌های ما بر روی هنرمندان و نقاشان و بازیگران وهنرمندان سینما و روزنامه‌نگاران باز شد ، بخصوص رستورانهای کوس کوس کسکورد شبهائی را که تا نیمه‌شب باز بودند ، افزایش دادند ، واین ماجرا در کجا بود ؟ در قصبه ، یعنی محله‌ای که به‌نامهربانی و ستیزه‌جوئی نسبت به فرانسویان و ضدیت با آنها مشهور بود ۰ میهمانان همیشه همراه با همسران خود بودند و افراد محافظ آنان به‌صورت افراد ولگرد و یا شب زنده‌داری که از نمایش بازمیگردند ، در تمامی خط سیر میهمانان (تا توقف گاه اتومبیل) متفرق بودند ۰

مناضلین ما در انجمن‌های قانونی ، برای ادامه" فعالیت های غیرقانونی ورزیده میشدند ، ازجمله" این فعالیت های قانونی میتوان از "گروه دوستداران تآتر بزبان عربی" یاد کرد ۰ در این جا ما بنقش این گروه در توسعه" هنر درام اتیک وتربیت کمدین‌های الجزایرو برادری میان

هنرمندان نمی‌پردازم ، دیگران ازاین نقش سخن گفته‌اند وباگفتگو خواهند کرد ·

بلی ، برای زیباپسندان شاید چیزی طبیعی تر از آن نباشد که هم وغم مربوط به هنرهای زیبا را براندیشه درباره" سرنوشت غم انگیز میهن ازهم گسسته مقدم دارند ·

با اینهمه از هرگونه افراط باید برحذر بود ونباید دوغ ودوشاب را یکی کرد · دوستان تاتر عربی همگی فرزندان رومی مآب و یانهالهای انحطاط نبودند که قبل از هر چیز طالب " نان وبازی سیرک " باشند · دوستان روپائی ما گرچه وابسته به هیچ حزب ودسته‌ای نبودند ، با این همه در سیاست وراه ورسم میهن الجزایری سهم داشتند وبرخی ازآنان دوستان وطرف مکاتبه آلبرکامو بودند ·

آلبرکامو ، هموطن بلندآوازه ما * که قلبش ازکشتار مردم غیرنظامی جریحه‌دار گشته بود ، بفکرافتاد که بالجزیره بیاید وهمگان رادعوت به یک صلح غیرنظامی ومصونیت غیرنظامیان نماید ، تا بلکه جان اطفال وزنان وپیران در امان بماند ·

مساله‌ای که مطرح شد این بود که آیا برای تهیه مقدمات گردهم آئی امکان تشکیل یک کمیته سازمان دهی خارج از احزاب وجود دارد یانه ؟

همکاری و مشارکت ما در اینکار ، البته به اعتبار رفرنی ، صادقانه بدون ابهام و بدون تاجر مسلکی بود ·

اندیشه" بلند نظرانه وسخاوتمندانه این نویسنده (وبرنده جایزه" نوبل) نظیر احساسی بود که پیش ازوی نیز شیخ وارسته"

*کامو در الجزائر به دنیا آمده است و مولف اورا هموطن میخواند

ما ، یعنی لربی طبسی، مدیرانجمن علما ، بیان میداشت · شیخ ما نیز ازاعمال وحشت آورلژیون خارجی نسبت بزنان وکودکان طبسو نواحی دیگر اظهار تنفرمیکرد ، اظهار تنفر از این جنایات استعماری نسبت به زنان و اطفال بی گناه ، موجب توقیف البصائر ، هفته‌نامه شیخ بزبان عربی و سپس توقیف وشکنجه و ناپدید شدن وی گردید ·

در این ماجرا این دوالجزایری بزرگ ، که ازلحاظ اصل و نسب و زبان وفرهنگ و محیط اجتماعی وایمان وکمال مطلوب باهم متفاوت بودند برخورد روانی یکسانی داشتند · ارزش این برخورد بیش از ارزش یک رمز ونشانه بود ، وفریاد درد ونغمه" امید دوفرزند رادرکنار پیکر یک مادر یعنی الجزایر درهم کوفته ، بیان میداشت ·

نخستین فریاد ، یعنی صدای اعتراض شیخ رابسان صدای یک محتضر ،کسی نشنید ، امادومین صدا که از آن کامو بود ، یاریگر ما شد تا حرف وسخنمان را بشنوند ·

اعتراض شیخ ، درمحیط علما مخالفت هائی رابرانگیخت ، نظیرهمین جریان درمورد کار کامو نیز پیش آمد · درداخل جبهه آزادیبخش ملی سروصداهائی بلند شد ، و بارفتار روزنامه‌نگار با ارزش اکسپرس مخالفت گردید ، حداقل مطلبی که عنوان شد این بود که چرا فعالان جبهه آزادیبخش ملی باید " وقت خود را " دراتحاد معنوی بایک ایده‌آلیسم غیرقابل وصول تلف کنند ؟

پس ازبحث ومذاکره‌ای عمیق و بارور ، عقیده‌ای که پیش برد حاصل یک بیان شوق انگیز وگفتاری سادلوحانه نبود ، بنابراین نشد که فعالیت شود تاگرگ راتشویق کنیم و ازوی بخواهیم مراعات حال گوسفندان و برهها را بنماید ، هیچکس درجبهه آزادیبخش ملی این چنین

سادلوحانه به مساله نپرداخت. همگی ما، وحشیگری و درندخوئی مادرزادی غول استعماری فرانسه را می شناختیم و می دانستیم که تنها نسبت به یک طرز برخورد و اخلاق نجات بخش حساس است، و آن هم اینست که تو دهنی بخورد و دک و پوزش خرد شود، کار تو دهنی زدن به انقلابی ها واگذار شده بود، ولی همه انقلابی نبودند و افراد و کسان دیگری هم وجود داشتند، غیر از استعمار فاشیست و بی اعتناهان و خودخواهان و نژادپرستان یك توده امواج از سرگردان ها و بی اطلاعان و غیرمصمم ها و مرددها و مذبذب ها و افراد بی طرف و انسان دوستان و اشخاص خیر وجود داشتند که راه و رسم بشریت درندخو رضایشان نمیکرد.

با اینهمه ما میدانستیم که شانس موفقیت صلح غیرنظامی و مصونیت غیرنظامیان یك در هزار است.

با توجه به نکات بالا، جبهه آزادیبخش ملی به فعالان الجزیره‌ای خود اجازه داد که با گمنامی کامل در این ماجرا شرکت کنند، باید گفت که این ماموریت ظریف کاملاً بی نتیجه نماند، حتی امتیازات محسوس و بلافاصله‌ای نیز بدست آمد، بدین ترتیب که:

اولاً: ما الجزایری های با حسن نیت را بدون تمایز نژادی و مذهبی در راه هدفی فرشته آسا گرد آوردیم. ما دسته بندی های نژادی را درهم شکستیم و ثابت کردیم که الجزایری های مسلمان با وجود جنگ ضد استعماری که در پیش رو دارند، نسبت به هموطنان غیرمسلمان خود کینه نمی ورزند.

ثانیاً: ما دموکراتهای اروپائی را از آشفتگی و بی حرکتی و انفرادی عمدی شان بدر آوردیم. در اطراف یك نام معتبر، جنبشی نو، بدون قصد و غرض مادی و بی زمینهٔ ذهنی جانبدارانه یا انتخاباتی بوجود آمد.

کمیته سازمان دهی مجمع کامو و کمیته صلح غیرنظامی که دنباله آن بود، نمونه‌هائی از جبهه وسیع واحد (با انشعابات متعدد) بودند، جبهه‌ای که تا آن زمان به مرز آن نرسیده بودیم.

ثالثاً: ما ثابت کردیم که مات کردن افراطی ها و پیروزی بر عدم تسامح فاشیستی آنها امکان پذیر است. میدانیم که یك هفته قبل از این ماجرا، فاشیستهای فرانسوی مجمع دیگری را بهم زدند که متعلق به "جبهه جمهوری خواه" بود و در آن هرنو HERNU (از طرفداران مندس فرانس) حضور داشت، در آن جریان به رئیس (که عضو S. F. I. O. بود) و سخنران جلسه ناسزاگوئی کردند و مستمعان محدود مجمع را نیز از تالار (شهرداری سابق الجزیره) بیرون نمودند.

برخی از خوش خدمتها و بادمجان دورقاب چین های مقامات مسوول و همدست های پلیس و افراطی ها که از موفقیت خود جرأت یافته بودند، درصدد برآمدند مانع کار آلبر کامو شوند، و کار دعوت و سرا هم برای صیانت جان اطفال و زنان و پیران عقیم نمایند.

افراطی ها یك دسته کارت دعوت جعلی چاپ کردند تا بتوانند بکمك آنها وارد سالن شهرداری جدید شوند، و بکسی که مدعی حفظ و حمایت جان بی گناهان است، ضرب شست نشان دهند.

استاندار، آلبر کامو را احضار کرد و درباره خطری که از طرف افراطی ها وجود دارد هشدار داد و توصیه کرد که کامو این گردهم آئی را ملغی کند، (زیرا خود مقامات اداری از منع مستقیم برگزاری این مجمع ناراحت بودند).

قلم توانائی نظیر قلم امانوئل روبله EMMANUEL ROBLES فعال کمیته صلح غیرنظامی لازم است تا بتواند جواب آرام کمیته را نقل کند،

و تاریخچه هیجان انگیز ابتکاراتی را بیان نماید که برای خنثی کردن خدعه وخشونت افراطی ها پیشنهاد شد .

قسمتی ازما وقع بدین قرار بود :

ما شب قبل از گرد هم آئی در انجمن ترقی جمع بودیم ، در آنجا تصمیم گرفته شد که محل گرد هم آئی تغییر نماید وجای آن از سالن شهرداری به " نادی الترقی " منتقل شود تا دفاع از محل آسانتر باشد ، زیرا انجمن بجای چند در ، یك در ورودی داشت و در عین حال ، خانه دوست و منطقه مسلمان و مساعد برای کار ما بود ، ومحل سالن شهرداری یك محل نیمه دشمن و واقع در محله ای شیك و ستیزه جو .

سپس اقدامات تامینی استثنائی اتخاذ گردید ، بدین معنی که قرار شد :

اولاً : داوطلبان متعددی آن شب را بعنوان مراقب در " نادی " به صبح برسانند .

ثانیاً : عده ای به تهیه دعوت نامه های جدیدی روی استنسیل پرداختند ، این دعوت نامه ها با هوشیاری فراوان علامت گذاری گردید تا هرگونه تقلب وحقه تازه ای را بتوان در آن پیدا کرد ، ونیز قرار شد که این دعوت نامه ها ، جای کارتهای دعوت چاپی ، اعم از جعلی وغیر جعلی را بگیرد ، در نتیجه کارتهای دعوت چاپی قبلی باطل اعلام شدند .

ثالثاً : قرار شد که عده زیادی بعنوان مامور مراقب از صبح روز گرد هم آئی سالن بزرگ وضمائم آن ، یعنی دفترها وسالن ها و نمازخانه و پلکان ها و طارمی ها را اشغال کنند و مراقبت از کلید های برق را هم

فراموش نکنند .

بعد از ظهر آن روز ، یعنی هنگام گرد هم آئی ، انتظامات خارج سالن از لحاظ تعداد (هزار تن) و جوانی اعضا (دانشجویان و ورزشکاران و مشت زنها) و انضباط و قدرت و دلپذیری نظرگیر بود .

در نزدیکی در ورودی یك دفتر پذیرائی و بازرسی ایجاد شد ، در آنجا با حضور روسای گروهها ، درباره مدعوین آشنا و ناشناس با دقت و امانت بی مانندی تحقیق میگردید ، وسپس اجازه ورود داده میشد ، در نتیجه کسانیکه نامشان روی فهرست ها نبود نمیتوانستند وارد سالن شوند .

مدتی قبل از ساعت شروع سخنرانی ، سالن بزرگ مملو از جمعیت وکیفیت واعضای ترکیب کننده مستمعان نادر بود ، وصحنه ای بی نظیر از برادری نژادی بهشتی آسا را نشان میداد . در میان شخصیتهای مسلمان میتوان از فرحت عباس ، احمد فرنسیس و توفیق المدنی یعنی رئیس و وزرای (آینده) حکومت موقت الجزایر نام برد .

بمحض آنکه شب فرا رسید از در و پنجره های نیمه باز میدان حکومتی صدای شعارهای مالیخولیائی بشرح زیر به گوش میرسید :

" مرده باد مندس فرانس ! ... کامو باید اعدام شود "

" مرده باد یهودیان ! "

از بالکن انجمن (نادی) بخوبی نمیشد آنچه را در تاریک و روشنائی میدان " اسب " (۱۲) میگذشت تشخیص داد ، آلبر کامو

(۱۲) این میدان را در عربی به مناسبت وجود مجسمه سوار بر اسب یك ژنرال ـ دوك یا ژنرال فراری واترلو میدان اسب مینامند .

در حالیکه از تجلیل پی در پی شخصیتها و تحسین کنندگان خود فرار میکرد در صدد بر آمد که شخصاً ارزش و میزان امنیت را ارزیابی کند . کامو برای اینکه از اطاق عقب سالن بزرگ خارج شود و پس از پیمودن یک دالان طولانی از دو طبقه پائین بیاید و وارد کوچه شود میبایست از میان یک دیوارهٔ آدمیزاده نظیر یک کشتی یخ شکن راه باز میکرد. در خارج از محل سخنرانی انتظاماتی غیرعادی و پی در پی در حال تقویت ، دیده میشد . گروه انتظامات مرکب از سه هزار تن نگهبان مرئی بود . در آن سوی طاق نماها در طول راه و دورتر ، میان دیوارهای انسانی از اعراب بهم فشرده و ساکت ، به تعداد ده تا پانزده هزار تن ، مشتی زوزه کش که سر و دست را حرکت میدادند دیده میشد . این دستهٔ ضد تظاهرات در میان دیوارهٔ دائرهوار مذکور محاصره و زندانی شده بود .

وقتی میگوئیم که شب پیش از این جریان نیز ما خود را در وضعی میدیدیم که مطمئن بودیم میتوانیم نژاد پرستان را مغلوب کنیم گزافه گوئی نمیکنیم و گرفتار خیالبافی و لافزنی نمیباشیم ، اما چه کسی غیر از خود ما میتوانست تصور کند که کمیتهٔ صلح غیر نظامی بتواند به این آسانی جوانان و نخبگان سنتی را در کنار هم گرد آورد و بطرزی اسرار آمیز لشکری کامل از باراندازان کشتی و عابران و ساکنان بی نام و نشان قصبهٔ پرعاطفه و بلند نظر را (که در نزدیکی محل سخنرانی بود) به حرکت آورد ؟

آری در آن شب نادی ترقی قلعهای تسخیر ناپذیر بود .

آلبر کامو در ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۵۶ مردم پر جنب وجوش الجزیره

را بار دیگر کشف کرد ، آخر کامو در تبعیدگاه طلائی پاریس و در متن مجد وافتخار ادبی آن الجزیره را از یاد برده و از آن دور شده بود ، اما وضع متوسط خانوادگی کامو و تربیت سیاسی وی بازگشت او را به طرف واقعیت آسان میساخت . کامو نسبت به مسألهٔ سازمان دهی و تکنیک و تاکتیک آن سخت توجه کرد . ما در این توجه کاموی دیگری را بازیافتیم . کاموئی که بیست سال جوانتر شده بود و میتوانست کشش مکانیکی و کوشش روانی ای را ارزیابی کند که برای جابجا کردن و قالب گیری و هدایت تودههائی به این اهمیت وعظمت ضرورت دارد . این کامو دیگر آن نویسندهٔ جرو بحثی و جدلی ضد استعمار نبود ، نویسندهای که برای روزنامههای عربی مقاله مینوشت و خود را به جلد مرد عربی فرومیبرد که از خود بیگانگی شرف وافتخارش را از میان برده بود ، و باز این کامو همان کمونیست صاحب عقیدهای نبود که سالها پیش تاکتیک جبههٔ مردم را رد کرده بود و حاضر نشده بود در کنار حزب رادیکال فرانسه (که دستهای از بورژواهای امپریالیست بودند) با فاشیسم مبارزه کند ، این کامو جوانتر ومردی دیگر بود .

باری ما با کامو از جبههٔ آزادیبخش ملی گفتگو نکرده بودیم اما خود وی متوجه شد که پشت سر کمیتهٔ سازمان دهی این گردهم آئی نیروئی پنهانی با قدرتی عظیم قرار دارد و در گفتگوی در گوشی چنین گفت :

«عالی است اما امیدوارم که دوستانت مسلح نباشند ».

بی شک در این جمله معنای عمیق تری نهفته بود و فقط دغدغهٔ پرهیز از تحریک بر انگیزندهٔ آن نبود ، جوابی که بوی داده

شد نیمه محرمانه و چنین بود

" میتوانی آسوده خاطر باشی دوستان مسلح نیستند و حتی در صورتی هم که به گروه های مسلح وابسته باشند، امروز یعنی اینجا همگی مبارزان یك نبرد سیاسی اند"

آلبر کامو آگاه بود که در این ماجرا رهین منت و سپاسگزار قسمت جبهه" آزادیبخش ملی شهر الجزیره است.

مسلم است که وی مستقیم یا غیر مستقیم تقاضائی نکرده بود، ما هم باید بگوئیم که در این قضیه توجه داشتیم که " العامل الخیر ما یشاور" کسی که به امر خیر دست می یازد با مدیر مسوول امور وجدانی! مشاوره نمیکند. آری جبهه" آزادیبخش ملی با بلند نظری سنتی که زاده" مهمان نوازی عربی است همکاری خویش را خود جوشانه و محرمانه اما موثر، عرضه کرد. علاوه برکمکی که اعضای جبهه" به عنوان فردی و شخصی" نمودند، جبهه" آزادیبخش ملی بطور موثر ومحرمانه در بی اثر ساختن ضد تظاهرات افراطی ها شرکت جست. در طرح عمل پرمایه و موثر کمیته" سازماندهی مساله" دژ سازی پیش‌بینی نشده بود، مقصودمان دژی است که در آن افراد انسانی بی حرکت جای حصار را گرفته بودند و این مطلب برای همگان یعنی همکاران ما در کمیته نیز بصورت معما جلوه میکرد. در آن دوره ما این قضیه را بعنوان یك جنبش خلقی کاملاً خودجوش معرفی کردیم و آنرا جنبشی دانستیم که ناشی از حس تعاون مذهبی مسلمانان است و به نفع یك انجمن مسلمان در معرض خطر عرض وجود کرده است، اما در حقیقت مدیر این عملیات مخفی برادر ما " هدی دوش" مسوول شهر الجزیره بود. وی به تنهائی ابتکار به حرکت درآوردن اهالی

قصبه، ومحاصره کماندوهای فاشیست را توسط آنان به عهده گرفته بود، البته ممکن است کما تخاذ این تاکتیك مسالمت جویانه از طرف رئیس گروه‌های مسلح تعجب آور باشد، ولی اجرای این تاکتیك توسط مبارزی سیاسی و ورزشی، یعنی بوزرینا آرزقی، رئیس سندیکای متحرك و پرتوان سبزی فروشان و مدیر یك انجمن باارزش نیمه ورزشی یك عمل سیاسی طبیعی بود. (۱٤)

علی الاصول، آلبر کامو نسبت به جبهه آزادیبخش ملی نظر مساعد و محبت آمیز نداشت، ولی در پرتو تجربه شخصی خود، پس از این گردهم آئی مصمم گردید در پیشداوری نامساعد خود که سوغات پاریس بود، تجدید نظر کند.

ازهمان اولین برخورد با پایه‌گذاران کمیته پذیرائی در رستوران " بغداد" کامو متوجه حضور کامل و حسن قبول جبهه آزادیبخش ملی شد و این توجه بدنبال برخوردی بود کمیان ما و ایو دوشه زل Yve DECHEZELLES مدافع دوجانبه (وکیل مدافع و مداح) رئیس جنبش ملی الجزایر اتفاق افتاد.

ازطرف دیگر کامو شاهد و ناظری عینی درباره اعمال ارتش آزادیبخش ملی گیر آورد، شاهدی که نیروی جنگاوری این ارتش وضد استعماری بودن آن و رفتارش را در قبال اسیران و مجروحان ارتش فرانسه

(۱٤) بوزرینا، چندین بار غیابا محکوم شده بود، در ژوئیه ۱۹۵۹ توقیف شد و مدت ۱۵ روز تا حد مرگ شکنجه گردید وجسد کنار در قبرستان تحویل خانواده‌اش شد.

به‌چشم خود دیده بود. این شاهد، سروان پراکس PRAX اسیر جنگی مجاهدان بود. این مرد با عده‌ای دیگر زیر نظر خوجه زندانی بودند، خوجه خود گروهبان فراری سابق کارخانه کشتی‌سازی الجزیره و قهرمان چریک پالسترو PASLESTRO در زد و خورد مرگ‌آور ساحل ۶۰۶ بود.

بلافاصله پس از دعوت پرهیجان برای صلح غیرنظامی و مصونیت جان غیرنظامیان، از جمله سخنرانانی که برای تائید پیام کامو پیش‌بینی شده بودند سروان پراکس بود، وی میخواست شهادت دهد که چگونه با افراد خود دستگیر شده و چطور همگی پس از خلع سلاح آزاد شده و تا چه حد جنود وسواس داشته‌اند بعنوان سرباز عمل نمایند وقوانین جنگ را رعایت کنند، و مراعات مردم غیرنظامی را بنمایند البته با اینکار افسر فرانسوی مذکور بطور غیرمستقیم دروغها وافتراهای تبلیغات رسمی را تکذیب میکرد، و تبلیغاتچی‌ها را رسوا میساخت. بهمین دلیل وی از ادای این شهادت منع شد و صبح همان روزی که قرار بود در گردهم‌آئی حاضر شود و شهادت خود را بیان کند، توقیف گردید، والبته وصد البته عنوان و دلیل این توقیف صدمه ولطمه‌ای بود که شهادت مذکور به روحیه و موقعیت ارتش فرانسه وارد میآورد، ارتشی که دهکده‌ها را به آتش میکشد و زنان واطفال وپیران را میکشد.

فردای آن شب آلبر کامو در نادی ترقی گزارش مذاکره خود را با حاکم کل، یعنی ژاك سوستل برای ما بیان داشت، سوستل گفته بود که شخصا نسبت به فکر صلح غیرنظامی و مصونیت غیرنظامیان نظر مساعد دارد و ابتکار آلبر کامو را می ستاید.

باید به یاد داشت که کامو خارج از زد و بندهای سیاسی و

محدود هرگونه سیاست تقاضا میکرد:

" ..... که جنبش اعراب و مقامات فرانسوی، بی‌آنکه
" بایکدیگر تماسی بگیرند و بی‌آنکه متعهد هیچ مطلب
" دیگری شوند، در یك زمان اعلام کنند که در تمامی دوره
" اغتشاش، جمعیت غیرنظامی در هر موقعیتی از صدمه
" محفوظ و مصون خواهند بود. این مساله از آن رو فوری و
" ضروراست که نبرد کنونی، بجهات متعدد جنبه
" برادرکشی دارد و درگیرودار آشفتگی وتاریکی، اسلحه
" مرد و زن و سرباز و کارگر را از یکدیگر تمییز نمیدهد، بدین
" اعتبار اگر ابتکار ما تنها جان یك بی‌گناه را هم نجات دهد
" اقدام به آن موجه است" (۱۵)

ضمناً حاکم کل، یعنی سوستل (که بکار خود در الجزایر پایان میداد) به کامو گفته بود که سبك عمل مورد نظر را صحصی گذارد، یعنی درست می بیند که اسقف کاتولیك ومدیر مذهبی پروتستان و حاخام بزرگ یهود و شیخ علمای مسلمان به دعوت کامو جنبه مذهبی بدهند، اما حاکم کل نمیتواند به نام جانشین خود (که تعیین شده بود) تعهدی را بپذیرد. درعین حال سوستل توصیه میکرد که موافقت نامه مذکور گسترش بیابد و توافق جنبش ملی الجزایر از طرفی و مفتی اعظم (یعنی کسی که

(۱۵) JOURNAL D'ALGER : نهم ژانویه ۱۹۶۰ تحت عنوان زیاد بود: "در ۱۹۵۶ آلبر کامو در الجزیره همه را دعوت به یك صلح غیرنظامی و حفاظت جان غیرنظامیان کرد، دعوتی که میتوانست پیش درآمد آتش بس و صلح باشد".

کارمند دولت فرانسه است) ازطرف دیگرنیزجلب گردد .
الفهیم یفهم ، آدم تیزهوش مطلب رادرمی یابد .

باری . ژنرال کاترو CATROUX (که قبلاًنیز دوبارحاکم الجزایروطرف مذاکره برای بازگشت سلطان مراکش ازماداگاسکاربود) بااولین گوجه فرنگیها میدان راخالی کرد ..... و روبرت لاکوست به میدان آمد .

آخرین هیات نمایندگی ای که توسط نخست وزیر وقت پذیرفته شده بود ، همین کمیته" صلح غیرنظامی بود . گی موله ازمقاومت فرانسه حرف زده وحرف شنیده ، لکن ازتوجه به مساله تامین درخواستی کمیته امتناع کرده بود ، ودرمورد مراعات جان و مصونیت غیرنظامیان نیز گفته بودکه مساله رابایدبا" رفیق" روبرت لاکوست درمیان گذاشت .

اماوزیرجدیدالجزایر(یعنی روبرت لاکوست) شخصاًحاضر نشد هیات نمایندگی جنبش‌حمایت ازاهالی غیرنظامی راقبل از یک دوره" تردید و پاپاکردن بپذیرد ، اینکارحتی رئیس دفتروی راهم سخت ناراحت کرد ، این جناب " رفیق سوسیالیست " باآنکه عده‌ای اززنان نیزدرهیات نمایندگی حضورداشتند خود راسخت وخشن نشان داده ، و تهدیدکردکه هرگونه ابتکارعملی راکه مانع اجرای سیاست وی بشود ، درهم خواهد شکست .

کم هوش‌ترین افراد نیزمیتوانست بفهمدکه لاکوست مصمم است استعمارراحفظ کند و برای اینکارنیز فاشیسم راانتخاب کرده است ، جلاد الجزایربرای آنکه کمیته‌صلح غیرنظامی را (کمازلحاظ اخلاقی دست وپا گیر بود) ازجاده" اصلی منحرف کند ، ترتیبی داد تارئیس‌محبوب کمیته رابزندان بیفکنند .

باوجودآنکه بعقول مطبوعات ، اتهامات رئیس کمیته ، مهم بودند ، آلبرکامو آزادی دوست خود دومزون سل DE MAISONSEUL رابه اصراردرخواست کرد ، ودراولتیماتوم‌خود (منتشردرلوموند) برای این آزادی هشت روز مهلت داد . تهوربرنده (آینده") جائزه نوبل سخت نظرگیربود ، اماچیزی که بیشترموجب تعجب شد رفتار نخست وزیر (گی موله) بود که دربرابرتهدیدکامو عقب نشست وبدون محاکمه‌رئیس کمیته صلح غیرنظامی راآزادکرد .

شاید بپرسند ، کامو برای متزلزل کردن رهبرحزب سوسیالیست و رئیس‌حکومت فرانسه چه قدرتی دراختیارداشت . مطالعه آثار پس ازمرگ کامو(۱۶) این مطلب راروشن میکند و ماراازاحساسات حقیقی واطلاعات کامودراین باب آگاه مینماید . مطابق‌این‌اطلاعات گی موله مسلماًدربهم‌زدن برنامه و شکست رؤیای نویسنده طاعون مقصر بود ، رؤیائی که براساس آن کامو میخواست مانع شود ، الجزایر یعنی مادریاوطن او" مدتی درازسرزمین بدبختی وکینه‌باشد" . شاید روزیکه برای روبرت لاکوست جنایتکارجنگی شماره یک و خرابکارصلح برای غیرنظامیان و پلیدکننده فرانسه ارباب استعمارگرش ، تقاضای مجازات شود ، صدای کامواززاعماق قبربه عدالتخواهی بلند گردد .

وقتی سکوت کاموشکسته شود ، ماخواهیم دانست که‌وی‌چگونه باوحشت وهراس‌کشف کرده‌بود این جنگ استعماری‌باکشتاردسته جمعی اعراب به فساد و تباهی گرائیده است ، وخواهیم‌فهمید چراکامو باراده" خودقلم‌روزنامه‌نگاری خویش‌را شکست تافرانسه‌راازخلال رفتار

(۱۶) مکاتبات و نوشته‌های منتشرنشده وروزنامه‌مخصوص کامو .

آیتمس سوسیال دموکراتش جریحه دار نسازد .

کاموا این پیسمبرخدا ناشناس انسان دوستی ، نظیر جبهه آزادیبخش ملی از برنامه جنگ صلیبی سیاسی لاکوست برای از میان بردن افراد ، بی اطلاع نبود ، گرچه این برنامه زیر پرده ریاکاری سوسیالیستی نهفته بود .

شیادی و حقه بازی دارودسته سوسیال فاشیست دهان شهود مزاحم را بست ، وحق انتقاد از وحشی گری فرانسه را از ایشان سلب کرد ، بدین معنی که موضوع انتقاد را از لغت نامه استعمار حذف نمود . در واقع همان وقت که این جنایتکار جنگی شماره یک دست ژنرال سالان جنایتکار جنگی شماره دو را یکسره بازمیگذاشت ، این جناب سندیکالیست سابق بد ندید اعلام کند که : استعمار در زبان فرانسه وجود ندارد .

این آقای وزیر سوسیالیست که ظاهراً برای برقراری صلح در الجزایر برگزیده شده بود ، از پاریس به اصرار تقاضای ارسال قوای جدید میکرد تا یک جنگ کور و بیرحمانه را براه بیندازد ، دوستان سیاسی و نیز نزدیکترین همکاران وی یکی یکی به پاریس بازگشتند تا شرف و حیثیت خود را از کف ندهند و نسناس نگردند .

همه کس میداند که ژنرال بولاردییر BOLLARDIERE که در میان تکلیف به اطاعت و شرافت سربازی گیرکرده بود ، بی تردید و علناً از زیربار دستورهای ژنرال ماسو شانه خالی کرد .

اماآنچه مردم کمتر میدانند ، اینستکه دستور سرکوبی وفشارهای وحشیانه از بالاترین درجات و مراتب اداری ، یعنی از طرف شخص روبرت لاکوست صادر می شد .

بهمین دلیل بود که ژنرال لوریو LORRIOLLOT فقط مدت ۱۷ روز سرفرمانده بود ، و ترجیح داد از اجرای طرح هیتلری لاویژری مآب (*) آقای لاکوست ، این غول فرانکومارکسیست خودداری نماید واستعفا کند .

غرض آقای لاکوست از این طرح آن بود که با خونسردی تمام نسل جوان الجزایر را از میان ببرد تا جبهه ملی مخالف فرانسوی کردن مسلمانان عرب ، یکسره ریشه کن شود ، وپس از این قتل عام در یک دوره بیست ساله زیرسایه صلح و آرامش به تربیت نسلهای جدید با روحیه و فکر آخوند مآبانه سوسیال دموکراتهای فرانسه پرداخته شود .

آیا این مطلب جنبه خیالبافی دارد ؟

متاسفانه نه ، این طرح وجود داشت و گزارشگر سرگیجه وسرسام مغزهای معیوب بود ، این سرسام تعادل روانی حاکمانی را بهم میزند که نمیتوانند موقعیت خود را درسرزمین مستعمره بازشناسند در مقیاس کوچکتر همین سرگیجه را میتوان درحال و روز دهقانانی عیان دید که فی المثل قبلاً در دوردونی (جنوب غربی فرانسه) و در روستای ویران کارمیکرده اند وچون به روستاهای معسکره و مدهآ MEDEA و ملیانه MILIANA میرسند و قدرت محلی نامحدودی می یابند ، به نوع خاص خود ایمان میآورند و خود را حافظ تمدن غرب تلقی میکنند و نظیر وزغی میشوند که در عالم خیال خویشتن را مرغ دریائی بینند .

(*) مولف درص ۳۱۴ راجع به طرح لاویژری که اسقف الجزایر بود ، توضیح میدهد .

باری ، ازاین سرور و سرسلسله دیوانگان وابلهان ، یعنی آقای لاکوست اتخاذ اقدامات دیگرنیز بعید نبود . نباید تعجب کرد که مثلاً از مغز پرکینه ایشان نسبت به نژاد عرب این فکرتراود که یك ماشین بچه فیلسوف ساز ، ابداع بکند و به کمك آن نوجوانان عرب را (که پدرانشان کشته دست حزب سوسیالیست اند) یکسره دگرگون واز خود بیگانه نماید ، عیناً نظیرکارموسولینی که اطفال ۸ تا ۱۴ ساله رادر دستگاه فاشیستی خود بصورت نظامی درمیآورد .

اما باید دید چرالاکوست برنامه ازبین بردن جوانان و پرداختن به اطفال رادرسرداشت ، مساله روشن است : برهوش وخرد های تروتازه و درحال شکفتگی آسان‌ترمیتوان مهر و نشان گذاشت وآنهارا متاثرساخت ، اینکارازمغزشوئی افراد بالغ وجاافتاده آسان‌ترو موثرتراست . درهمین الجزایرقبلاً نیز این عملیات منتهی درمقیاسی کوچك تحقق یافته‌است .

لاویژری LAVIGERIE اسقف الجزایر نکته بالا را بروشنی دریافته بود ، وبهمین جهت از ناپلئون سوم حق مسیحی کردن الجزایری‌ها رادرخواست میکرد ، زیرا متمدن کردن نیمه‌کاره مسلمانانی که نمیتوانند فرانسوی شوند تنها درصورتی امکان دارد که بتوان آنهارا " مسیحی " کرد ، وبرگزیدن راه‌دیگر بلاهت و حماقت است !

وقتی دهکده های استعماری عربی وکاتولیکی سن‌سیپرین دزاتاف SAINT CYPRIEN DES ATTAFS ایجاد شد ، این جناب اسقف امپریالیست (وکاردینال آینده) رضا وخشنود بودکه فقط کودکان یتیم وجان‌بسلامت بدربرده عام الشریا سال قحطی ۱۸۶۷ راگرد میآورد .

ولی این تجربه مسیحی کردن کودکان و درواقع این جراحی روح نیزنظیر پیوند اعضای خارجی بیك بدن ناامید کننده بود . این یتیمان بمحض آنکه به سن بلوغ رسیدند ترجیح دادند که بدین آباء اجدادی خود بازگردند شاید بتوانند خود را ببخشایند که مدتی از عمر خویش فکرراحت زیستن رابراندیشه درباره " حال وروزگار میهن مقدم داشته اند .

اما این آقای لاکوست که دست رفیق خود گی موله‌راازپشت می بست ، فکرمیکرد که تشبه و یکرنگی باهدف مذهبی باید جای خود را به " ادغام " باهدف سیاسی بدهد . بدین ترتیب می بینیم که این جناب وزیر بهتراز حضرت اسقف برای " نو نوارکردن " جوانان الجزایری تعلیم‌یافته وموضع گرفته ومسلح بود ، وی اعتقاد داشت که این جوانان فقط با " ادغام " یعنی با " سوسیال دموکرات " شدن ممکن است " فرانسوی " شوند (۱۷) .

---

(۱۷) قبلاً نیز همین خیال خام " نوابغ " دیگر را سرخوش ساخته بود ، ژان وسیمون لاکوتور مینویسند :

" درحوالی سال ۱۹۲۸ دوروبردومین جانشین لیوته یعنی لوسین سن Lucien SAINT مجمعی از حقوقدانان وجامعه شناسان تشکیل شد ، این مجمع با شیفتگی تمام " غیرمذهبی " بودن بربرهارا کشف کرد ، کشف مذکور مورد تایید اطرافیان خلیفهٔ منصوب واتیکان در رباط نیز قرار گرفت . در بولتنی که دم ودستگاه کاتولیکها منتشر میساخت مطالبی دیده میشود که میتوان بدینگونه خلاصه‌اش

بقیه در حاشیه " صفحه ۳۶۶

امادر مورد استقرار "آرامش" نیز "بوژوی" * جدید، یعنی دکوست میتوانست از تکنیک هیتلر به هنگام اردوکشی به روسیه الهام بگیرد. در این اردوکشی هیتلر دستور داده بود که کلیه افراد غیر نظامی مقاوم را بدون توجه به قوانین بین المللی از میان ببرند.

ژنرال سالان، شرافت یک سرفرمانده را که دار ساخت و بصورت جنایتکار جنگی شماره ۲ درآمد، زیرا این ماموریت را قبول کرد که کلیه نیروهای استقلال طلب و همه الجزایریان علاقمند به جبهه آزادیبخش ملی را از میان ببرد.

آری، این مطالب را باید دانست تا بتوان ظرفیت اخلاقی و روحی جبهه آزادیبخش ملی را اندازه گرفت، و درباره شجاعت و قهرمانی اخلاقی و نیز درباره عقل ما تصوری درست بدست آورد ما یعنی

...... بقیه حاشیه ص ۳۱۵

کرد: بربرها که از اعراب کمتر به اسلام وابستگی دارند میتوانند و بایستی مسیحی شوند.

این کاتولیکها که احتمالاً از گرویدن یکی از روشنفکران مشهور مسلمان فاس به مسیحیت سرخوش بودند، میخواستند فکر و روح اسلاف سنت اگوستن را تسخیر کنند دسته دیگر، یعنی افراد مجمع حقوقدانان و جامعه‌شناسان نیز در گروه بربرها، دهقانان رادیکال سوسیالیست آینده را میدیدند و میخواستند مانع شوند که ایشان به مذهب اسلام اصیل و تئوری عربی اسلامی بیفتند. کتاب: مغرب در بوته آزمایش نوشته: ژان و سیمون لاکوتور، پاریس ۱۹۵۸ ص ۸۵

(*) BUGEAUD مارشال فرانسه و تسخیر کننده و اشغالگر الجزایر در قرن نوزدهم.

آدمیزادگانی که "قلبمان را زیر پا گذاشتیم" و بر احساسات و عواطف کور خود پیروز شدیم، و همواره خونسردی خود را حفظ کردیم.

با توجه بآنچه گذشت، وقتی می‌شنویم که قرطاس باز حزب کمونیست الجزایر میگوید ما مساله اقلیت اروپائی را نادیده گرفته‌ایم باید بگوئیم که وی ما را ناحق و ناروا متهم میکند و نظیر خروس بی محلی که قبل از فرارسیدن سپیده دم میخواند و یا تازی جلبی که بدون بوکشیدن وجود نخجیر پارس میکند، اظهار نظر مینماید.

بهرحال ما نشانهائی بجا گذاشته‌ایم که ثابت میکند جبهه آزادیبخش ملی، موضوع اقلیت اروپائی را نادیده نگرفته است.

بلی، در آینده ما را تحسین خواهند کرد که بطور مجزا و بموازات فعالیت های اصلی خود، فعالیت صلح غیرنظامی و مصونیت جان غیرنظامیان و نیز اتحادیه آزادمنشان را براه انداخته و اداره کرده‌ایم، و نیز خواهند دانست که لااقل مجله پورمای امید ESPOIR به پیشنهاد یکی از اعضای جبهه آزادیبخش ملی ایجاد شد، وی در هنگام این پیشنهاد یک مجمع مخفی را در کوچه بروئیله (و یا در کلوپ قصبه) اداره میکرد.

باری اگر حرف و نقل‌ها در هوا گم میشوند و از میان میروند، نوشته بسان نور حق و عدالت همواره پرتوافشانی میکند. متونی که فکر میشد حتماً در بایگانی های ناپیدا رونامطمئن جنگی مفقود گردیده‌اند دست نخورده مانده و پیدا شده و بعنوان اصول و متون اساسی انقلاب الجزایر نشر یافته‌اند.

ما سه نمونه از این متون را نقل میکنیم:

نخستین متن: خطابه نهائی کنگره موسسان اتحادیه

عمومی بازرگانان الجزایر منعقد در انجمن ترقی به تاریخ ۱۳ و ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۶ است. این خطابه روشن بینانه و شجاعانه، کسبه و تجار میهن دوست را بدون تمایز نژاد و زبان و مذهب به اتحاد و وحدت دعوت میکند (۱۸)

مدرک دیگر : متن اساسی، زمینه برنامه و عمل جبهه آزادیبخش ملی است. این متن در کنگره سومام (۲۰ اوت ۱۹۵۶) به تصویب رسیده است. در این سند کار و فعالیت در میان اقلیت اروپائی کاملاً مورد بحث و مداقه قرار گرفته و راههای فراوان و راهنمائی های مشخص و معینی عرضه شده اند. سیاست واقع بینانه جبهه آزادیبخش ملی را که در این سند منعکس است، یادآور میشویم این سیاست هم از تعصب طلبی کودکانه و هم از تشکیلات ناسیونالیستی قدیمی (که در بست الجزائری های اروپائی را کنار میگذاشت) متفاوت است و از فرصت طلبی حزب کمونیست الجزایر هم (که باین اقلیت اهمیتی مبالغه آمیز میدهد) بدور است.

متن سوم : نامه سرگشاده اتحادیه عمومی کارگران الجزایر خطاب به کارگران الجزایری اروپائی است. غرض این نامه که بصورت اعلامیه چاپ و میان کارگران پخش گردید آن بود که اعتصاب عمومی را که قرار بود هشت روز قبل از بحث مساله الجزایر در سازمان ملل متحد (ژانویه ۱۹۵۷) بانجام رسد تعمیم دهد. در این نامه چنین آمده

(۱۸) شرح انقلاب الجزایر از زبان متون، تنظیم مدارک و اسناد از: آندره مندوز André MANDOUZE چاپ ماسپرو پاریس ۱۹۶۱ ص ۱۲۵ـ۱۲۶

است :

«ما نیز نظیر شما، کارگر مزد بگیر هستیم. ما تنها با نیروی بازو و یا فعالیت مغزی خود زندگی خویش را تامین میکنیم. ما محکوم هستیم که با شما زندگی نمائیم و در یک کارگاه و یک هنرکده و یک اداره و یک دفتر و یک مزرعه کار کنیم. ما نیز توسط همان گروه از شرکت های بزرگ صنعتی یا مالی و همان دولت کارفرما و همان کلن های عمده استثمار میشویم. عموماً مزد همه ما غیر کافی است و غالباً مزد ما از مزد شما هم کمتر است، علاوه براین خود شما شاهدید که ما را همواره دست می اندازند و تحقیر میکنند، شرف انسانی ما را رعایت نمیکنند و بیکاری، جوانان ما را در فقر و بدبختی غوطه ور میسازد.

«ما نیز نظیر شما عضو سندیکا هستیم. بسیاری از ما و شما در یک سندیکا فعالیت و مبارزه مینمائیم. ما و شما با هم در اعتصابات عمومی برای بدست آوردن شرائط بهتر زندگی و افزایش مزد و تصویب قوانین اجتماعی، همگانی مبارزه کرده ایم و مبارزه میکنیم.»

«در طی یک دوره طولانی، ما ها، یعنی شما و ما در رستاردوگاهو در یک سنگر اجتماعی بوده ایم.»

«نظیر تمامی کارگران آگاه، ما دموکراتیک هستیم. ما هیچگاه نمی پذیریم که زیر سلطه یک رژیم فئودال سلطنتی یا استبدادی دینی زندگی کنیم. ما نیز خواهان آزادی و پیشرفت اجتماعی در یک جمهوری مدرن هستیم جمهوری یکه در آن همه شهروندان بواقع مساوی باشند، و تمایزات نژادی و زبانی و مذهبی در آن دخالت نکند.» (۱۹)

(۱۹) شرح انقلاب الجزایر از زبان متون، ص ۱۲۰ سند بالا قبلاً نیز در ضمیمه چاپ ۲ زمینه برنامه و عمل (ص ۳۷) چاپ شده است.

فصل نهم

تروریسم شهری و فعالیت توده‌ای

«یانِسا، نُوَلوِل نَهی عَلَینا النِّعَمه»

«ای زنان هلهله و ولوله کنیم، این ولوله غم و درد خفه کننده را از ما میزداید».

صدای دیگر از زنی چادری با همان هیجان که ترکیبی از امر و تضرع را در بر داشت پاسخ گفت:

«لالا، اَلذِئابُ یَهجِمُ عَلَینا»

نه نه، گرگان بر ما میتازند تا ما را بدرند و یا از محکمه بیرون کنند.

گفتگوی این دو زن، گفتگوی شگفت انگیزی بود، این گفتگو در ۱۲ ژانویه ۱۹۵۹ در صحن محکمه نظامی رد و بدل میشد. دادگاه دائمی نظامی مذکور استثنائاً در سالن بزرگ محکمه استیناف کاخ دادگستری الجزیره تشکیل و برنامه محاکمه «اتحادیه عمومی کارگران الجزایر» بود.

و جو عجیبی بود. انبوه تماشاچیان همگی زنان چادری الجزایر بودند، این جمعیت انبوه نظیر مجسمه عظیم ایستاده‌ای از مرمر سفید جلب نظر میکرد.

این جمعیت در زمان صلح یادآور تشبیه قصیده فاسی شاعر

است که درباره «روز جمعه» نغمه سرائی کرده است:

در این روز غزالان سفید در الجزیره دیده میشوند که نظیر دسته‌های زنبور عسل در اطراف حمامها و قبرستان القطار و مقبره سیدی ابراهیم (نزدیک امارت نشین) و یا مسجد و مقبره سیدی محمد در بلکور BITCOURI گرد میآیند.

اما ذهن از توجه به این تشبیه به محض آنکه چکاچک اسلحه شنیده میشد باز میماند، و به سوی سربازان و ماموران پلیس منعطف میشد که در لباس غیرنظامی تماشاچیان زن دادگاه را احاطه کرده بودند.

اما اگر توجه ذهن به آن تشبیه چندان پا برجا یا اصلاً بجا نبود عاقلانه‌تر و هم واقع بینانه‌تر آن بود که پرده نقاشی معروف هموطنمان حاجی اتین دینه Hadj Etienne DINET نقاش و نویسنده به خاطر بیاید. این پرده گزارشگر دیدی سیاسی و هنری و «بومی» است و یک الجزایری کت بسته را نشان میدهد که میان دو سرباز ارتش استعماری به طرف زندانی واقع در صحرا در حرکت است.

پرده زنده الجزایر در حال جنگ نیز چنین است.

در اطراف زندانها و سربازخانه‌ها و شکنجه‌گاهها و اردوگاههای زندانیان و محاکم نظامی است که میتوان زنان را گروه گروه مشاهده کرد...

زنان به دفاع از انقلاب برخاسته و به همین دلیل نیز نسبت به تجلیل عمومی و دسته جمعی ای که نسبت به آنها ابراز میشود حساسیت نشان میدهند.

در روی نیمکت متهمان محکمه، جبهه آزادیبخش ملی، بازیان متهمان، میهن دوستی زنان الجزایر برملا می‌شود، زنانی که

دل و جان خود را به انقلاب الجزایر تقدیم کرده‌اند، زنانی که مجاهده و فدائیه و مددکار و بمب‌گذارند.

در این محکمه نیز رفتار انقلابیان، نظیر محکمه‌های سابق، رفتاری انقلابی بود. سؤال و جواب دادگاه به مثابه فرصتی بود تا در آن، انقلاب تسخیرناپذیر ستایش شود و هجوم و حمله به استعمار جلوه‌گری کند.

بلی، جبهه آزادی‌بخش ملی برای رسیدن به هدف خود، یعنی استقلال و آزادی الجزایر و توفیق در آن، از کلیه وسائل مشروع استفاده میکند.

جنگ آزادی‌بخش ملی یک کل غیرقابل تجزیه است.

در این جنگ نمیتوان و نباید:

ـ شورش مسلحانه را از فعالیت روانی برای تسخیر اکثریت خلق و معتقد ساختن آنها به انقلاب مجزا نمود.

در این جنگ نمیتوان و نباید:

ـ شورش مسلحانه را از جنگ روانی برای تضعیف دشمن و حامیانش جدا ساخت.

در این جنگ نمیتوان و نباید:

ـ عملیات دام‌گذاری، حمله به قطار، خرابکاری در یک خط آهن یا پل را، از مجازات یک خائن یا شکنجه‌گر یا پلیس جدا

کرد. در این جنگ نباید و نمیتوان: تحریم استعمال دخانیات و الکل را از پخش یک اعلامیه و یا جمع‌آوری دارو و گردآوردن پول حق عضویت و یا تظاهرات زنان علیه اعدام محکومین به اعدام و شکایت فردی علیه شکنجه و مفقودالاثر شدن‌ها و اجرای احکام اعدام دادگاههای صحرائی جدا کرد.

در این جنگ نمیتوان و نباید اعتصابهای مربوط به مطالبه حقوق اجتماعی و اعتصابات سیاسی یا دانشجوئی و بستن دکانها و کناره‌گیری بازیکنان فوتبال و تقاضای کمک خطاب به صلیب سرخ بین‌المللی را (برای منع استعمال بمب ناپالم یا کشتار دسته‌جمعی در اردوگاههای مرگ‌آرا)، از ماموریت اطلاعاتی یا تروریسم شهری بکمک مسلسل و یا توسط کبریت هائی که کارازها را به آتش میکشند، جدا ساخت.

در این محاکمه گستاخی و بی‌آزرمی بی‌مانند بود. چهره گرفته برخی از وکلای دادگستری اروپائی عضو کانون وکلای الجزیره بیانگر ناراحتی آنها از این همه گستاخی بود.

در این محاکمه، از روی حساب و کتاب کامل آنچنان مطالب راکم و زیاد کرده و درهم آمیخته بودند که مطابق اخلاق و اصول من درآوردی استعمار ذلیل «سوئیت» رهبران سند یکی باشند و به حکومت قهر و خشونت کور و بیرحم این متهمان بیانجامد.

اما رئیس دادگاه نظامی علیرغم عرف مسلم دادرسی ارتش که بیرحم و خشونت بار است و با وجود آنکه میکوشید گفتگوها را هدایت کند و حرف متهمان را قطع نماید، از جوابهای کوتاه و دندان‌شکن آنان در امان نمی‌ماند.

البته در این محاکمه چون وکلای خارجی و از جمله یک وزیر

سابق بلژیك و یك وكیل دادگستری تونسی شركت داشتند ، بایستی سیاستمداری بمخرج داد میشد . اما چطور این جناب سرهنگ قاضی محکمه نمیتوانست به تناقض آشکاری توجه کند که بنظروی میان تائید تروریسم شهری و پیوستن به فکر صلح غیرنظامی و مصونیت جان غیرنظامیان وجود داشت ، (یعنی فکری که آلبرکامو ضمن یك نامه برای همین محکمه آن را تشریح کرده و توضیح داده بود) . شاید بتوان گفت که توجه باین تناقض و سوال وجواب درباره آن ممکن بود تف سربالا باشد و نتیجه آن به ضرر مقامات مسوول فرانسوی تمام شود ، آخر این مقامات خود شان دعوت بهاحترام و رعایت جان خلائق غیرنظامی را بعنوان چوب لای چرخ جنگ استعماری تلقی میکردند . این وضع قداره بند های نظامی است .

اما میرزا بنویس حزب کمونیست الجزایر ، دغدغه خاطر دیگری دارد . و بنابراین جبهه آزادیبخش را سرزنش میکند و چنین میگوید :

"کمونیست ها عملیات و فعالیت های توده ای را تائید میکنند ، این عملیات هزار بار بیشتر از برخی از عملیات نظامی سود بخش اند و در زمینه سیاسی نیز دارای نتایج منفی این عملیات نظامی نیستند ، عملیاتی که به غلط در شهرها رهبری میشوند نظیر بمب گذاری و نارنجك اندازی های اتفاقی".

چه خبر است ، بس کنید .

در این مقام بایستی روشن و صریح بود ، برای فهمیدن کوشش بمخرج داد . آیا از مطالب بالا باید اینطور استنباط کرد که ایشان میرزا بنویس روشن برادر ما ایود ترن را ریاکارانه نفی میکند ؟ باید دانست که این برادر بدلیل آنکه درصدد منفجر ساختن کارخانه

گاز حتما (با بمب) برآمده بود ، با گیوتین اعدام شد .

در اینجا چگونه باید عمل کرد تا ساز های حزب کمونیست الجزایر هم آهنگ شود ، زیرا اعلام خطرهائی که این سخنگوی هیات نمایندگی برون مرزی حزب کمونیست الجزایر میکند ، با لطف و محبت و مهربانی تقلب آمیز رهبران دیگر این حزب همساز نیست . این دسته در برخی از متون تبلیغاتی خود مدعی وابستگی این فعال سابق کمونیست به حزب خود میباشند .

آیا خون این شهید را باید با ارزیابی های بی مروته پایمال کرد ؟ آیا منظور از این ارزیابی دو پهلوی هیات رهبری حزب کمونیست الجزایر آن نیست که از فداکاری و گذشت خالصانه یك تروریست نظیر خیرات و تقسیم گوشت "گوسفند قربانی" بهره برداری کند و اشتباهات آخوند های مارکسیست را رفع و رجوع کند و بار آنها را از دوش خود بردارد .

همچنین باید به انحراف کمونیسم بین المللی ، که گرایش جنبه مکانیکی و ماشینی دارد ، توجه داشت . این طرز فکر میخواهد از خطر "ناسیونالیسم بورژوائی" مصون بماند ، اما برای این مصونیت به طرز تفکر سفید پوستان افریقای جنوبی در قبال زولوها و بانتوها پناه میبرد ، و آنرا می پذیرد . آیا نباید گفت که این آقایان خود نیز گرفتار روحیه "برتری جوئی" هستند ؟ چرا ؟ زیرا میخواهند با اثبات مخالفت خود با نژاد پرستی بپردارند ، لکن برای توفیق در این کار به جلد "اروپائی های شمال افریقا (= پیه نوار PIED NOIR)" میروند ، کدام اروپائی ها ؟ اروپائی هائیکه صد تا صد تا سر یك راتون (عرب) میبرند .

بهرحال ما ترجیح میدهیم که خود خودمان باقی بمانیم و این شعر کرنی * را بخوانیم و از اینکه الجزایری هستیم مغرور باشیم.

"من خدا را سپاس میگویم که رومی نیستم
و هنوز میتوانم تمانده‌ای از انسانیت را نگهدارم".

خلاصه، سیم‌های ما باهم نمیخواند. در گفتگوهائی که به زبان و بیان قدیمی عرب است ما میگوئیم که ما در یک دره و وی در دره‌ای دیگر است.

این فاصله مطلب تازه و نوی نیست، در میکروفون رادیوی لندن نیز یک چترباز آلرژیک پیدا شده بود که به پارتیزانها و تیراندازان فرانسوی (F. T. P.) درس اخلاق سیاسی میداد، و قهر و خشونت این تیراندازان و پارتیزانها را تقبیح میکرد. این تیراندازان در مراکزی که افسران نازی جشن و سور عروسی برامی انداختند، یعنی در کاباره‌های پاریس خرابکاری میکردند، و این گوینده رادیو لندن میگفت که این کارها دارای "نتایج منفی" است، و از هرنوع از این عملیات و باصطلاح سوءقصدها با کشتار بیست و سی و یا پنجاه گروگان انتقام گرفته میشود. این کارشناس سخنگو به فرانسویها توصیه میکرد که به اشغال عاقلانه‌تر و شاید سودمندتری تن دهند و به عمق‌یابی سواحل بپردازند و ژرفای گدارها را حساب کنند و بانتظار پیاده شدن ارتش متفقین بنشینند.

شاید این مطلب با وضع روحیه و رفتار خلق فرانسه که تحت تاثیر همکاری حکومت ویشی بود مطابقت داشته است، زیرا روبر اسکاریپت (نویسنده و استاد فرانسوی) مینویسد:

(*) CORNEILLE شاعر قرن هفده فرانسه.

"در زمان اشغال فرانسه توسط آلمان، زندگی نود و هشت درصد از مردم در پیدا کردن نان و آب میگذشت و ۱ر۷۵ درصد مردم به بدبختی وطن می اندیشیدند و ۰ر۲۵ درصد بقیه درصدد پایان بخشیدن به این بدبختی بودند" (۲)

در مجله چاپ مسکو این جناب "دبیر" حزب کمونیست الجزایر ثابت میکند که از هم‌پالکی فرانسوی خود (گوینده رادیوی لندن) نادان‌تر است، این مرد الجزایری میان اشغال فرانسه توسط ارتش نازی که نسبةً ملایم‌تر بوده و جنگ استعماری الجزایر که وحشیانه است فرقی نمی‌گذارد.

بن گوریون، در این باب در مصاحبه‌ای که با فرستاده مخصوص روزنامه فیگارو (۳) کرده چنین گفته است:

"هیتلر و اطرافیانش میتوانستند حاکمیت فرانسه را لغو کنند و به بدترین وجه با وی معامله نمایند، اما در خاطر آنها کوچکترین نکته‌ای درباره از میان بردن ملت فرانسه و محو کردنش از صفحه روزگار خطور نکرد".

حتی اگر مساله فرق طبیعت و خصوصیت دو جنبش آزادیبخش ملی (یعنی مقاومت فرانسه و جنگ آزادیبخش الجزایر) را کنار بگذاریم، آیا باز میتوانیم نظریات این خطبا و نویسندگان را بپذیریم و نظیر آنان بگوئیم که فعالیت تیراندازان و پارتیزانهای فرانسوی و فدائیان الجزایری با فعالیت سیاسی توده‌ای ناموافق است؟

(۲) Robert ESCARPIT, LE CANARD ENCHAINE 17.5.1961

(۳) سرژ کروسارد، فیگارو ۶ ژانویه ۱۹۶۲

نه ، این نظریات غلط است و حقیقت بدیهی آن است که در فرانسه و در الجزایر ، میهن دوستان توانسته‌اند به صور گوناگون و اشکال مختلف به مقاومت فعال دست بزنند .

گاهی از اوقات ممکنست تائید اصلی که از لحاظ نظری درست است ، در عمل روی اساس استدلالی غلط باشد . وقتی یک اصل بصورت یک طرح رنگ پریده در آید و از آن یک حقیقت جهانی و دستورالعملی ساخته و پرداخته شود که برای تمامی ازمنه و امکنه معتبر باشد ، ناگزیر دستور دهنده بدست انداز نتیجه گیری‌های غلط می افتد .

اکنون بیائیم و از فلسفه درگذریم و به واقعیت تاریخی توجه کنیم .

روشن است که عکس العمل الجزائریان بر اساس انتخاب سیاسی شان متفاوت میشود . اگر الجزایر مستقل انتخاب شود واکنش بطرزی است و اگر الجزایر "فرانسوی" برگزیده شود عکس العمل به نحوی دیگر است .

البته مجله کمونیست روسی نباید تعجب کند که چرا حساسیت ما در جهت عکس حساسیت همکار روسی این مجله (یعنی دبیر حزب کمونیست الجزایر) جلوه گری میکند .

ضمناً کافی است که برای روشن شدن نظر ما ، بتحقیق درباره تاثیر و نفوذ کامل سوءقصدهای ارتش سری فرانسه میان اکثریت اروپائیان پرداخته شود تا معلوم گردد که این افراد کشتار دسته جمعی استعماری و نژاد پرستی ضد عربی را پذیرفته و مجذوب آن شده اند .

راه و رسم جبهه آزادیبخش ملی بر اساس محیط سیاسی تعیین شده و متوجه اکثریت ضد استعمار است . تشکیل دهنده این اکثریت ضد استعمار ، اکثریت مسلمانان و اقلیتی روشن بین از اروپائیان و

یهودیانند ، بدین ترتیب جبهه آزادیبخش ملی شکار خود را رها نخواهد کرد .

در این جا نکته دیگری نیز مطرح میشود .

داوطلبان مرگ اللمبختکی عمل نکرده اند ، هر یک از ماموریتهای آنان هدفی معین داشته و در چهارچوب یک استراتژی سیاسی و روانی انجام یافته و دارای علت و انگیزه‌ای بوده است ، بنابراین اعمال اتفاقی نبوده و جا و محلی برای اتفاق وجود نداشته است . حتی وقتی نارنجکی در یک عرق فروشی مملو از جاسوس پرتاب میشده و یا بمبی منفجر میگردیده و در نتیجه آسایش و راحتی جنگجویان دشمن را در یک رقاص خانه بهم میزده ، این کارها با حساب و کتاب بعمل میآمده اند .

گروههای ضربتی نیز نقش بزرگی در انقلاب الجزایر بازی کرده اند در اینجا نکاتی را یادآور میشویم که گزارشگر گوشه‌ای از ارزشهای این گروههاست .

۱ــ کارآموزی تعلیماتی و امتحان داوطلبانی که میخواستند افتخار خدمت در ارتش آزادیبخش ملی را پیدا کنند

برای آنکه کسی بتواند لباس ارتش انقلابی الجزایر را بر تن کند ، بایستی از لحاظ سیاسی و اخلاقی و جسمانی لیاقت خود را نشان داده باشد . شهرنشینانی که مستقیماً به جبال میآمدند ، بیرحمانه بازگردانده میشدند . آخرین آزمونی که هر داوطلب سربازی بایستی بدان تن میداد ، رفتن بیک ماموریت خطرناک بود ، این ماموریت عموماً بانجام رساندن یک عمل و حمله شدید در شهر زادگاهش بود .

یک مارکسیست ــ لنینیست واقعی ارزش انسانی و اجتماعی

وانقلابی، چنین انتخابی رامثبت تلقی میکند ، بخصوص وقتی توجه کند که این انتخاب وگلچین فراهم آورنده یك چهارچوب کارگری برای ارتشی بوده که اکثریت آنرا دهقانان تشکیل داده اند .

فدائیان ملاط همبستگی ملی ارتش آزادیبخش ملی را فراهم آوردند و روح یك انقلاب سخت و پایدار را تا مرحله پیروزی نهائی به کالبد این ارتش دمیدند ، و بدینسان از ارتش آزادیبخش نیروئی ساختند که قادر است جنگی درازمدت را بدون خستگی وشکستگی پیش ببرد .

اگر چریکهای شهری فقط همین یك وظیفه را بانجام رسانده باشند ، باید گفت که برای آزادسازی میهن لیاقت وشایستگی نشان داده اند .

۲ــ شستشو و پاك ساختن اعماق جامعه از لحاظ سیاسی

جبهه آزادیبخش ملی نخست بگانگستریسم و دزد بازاری حمله کرد که درهم مازمنه ، بنادر وشهرهای بزرگ رافرسود میسازد ، امافوراً باید نکته‌ای راهم تصریح کرد وآن اینکه وضع افراد باندهای الجزایری نباید باکت چرمی پوش‌های (سیاه یازرد) و ولگردهای اروپائی اشتباه شود ، این کت چرمی پوش‌ها و ولگردان نسبت به سیاست بی اعتنایند و در دام شهوت پرستی افراطی ونیرنگ بند وبازی گرفتارند وطعمه قهری منهدم کننده اند .

اما در الجزایر محیط قوادان واجاره‌داران و مدیران وکاسه کوزه‌داران قمارخانه‌ها وقاچاقچیان مواد مخدره (حشیش و تریاك وکوکائین) و قاچاقچیان ساعت وابریشم طبیعی زاپن ومنسوجات انگلیسی وایتالیائی و . . . . جوانانی رابکار میگیرد که از مقام وموقع

اجتماعی ساقطند و ارتش دائمی بیکاران اجباری را تشکیل میدهند و یا کارگران خوبی هستند که قربانی نژاد پرستی وعدم شکیبائی دستمزد هستند ویا واکسی و روزنامه فروش‌اند و خلاصه جوانانی‌اند که هم سن وسالانشان در اروپا ، بچه مدرسه‌ای ویا محصل دبیرستانند.

این جوانان که به خدمت جبهه ومردم درآمده‌اند نظیر برخی از انقلابیهای آنارشیست فرانسوی قرن نوزدهم هستند . این "آزاد شدگان" و فرزندان کشور ما نیز مانند آن آنارشیستها نسبت به بی عدالتی اجتماعی عصیان کرده اند ، بی‌عدالتی دوجانبه ای که زاده" سرکوبی و فشار ملی از یك طرف و نژاد پرستی ضد عربی از طرف دیگر است . این جوانان تنبل و تن پرور نیستند ، برعکس برای آنکه وبال گردن والدین پیر خود نباشند تن به حقیرترین کارها میدهند و مشاغلی را نیز پیشه میکنند که جوانان اروپائی بشدت از آنها بیزاری میجویند . اینان به حمالی و سبزی فروشی و شاگردی مغازه و بادونی و ماشین شوئی و . . . تن میدهند . غالباً میکوشند که از خیل لشکریان بینوائی و حقارت خارج شوند . همواره در رویای رسیدن به مرحله" اشرافیتی هستند که وابستگان بدان از "نتایج عوالم مردی و ثمرات پول و قابلیت" برخوردارند وبدین اعتبار است که این گروه از جوانان ما به راه بوکس‌بازی و فوتبال و آواز و موسیقی و دلربائی از زنان می افتند .

اما همین جوانان ، دسته" ولگردان بدون غرور و صداقت ونجابت و شرافت را تحقیر میکنند . جوانان ما آدمیزادگان زمخت وبیمغزی را خوار میشمارند که با توتون ور میروند و نظیر ابلهان بسا دقت و وسواس بلوزهای مد مارسی را میپوشند و روی آن نیز کمربند

بزرگ می بندند ، ویا لباسهای آبی مخصوص ناخدایان مهم را میپوشند ودستمزد کم .مادر پیر خود را که ازمحل رختشوئی نزد اروپائیان بدست آورده کش میروند وبا آن زندگی تجملی خود را روبراه میکنند ودرست از میان همین گروه ولگردان بی حمیت وتجمل پرست است که پلیس فرانسه وارتش استعماری ، جاسوسان وسربازان اجیر ویا برادرکشان را پیدا واستخدام میکند .

بوت آبوت* آخرین نفر ازاین دسته دزدان بود . این مرد پذیرفته بود با دارودسته" آدمکشان حرفهای خود برای پلیس استعماری " کار کند " بوت آبوت پس از کشتن یکی از شیوخ اولاد عائوریا ونارنجک انداختن به ویلای دکتر تمزلی ، در روز روشن در خانه" خود واقع در قصبه کشته شد .

مجریان عدالت تحت رهبری عمارعلی مشهور به علی لاپوانت این کار را به انجام رساندند . علی لاپوانت پیش از پیوستن به جبهه در زندان بسر میبرد وازکارگاه کشاورزی وابسته به زندان بروآقیا BERROUAGHIA فرار کرده بود .

علاوه بر مورد بالا روش جبهه که حرف حساب را با خشونت می آمیخت برای خنثی کردن فعالیت های انجمن ۸ نوامبر نیز به کار رفت . انجمن مذکور محل تجمع دارودستهای بود که بر ضد پتن کودتا کرده وبه سال ۱۹۴۲ در کمک به پیاده شدن ارتش امریکا به الجزایر دست داشت . انجمن یاد شده برای رئیس خود آشیاری معاون فرماندار قلما GUELMA چاقوکش فراهم میکرد ، باید

* BUTT ABBOT بزبان قبائلی بمعنی شکم گنده وخیکی است

دانست که آشیاری قاتل پیشاهنگان مسلمان در ۱۹۴۵ ومامور سوستل ولاکوست برای ازمیان بردن شخصیتهای ملی در ۱۹۵۵ است .

باری اخطار به این انجمن وسپس اعدام چندتن ازگمراهان آن ، انجمن را واداشت که اساسنامه" خود را رعایت کند وبراساس آن رئیس نانجیب خویش را اخراج نماید .

در این دوره فدائیان به صورت ماشین های خودکار وبی عاطفه نبوده اند ، این مردان همواره میدانستهاند که چگونه باید حربه" اقناع واخطار وارعاب رابکار برند . پس از آنکه یک دوره تجربه بردبارانه همراه با دلیل وبرهان وتوضیح بی نتیجه میماند آنگاه قهر خشونت وارد میدان میشد ، وفقط در حق کسانی اعمال میگردید که مایل به تغییر طرز تفکر فرومایه ورفتار نابهنجار خود نبودند .

داوطلبان مرگ ولو آنکه قبلاً جزو " جوانان شرورو بد " بوده به التیام جراحات وزخم های اجتماعی کمک ویاری نموده اند .

در گذشته ، مطابق سنت مخصوص زمان اعاده" حیثیت شخصی با رفتن به زیارت مکه صورت می گرفت . در این سفر حاجی " استخوان سبک میکرد " اظهار ندامت وتوبه" اجتماعی نیز در این دوره جنبه" روحانیت یا رهبانیت میهنی داشت وبه صورت پیوستن به حزب مردم الجزائر ، یا حزب کمونیست الجزائر یا کنگره" مسلمانان تجلی مینمود .

با شروع جهاد در راه استقلال کشور ، استحاله" افراد در یک میهن دوستی متعالی متجلی شد وپلیس استعماری را به بیراهه انداخت ، زیرا پلیس معتقد بود که " محیط " اشخاص ناباب همچون

برجی کهن در مقابل احساسات ملی استوار و نفوذ ناپذیر خواهد ماند . اما اوضاع و احوال نشان داد که این فکر غلط است ، در نتیجه همین محکومان حقوق عمومی استعماری که بدلیل آنکه برای امنیت عمومی خطرناک نیستند از زندان آزاد میشدند بلافاصله پس از خروج از زندان بار دیگر بدلیل آنکه جهت امنیت دولت خطرناکند بمحبس می افتادند .

آری این فدائیان از پائین ترین مراتب اخلاق اجتماعی خود را خارج کرده و با جهشی غیر قابل قیاس به قله استشهاد و درجه رفیعه شهادت رسانده اند .

بر جبهه دروازه شهر بلند آوازه الجزیره و در فهرست نام قهرمانانی که با شجاعت بی نظیر و گامهای آرام به سوی گیوتین رفته اند ، نامهای فراموش نشدنی زیر میدرخشند :

علی زاغی

ارزقی لونی

مزاك حماد

بتی ماروك

سعید توآتی ، مشهور به بالافره

۲ــ خمیرمایه تضعیف روحیه دشمن

تروریسم شهری برملاکننده و آشکار سازنده جنگ روانی است .

برای قبول این مطلب کافیست که بیانات غرور آمیز سوستل و لاکوست را درباره آرامش و امنیت و بی سروصدا بودن شهرهای بزرگ به خاطر آوریم . دستگاه استعماری فرانسه کاروانهای روزنامه نگاران خارجی را به خرج خود دعوت میکرد تا ببینند ، الجزیره و اوران

(وهران) و بن* حتی از وجود افراد شورشی و گروههای کوچک و متفرق جنگلی و چریك بی اطلاعند .

شهر الجزیره پاریس کوچک نامیده میشد و شایستگی این نامگذاری را داشت . این شهر سرگرم کننده بود سینماهایش ظرف مدت کمی دو برابر شده و کوچه میشلها س پر از قهوه خانه و مملو از چلچراغهای رنگارنگ بود غوغای شب زنده داران و گردش کنندگان و نیز کابارهها و رقاصخانهها و اتومبیلهای لوکس و ظریف در این کوچه محشری برپا میکرد و در واقع قسمتی از شانزه لیزه پاریس را نشان میداد .

افسران فرانسوی نظیر همقطاران خود در سایگون حقوق و مزایای فراوان داشتند و مانند آنها ولخرجی میکردند . اما نه ، این مقایسه بی پر و پایه است زیرا هند و چین از فرانسه خیلی خیلی دور و به چین بسیار نزدیک است ، حال آنکه بقول این خوش خیالان الجزائر خودِ خودِ فرانسه بود .

بورژوازی استعمارگر نظرش آن بود که جنگ با اعراب (بیکوها) را میتوان صد سال ادامه داد و این کار مشکلی بوجود نمیآورد و بعکس موجب ترقی و پیشرفت اقتصادی میشود و زندگی را رونق می بخشد . مخارج نظامی و سرمایه گذاریهای عمومی فراوان و ایجاد ساختمان و توسعه صنعتی ، مجموع سرمایه گذاریها را افزایش میدهند ، قیمت اشیاء مصرفی و گرانی اجارهها همه و همه به افزایش درآمدها کمك میکنند و سطح زندگی کارمندان دولت از

* BONE یکی از ایالات الجزائر در اطراف مرز تونس

بابت خرج سفر واضافه حقوق و پاداش وخرج ایاب و ذهاب وحق عدم امنیت بالا میرود واز نو فروش لوازم منزل و وسائل الکتریکی واتومبیـــل بطور سرسام آوری افزایش می یابد .

اما در این حساب و کتابها فقط یك نقطه تاریك وجود داشت ، بدین معنی که محافل تجاری وصنعتی بایك گرفتاری کوچك برخـــورد کردند . در مقابل طرز تفکر وفعالیت پولداران مافوق استعماری ، یـــك گروه آزاد منش دست به فعالیت زد ، این گروه را بلانشار BLANCHARD رئیس "کنفدراسیون کارفرمایان الجزایر" اداره مینمود ، این شخص ، نظیر پروفسور ماندوز MANDOUZE برای سندیکای بازرگانی مرتجع خطرناك و مخالف با تفوق وتسلط سیاسی واقتصادی مالکان بـــزرگ زمین بود ، در نتیجه بلانشار متحد عینی اتحادیه عمومی کسبه الجزایر A. C. G. U. (ملی ها) وهمراه غیرمستقیم جبهه آزادیبخش ملـــی به شمار میرفت .

برای آنکه خواننده متوجه طرز کار این گروه شود ، به نقـــل یك ماجرا می پردازم .

وقتی لاکوست باصطلاح "ضد استعمار" تجلیل و تمجیـــد "فعالیت های متمدن کننده" امپریالیسم فرانسه را شروع کرد ، در مقام اثبات این فعالیت ها ، اعضای پارلمانهای خارجی را دعـــوت نمود و در دیراسعد گردش داد . دیراسعد نخستین عمارت مختلط بود که در آن مستاجران مسلمان در محیط صاحب امتیازان اروپـائـی پذیرفته شده بودند . اما در همین زمان گروه کارفرمایان جوان مطالعه وتحقیق در بیرخانه" اجتماعی خود را درباره" بوسیلا ، زاغه" الجزایـر " در مجله" نوول رآلیته آلژرین" منتشر کرد ، و بدین ترتیب به محاکمه

استعمار پرداخت (٤) .

همه میدانند که جمعیت زاغه‌های سیاه الجزیرهٔ سفیـــد منحصراً مسلمانند . جمعیت این زاغه‌ها بسال ۱۹۳۸ ، ٤۸۰۰ تن و در سال ۱۹۵٦ ، ۵۰،۰۰۰ تن بوده است .

یادآوری وجود این "زاغه‌های سیاه" و یا کلبه‌های تختـــه‌ای با سقف حلبی (که غالبا روی زمین‌های خاکروبه دانی شهر ساخته شده بود) معلوم میکرد که بیرق فرانسه برروی بیغوله‌هائی در اهتزاز است که جزو فقیرترین بیغوله‌های عالم است ، بیغوله‌هائی که بلافاصلـــه پس از بیغوله‌های هند و پاناما قرار دارند ..... آیا این افشاگری توجیه‌کننده و تصدیق‌کننده شورش و عصیان مردمان بی چیز نبود و بـــه انقلاب الجزایر مشروعیت نمی بخشید ؟

بهمین دلیل ، دوسمرنیی در روزنامه خود اکـــو دالـــژر ECHO D'ALGER علیه بلانشار و گروه کارفرمایان جوان (کهموافـــق با استعمارزدائی بودند) تبلیغات شدیدی براه انداخت .

در این جاد و نظرگاه متفاوت و دو سیاست متناقض وجود دارد البته استعمار نیز به نوبه خود و مطابق روش خویش به مسکین‌هائی که مسکن حسابی ندارند ، توجه میکند ، میخواهید بدانید چگونـــه ؟ به شرح زیر :

در محاکمه آبه داوزی ABBE DAVEZIES یکی از سناتورهای سابق M. R. P شهادتی داد که لوموند آنرا باین شرح میآورد (۵)

(٤) NOUVELLE REALITE ALGERIENNE N° I DE LA SERIE, 1950, ALGER

(۵) لوموند ، ۱۲ ژانویه ۱۹٦۲

۰۰۰۰۰ سپس فون‌لوپ اسپرابه FONLUP ESPERABER گفت که مطلب دم مربوط به شکنجه‌های شناعت بار انجام‌یافته در سیته محیی‌الدین است . در این سیته صدها تن از کسانیکه مستنطق و یا قاضی محکمه معرفی نگردیده و حتی به اردوگاه‌ها بازداشت گسیل نشده ناپدید گشته‌اند ، تا از میان برده شوند.

حالا ببینیم که این سیته محیی‌الدین در کجا واقع است ؟ این سیته حلبی‌آبادی در خارج شهر نیست (۶) بلکه بصورت جزیره‌ای در دل شهر است ، و میان میدان مانور بلکور BELCOURT و بولوار برو BRU قرار دارد .

حق است تعجب کنیم که چطور قتل‌عام صدها تن باراندازکشتی و باربر ، حال و احوال خرده بورژواهای ساکن جاده فونتن بلو و کاخ نشینان ویلاهای مجاور را دگرگون نساخته است ، لابد خواهند گفت و یا به تقلید از فرنگیها باید گفت که ابراز اینگونه تعجب‌های بی‌معنی است و این قسم احساسات ، احساسات قابل تحقیری‌اند که بدوسان شرقی و احتمالاً برخی از دانشگاهیان پاریسی ، واجد آنند .

آری دشنه چتربازان چماق بزرگ موثری است برای آنکه این وصله ناجور ، یعنی این محله عربهای موش‌آسای مسلول و این محله شلوغ و درهم و برهم و نفرت انگیز را از دل این شهر استعماری ، و منطقه

(۶) مانند بوسیلا ، نزدیک حسین دی و یا القطار نزدیک قبرستان القطار و نادور NADOR نزدیک کلوسالمبیر CLOS SALEMBIER

اعیان نشین آن ببرد و بدور بیندازد .

ما هم با این جراحی میتوانیم موافق باشیم ، اما بشرط اضافه کردن این نکته که در این شهر هرت و محل حکمروائی قانون جنگل و جائی که گرگ به لباس میش در میآید ، ترووریسم شهری (نظیر جنگ چریکی) تنها وسیله ابراز وجود و بیان یک خلق درهم کوبیده و شکنجه شده میباشد .

بهرحال باید توجه داشت و میان " قهر آزاد ساز " (و انقلابی) و " قهر و خشونت سرکوب کننده " (یا استعماری) فرق گذاشت .

ترووریسم شهری برده داران را متزلزل ساخت و نگرانی و دلهره را تا قلب کوچه میشله ، یعنی محله ضد عربهای درنده‌خویش راند ، و در آنجا به قهوه‌خانه‌ها و عرق‌فروشی‌ها و ۰۰۰ حمله نمود ، و در صدد قتل فروژه FROGER و ژنرال ماسو MASSUS و آشیاری ACHIARY برآمد و نیز مقدمات حمله به بورژو و لاگی یر LAGUIERE و دوسه رئیس و سوستل را فراهم آورد .

ترووریسم شهری انتقام میهن‌دوستان از جنایات استعماری بود ، جنایاتی از قبیل ناپدید کردن افراد و اعدام بدنبال محاکمات صحرائی و مثله کردن و قطعه قطعه نمودن آدمیان .

شورش عمومی ای که در کوچه پس کوچه‌های بزرگ گسترده شد ، و نیز حمله به کشتی‌ها و کلانتری‌ها و پاسگاههای پلیس کارهائی بود که به روزنامه‌نگاران خارجی و افکار عمومی دنیا گونه‌ای از خشم و غضب خلق الجزایر را نشان دادند .

از لحاظ استراتژی سیاسی و نظامی ، عمل فدائیان نقشه‌های جنگی ستاد ارتش فرانسه را عمیقاً برهم زد . ستاد ارتش فرانسه نقشه

خود را تعبیر داد و آن را بصورت یک تصمیم سری ابلاغ کرد ، امانکته مهمی از آن که معلوم همگان گردید ، آن بود که روزنامه رسمی فرانسه "کلیه سرزمین الجزایر را بعنوان منطقه عملیات" تعیین نمود . بر اساس این وضع "پاسبانی" که مامور تنظیم عبور و مرور کوچه ایسلی ISLY بود ، ماهانه مبلغ ۲۰۰،۰۰۰ فرانك بعنوان پاداش جنگی دریافت میکرد . "پیه نوارها" در عین خوشحالی از حفظ امتیازات خود به واحدهای جدید سرزمینی فراخوانده شدند و قدرت کشوری ناتوان ، در برابر اختیارات کامل ارتش جامطلب جا خالی کرد. خود لاکوست نیز چهره عوض کرد . پس از اجرای ناموفق "آرام ساختن" بلدها یا شهرها ، قصه "نبرد شهر الجزیره" پیش آمد .

آری به بی استعدادی و ناشی گری بلاهت هم اضافه گشت . مثلی هست که میگوید : " هر که خیلی قدرتمند است سخت ناتوان است " اما عکس این ضرب المثل بی معنا و بی رویا ماست . آیا کسی که از پیروزی در یك جنگ استعماری ناتوان است ، قابلیت دارد که جنگ دیگری را آغاز کند و در آن واحد دو جنگ را با هم ، از پیش ببرد ؟ نـــه .

مقصود از این جنگ دوم کدام جنگ است ؟ جنگ سوئز : این جنابان وزرای سوسیالیست حزب سوسیالیست .S. F. I. O (۱) از اعضای حزب کارگر انگلیس که با جنگ سوئز مخالف بودند ، بد جنس تر تشریف دارند . حکومت سوسیال امپریالیست پاریس در عالم رؤیای خود فقط در صدد گشت و گذار نظامی و تصرف کانال سوئز نبود ، فرانسه بقول خود میخواست با ریشه کن ساختن سرهنگ ناصر یك "دیکتاتور"

را از کار برکنار کند ، و جریان شورش الجزایر را در سرچشمه اش ، یعنی قاهره ، بخشکاند .

چه میتوان کرد ، حضرات باید به چاك بزنند ، .C.G.T و .F.O (از جمله اتحادیه های کارگری فرانسه) باید از موفقیت حزب کارگر انگلیس (که مخالف جنگ سوئز بود) سخت یکر باشند ، و جمعی از روشنفکران چپ هم به مناسبت توجه و ارادتی که به اسرائیل دارند باتمام وجود به صورت وطن پرستان فرانسوی افراطی در آیند .

باری ، چتربازان که با خوشحالی جبال مارا ترك گفته بودند تا در جلگه نیل به "جنگ برق آسا" بپردازند ، در حالیکه خشم و کینه" خود را فرو میخوردند بار دیگر به الجزایر بازآمدند تا به جنگی محنور بسته ادامه دهند ، جنگی که فرجامش نظیر جنگ مصر بی فتح و افتخار بود .

این تیپ های "برجسته و نخبه" را در شهرها و حلبی آبادها مستقر ساختند و افراد آنها را بکارهای پست و تباه کننده گماردند . اما این طرز عمل هم بیهوده بود ، زیرا درست در همان هنگام که استعمارگران تروریسم شهری را در حال از میان رفتن و از پا درآمدن میدیدند ، خون تازه‌ای بدان رسید و سختی و صلابتی تازه یافت ، بدین معنی که سربازان ارتش آزادی بخش ملی به شهرها گسیل شدند و بصورت مجاهدین فدائی ، یعنی جنود بدون اونیفورم درآمدند .

٤ــ خمیرمایه فعالیت روانی

تروریسم شهری دستگاهی نیست که در "خلاء" و هرج و مرج طلبی جرخ و واجرخ بزند ، بلکه اندام زنده‌ایست که به جنبش و حرکت زیستی

انقلاب تقسیم ناپذیر وابسته است .

کسانیکه عملیات مسلحانه شهری را تنها بعنوان " خدشه یا شکاف " حاصل در کل عملیات انقلابی تلقی میکنند واز جنبه " منفی " آن بحث وگفتگو مینمایند ، در گرداب همان قضاوت بی پروپایه " نیمه روشنفکرانی می افتند که مثلا ورزش را حقیر می شمارند .

این روشنفکران که عکس العمل جزئی و یك طرفه به خرج میدهند توجه نمیکنند که نتیجه " ورزش مثلاً " ، فقط همان نرمش عضلات و یا حرکات قلب وجهاز تنفس نیست ، بلکه ورزش سلسلهٔ اعصاب را هم منظم میکند ، وحافظه را نیز بکار می اندازد و تعادل روانی – سوماتیك را هم تضمین می نماید .

در الجزایر ما ، داوطلبان مرگ در مدینهها ، طبیعةً نقش قدرت مغناطیسی را بازی میکنند . زنان ما در اطراف چهرهٔ داوطلبان مرگ هالهای از شان واعتبار را می یابند ، درست همان هالهای که برقدر و اعتبار جنود (یا انقلابیان واجد لباس متحد الشکل) میافزاید .

عاطفه واحساس میهنی ، احساس وعاطفه ای که جنبه میهنی ومذهبی دارد ، با حس تحسین و تجلیل درهم میآمیزد و نسبت به این مجاهد آزاد سازنده " ابراز میشود ، آزاد سازندهای که هر روز با مرگ وعده ملاقات دارد . این گونه احساسات که در زنهای دل خلق جای دارد با نیروئی قوی و عملی همعنان میشود و بصورت همبستگی فعال نسبت به قهرمانان متجلی میشود . از خود گذشتگی وشجاعتی که در ۱۹۵۴ به ندرت بروز میکرد ، از سال ۱۹۵۶ ببعد باپیدایش چریك شهری بصورت یك سكه رایج در آمد .

زنان مسلمان خصوصاً نسبت به سرنوشت ملکوتی مجاهدان

حساسیت به خرج میدهند ، این سرنوشت را اسلام ، دین ما کمال مطلوب ، افراد انسانی ساخته است . کمال مطلوبی که ضعف های بشری آن را خدشه دار نمیسازد ، زیرا بدان دست درازی نمیتوانند کرد . زنان ما نجات بخشندگان میهن (میهنی را که دارالایمان بود و استعمار بصورت دارالکفرش درآورد ماست) جاویدان و غذا میدهند ، لباسهایشان را میشویند . زنان بزرگوار و مبارز ما ازمجروحان مواظبت و مراقبت میکنند ، فراریان از دشمن را پنهان میسازند ودر دام افتادگان را میرهانند . زنان ما بطور خود به خود بصورت افراد کمکی گروههای مسلح در میآیند وارتباط لازم وفوری میان گروهها را تامین میکنند ، حتی اسلحه و وسائل جنگی را حمل و نقل مینمایند ، از بچههای صغیر و مجروح و یتیمان شهداء مواظبت میکنند ، شهدائی که دیگر هیچ لکه و عیبی ندارند و با همان لباس جهاد خود به خاك سپرده میشوند ، شهدائی که از غسل میت وپیچیده شدن در کفنی بی آلایش و پاك نیز معاف اند .

بدینترتیب دیده میشود که تروریسم شهری یك پدیدهٔ خود رو نیست ودر جریان رشد مقاومت دسته جمعی خود سرانه وارد نشده ماست . این تروریسم در جو و محیط یك همکاری وهمراهی دو جانبه قرار دارد ، و اگر دیدهٔ تحقیق بنگریم خواهیم دید که مبنای این همراهی و همکاری وشرائط وجودی آن میراث مستقیم جامعه مسلمانان است ، میراثی که به بسط توسعه این پشتیبانی و تعاون متقابل مساعدت مینماید .

اکنون با دو مثال متفاوت این تعاون و عمل دوجانبه متقابل را روشن مینمائیم .

۱- تروریسم عامل منظم کننده نیروهای خلق

از جنبه سیاسی، تروریسم شهری نقش منظم کننده نیروهای خلقی راایفا میکند.

در ژوئن ۱۹۵۶ نخستین دسته از حملات به اروپائیان صورت گرفت، این حملات جنبه انتقام مشروع داشتند. جبهه آزادیبخش ملی قبلاً در اعلامیه خود اعلام کرده بود که انتقام خون «زبانه و فرج» را خواهد گرفت، زبانه و فرج دو تن از سربازان ارتش آزادیبخش ملی بودند که در لباس متحدالشکل ارتش آزادیبخش ملی دستگیر اما برخلاف قراردادهای بین المللی مربوط به اسیران جنگی با گیوتین اعدام شده بودند

در ژوئیه ۱۹۵۶ نخستین حمله کور و وحشیانه استعمار صورت گرفت، و این حمله سرتاپا جنایت آمیز بود. نخستین بمب را استعمارگران در کوچه طبس کار گذاشتند، این بمب چندین خانه متعلق به اعراب را منهدم ساخت، و پنجاه و سه کشته و صدها مجروح به جا گذاشت.

قصبه به جوش و خروش آمد و کلیه خلائق را غیظ و غضب و خشم و کینه فرا گرفت. در این جا، مداخله مستقیم فدائیان و مدافعات هم بصورت عملی و به اصطلاح جسمی و هم بصورت سیاسی و فکری موجب شد که خلق آرام شود. مداخله مذکور آگاهانه آتش شور و هیجان خلق را به زیر خاکستر برد تا حفظ شود و در موقع مقتضی قابل استفاده باشد.

ژرمن تیون مینویسد (۷)

(۷) GERMAINE TILLON : LES ENNEMIS COMPLEMENTAIRES, PARIS 1960, PP. 170-177

«در مقابل بی اعتنائی ظاهراً تام و تمام افکار عمومی و قدرت حاکمه «فرانسوی، مسلمانان سخت آشفته و ناراحتند. از این «پس مسلمانان فکر میکنند که بدون دفاع و بی اسلحه و بدون «مرجع و ملجأ قانونی اند، و بدست بیرحم کشتاری بی قید و «شرط سپرده شده اند. وقتی دو ماه پس از این قتل عام، «به نوبه خود نخستین بمب های جبهه آزادیبخش ملی «منفجر گردد، بخش مهمی از افکار عمومی این امر را با هیجان «و شادی زائدالوصف استقبال خواهد کرد، و طبیعة «بمب گذاری سیمای حامیان خلق و قهرمانان ملی «را خواهند یافت».

در این نکته شکی نیست. همین ارتباط صمیمانه با توده ها و یا بهتر بگوئیم همین زندگی در درون دل خلق و با خلق است که جبهه آزادیبخش ملی را قادر میسازد از سبعیت و درنده خوئی زنجیر گسیخته سازمان ارتش سری در امان بماند.

تروریسم شهری، یعنی تروریسم آزادیبخش ملی بصورت یک درجه اطمینان عمل میکند. این روش به میهن دوستان رنجه خاطر و متألم از این جنگ نامساوی و به میهن دوستانی که از این بی عدالتی (۸) فرانسویان عاصی اند، اجازه میدهد که «راحت شوند» و خونسردی خود را حفظ کنند و انضباط انقلابی را محترم شمارند و رعایت کنند.

(۸) این بی عدالتی در الجزایر تنها علیه افریقائی ها اعمال میشود و هیچگاه به اروپائیان لطمه نمی زند.

آری ، در الجزیره و وهران (اوران) وقسطنطنیه و تلمسان و تیزی‌یزو و السطیف و . . . . . کماندوهای مرگ بصورت یک نیروی سیاسی عمل کرده‌اند ، وازایجاد کشتاری نظیر کشتار سن بارتلمی جلوگیری نموده‌اند *

البته مدتی بعد حق‌ما راد راین باب چنین اداکرده‌اند :

" بی هیچ گفتگو آنچه مانع شد که مسلمانان اروپائیان را از عملیات انتقامی خود معاف دارند ، ترس از ارتش فرانسه نبود ، بلکه نظارت وکنترل دقیق و سخت جبهه آزادیبخش ملی بود " (۹)

۲ ــ مثال دوم مربوط به همکاری خلق درایجاد تروریسم شهری است .

نیروهای خلق در تبدلات وتغییرات وجهش‌های خود . شیرهٔ حیاتی تروریسم شهری را تامین میکنند وبادادن نفرات لازم جوشندگی وزایندگی بدون انقطاع آن را تامین مینمایند .

طبیعی است که وقتی " بمب گذاران " بصورت " حامیان خلق " جلوه کنند ، نیروی بالقوه بشریشان خشک ناشدنی خواهد بود . این آزمون ، ادعای مسخره کلن‌های ابلهرا ناموجه میسازد . کلن‌ها مدعی اند که تجدید و تکثیر داوطلبانِ خطر ودرد و رنج و شهادت ، ناشی ازعامل زور و اجبار است .

(*) کشتار سن بارتلمی : قتل‌عام پروتستانها در شب ۲۴ اوت ۱۵۷۲

(۹) مجله اکسپرس ، ۸ مارس ۱۹۶۲

فدائیات (زنان‌فدائی) ازمیان داوطلبانی برگزید میشوند که به آزادی واختیار در راه این امرخطیرقدم میگذارند .

میتوان نام‌عده‌ای از دختران " بمب گذار " را ذکرکرد ، که بهنگام ازهم‌پاشیدگی شبکه‌ها از معرکه بدر رفته‌اند ولی بلافاصله با گستاخی و بی باکی از قبول فعالیت هائی که خطرجانی دربرنداشته باشد ، سر باززده‌اند .

آری ، ازاین راه میتوان‌میزان کمک و یاری زنان‌را در پیشرد انقلاب الجزایراندازه گیری‌وارزیابی کرد . وجود گروهخیره‌کننده زنان مجاهد شهری گزارشگروحدت ملی ماست . این زنان‌دارای اصل و نسب و مذهب متفاوت و مختلفی هستند ، بهاین تنوع وتفاوت باید تنوعی راهم افزود کهازلحاظ وضع اجتماعی (دختران‌جوان یامادر خانواده‌ها) و شغلی (دانشجوی‌حقوق یا پزشکی و کارمند وکارگرخانه وکلفت و شاگردمدرسه پرستاری و معلم زبان فرانسوی یازبان عربی و عالمه وگوینده رادیوو هنرپیشه و ماما و پزشک) میان آنها وجود دارد .

این ازخودگذشتگی فردی وجمعی سخت جذاب است ، بر اثراین فداکاریها همزنان الجزایر ، حق شهروندی‌را به‌تمام معنی برای خود کسب کرده‌اند . اینان خاطره " جاودانه " خواهران شهید و جنگاوری رازنده نگه میدارند که درنبرد آزادیبخش (که هم‌وطن‌وهم آنان‌راآزاد میکند) کشته شده‌اند . دراین جا تنها چند نام‌را ازیک فهرست طولانی و مقدس به یادها میآوریم .

ــ صحیبه ، که‌اسلحه برکف درکنار رامل بمخاک افتاد .

ــ حسیبه بن‌بوعلی ، که باعلی‌لا پوآنت و محمود ۱۷ ساله

و عمر ۱۲ ساله زنده بگور شد .

- اوریدا مداد ، که از طبقه دوم مرکز شکنجه « مستقر در مدرسه سارونی » به پائین پرتاب و شهید شد .

- بهیه ، که در اثر شکنجه بازوانش شکسته شد و زانوهایش سوخت .

زنان مجاهد و محکومان سابق به مرگ توسط دادگاههای نظامی که زنده مانده اند ، میتوانند با یادآوری فروتنانه « فعالیت های خطرناک خود » ما را به هیجان آورند و متاثر سازند . ما امیدواریم که در فردای انقلاب گواهی مستقیم آنها در متون مربوط به مقاومت الجزایر باز آید ، متونی که کلمات تستس ، حالت معمولی یا نمارا که در زندان « فرن » هستیم نخواهد داشت .

باری ، تروریسم شهری ، جوهر و خمیرمایه خلاق حیات انقلابی است . این جوهر خلاق در صلح بازیافته ، بما را دگرگون ساز جامعه مبدل میشود ، جامعه ای که در آن رفع حجر زن الجزایری نیز سرانجام می یابد ، و موجب آزادی وی میشود .

* * *

تا اینجا کوشیدیم نشان دهیم ، چگونه جبهه آزادیبخش ملی در ضمن از میان بردن تعارض میان واقع گرائی تاریخی و تعقیب کمال مطلوب انقلابی ، تروریسم شهری را هدایت کرده است .

حزب کمونیست ورشکسته الجزایر در زمینه « اخلاقی » مساله با ما سرشاخ میشود . خبرنامه کمونیستی « اتحاد » مینویسد :

رفیق الجزایری ما (یعنی دبیر حزب کمونیست الجزایر)

« نشان میدهد که چگونه فقدان ارتباط سیاسی عمیق میان »
« ارتش و خلق الجزایر موجب خودسرانه شدن مناسبات »
« میان این ارتش و خلق میشود » .

و متذکر میشود که :

« بالاخره بایستی مانع شد که رفتار برخی از عناصر و عوامل »
« مشکوک هدف مقدس خلق ما را آلوده سازد ، در »
« نتیجه بایستی در قبال اینگونه عناصر دست به اقدامات »
« اساسی زد » .

نکته جالب توجه اینستکه این خبرنامه کمونیستی ، روشن کردن این مطلب را مهم نمیدانند که : چگونه حزب کمونیست الجزایر یعنی این ورشکسته به تقصیر ، فقدان ارتباط (آنهم عمیق) را « نشان داده است » . ما همواره با دیده عبرت دیده ایم که این شیخ مشاور ، در روایت و احتجاج بیش از تفسیر زبردست است ، یعنی به بیان مطالبی میپردازد که احتمالاً روشنگر وقایعی است که حقیقت فرض میشوند ، لکن این مرد هرگز نمیتواند مطلبی را ثابت کند .

معنی این مطلب که فقدان ارتباط میان ارتش آزادیبخش ملی و خلق الجزایر منتهی به ایجاد « مناسبات خودسرانه » میشود چیست ؟

ما به کمک تصدیق فرانسوی خود ، یعنی شهادتنامه تحصیلات ابتدائی (قسمت تهیه) بعنوان جوی C.E.P.E.A.T.T. به مطلب مذکور معنی مودبانه زیر را میدهیم :

« فلاقاها خلق را به وحشت و هراس می افکنند »

نخیر ، چنین نیست که جبهه آزادیبخش ملی از خلق الجزایر

بدور و برکار باشد ، جبهه هرگز منفرد نبوده است . مثلاً توصیه به تحرم دخانیات جنبه ٔ تحکمی داشت وکسانی که سیگار میکشیدند و اظهار ندامت نمیکردند و عدم اطاعت عمومی آنها جنبه ٔ ستیزه‌جوئی تحریک آمیزی به خود میگرفت ، باید جریمه پنج هزار فرانکی وضمانت اجرائی افراطی وسخت را تحمل میکردند .

قطع عضو اظلام (یعنی کسانیکه دماغشان برید میشد) جنبه موقت داشت . اما در همین دوره نیز ترحمی را بیشتر از سنگساران مست ها و روزه‌خواران برنیانگیخت ، این سنگساران توسط گروه بچه ها صورت میگرفت ، بچه‌هائی که مدافعان متعصب میانه‌روی و به قاعده خوردن وحافظ اخلاق عمومی اند .

اما آیا اینطرز کار به معنی آن است که بنظر ما اجبار تنها طریق مطمئن ومعتقد ساختن مردم وتنها شکل فشار سیاسی و تربیتی است ؟ نـــه . جناب محتسب کمونیست میخواهد که ما را درگیر این مطلب نامعقول و مغلطه‌آمیز کند ، چگونه ؟ با عَلَم کردن یک نمونه ، این جناب با استناد به این مثال میخواهد به ما درس فضیلت وتقوی بدهد .

مثال عَلَم شده یک هرزگی است که سیاست ، پرده وحجاب آن شده است ، بدین معنی که شش الجزایری از یک کماندو بزندان مارسی افتاده اند و متهمند که در مارتیگ MARTIGUES * یکی از زنان فعال جبهه آزادیبخش ملی را از پا درآورده اند ، جرم این زن چه بوده است ؟

این مجله میگوید که : "گفته میشود تنها جرم این زن الجزایری

(*) یکی از شهرهای جنوب فرانسه

آن بوده که از ادامه ٔ همخوابگی با یکی از رهبران محلی خود داری کرده است " .

اما باید دید که آیا روایتِ این ماجرا بدینگونه صحیح است ؟

ما پرهیزکاری و امانت روشنفکری خبرنامه " مجمع دوستان فعالان قدیمی حزب کمونیست فرانسه را که بی اندازه به اصول مارکسیسم ـ لنینیسم " وفادارند ، مورد تردید قرار نمیدهیم . این تردید بخصوص مورد ندارد ، زیرا میدانیم که خبرنامه مذکور زیر نظر مارسل پرنان Marcel PRENANT دانشمند اصیل و استاد دانشکده علوم پاریس و یکی از روسای ستاد تیراندازان و پارتیزانهای فرانسه (در نهضت مقاومت) منتشر میشود .

بی شک آنچه موجب نشر خبر بالا بدینصورت شده ، توجه بی موقع و نابهنگام نویسنده ای استکه نسبت به مسائل ملی واستعماری بی اطلاع است . این مقاله نویس بیسواد با افزودن این مطلب به ترهای " رفیق الجزایری " میخواهد بحساب هیات رهبری حزب کمونیست فرانسه برسد ، یعنی به حساب هیاتی برسد که بنظر ایشان لازم ندیده اند مقاله منتشر در مجله روسی " کمونیست " را مجدداً در اومانیته چاپ کنند .

اما در حقیقت دعوای برادران متخاصم به حساب و بضرر جبهه آزادیبخش ملی صورت می پذیرد ، ودر نتیجه بی عدالتی و ریاکاری و اشتباه بر روی هم تل انبار میشوند .

لکن اگر از ما بپرسند ، خواهیم گفت که بهتر است این سالوسان و ریاکاران الجزایری و فرانسوی ، نظیر عجوزه‌ای که میوه دزدی را غافلگیر میکند ، طبل شادی نکوبند . آیا این جنایت مهم را که بما این

صورت حقیقت تلقی کرد ماند ، نباید جزئی دانست کمجزو ردیف جرائم "فرویدی" بحساب میآید و واقعیتی اجتماعی وپدیده‌ای انسانی و مستقل از انقلاب الجزایر است ؟

مگر اینگونه مسائل در فرانسه جزو اتفاقات روزمره و اخبار حوادث نیست ؟ مگر هرروزه مطبوعات آشفتگی‌های شوهرانی راکه به ایشان توهین میشود و یا سرخوردگی عاشقان ابله وخودخواه و ناتوانی را نقل نمیکنند که شکست خود را با قتل زنان مورد دعوی جبران می نمایند ؟

حتی مگر در نهضت مقاومت فرانسه نیز اینگونه ماجراها وجود نداشته و واقعه‌ای پیش پا افتاده نبوده است ؟ نزد کمونیست‌ها نیز روابط جنایت بار مذکور شنیع و قبیح است ، اما البته خونی به زمین نمی ریزد . با اینهمه از میان بردن دو طرف خیلی بیشتر از محیط‌هائی است که به عیاشان حرفه‌ای وابستگی دارند . باری در دوره نهضت مقاومت لااقل از میان دزد زنانِ فعالانِ حزب ، یکیشان عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه باقی ماند و بهنگام آزادی فرانسه (پس از جنگ ورفع اشغال آلمان‌ها) وزیر گردید !

بنابراین ما حق داریم فکرکنیم ، اظهار تنفر و تقبیح قتل یک زن الجزایری جنبه ساختگی دارد . حضرات کمونیست این درد و رنج را به بازی میگیرند و هدفشان بیشتر جرو بحث است تا تنفر از اخلاق وتعلیم آن .

لکن این ما هستیم که روح و جانمان از ریختن خون با ارزش یک مناضله عضو فدراسیون الجزائریان مقیم فرانسه درهم شکسته است . الجزائریان از این قضیه سخت اندوهگین اند ، زیرا طبیعةً نسبت به

هتک عصمت و عفت حساسیت دارند . در نتیجه از روی بخت واتفاق نیست که اولین فعالیت روانشناسی ما برضد دشمن عبارت از تجدید چاپ و پخش عکس‌های پیدا شده نزد نظامیان دشمن بود که هتک عفت وتوهین به حیثیت زنان الجزایری را ثابت میکرد .

باری در صفحات پیش نشان دادیم ، فدائی الجزایری که همه روزه حیات خود را بعنوان فدیه و تاوان آزادی میهن عرضه میکند ، چگونه در جو ومحیطی زاهدانه و ریاضت مآبانه زندگی میکند ، واین طرز زندگیِ انقلابی دامن وی را از آلایش به ضعف‌ها و آلایش‌ها و ناتوانی‌های بشری مصون میدارد . اخلاق اسلامی فدائی الجزایری را به جانب فضیلت وتقوائی سوق میدهد که موجب افتخار طبیعت و فطرت بشری است .

فدائیه (زن فدائی) کمدر این جهاد خواهر فدائی است ، نمونه‌ای از پاکی و عفت را نشان میدهد و با سرگیجه "شهوات جسمانی بیگانه است . در اخلاق فدائیان و فدائیات کمخود را خواهر و برادر میدانند ، شهوات ولذات جسمانی در خارج از حیطه ازدواج جسی از زنای با محارم است .

ما شرقی هستیم و منزه طلبیم ، در روابط عشقی نزدیک به ریاضت و سخت گیری طبیعی روس‌ها و چینی‌ها است .

انقلاب و زندگی در مخفی‌گاهها ، فدائیان و فدائیات را ناگزیر به زندگانی مشترک برادرانه و خواهرانه میکند . یک زن چینی پزشک با نقل یک مطلب بما حالی میکند که گروه (در مقایسه با فرد) از مراقب ترین پیرمردان نسبت به زن دقیق‌تر و مواظب‌تر است . ی می نویسد :

«مثلاً، دانشجویان پسر و دختر غالباً باهم برای مسافرتهای علمی و تحقیق و گیاهشناسی و زمین‌شناسی و ۰۰۰ میروند ایشان میتوانند در یك اطاق بخوابند، بی آنکه میان آنها حداقل روابط جسمی موجود باشد و یاکمترین بوسه‌ای رد و بدل شود ۰۰۰۰۰۰ در ترن‌ها من غالباً، روزها و شبهای متعدد در یك کوپه با چند مرد همسفر بوده‌ام بی آنکه در معرض کوچکترین حرف و سخنی و یا اداواطواری قرار گیرم که بعنوان «آوانس» یا پیشروی در دلربائی تلقی شود. در این باب تفاوت فاحشی میان ما زنان شرقی و زنان غربی وجود دارد. در صورتیکه جذابیت و زیبائی جسمانی زنان غربی آشکارا با گفتار و یا رفتار محبت‌آمیز و دلربایانه مورد تعریف و تمجید قرار نگیرد رنجه خاطر میشوند، حال آنکه ما زنان شرقی چنین طرز رفتاری را ناهنجار و توهین آمیز تلقی میکنیم» (۱۰)

همهٔ این حرفها به جای خود صحیح لکن ما این نکته را قبول داریم که همهٔ میهن دوستان فرشته نیستند، تازه فرشتگان نیز گهگاه در جهنم تن در می غلطند. اساطیر یونانی و ایرانی هبوط خدایان و اجنه را بروی زمین برای وصلت با آدمیزادگان یادآوری میکنند و قرآن نیز بما میآموزد که دو فرشته به نام هاروت و ماروت آدمیزادگان را طعن و لعن و مسخره میکردند و خداوند

(۱۰) Han SUYIN : MULTIPLE SPLENDEUR

اکسپرس : ۲۱ ژوئن ۱۹۶۱

برای امتحان ایشان آنهارا به زمین فرستاد و بدانها امر کرد که صفا و پاکی معنوی خود را از دست ندهند. در روی زمین یك زن زیبا آنهارا به دام آورد و چون این دو نتوانستند در برابر وسوسه های جسمانی و گناه مقاومت ورزند در چاهی واقع در شهر بابل زندانی شدند (سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۲)

الجزائریان را نباید قدیس دانست. فضیحای که در مارتینک اتفاق افتاده است، مارا از خود پسندی احمقانهٔ این باور برحذر میدارد که خودرا مصون و منزه ازخطا بدانیم. خصوصاً که ناحیهٔ مارسی با آفتاب گرم و زبان تند و هرزگی و فسق و فجوربی درو پیکر و سیتماهای لختی وعریان سازیها و زنان رك و تحریك کننده ولذت جوئی جنسی‌اش، فکر را به خود مشغول میدارند وآدمی را به انحطاط جسمانی و روحانی میکشند اینها همه عوامل مساعدی هستند که شخص را به دامن اشتباه کاری می افکند

کدام سنت آنتوانی میتواند در مقابل وسوسهٔ استرل های* این دوروزمان مقاومت کنند، استرل های متجددی که به قول فردریك میسترال در شعری به نام «کالندال» CALENDAL «کسانی را که در پی آنها هستند از عطر آغوش خود آشفته میسازند و پس از برانگیختن هوس جهنمی ایشان را ناامید و ناکام برجای میگذارند» ESTERELLE

کالندال یکی از قهرمانان جنوب فرانسه است که غریزهٔ

(*) سنت آنتوان یکی از قدیسانی است که در برابر وسوسه‌ها فراوان مقاومت ورزیده. واسترل نیزیکی از پریان اساطیری است که آدمیان را وسوسه میکرده است.

بهیمی خود را مقهور میکند زیرا به راه ورسم عشق ورزی پاک وظریفانه یا حب العذرائی وفادار است که در اشعار تروبادورها (شاعران جنوبی و پرووانسی) از آن یاد شده است.

کالندال نوشته‌ء میسترال یك اثر ادبی تنها نیست فرد زیك میسترال در این اثر "روح وجان مملکت خود را" به شور وشوق میآورد و بر فرانسویهای شمالی داغ باطله میزند. وحشی هائی که قصرهای جنوب فرانسه را زیرورو کرده اند وجنوبی ها یعنی مردمی را که از آنها انسان تر و با غرور تر بودماند به بدبختی کشانده اند.

برعکس در جای دیگر میسترال خاطره‌ء آنیبال را زنده میکند آنیبالی که بر نواحی اطراف رود رون ROHNE حکومت کرده است و نیز از جذبه ولطف سرزمین پروانس (در جنوب فرانسه) که حالت عربی به خود گرفته یاد مینماید و نسبت به ناخدایان مغرب (شمال افریقا) اظهار علاقه میکند و مینویسد:

"برای ملاحانی که برای نخستین بار از سواحل شمال افریقا به بازار مکاره بوکیر* میآمدند پس از اعلام ورود شان توسط شلیك توپ گوسفندی بزرگ بعنوان خیر مقدم قربانی میگشت"

در این جا خاطره‌ء زندگی ملاحان شمال افریقا مارا به یاد ملاح دیگری می اندازد که سرانجام کارش نشان میدهد که هیچ چیز بهتر از زندگی متواضعانه در میهنی آزاد نیست. میسترال چه خوب میگوید:

"در کاد ولیو CADOLIVE خندان بودن وزیتون خوردن خیلی

(*) در ساحل رود رون که در ایام قدیم بازار مکارهاش معروف بوده.

بهتر از نگران بودن در پاریس و کبك تناول کردن است."

باری میگفتیم که احساس ملاحی دیگر از اهالی پرووانس بنام کنسفارون نیز چنین است. وی را بربرهای شمال آفریقا دستگیر و به شمال افریقا بردند، اما وی چنان کرد که محبوب دختر سلطان شد، ولی در شب قبل از عروسی به هنگام گردش در ساحل، آوازی از جاشوان مارسی به گوشش رسید قلبش به درد آمد و مقاومت نتوانست کرد. باز رق و برق سلطانی و سفره‌ء پادشاهی و باغهای شرقی وداع گفت و خود را به دریا افکند و به هموطنان خود پیوست و زیر لب میخواند:

"در کنار شاهزاده آرمیدن و با خرمی و تردماغی خوردن و آشامیدن نعمتی است

"اما در سرکوه بلوط خوردن بر عشق بدون آزادی برتری دارد"

امروزه حکم تقدیر از اینهم نامساعد تر است آری الجزایریانی که در صدد گردآوری مال و منال اند و بدین منظور در میهن شارل موراس* بسر میبرند از این نبود آزادی بیشتر رنج میبرند، ولو آنکه این الجزایریان جزو بی ریشه های غرب زده ای باشند که گرایش تجدد مآبانه دارند و میخواهند آزاد باشند وحتی آزادی خود را در قبال اخلاق عربی و اسلامی حفظ کنند.

جوانان الجزایری که از عادات و آداب حرمت و احترام به

(*) Charles MAURRAS نویسنده‌ء فرانسوی و متفکر جنبشهای دست راستی اواخر قرن ۱۹ و نیمه‌ء اول قرن ۲۰ فرانسه.

امور منزه و محترم ومقدس و در درجهٔ اول زن دور میشوند. در فرانسهٔ متمدن و آزادیخواه و برابری طلب به صورت باربا یا نجس درمیآیند و در اثر بینوائی و فقرعینی وعدم ارضای نیازهای معنوی (که ناشی از فقر ذهنی است) درهم شکسته میشوند. از زمان جنگ الجزائر ببعد نژاد پرستان، شرف و افتخار جوانان مارا محترم نمیدارند و بدان توهین میکنند (در برخی از قهوه خانه ها از پذیرائی آنان خودداری میشود) و نیز به مردانگی آنها اهانت میشود (دختران که روزگاری با آغوش باز این مردان را پذیرا میشدند اکنون از آنها رو میگردانند)

به سخن اصلی بازگردیم. آیا میبایست از فرجام دردانگیز قضیه‌ای که از آن گفتگو میکردیم متعجب شد، فرجام قضیه‌ای که در آن نافرمانی زنانه باعث آشفتگی مردی ناتوان شده است و این آشفتگی را هم خشم وغضبی تشدید کرده است که زادهٔ ناکامی و نفی قلدرمآبی وی بوده است. نه این مطلب شگفت انگیز نیست آنچه باعث تعجب است اینست که در فرانسه چنین ماجراهائی نادر باشد چون زندگی در حال انحطاط فرنگی و اغتشاش و آشفتگی آن، محیط مساعدی برای اینگونه جریانهاست.

به عکس این چنین آشفتگی اخلاقی که مشوق و محرک جنایت است برای ما قابل فهم نیست یعنی محیط ما پذیرای آن نمیباشد البته دلیلش آن نیست که شیطان از اغوای ما عاجز است، ما پیشتر گفتیم که ملائکه نیز اغوا میشوند و به ورطه در می افتند اما دلیل آنکه ما ازاین گونه ماجراها میتوانیم برکنار بمانیم آنستکه اولاً: نفوذ و تاثیر محیط اجتماعی ما به ما مساعدت میکند که نسبت به خود سختگیر باشیم و با غرائز پست خویش مبارزه کنیم و ثانیاً: ازدواجهای زیاد وزود رس وجود دارد وثالثاً: ازدواج وطلاق ساده وبی کش و واکش است. در کشور ما میتوان بی آنکه به قاضی و سردفتر و یا شهرداری و یا عدلیهٔ فرانسوی مراجعه کرد به عقد ازدواج شرعی دست زد. زواج با فاتحه (که مهر آن تعلیم یک سورهٔ قرآن وحتی سورهٔ فاتحه است) یکی از روشهای حقوقی عرفی الجزائر است. فدائیان و مجاهدان متعددی وجود دارند که با اجازهٔ ارتش آزادیبخش ملی در شهرها و جبال مشروعاً ازدواج کرده‌اند.

علاوه براین آیا فرنگیان میدانند که تربیت جنسی نزد ما مسلمانان شفاهاً واز طریق یک سنت هزار وچند صد ساله منتقل میشود؟ الجزایریانی که فرانسه زده نشده اند بسپارند. اینان از راز وسر خوشبختی زناشوئی آگاهند، نخست بدلیل آنکه زن را خوشبخت میکنند، بدین معنی که روابط عشقی را بصورت نوعی پزشکی وعلم وهنر درمیآورند. دودیگر آنکه راز خوشبختی زناشوئی را در عشق وعلاقهٔ مشترک زن ومرد به کانون خانوادگی و اطفال می یابند

با اینهمه در برابر تهمت وافترا نیز باید اندازه را نگه داشت. در امثال سلیمان (کتاب مقدس فصل ۱۲ آیهٔ ۱۸) آمده است «ولو آنکه شخص به آرامی هم سخن گوید، زبانش بسان شمشیر جراحت وارد میآورد، اما زبان عقلا مرهم است.

جبههٔ آزادیبخش و ارتش آزادیبخش ملی با جدیت و دقت انقلابی این موارد تاسف انگیز را که جنبهٔ شهوانی دارند، مجازات مینمایند.

همیدانند که ما به عدالت با هیجان وشورفراوان توجه داریم وازآن کیشی پرجوش وخروش ساختهایم . بنظرما مسلمانان، الله غالب است وعدالت را برقرار میکند .

هنگامیکه اشتباهی قضائی پیش آید ، جبهه آزادیبخش ملی با سرعت اقدام مینماید تا کار به حالت غیرقابل جبران خود نرسد . یک مجله کمونیستی دراین باب به شهادت برخاسته است وازنقش چریکها و موسبلیس (شورشی ها) و پارتیزانهای مسلح (درلباس غیرنظامی) سخن میگوید ، این مجله مینویسد : (۱۱)

" یک چریک محلی میتواند ازمقراصلی خود خارج شود و به " مناطق دوردست برود و به اجرای حکم صادرد رباره شخصی " بپردازد ، که مرتکب " جرم یا جنایتی علیه مردم وخلق الجزایر شده است " .

* * *

باری ، واقعیت روانی و سیاسی درالجزایرما غیرازواقعیتی است که کمونیست های فرانسوی و یامهاجران الجزایری فرانسه زده درتصورخود دارند ، این اشخاص درباره الجزایری کهازآن بیخبر واطلاعند ، سخن میگویند .

انقلاب الجزایر بانظارت جبهه آزادیبخش ملی به دفاع از خود میپردازد ، ومیکوشد که شرافت جمعی وفردی خلق الجزایر را حفظ کند ، هرمرد وزن الجزایری بدین نکته آگاه است که باید

LA NOUVELLE CRITIQUE, JANVIER 1961, P. 15(11)

آگاهانه وبه عمد وقصد ازپوسیدگی و تباهی دوری جوید ، تاموفق به پیشرفت وترقی شود .

این مطلب حقیقت ندارد که کارآئی و تاثیر لزوماً ناپاک و ناسالم است وهمراه پلیدی وپلشتی است ، به عکس طرز رفتار جمعی وفردی ما ثابت میکند که پاکی وسلامت عمل موثرو کارآ و براست .

چطورمیتوان درباره فعالیت جمعی ماتردید داشت ، مگر نمیدانیم و نمیبینیم که فعالیت های مخرب و مبارزات مسلحانه دیگر ازامتیازات انحصاری مردان نیست ، زنان مانیزهمجاد رانقلاب ملی حضوردارند .

برای آنکه بتوان نظری درست نسبت به مقاومت مافوق بشری وغیرقابل تردید ما بدست آورد ، هرگزنباید ازبرنامه حزب سوسیالیست فرانسه غافل ماند و آن رابدست فراموشی سپرد ، آخرد راین طرح ، بنابر قلع وقمع نسل جنگنده و مبارز ما بود .

خانم ژرمن تیبون ، با تلخکامی سخت وناراحت کننده ای از واقعیت کشتارد ستهجمعی آقایان لاکوست وگی موله پرده برمیدارد و درتائید این حقیقت درکتاب خود که قبلاً نامش آمده مینویسد :

" خلاصه آنکه درحوالی سپتامبر ۱۹۵۶ به ارتش فرانسه " دستورداده شد که کادرهای سیاسی ونظامی شورش " (الجزایر) رابا " کلیه وسائلی " (کمیتوان دراختیار " داشت) محو ونابودکند ، درعمل کادرهای سیاسی ونظامی " مورد نظرشامل کلیه ریش سفیدان و همه نخبگان شهرها " وتمامی نسل جوان وتحصیل کرده میشد . " (۱۲)

(۱۲) زیر " کلیهوسائلی " بعنوان تاکید ماخط کشیده ایم (مولف)

مجله کمونیستی "نوول کریتیک" شهادت تیبون را درباره "جنایت جنگی دولت فرانسه تائید میکند، وبه یادآوری نتیجه گیریهای غلط افسران فرانسوی میپردازد، اینان "بطور منظم مردان را محو و نابود میکردند" ولی از گیسوان (یعنی زنان) کار میگرفتند، لکن بدین ترتیب به استقبال غافلگیریهای نامطبوع میرفتند، زیرا:

"چریکها ممکن است زن هم باشند، در ۸ مه ۱۹۶۰ وقتی نبردی شدید در المدیه MEDEA (هشتاد کیلومتری جنوب غربی الجزیره) درگرفت، تعداد زیادی از زنان مسلمان دوش بدوش جنگاوران مرد ارتش آزادیبخش ملی در نبرد شرکت داشتند". (۱۳)

یک مثال ناشنیده دیگر را نقل میکنیم: بهنگام غافلگیری محل جولک نشین طبله TABLAT کیف حمایلی یکی از کمیسرهای سیاسی بدست ارتش فرانسه افتاد. در این کیف یک مدرک استثنائی وجود داشت که متضمن یک طرح عمل وفعالیت سیاسی ونظامی در منطقه الجزیره بود، همان الجزیره ای که بخش جبهه آزادیبخش ملی آن برای چندمین بار "ازمیان رفته" لکن باردیگر از دل خاکسترهای خود سر برآورده بود. . . . . آنچه در این سند کنجکاوی افسران روانشناسی را بیشتر برانگیخت آن بود که خط سند یک خط زنانه بود. رابطه مستقیم زنان با ارتش بدین صورت کاملاً عجیب وبرای نظامیان فرانسوی بی مانند مینمود، تا این زمان ارتش آزادیبخش ملی دلیلی باین

(۱۳) مجله "نوول کریتیک": ارتش فرانسه واستراتژی جبهه آزادیبخش ملی در ۱۹۶۰

وضوح بدست نداده بود، که ثابت کند بطرز تفکر طرفداری شدید از زنان توجه دارد. در ظاهر ارتش آزادیبخش کمک زنان را بعنوان مکمل ونیروی فرعی وتبعی پذیرفته بود. اما این "پیشرفت" بربرشناسان و مسلمان شناسان "روانشناس" را تحریک میکرد، آخر مگر میشد که یک "فاطمه" * رئیس شبکه باشد؟

توقیف این زن مبارز (که سند به خط وی بود) شبانه انجام یافت، برای این توقیف سازمانی به فعالیت پرداخت که مخصوص پیدا کردن "روسای تروریست ها" بود. مدت ۲۲ روز این قهرمان واقعی را شکنجه دادند، ولی این زن با سماجت تمام نخستین اظهارات خود را همچنان تکرار کرد، وهیچگاه درصدد برنیامد که نقش "ژاندارک" را بازی کند و مدعی رسالت آزاد کردن وطن خود باشد، بلکه بسادگی گفت که فقط "یک جمع آوری کننده پول" بوده است. در خانه وی اسلحه و بمب و اعلامیه و قفسه بایگانی و یا پرونده های از جبهه آزادیبخش ملی پیدا نکردند. در مورد سندی هم که در جیبش پیدا شده بود، این زن مدعی شد که نقش وی محدود به "نسخه نویسی" از یک متن بوده و اصل سند بمنظور آنکه از صاحبش اثری نماند از بین برده شده است. با آنکه دادگاه نظامی وی را تبرئه کرد، معذلک یکسال در زندان ماند. بد نیست دانسته شود که این زن مادر چهار فرزند و شوهرش نیز مفقود الاثر و خودش خیاط و تحصیلاتش مقدماتی بود وحتی

(*) فاطمه در زبان نژادپرستان غربی شمال آفریقا اسم عام برای کلفت ها بوده است. انتخاب این اسم همراه با تحقیر واهانت به مسلمانان ودین آنهاست که نام دختر پیغمبرشان فاطمه است.

تصدیق ابتدائی هم نداشت.

آیا افسران اداره‌ٔ روانشناسی با یکی فرض کردن امور اتفاقی در نهضت های مقاومت تمدنهای دیگر از قبیل فرانسه وچین و ویتنام واشغال آنها به الجزایر خود را بازیچه دست تخیلات خویش نمیساختند؟ این افسران سخت از دست خود عصبانی میشدند، چنانچه فکر میکردند که ممکن است زنی عرب ودانشگاهی دارای روحیه‌ای باشد که تروریسم شهری را با تجدید فعالیت سندیکائی متحد سازد وسازمان کمك به خانواده‌های زندانی را با مجازات یکی از فعالان سندیکای F.O. (که میخواسته است به خاطره آئیسا ایدیر AISSAT IDIR (سندیکا مقتول) توهین کند) قرین نماید، وسازمان دهی زنان را با حمایت از دختران در برابر بی احترامی ولگردان فرنگی همراه سازد.

این جریانات در ۱۹۵۹ اتفاق افتاد. قبول زن در این سال در یك مقام مسؤول، که در آن ابتکار عمل جایگزین مشورت میشد، بیشتر از آنکه یك رمز و یا یك نمونه باشد، یك آزمون سیاسی بود. این طرز عمل ثابت کنده‌ٔ بلوغ افکار و ویران سازنده‌ٔ اسطوره‌ٔ "طبیعت لاقید و تنبل" جنش ضعیف بود، ونفوذ تروریسم شهری وفعالیت توده‌ای را با شرکت نظرگیر همه‌ٔ الجزایریان اعلام میداشت.

در دسامبر ۱۹۶۰ واقعه‌ای "معجزه‌آسا" پیش آمد و دشمنان وبی غیرت ها را غافلگیر ساخت. اینها همگی باور داشتند که پیروزی چتربازان یعنی همانها که متصدی پیش بردن "نبرد شهر الجزیره" بوده‌اند، "قطعی" است. حتی افکار عالی وبرتر به نتیجه رسیده بودند که اعتصاب عمومی هشت روز به "شکست" میانجامد. اما میدانیم که این اعتصاب بی هیچ گفتگو موفق گردید و به هدف معین خود رسید یعنی جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی را در برابر سازمان ملل متحد به عنوان نماینده‌ٔ اصیل و منحصر بفرد خلق الجزائر معرفی کرد (۱۴)

با وجود وحشیگریهای دهشت‌آور عهد حجر، روح انقلاب الجزائر همچنان بصورت نور امید به آینده باقی ماند وعلاوه بر آن تجدید صلابتش بار دیگر بر همگان روشن گردید و در کوچه‌ها عرض وجود کرد. این جلوه توسط صفوف میهنی ای بود که در آن زنان با چادرهای سفید خود ده‌ها و ده‌ها بیرق سبز وسفید الجزائر را تکان میدادند.

اما این بار وقتی جبهه آزادیبخش ملی در شهرها سربرآورد افسران دائره‌ٔ روانشناسی در طی اعلامیه‌های مسخره‌ٔ خود "شورش" جبهه را منتسب به دخالت زیر پرده‌ٔ حزب کمونیست الجزائر کردند، حزبی که در واقع بی حرکت و مرده بود. کلنل ها با رنگ کردن شغال و آویختن پر طاووس بدان خود را دلخوش میساختند و شکست خود را شرافتمندانه قلمداد میکردند، زیرا بدین ترتیب رقیب تسخیرناپذیر آنها غولی فریبکار و مجرب، یعنی کمونیسم بین المللی میشد.

لکن فقط کلنل ها نیستند که ناراحتند، دیگران نیز از دست این معما در عذابند. لوموند هم نمیتواند خشم بی اثر و ناتوان

(۱۴) روبر گوتیه GAUTIER در لوموند ۲۱ فوریه ۶۲ مینویسد "بعکس مسوولان جبهه میتوانند از پیوستن توده‌ای مردم بجبهه برخود ببالند. اعتصابات دسامبر ۶۰ و ژانویه ۵۷ نابت نمودند که دستور آنها در قلمروی وسیع پیروی میشود و کلیه‌ٔ کوششهائی که برای تشکیل نیروی سوم بعمل میآید بیهوده است".

خود را فرو بخورد و در برابر هلهله و ولوله" خفه‌کننده"" فاطمه‌هــــای هیستریک" اظهار ناراحتی نکند .

بلی این پدیده عجیب است ، آخر چطور ممکن است صــدای کبوتروار دختران حوا ، اعصاب سربازان مزدور را درهم بشکند وتنفر از زنان را در نجیبان دلیر وتحصیل کرده" سن سیر برانگیزد ؟

ببینیم این هلهله چیست ؟ قبل از انقلاب ، هلهله فریـــاد شادی وسرور وخرمی بود ، وبیـــان شادی زنان شمال افریقا در جشنها و مراسم سنتی از قبیل : مراسم نامزدی و زفاف وتولد و ختنه‌سوران وبازگشت حجاج از مکه و . . . .

اما در ۱۹۵۵ نخست بیان شادی وخوشحالی کم شد وآنـــگاه یکسره از زندگی اجتماعی الجزایریان دامن فراچید . این رخت بربستــن همراه با ترک خود به خود همه" انواع خوشدلیها ، از قبیل آواز و رقــص و موزیک بود ، ترک اینگونه مراسم وابراز بیان خوشدلیها ، مطابق تصمیم مستبدانه" جبهه" آزادیبخش ملی صورت نمی‌پذیرفت ، بلکه این سانســور سرخود و منحصراً از حشمت ، یعنی عفت وحیا وآزرم الهام میگرفت کــه در آن واحساس در هم می‌آمیخت ، احساس آنکه فرد با نشـــان دادن خوشحالی خود خواهانه ، حتی در مقابل خود خویش نیز پست وحقیــر میشود . واحساس آنکه با عدم بیان خوشحالی همگانی، همه ساکت ولــی سروصدا در عزاهای ملی شرکت میجویند .

با توجه بآنچه در سطور بالا آمد . از سرگرفتن هلـــهله‌هـــا سخت شگفت انگیز واسرار آمیز مینمود ، چون جنگ وحشتناک استعماری همچنان ادامه داشت . اما میان این دو هلهله تفاوت بود . هلهلـــه

قدیمی که بی ضرور از رونق افتاده بود وجدا جدا در یک یا چند خانه جای داشت جداوانه به یک فریاد جنگی بدل شد فریادی که با صدای دستــه جمعی زنان پیش میرفت . این مجموعه" صدا شمارش‌ناپذیر وناپدیدنی بود و بسان صدای رعدی که بجای آسمان از زمین برخیزد ، سراپای مدینه را به صدا درمی‌آورد .

"فضلای" فرانسوی کــه خیلی زرنگ تشریف دارند بیش از این قضیه هزاران بار با حیله‌های فلاحان و زنان ویتنامی روبروشده دست وپنجه نرم کرده وسرانجام از میدان بدر رفته بودند با اینهمه نمیتوانستند پیش‌بینی کنند که " فاطمه‌ها " هم میتوانند برای فعالیت خود یک شکل عملی ابتکار کنند که کاملاً و خالصاً الجزائری باشــد شکلی که از لحاظ مفهوم وطرز استعمال و سادگی و بویائی و تاثیــر جدید وتازه باشد . چگونه میتوان بیان کرد که " هلهله" زنان قدرت جاروب کردن عقده‌های ترس را داشته باشد و هزاران بیرق متعلق به فلاقان* (یعنی بیرق الجزائر) را در شهرهای بـــه ظاهـــر "مسالمت‌جو" به اهتزاز درآورد و تظاهرات و تحریکات عمومی افراطیها فرانسوی را فلج و متوقف سازد ؟

آری این ماجرا بیانی روشن و واضح از نبوغ خلاق خلق است حتی " هلهله های انقلاب " الهام بخش شاعران جوان ما نیز شده است

اکنون میکوشیم . این هلهله" میهنی و انقلابی را تعریـــف و تحدید کنیم . هلهله غلطاندن و تلحین عادی یک صدا روی چند نت از یک سیلاب یا آوا است . این کار نخست توسط یک فرد به عمل

* پارتیزان های مغرب (شمال افریقا) بطورکلی و نیز الجزائر

میآید و سپس متوالیاً توسط دیگران تکرار میشود آنگاه دور و دورتر میرود و گروههای دیگر آنرا باز میگیرند و بدین ترتیب دامنهاش را گسترده تر میسازند . هلهله که نظیر موسیقی شرقی یك نواخت است با شدت و تنوع لحن صداهای مختلف و طنین آنها تغییر و تبدل می یابد و نظیر "کور" میشونکه بیست هزار خواننده دارد .

این هلهله هم خرد کنندهٔ اعصاب و هم هیجان انگیز است این هلهلهٔ ضد استعماری در عین حال که به غریو سوت های بلند کارخانه ها میماند و واجد صافی و جلای آهنگ مسحور قرائت بقاعدهٔ قرآن بر اساس اصول تجوید میباشد ، نفوذ و تاثیری مقاومت ناپذیر دارد و جان و روان را به حرکت میآورد و تجسم بخش قهرمانی دسته جمعی در عالم خارج است .

متخصصان "امور بومی" و واماندگان مرابطگری سیاسی و یا صوفیان در برابر هلهله و ولوله مذکور در میمانند و با همهٔ قدرتی که در زبان لاتین و عربی محلی ، و زبان بربری دارند نمیتوانند نقش آنرا توجیه و تبیین کنند . آیا این هلهله را باید یك بیماری واگیر آشفته ساز یا خلسهای متعصبانهٔ مسری و یا بحران روحی یك جمع در حال هذیان دانست و یا آن را باید مولود دخالت تبهکارانهٔ شیطان رجیم بنداشت؟

هیچکدام . هیچ چیز عقلانی تر و روشن تر و آرام تر از به کار بردن هلهله بعنوان یك روش تازه و نادیده و ناشنیده و یك عمل تودهای و اصیل نبود روشی که خلایق قصبه یا بهتر بگوئیم یك شهر را به حرکت درآورد .

در این جا به مقایسهای گستاخانه و دور از ذهن میپردازیم

کلمهٔ نیچمو NITCHEVO در روسی به معنی "هیچ" است اما وقتی این کلمه به صورت صفت یا قید به کلمهٔ دیگری می چسبد معنای دقیق تر و کاملاً متفاوتی به خود میگیرد و تا مرحلهٔ تعبیر الهیاتی "به لطف خداوند" پیش میرود .

هلهله ها نیز نظیر فریاد ها هستند که بر حسب اوضاع و احوال ، حامل معانی متغیر و مشخص میباشند . نظیر صدای مرغ شب اند . وجود گشتی ها را در یك ناحیه اعلام میکنند و خطر نزدیك ارتش سری را اطلاع میدهند ، نیز این هلهله ها فریاد استنصار و دعوت به مقاومت در برابر توقیف ها میباشند و به معنی تصویب دستورهائی هستند که در میتینگ های سیار داده میشود ، و آفرین و بارك الله یك بارچهای میباشند که توسط آن پیروزیهای ارتش آزادی بخش ملی مورد تحسین وتمجید قرار میگیرند .

همچنین هنگامیکه میهن دوستان به تظاهر بر میخیزند و سینه های باز خود را آماج تیرهای خشمگین چتر بازان و گلوله های افراطیها ئی میکنند که نا نجیبانه و ناجوانمردانه پشت بالکن ها مخفی شده اند . هلهله های زنان الجزایری نخست به عنوان ندای تعجب و تشجیع است و سپس بدون انقطاع دنبال میشود و به صورت دعای هیجان انگیز آمرزش مردگان در میآید و گذشت و فداکاری خونبختان و شهدای بدون اسلحه و دست خالی را تحسین میکنند و همه را به شور و شوق در میآورند .

آری این هلهله ها که حتی گلوله های مسلسل ها نمیتوانند آنها را قطع کنند ، گوش قاتلان زنان و اطفال را میخراشند . این هلهله ها مزاحم و دردانگیز و آشفته سازند و به مکیدگان خون -

میمانند که نظیر کابوسهای آزار دهنده همه جا به انتظار قاتلان نشسته‌اند . آری همه جا ، در پناهگاهها و در ارد و گاهها نیز این قتله را رها نمیکنند ، بناه گاهها و ارد وگاههائی که قاتلان در آن دستهای آغشته به خون خودرا میشویند ، دستهائی که از خون برادر ما رنگین شده اند .

برای کسانیکه " نان بدجنسی خود را خورده اند و میخورند " هلهله های پیروزی به صورت صدای وحشت آور طوفان است .

آری غول ماوراء اطلس در صحنه‌ای روانی همراه با موسیقی آزار دهندهٔ هلهلهٔ انقلاب الجزایر ، دیوانه وار به رقص مرگ برخاسته است و در شکفتگی و به عرصه برآمدن خلق الجزایر ، تجسم سیاسی تغییر شکل یافته‌ای را از شبح دین بین فو DIEN BIEN PHU باز می بیند .

فصل دهم

روش ما ضد ملامت است ، نه ضد گمونیسم

" همانسان که تو مسیر باد را نمیدانی و هم نمیدانی که استخوان در بطن زن حامله چگونه شکل میگیرد ، همانطور نیز نمیتوانی فعل خداوند را که سازندهٔ همه چیز است دریابی و در بارهاش قضاوت کنی "

ما به نوبه خود میتوانیم این یادآوری کلیسا را خطاب به دبیر سرگردان حزب کمونیست الجزائر بازگو کنیم . فاصلهٔ مرد ضعیف الادراکی که مورد عتاب و خطاب کتاب مقدس است و این جناب مقاله نویس مجلهٔ روسی چندان زیاد نیست ، اولی از هوا شناسی و بیوشیمی بی اطلاع است و دومی از روحیهٔ الجزائریان و رابطهٔ میان تروریسم شهری و تودهٔ خلق ناآگاه . این مرد ازکم وکیف کارو روحیهٔ مردمی بی اطلاع است که تحت فشارند و محروم از کلیهٔ وسائل قانونی برای خروج از انقیاد .

حتی اگر درست بیندیشیم ، در این مقایسه کفهٔ ضعیف الادراک های قدیمی می چربد . آنان حق داشته‌اند بگویند " چه کسی باد را در دست خود نگاه داشته‌است ؟ زیرا در آن دوره آدمی هنوز نسبت به قوانین مربوط به پدیده های طبیعی آشنائی -

نداشته و هنوزنمی توانسته است تصورکند ، نبیرگان وی دانشـــی را می یابند که بیاری آن میتوانند گاز سیال را بشکل هوای متراکم وهـوای مایع در محفظه‌های فولادی جمع کنند و نگهدارند ونیزفنون دست یابی بر برق و باری باقوه" نقل و نقض قوانین مربوط به فضای اثیری (اتری) راتحصیل مینمایند .

این جناب معاصرما ، میخواهد به جهل خود جاهل باشد .

بنظرما خود پسندی و غروری احمقانه است که کسی بخواهد در انقلابی که مدتهاست آغازشده ، و بزودی نیزبدون حضور وی بها تمام خواهد رسید ، مونتی در دیك بیندازد و آنا هم شریك بگوید . بلی این انقلاب بـــه سرانجام خواهد رسید ، مرحله دومش نیزمحققاً بدون وی تعقیب خواهد شد .

بی شك اقبال به یاری این مرد آمده که توانستهاست درآخر صف آن دسته ازالجزایریان شیفته و مشتاق قرارگیرد که در دانشگـاه شرقی مسکو نام نوشته وازسال ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۶ در دروس کوتـــف KOUTV دراین دانشگاه حاضرشده ماند .

امااین دانشگاه دیدن ، آزمونی کافی نیست تا ازیك شاگرد لش و تنبل ، بجای یك کارمند متخصص دریك حزب مدعی انقـلاب یك انقلابی عالم وآگاه بسازد .

ناپلئون در جواب افسری قشری باخشکی وخشونت چنین گفته است که :

" بله سرکار ، قاطرمن نیزازکوه آلپ گذر کرد ، بدون آنکــه تغییری درحال واحوالش رخ دهد ، قاطررفت وقاطـــر بازگشـــت " .

" خرعیسی گرش بمکه برند   چون بیاید هنوز خر باشد "

آنچه گفتیم شوخی و مطایبه‌ای از روی بدطینتی نیســـت همین فکر را درزبانی کنایه آمیز (وبدون حضوراسم و رسم قاطر) کاتلنیکوف KATELNIKOV مسوول کادرهای کمینترن (۱) سابق بیان کـرده گفتهاست :

" الجزایریان نظیرشاگردان دیگری که ازکشورهای مستعمره ویا خاورمیانه میآیند ، بااین احساس انتخاب شده اند کــه دانشگاه مسکو یك نوع حوض پراز رنگ قرمزاست . . . . . و کافی است که در آن غوطه‌ای بخورند وازآن " بلشویك " بیـرون آیند و حق ورود به ستاد انقلاب جهانی راپیدا کنند ! "

این ارزیابی سخت درست است و بیست وپنج سال بعد بـــا نمونه‌ای چون وی واقعیتش به کرسی نشستهاست . ماخواهیم دیدکـه چگونه " یك صاحب نظرمنزوی و برکنار ازخلق یك عالم زنده متحـرك و حسند مرا به یك انتزاع و تجرید مرده مبدل میکند " . در این ارزیابی ماشعاری را ازکتیبه ارتش آزادیبخش ملی خود قبول میکنیم کمیگویـــد ارزیابی باید " بلاحقد و بلاشفقة " باشد ، یعنی " بدون حـــب و بغض وکینه و رحم به عمل آید " .

جه میتوان کرد . این در روش حزب کمونیست الجزایر ، خشم وغضب رامتوجه خود میسازد وحواری طلب است . اگردوره عوض نشده بود ، مجازات این مرد همان مجازاتی بود که در حق دروغگویان بکـار

(۱) کمینترن KOMINTERN بهم فشرده موءتلف دو کلمــه انترناسیونال کمونیست ۳ ستکه مقرآن در مسکو بود ودر ۱۹۴۳ منحل گردید

میرفت، یعنی لبش را میسوزاندند.

ببینید این شخص که همچنان قاطع و بی چون وچرا حرف میرند چسان ژاژ خائی میکند:

«به موازات مبارزهٔ مسلحانه، بایستی در قسمت تعلیمات»
«سیاسی نیز مداوماً کار کرد. این تعلیمات باید در صفوف»
«ارتش فرانسه و میان جوانان فرانسوی و خصوصا کارگران و»
«دهقانانی باشد که در نتیجهٔ دروغزنی ها، وارد جنگی»
«نادرست و مخالف با منافعشان شدهاند، این امر مستلزم»
«موضعگیری صحیح تر و مثبت تری در قبال نیروهای مترقی»
«فرانسه است.»

در پاسخ باید گفت: آقای محترم، جبههٔ آزادیبخش ملی این کار را پشت گوش نینداخته و منتظر دستور حضرتعالی نبوده است لابد خواهند گفت که ما این کار را با روش و مداومت و استمرار به انجام نرساندهایم. آنچه مسلم است آنست که از سال ۱۹۵۵ به بعد اعلامیه های متعددی خطاب به سربازان جوان فرانسوی صادر شد و حتی درکار و فعالیت برای روشن ساختن این سربازان همواره تجدید نظر گردیده و این کار گسترش یافته و طرز عمل آن بهبودی پذیرفته است. تنها کسی که متوجه این کار نشده، «مخچهٔ» قرطاس بار حزب کمونیست الجزایر است. تنبلی فکری وی تا بدانجاست که «نوشته ها»ی حزب خود یعنی مطالب تبلیغاتی ای را هم نخواندهاست که مطابق اساسنامهٔ حزب خود مسوول محتویات آنهاست.

یک نمونهٔ رسمی (که قاعدة باید مورد بازرسی قرار گرفته باشد) این تناقض داخلی را آشکار میکند. ما این نمونه را از نشریهٔ

انتخاب کردهایم که توسط هیات نمایندگی خارجی حزب کمونیست الجزایر در پراگ چاپ شدهاست، یعنی توسط هیاتی که رئیسش همین آقاست و کسی است که جبههٔ آزادیبخش ملی را سرزنش میکند در مقالهٔ این مجلهٔ الجزایری ــ چکوسلواکی اقرار این بزرگواران علیه خود بی قید وشرط است در این مقاله چنین میخوانیم:

«به کوششی که برخی از واحدهای ارتش آزادیبخش ملی»
«میکنند و اعلامیههائی در سر راهنگهای ارتش فرانسه»
«میگذارند، باید طرز رفتار انسانی ارتش آزادیبخش ملی»
«را نسبت به زندانیان فرانسوی افزود، در این طرز رفتار»
«نه تنها ملاحظات اخلاقی بلکه ملاحظات سیاسی هم»
«مد نظر قرار دارند.» (۲)

معنی مطلب بالا آنست که فعالیت های جبههٔ آزادیبخش ملی با یاوه گوئیهای قرطاس بازانهٔ دبیر حزب کمونیست الجزایر تفاوت دارد، در این یاوه گوئیها مطابق معمول انتقادهای بیچون وچرا و قاطع با هیچ نوع پیشنهاد مشخص ومعینی همراه نیست. این مرد ورد گرفته و مرتب میگوید «باید... باید...» اما روشن نمیکند که: باید چه؟ و چگونه باید؟

آیا برای آنکه به فعالیت تبلیغاتی و عملیات «ضد نظامی» در ارتش فرانسه بهبود ببخشیم میبایست از کلانترهای سیاسی ارتش آزادیبخش ملی بخواهیم به هنگ چتربازان و تفنگداران دریائی ونیز هنگهائی هجوم ببرند و شروع به عمل کنند که در آنها جوانان کارگر

(2) REALITE ALGIRIENNE ET MARXISME. N° 6. MARES 1961 - P. 61

وکشاورز فرانسوی زیادند ولی بیکوها (یعنی اعراب) را اصلاً بدان هنگها نمیپذیرند؟

اما اگر درست تحقیق کنیم میبینیم که برای این کار یعنی پرداختن به سربازان و توجه واندرزدادن بآنها (حتی در داخل فرانسه) هیچکس وضعش به خوبی وضع جوانان کمونیست و سندیکاهای کارگری و دانشجوئی نیست. اما متاسفانه مصاحبه‌ای که در مجلهٔ اونیتا UNITA (یعنی روزنامهٔ کمونیستی ایتالیا) درج شده است پرده از روی حقیقت بر میگیرد و میگوید:

« در پنج سال اول جنگ الجزائر، حزب کمونیست فرانسه
« اعضای خود را از هرگونه شرکت در شبکه‌های پشتیبانی و
« بصورعمومی از شرکت در هر نوع فعالیت و کمک عملی به
« مبارزان الجزایری منع میکرد.» (۳)

وقتی می بینیم که دبیر حزب کمونیست الجزایر مینویسد:

«باید موضعی صحیح تر و مثبت تر در قبال نیروهای مترقی فرانسه اتخاذ کرد» فکرمیکنیم بدون نیاز به مترجم بتوان فهمید که از ما دعوت میشود که به کمک حزب کمونیست فرانسه برویم و با ناتوانی وزار در مبارزه درآییم. زیرا این حزب با همهٔ یدبیضایش نتوانسته است بی حرکتی و لختی میهن پرستانهٔ طبقهٔ کارگر فرانسه را درهم بشکند طبقه‌ای که مدتهای مدید نسبت به نبرد و شهادت بیگانگی نشان داده است.

(۳) این مقالهٔ روزنامهٔ کمونیستی ایتالیائی را لوموند در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۹٦۱ به زبان فرانسه منتشر کرده است.

البته مسلم است که لازمهٔ استدلال جدلی و دیالکتیکی جدانکردن مبارزهٔ دو خلق از یکدیگر است، یعنی یکی دانستن مبارزه علیه دشمن مشترک، یا استعماری که تخم فاشیسم را می پراکند.

ولی درعین حال باید توجه داشت که انقلابی راستین، اعم از الجزایری یا فرانسوی سخت ترین و کاری ترین ضربات خود را جائی وارد میآورد که دشمن در آنجا ضعیف تر است و این جا الجزایر است.

اما اگر نیک بنگریم می بینیم که این مارکسیست قلابی و دروغین ورشکستهٔ اساطیر، ما را به یک ربع قرن قبل واپس میبرد وچون به وضعیت جدید اصلاً توجه ندارد، دربارهٔ فاشیسمی اصرار می ورزد که درعهد بوق فرانسه را تهدید میکرده است، در نتیجهٔ این طرز تلقی غلط، توجه وی به انقلاب الجزایر که پیروزی اش شرط لازم پیروزی دموکراسی در خود فرانسه است توجهی دست دوم میباشد.

در این اشتباه استراتژیک، معلول به جای علت گرفته میشود وبنابرآن از ما دعوت میشود که امر فرعی را به جای امر اصلی بنشانیم، این پیشنهاد ظاهرفریب به صورت یک معاملهٔ دغلکارانه است، معامله‌ایکه در شأن بنجل فروشهای محله میباشد.

باری بازهم در مقالهٔ این حضرت میخوانیم که:

« کار تربیت سیاسی ارتش ونیز توده‌های خلق در صورتی
« آسان میشود که به فهم بهتر مسالهٔ اتحاد یا وحدت
« موفق شوم. در این جا مسالهٔ اساسی، اتحاد کلیهٔ
« نیروها بدون استثنا است، یعنی نیروهائی که آمادگی
« مبارزه دارند و حاضرند از عمل و فعالیت حکومت موقت
« الجزایر پشتیبانی کنند. برای این کار ضرورت دارد که

"به سیاست منفرد ساختن و کنار گذاشتن کمونیستهای الجزایری
پایان داده شود".

اگر ما مقداری زبان فرانسه بدانیم باید این نکته را فهمیده باشیم که لب مطلب بالا آنست که ما بایستی نقش رهبری دستگاه قرطاس باز حزب کمونیست الجزایر را برسمیت بشناسیم.

یا للعجب گوئی، که در اثر سحر وجادو و فقط با اتحاد حرفی کلیه‌ٔ نیروهائی که "آماده‌ٔ مبارزه‌اند" کار تربیت سیاسی فی الفور آسان خواهد شد، اگر به کتاب لغت مراجعه کنیم خواهیم دید که "آماده بودن" به معنی "حاضر بودن است برای"، مثل حاضر برای انجام خدمتی بودن.

بلی، همین طوراست وغریزه‌ٔ ما، ما را به اشتباه نیندا ختماست.

اما اگر دوباره به فرمول حزب کمونیست الجزایر رجوع کنیم می بینیم که این فرمول ما را ازیك اشتباه دیگر بیرون میآورد. ما با ساده لوحی می پنداشتیم که پس از شکست سخت تجربه‌ٔ "جنگجویان آزادی" (که از آن بعداً سخن خواهیم گفت) رهبران کمونیست درس میگیرند و از طرح مساله‌ٔ "اتحاد یا وحدت" (با جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی به سبك خود) دست برمیدارند و صمیمانه و قاطعانه به انقلابی می پیوندند که بدون مشارکت دیگران توسط جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی اداره میشود.

اما میبینیم که سردمدار حزب کمونیست الجزایر در سال هفتم انقلاب به اطلاع ما میرساند که هنوز که هنوزاست وارد معرکه وغوغا نشده ولی "آماده وحاضر برای مبارزه است" و میل واشتیاقش متوجه فعالیت در آینده است و شرط ضرور و لازم این فعالیت هم آنستکه جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی به سیاست منفرد ساختن و کنار گذاشتن

کمونیستهای الجزایری پایان دهد.

یك دقیقه صبر کنید تا بگوئیم ما فکر میکنیم در تحلیل خود وقتی از سیاست کورکورانه‌ٔ حزب کمونیست الجزایر سخن میگوئیم به حقیقت نزدیك تریم، در این سیاست فرصت طلبی و تشعب جوئی همواره دوش بدوش بود ماند، آخر این خود حزب کمونیست الجزایر است که مسوول منفرد ساختن خویش است.

لکن برای پهلوان پنبه‌ای که دست به سیاه وسفید نزده است قبول این امر دشوار است. آری در لحظاتی که حتی کارگران جا مانده نیز گام به پیش نهاده و بدون قید وشرط به جبهه‌ٔ آزادیبخش ملی پیوسته‌اند، این جناب باز هم در خواب خرگوشی فرورفته وتازه سخت گیرو بر توقع هم تشریف دارد، این حضرت درنمییابد که حتی آخرین قافله را هم برای بازگشت به میهن و شرکت در مراسم کفن و دفن استعمار از دست داده است. بلی، کار تمام شده است و وی حتی نخواهد توانست سهمیه‌ٔ خود را از حسنه‌ٔ آخرین عمل بگیرد و لااقل نظیر عقب ماندگان از تشییع جنازه مشت خاکی وآبی برقبر استعمار بریزد.

اگر کسی نظیر این جناب دبیر بخواهد انفراد وانزوای رهبری قرطاس باز حزب کمونیست الجزایر را با "ضد کمونیسم" توجیه کند، در واقع باب انتقاد از خود را بسته ومانع جستجو و تحقیق عیوب و تقصیرهای مخصوص خویش شده و در صدد برآمده است که راه حل مساله‌ای را بیابد که صورت آن از اصل غلط است، بدین ترتیب وی نظیر "نحل العمیا" زنبور نابینا عمل میکند که به در و دیوار میزند و خود را بکشتن میدهد.

این حقیقت تلخ وغبار کتباً در طی همین مقاله بیان شده است . در این مقاله مرقوم داشته اند که :

" ازهمان زمان که حکومت موقت الجزایر تشکیل شد حزب ما
" تبریکات خود را ابراز و اعلام کرد که آماده است پشتیبانی
" خود را عرضه کند و اعلام نمود که مایل است سهم خود را از
" مسوولیت به عهده بگیرد . همانطور که اعضای حزب ما سهم
" خود را از مسوولیت در جوخههای پارتیزانی و جاهای دیگر
" به عهده گرفته اند "

" اما این میل و آرزوی حزب ما تحقق نیافت . بایستی
" خاطر نشان ساخت که در حکومت موقت ودستگاههای
" حکومتی ، کمونیست وجود ندارد وعلاوه برآن در حکومت
" افرادی هستند که اعتقادات ضد کمونیستی خود را پنهان
" نمیسازند . "

ما با دقت مطلب بالا را خوانده و از اینکه چشم فضلا به یک نقطه خیره مانده است تعجب نکرده ایم ، ولی چه میتوان کرد وضع رفقا با این ضرب المثل مطابقت دارد که میگوید :

عایشه تموت وعینها فی تدجین الحوت

دخترک دارد می میرد اما به ظرف پر از ماهی خیره شده و چشمهایش سیاهی میروند .

باری این جناب بادی دوره گرد تنها در صورتی حاضر است شخصا در انقلاب شرکت کند که " میل " ورودش به حکومت موقت الجزایر بعنوان وزیر ارضا شود .

چطور میشود لطیفه گوئی نکرد و از طیبات الحمام کمک

نگرفت و نگفت حضرت آقا عافیت باشد .

این ناز وکرشمه ٔ بی مزه و بچگانه و حالت عصبی باش آقا ما با از توجیه طرز رفتار میهن دوستان ناتوان است ، میهن دوستانی که همه چیز خود را بدون توقع پاداش در طبق اخلاص گذاشته و تقدیم کرده اند ، انقلابی هائی که به آرمـــــان جوانی خود وفادار مانده و سعادت خود را در مبارزه و موفقیت در این مبارزه یافته و با چشمهای دقیق و کیمیائی خود هدف خویش را که به صورت واقعیت درآمده ما دیده اند .

آری بنظر ما اعضای سابق حزب کمونیست الجزایر مستحق این چنین تحقیری نیستند . مردانی که به معامله گری نپرداخته و در ازای پیوستن خود به جبهه و در مقابل درد و رنجی که از رهگذر مبارزه نصیبشان میشود ، چیزی نخواسته اند .

وقتی در مناطق چریک نشین ویا زندانها نام این میراث خوار دارالنخله(٤) در برابر اعضای سابق حزب کمونیست الجزایر برده میشود این افراد از ناراحتی و چشم تف میکنند . آری بایستی یک ابله مادرزاد بود تا بتوان بی شرم وحیا برای داشتن عنوان افتخار آمیز بایه گذار انقلاب الجزایر اظهار اشتیاق کرد و مدعی مالکیت باغ میوه ای شد که با هوش ودرایت و رنج ودرد دیگران با گرفته و با خون آنان آبیاری شده وبه بار نشسته است .

این آقا مینویسد که اگر حزب کمونیست الجزایر در حکومت موقت دارای دو یا سه وزیر نیست ، تقصیرش به گردن کسانیست که

(٤) استراحتگاه سابق دیوانگان الجزایر

"در حکومت موقت الجزایر اعتقادات ضدکمونیستی خود را پنهــان نمیدارند."

اگر بنای تحلیل خود را منحصراً برپایهٔ عوامل اخلاقــی و معنوی بگذاریم، باید بگوئیم که این طرز تلقی نه فقط دلیل افراطکاری و تعصب ضدلنینی است بلکه ماتریالیسم تاریخی خود شان را هــم به ابتذال میکشاند. روشن تر بگوئیم وقتــی یک خط وربط سیاسی صحیح و درست، برعمل تودهها وفعالیت آنان متکی باشد، دیــگر آنتی کمونیسم معنی ندارد و این سیاست را نباید آنتی کمونیسم خواند در سیاست قاطع ترین و تعیین کنندهترین عامل، عامل روابط نیروها و قدرتهای حاضر در میدان عمل است.

آیا وقتی چرچیل کمک به تیتو را برکمک به پادشاه یوگوسلاوی ترجیح داد دوستدار کمونیسم بود؟

بهتر است مثالهای غیر معروف را کنار بگذاریم و از نمونهٔ روشن فرانسه استفاده کنیم. ورود کمونیستهای فرانسه به حکومت موقت جمهوری فرانسه (در زمان جنگ دوم جهانی) نتیجهٔ معجزهٔ علاءالدین و چراغ جادوی او نبود. بلکه نتیجهٔ یک عمل و فعالیــت مثبت بود و حتی قبل از آنکه به مرحلهٔ تحقق درآید در واقعیت تاریخی ثبت شده بود. حزب کمونیست فرانسه بطور وسیع در شورای ملی مقاومت (C.N.R.) حضور داشت. آیا آنتی کمونیسم بیــدو و گی موله وسوستل و دیگرسخنگویان بورژوازی و بانکها به محــض ورود کمونیستها به حکومت از میان رفت؟ مگر اسلحه ولوازم جنگی مورد نیاز چریک های فرانک تیرور و پارتیزان * برای جنگ با نازیــها و

* نگاه کنید به حاشیهٔ صفحهٔ ۳۸۳

نیروی ویشی، معمولا وغالباً در مناطقی فرود نمی آمد که محل استقــرار ارتش سری بود، ارتشی که "ذخیره" اش کرده بودند تا در روزمبادا مانع تبدیل مقاومت میهنی به انقلاب سوسیالیستی گردد؟

در رجزهٔ بیست ونهم مطالب، این راهم بگوئیم که داوطلــب عضویت در حکومت موقت جمهوری الجزایر، خواستار کرسی شورای ملی انقلاب الجزایر نیست. آخرین مقام از جلال و جبروت تبلیغاتــی عاری است .... و احتمال آن نیزهست که صاحب این مقام نامزد مأموریتی در داخل کشورشود، داخل کشوری که در آن علاوه برتلفهــا و دامهای عادی، خطر عبور از سدها و موانع مرزی نیزوجود دارد، واین خطرات به فکرسیاح مادرکشورسوسیالیستی خطورنمیکند.

بلی، ایشان معتقد است که دم را باید غنیمت شمرد ولــذت امروز را بفردا نیفکند و از زندگی بهره برد (۵)

باری، مگراین جناب دیرنمیداند که در جنگ دوم حــزب کمونیست فرانسه گدائی نمیکرد. بلکه متحدی بود که برای اتحاد در جستجویش بودند.

حاشیهٔ صفحهٔ ۳۸۲

(*) فرانک تیرور به سربازان داوطلبی گفته میشود که جزو ارتش رسمی نیستند. در زمان اشغال فرانسه توسط آلمانها (جنگ دوم) سازمان فرانک تیرورها و پارتیزانها (F.T.P.) فعالیت قابل توجهی داشت و بهمین اسم نیزمعروف شد.

(۵) CARPE DIEM اصطلاح لاتینی که در زبان عربی بــا عبارت "لاتدع اللذة الیوم لغد" لذت امروز را بفردا میفکن بیان میشود.

ژنرال ژیرو GIRAUD یکی از دو رئیس حکومت در رأس فرانسه (که مقرش در الجزیره بود) از راه دوستی با کمونیسم نبود که مبتکر تماس با سرفرمانده فرانك تیرورها و پارتیزانها شد.

و باز میدانیم که مامور فرود آمدن با چتر در منطقه اشغالی کامیل لاری بر LARRIBERE سروان "گروه نظامی مستقل" و دارنده لژیون دونور و ۱۳ تشویق ارتشی بود و این امر اتفاقی ساده نبود. همه کس در الجزیره میداند که دکتر لاری بر یکی از فعالان حزب کمونیست الجزایر بوده است. اما آنچه را اطلاع ندارند اینستکه وی (که بعدا نماینده اوران ـ وهران شد) یکی از ستوانهای سابق الجزایری بوده و در سال ۱۹۲۶ در جبهه مراکش از وی خلع درجه شده است. زیرا سربازان مسلمان خود را دعوت کرده بود با برادران استعمار زده خویش یعنی "ریفی های شورشی برادری کنند".

آیا ژنرال دوگل یکی دیگر از دو رئیس حکومت فرانسه (مستقر در الجزیره) دوستدار کمونیست بود، بدلیل آنکه به رئیس عالی فرانك تیرورها و پارتیزانها، یعنی شارل تیون CHARLES TILLON مراجعه کرد؟

همه میدانند که تیون عضو کمیته سیاسی حزب کمونیست فرانسه وشورشی سابق دریای سیاه و نظیر آندره مارتی در دوره جنگ اسپانیا افسر عالی رتبه "بریگاد (تیپ) بین المللی بوده است.

علاوه براین میدانیم که ژنرال دوگل تعداد وزرای کمونیست خود را اضافه کرد و "سرباز فراری" یعنی موریس توروز (دبیر کل حزب کمونیست فرانسه) را نیز به مقام وزارت رساند.

رئیس فرانسه جنگاور (یعنی ژنرال دوگل) وقتی این روش را

اتخاذ کرد، به مخالفت خشم آلود و یا بی سروصدای آنتی کمونیست ها اعتنا ننمود.

البته تیون، سرفرمانده سابق فرانك تیرورها و پارتیزانها و وزیر سابق نیروی هوائی، بدلیل آنکه متذکر شده بود، دبیرکل حزب کمونیست فرانسه، یعنی موریس توروز در دوره "مقاومت به مسکو پناهنده شده است، از دفتر سیاسی اخراج و از هرگونه مسئولیت در داخل حزب کمونیست فرانسه محروم گردید.

استدلال اخلاقی شارل تیون درست نیست، میتوان شرافتمندانه در هر جا خدمت کرد، اگر ما تذکر تیون را یادآوری میکنیم، برای اینستکه نشان دهیم این نظر که به شعارهای آنتی کمونیستی نزدیک بود، آنچنان وزن واعتباری نداشت که از حیثیت حزب کمونیست فرانسه در نهضت مقاومت بکاهد. زیرا:

۱ـ حزب کمونیست فرانسه، بعنوان حزب، همگون ترین و سازمان یافته ترین و جنگاورترین نیروی سیاسی بود، حزب مذکور در تمامی اشکال فعالیت دست داشت. از قبیل: همکاری با کنفدراسیون عمومی کارگران (مخفی) در اعتصابات ونیز کمك به تظاهرات دانشجوئی و تروریسم شهری و سابوتاژ (خرابکاری) و کار سیاسی در کمیته های آزادی و ....

۲ـ حزب کمونیست فرانسه، بعنوان حزب، نیروی مسلحی با صد هزار جنگاور در اختیار داشت. ژنرال ژیرو و ژنرال دوگل نخستین کسانی بودند که ارزش سیاسی و نظامی فرانك تیرورها و پارتیزانها را ارزیابی کردند.

۳ـ حزب کمونیست فرانسه، بعنوان حزب، از نشان واعتبار

عظیم در تمامی قشرهای اجتماعی برخوردار بود، حتی در میان طبقه دهقان محافظه‌کار، دیگر "سرخ‌ها" "اشتراکی"‌های بدجنس نبودند، بلکه با دادن تعداد بیشتری شهید و تیرباران شده بصورت میهن‌دوستانی درآمدند که آلمانی‌ها و خائن‌ها را میکشتند.

۱— حزب کمونیست فرانسه، بعنوان حزب متحد بسیار مفیدی برای سیاست خارجی بود. این حزب بژنرال دوگل یاری کرد تا بتواند شوروی را متقاعد کند، که کمیته فرانسوی آزادی ملی را برسمیت بشناسد، وهمین امر، یعنی وجود کمیته فرانسوی آزادی ملی بعنوان نماینده فرانسه، طرح امریکائی‌ها را خنثی کرد، زیرا امریکائی‌ها میخواستند فرانسه را که شکست خورده و قرارداد متارکه جنگ با آلمان را امضا کرده بود، بعنوان دشمن تلقی کنند و پس از جنگ رژیم اداری متفقین را برای کشورهائی که سابقا متخاصم بوده‌اند، بر وی تحمیل نمایند.

حتی در الجزایر نیز آنتی کمونیسم رخت بربسته بود. بیست و هفت نماینده کمونیست پس از آزادی از زندان مزون کاره، مورد ناز و نوازش قرار گرفتند و در جشن‌هائی که ژان کابن نیز در آن حضور داشت شرکت کردند. اما در همان هنگام ونسان اوریول VINCENT AURIOL رئیس جمهور آینده، کوچه باب آزون را تنها و بصورت "یک ناشناس" گز میکرد. در کوچه‌ای این طرف‌تر، یعنی کوچه ژول فری JULES FERRY که دفتر هیات نمایندگی کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه قرار داشت دیگر دفتر مذکور قد راسیونی نبود که فقط محل رفت و آمد کارگران باشد. این محل فقیرانه ومحصور به شکل محل شیکی درآمد که آریستوکراتهای فرانسه بدانجا میآمدند تا خود را نشان دهند و با افسرانی که

نشان‌های خود را آویزان کرده بودند قاطی شوند و همگی در اطاق انتظار روی نیمکت‌های ناراحت (متعلق به قهوه‌خانه‌های عربی) با آرامش و بدون اظهار عجله بنشینند.

بلی در خارج از میدان، کسانی که میخواستند بجنگند، جا مطلبان بی وجدان نشسته و مقدمات پیشرفت خود را فراهم میآوردند. فلان کارمند، عضو حزب سوسیالیست، مسیر باد را تشخیص داده بود رهمان جهت باد میداد.

فلان شهردار و مشاور عمومی و نماینده مالی بدون تردید یا درنگ، در صدد تهیه مدرک "ایمان واعتقاد واقعی" به کمونیسم برمیآمد و برای اینکار رونوشت دست نویس استعفا نامه خود را از فراماسونری ضمیمه ورقه تقاضای عضویت حزب کمونیست مینمود.

فلان خادم مسجد نیز با شتاب در صدد جا کردن خود بود و میخواست با این عنوان که با یکی از فعالان فیلیپ ویل خویشاوند است، از وزیران کمونیست توصیه رسمی و مساعدی خطاب بحاکم کل الجزایر درباره انتصاب خود به مقام مفتی اعظم مذهب مالکی بگیرد.

اما وقتی موج موفقیت‌ها، عقب نشستند، ضد کمونیسم باردیگر ظاهر شد. در ۱۹۴۷ زیر فشار سرمایه‌داری بزرگ داخل و خارج فرانسه رئیس حکومت فرانسه (که در آن روزگار سوسیال دموکرات بود) مقام وزارت را از کمونیست‌ها گرفت، کمونیست‌هائیکه مصلحان تیره‌بخت دولت بورژوائی فرانسه بودند.

در این روزگار ضد کمونیسم بصورت یک فکر نیرومند درآمد بطوریکه پیشرفت اجتماعی را فلج میساخت، با اینهمه این ضد کمونیسم یک مانع غیرقابل عبور نبود، تغییر وتبدیل موقعیت ضد کمونیسم،

منعکس‌کننده نوسان شرائط تاریخی متفاوت است .

برنامه منفرد ساختن حزب کمونیست فرانسه وضد کمونیسم ، در رابرسیاستی که ازحمایت عمومی مردم برخوردار بوده ، نتوانسته است مقاومت کند . بعنوان مثال میتوان ازجبهه عمومی ۱۹۳۴ ، وحدت سندیکائی وکارگری ۱۹۳۵ و جبهه خلق ومردم ۱۹۳۶ وفرانسه جنگاور ۱۹۴۱ و سیستم سه‌حزبی ۱۹۴۵ یاد کرد .

یک انقلابی قبای وزارت راگدائی نمیکند .

و بهرحال کلام الفراغ ، یعنی گفتار پوچ و بی‌معنی ، نظیر ویا رزن آبستن است وکافی نیست که جانشین روشن‌بینی و مبارزه و قدرت شود و برحوادث حکومت کند ، بخصوص هنگامیکه خود بزرگ بینی همراه باتشعب طلبی وخدعه و نیرنگ سرد مداری باشد که واعظ غیر متعظ است وخود برخلاف توصیه خویش عمل مینماید .

این جلودارمیخواهد مدیریت انقلاب راعهده‌دار شود تاما را درفرارفتن ازمرحله "ضد کمونیسم" مدد کند .

ایشان بانام ونشان به فرانسوا میتران F. MITTERAND و برخی دیگراز سیاستمداران چپ فرانسه حمله میکند، زیرا :

" دیرتر از موقع بدنبال جریان مردمی براه افتاد مومد افعان "
"" خلق الجزایر شده ماند "

این سختگیری خالص وخشن هم یک تاکتیک عجیب جبهه واحد آقاست .

این تاکتیک وعده میدهد که : لاکوست " برادرسوسیالیست " زعفو وبخشش "پرولتاریائی" برخوردارشود ، زیرا جناب ایشان در

گذشته بابرهم‌زدن ترکیب شورای عمومی و تغییراکثریت آن ، مسئله زدودن صفت دینی موسسات و غیرمذهبی کردن آنها را سروصورت داده است .

امابه عکس ، این تاکتیک سوستل ودیگرعنوان کنندگان شعار الجزایر فرانسه " را با فرانسوا میتران بورژوا و نیزریش سفیدانی یک کاسه میکند که اکثریتشان در جوّ بی اعتنائی و بی‌علاقگی افکارعمومی فرانسه به چرت زدن وخماری دچارشده اند .

آیاالجزایریانی که دارای اصل ونسل اروپائی اند وسرانجام از رهگذر استقلال الجزایر و تجدید حیات دولت آن افق‌های نوی را در برابر خود می بینند ، باید به کام خیالات واهی افکند ودر آغوش اوهام‌پرستان رهاکرد ؟

آیا وقتی که آخرین دسته بله بله قربان‌گوها هم یا مخفیانه با جبهه آزادیبخش ملی سرصحبت را بازمینمایند و یا علناً از مواضعی دفاع میکنند که به نفع شناسائی حکومت موقت جمهوری الجزایر بصورت تنها مرجع الجزایریان است بایستی بعنوان ناراحتی وعزا بیرق انقلاب راجمع کرد و یاآن رانیمه‌افراشته ساخت ؟

و بالاخره آیا بایستی سربازان مزدور وکسانی را که استعفا کرده‌اند و کسانی راکه برای ارتش آزادیبخش ملی وسائل مادی فراهم آورده و با اسلحه و توشه راه خود بدان پیوسته‌اند و نیزکسانی راکه در اماکن مختلف نظیر تیپازا TIPAZA بدون تردید و باغرور در حضور افسران فرانسوی خویش کلاه ماهوستاره‌دارخود رابرسرگذاشته‌اند ازجماعت ملی بیرون کرد ؟

در خصوص نمایش علامات ونشانهای ارتش آزادیبخش ملی

تذکر یک نکته بجاست ، و آن اینکه ، اینکار که توسط مطبوعات بگوش جهانیان رسید ، روحیه جسارت را زنده ساخت و موجب شد که آقای ماکس لوژون MAX LE JEUNE سوسیال کلونیالیست و عضو حزب سوسیالیست اعلام خطر کند و بگوید :

« مواظب باشید اینکار ، نشانه یک شورش جدید از نوع شورش سربازان مزدور هندی در خدمت انگلیسی هاست »

اینگونه غرولند ها جزو عادات وزیر سابق جنگ و همکار آقای لاکوست و منیژه خانم کی مولهاست !

خاطره شورش مزدوران جنگی هندی (۶) در ۱۸۵۷ علیه انگلیسیان مقدمات یک پیشگوئی را درباره سرکشی سربازان مزدور الجزایر فراهم میآورد ، این شورش در دل ارتش استعماری نفاق و تجزیه را ایجاد میکند و بهمان اندازه نیروهای جبهه آزادیبخش ملی را تقویت مینمایند .

خوشحال نبودن از پیوستن (ولو با تاخیر) افراد بانقلاب متناقض با عقل سلیم است ، و علت این امر نیز فقدان اصول است .

در سیاست مثل هر کار دیگر تنها تشویق و ترغیب کفایت نمیکند تا شخص یک رفتار خوب اتخاذ کند . و طرز فکر و رفتاری که مبتنی بر بی اعتنائی نسبت به ایرادها و انتقادها و ندای وجدان است ، تغییر دهد .

در کار دبیر حزب کمونیست الجزایر تقلب و نیرنگی فاحش وجود دارد . فیلبان حزب ، ماه شعبان و ماه رمضان را در هم میآمیزد و

(۶) که قبلاً نیز مدتی سربازان مزدور فرانسه اشغالگر هند بوده اند

طلاقنامه را بجای عقد نامه بکار میبرد ، و میکوشد که با شلوغکاری دیگران را به انتقاد از خود وادارد و بدین ترتیب افلاس و ورشکستگی مخصوص خود را پنهان سازد ، وی زهر خود را به رهبر U.D.S.R. که یک سازمان مترقی فرانسوی است ، میریزد ، با اینهمه کار وی طوری است که فقط آدم بی حس و یا بی اطلاع را به اشتباه وامیدارد . این جناب میخواهد که با برهان خلف زیرزیرکی به ما تلقین کند که شبیه « میتران نیست » که در دفاع از الجزایر « با تاخیر دنبال جریان مورد توجه مردم براه افتاده است » . طرز بیان مذکور این فکر را بذهن میآورد که لابد زعیم کمونیست ، یعنی مردی که روحیه ابتکار و نور و فروغ عقل را همآغوش ساخته . در همان هفته های اول تردید ، و عدم اطمینان به حمایت و پشتیبانی از انقلاب پرداخته است .

با حسرتا . افسوس و صد افسوس که خلاف این امر حقیقت دارد ، خصوصاً (صرفنظر از دروغهای شاخدار و بی شرمانه) خوشمزه آنستکه این استاد فضیلت و تقوی نسبت به شورش همان موضعی را گرفته که وزیر کابینه مندس فرانس داشته است . یعنی نخست این شورش را شفاها محکوم ساخته و سپس با تاخیر بدان پیوسته است و آنهم بزبان .

بنظر ما از جنبه اخلاقی ایرادگیری به میتران از طرف این جناب دبیر کاری ناپسند است و یادآور کار شیخ زاویه است که شارب الخمر « دشمن خدا و رسول » را تازیانه میزد و در عین حال مدعی بود که برکت مرا بطی جام مخصوص وی را متبرک میسازد و بمحض آنکه شراب به گلویش میرسد به عسل مبدل میشود !

از جنبه سیاسی قباحت این کار بیشتر است . درست است که

دو اشتباه در یک زمان ارتکاب شده اند ، اما این دو اشتباه از لحاظ طبیعت و درجه اهمیت ، به اعتبار ملیت و موقعیت مرتکب ، با هم فرق دارند .

روش و رفتار میتران ، روش عادی یک فرانسوی و یک بورژوا و یک وزیر کشور است که از طرف حکومت خود مامور بوده است الجزایر را در زندان استعمار نگهدارد ، اما قضاوت درباره رفتار این جناب جوبان بی جوید ست باید از نوع دیگری باشد . آخر این جناب بعنوان یک الجزایری و یک کارگر مسوول حزبی و درست به اعتبار عقیده اش مامور آزاد ساختن الجزایر از یوغ بورژوازی استعمارگر بوده است و در نتیجه انکار از یک الجزایری شوم و شرم آور است .

در این جا ما به نظری کار نداریم که به موجب آن دسته های چپ و چپ های افراطی را مصنوعاً به دو دسته متمایز از هم تفکیک می کنند .

ما هم در محیط کارگری و هم در محیط کارفرمائی با کسانی برخورد داشته ایم که ضد جبهه آزادیبخش ملی اند . ما نشان داده ایم که انقلاب الجزایر جامعه را در جهت و خط عمودی تقسیم کرده است . و در اینجاست که می بینیم سفید های دست دوم مخالف و ستیزنده با انقلابند و برخی سرمایه داران بزرگ مساعد با آنند .

آنچه موجب تعجب است ، آنست که می بینیم . یک زبان باز جا خالی مقام یک رئیس دسته را اشغال کرده است ، در حالیکه وی بواقع یک احمق و یک سرباز مردنی و بدون سلاح و مردی لنگ و جا مانده است

آنچه درباره زبان بازی و حماقت وی میگوئیم ، لفاظی نیست

بلکه واقعیتی تاریخی است .

این هاتف و غیبگوی حزب در کمیته مرکزی از تزی که لمرانی LAMRANI عضو هیات مدیره کانون وکلای بطنا ، عنوان کرد ، دوری گزید و خود را به دارودسته اوران (وهران) و بل آبس بست و ماجراجوئی عسربها را محکوم نمود .

بدین سان کار این کولی که خود را به شکل عموهوشی میسر الجزایر درآورده بود (البته احترام عمیق و اخلاص ما نسبت بما نقلابی ویتنام به جای خود باقی است) منتهی به عکس العمل گردید و از واقعیت روگردان شد . این آقای محترم (یعنی همکار موسی مجله چاپ مسکو) به هیات نمایندگی کمونیست های اورس AURES که برای بار چهارم نزد وی رفته بودند و میخواستند حزب اجازه دهد به مجاهدین بپیوندند ، دستور داد که اسلحه بدست نگیرند .

پیش از آنکه ما الجزیره را ترک کنیم ، یک هیات نمایندگی از اورس آخرین تماس را با ما برقرار کرد . این هیات ، یعنی نماینده سازمانهای پایه و قاعده سالم و دست نخورده حزب کمونیست الجزایر ، در ایرادات خود نسبت به رهبری قرطاس باز حزب محق بود ، رهبری ایکه در لجنزار آشفتگی عقیدتی و ترس از مسوولیت و نیز خیانت سیاسی دست و پا میزد .

باری این فعالان شیعی با وجدان آرام اوراق عضویت بیطرفی نسبت به انقلاب و پیمان شکنی در قبال رفتار انقلابی را پاره کردند و به جهاد در راه آزادی و زمین و دموکراسی برخاستند . نخست جهادشان مسالمت آمیز بود و سپس مسلح شدند و قدم در راه حلی قطعی و نهائی نهادند .

آه، چه میتوان کرد، وقتی دیگر دستور کمیته مرکزی کورکورانه اطاعت نشود؟ و چگونه میتوان دهقانان خشن را که زیر نفوذ مسحور کننده شورش ملی هستند به انضباط آورد و بر آن داشت که «روحیه حزبی» را از دست ندهند؟

در واقع، این جریان یک پالایش طبیعی بود و حزب کمونیست الجزایر را تقویت کرد و کیفیتش را بهبود بخشید، آری «یک مشت زنبور عسل بر یک گونی مگس مرجح است».

در دوره «انقلاب الجزایر» حزب کمونیست الجزایر با تحولاتی روبرو شد که به یکی دو نکته آن ذیلا اشاره میکنیم:

در دوره عربی کردن حزب، فلاحان را فوج فوج به عضویت پذیرفتند. اما شاگردان مکتب مارکسیسم اصلا زبان فرانسه نمیدانستند و آنوقت باید آمد و دید که چه تکلیف شاقی بود برای دبیر سیاسی حزب که در حال نگهداری زبان الجزایری (ملغمه‌ای از فرانسه و عربی) باید زبان اسپانیولی خالص را هم یاد میگرفت.

در این دوره خشکه مقدسی عقیدتی هم اهمیت و اعتبار خود را کم کم از دست داد. خصوصا وقتیکه بقیه افسران بی سرباز قبول کردند، دبیر ناحیه ناجموت (در اورس) پس از زیارت خانه خدا و حاجی شدن و بازگشت از سفر حج همچنان در مقام دبیری باقی بماند.

در این دوره «قانونیت» حزب کمونیست الجزایر هم به خطر افتاد. زیرا رنجبرانی که مزارع خود را از کف داده بودند، مرتبا هیاهو و جنجال و عجله و شتاب میکردند و با خشونت عمل مینمودند. این کارگران و رنجبران به جای آنکه به شکایت شفاهی یا کتبی به «مقامات» مسوول قناعت کنند، عتاب و خطاب را همراه با مجازات

فوری بکار میبستند، در نتیجه مسؤولان استفاده کنندگان از قدرت یعنی دشتبانها و جنگلبانان و مائدها و مدیران به سادگی مثل یک سگ هار زیر مشت و لگد زحمتکشان میافتادند. همچنین یکی از «قاچاقچیان شرافتمند» (که در اورس فراوان بوده‌اند) عضو حزب کمونیست الجزایر بود. وی زندگی خود را از طریق تهیه مخفیانه زغال چوب میگذراند. البته در اینکار عرف قدیمی استفاده از جنگل را رعایت مینمود، یعنی تنها درختانی را میبرید که برای تراش علامت گذاری شده بودند و به درختان دیگر کاری نداشت.

شرافت اقتضا میکند که بگوئیم زن وی نیز همراه وی به چریکها پیوسته میشد. آنها را در حالی دید که تفنگ شکاری خود را بدوش دارند و در نقاط تنگ جنگل و باکوره راهها مغرورانه راه میروند.

حزب کمونیست از دست اینگونه اعضاء عاصی بود، به اعتقاد او از دست دادن این اعضای بی انضباط مرگ آور نبود. باری هیچکس غم بازآوردن آنها را نمیخورد و دامن عبا یا دامن جفیه آنها را نمیچسبید. کسی بفکر نبود که به محل فعالیت و زندگی اعضا برود. به: آریس ARRIS مشونش M'CHOUNECHE و فوآم توب FOUAM-TOUB و مدینه و تاجموت سر بزند و حوزه‌ها و قسمتها و گروه‌ها و ستادهای حزب کمونیست الجزایر را باز یابد. و بدین ترتیب بود که همه چیز از دست رفت (۷)

(۷) بدبخت برادر درویشی که حق نان و نمک خورده با جمع را ادا نکرد. از تراز معلم آخرین پذیرائی و ملاقاتش با سروصدا همراه و به طرد وی منجر گردید.

اما در فرهنگ عامه جبال ما خائنان را بطرز دیگری رسوا مینمایند. زنان خائن را در یک میدان درون مجمعها را هو میکنند در همین حال دختران دست حنادار خود را به پشت برهنه او میزنند و داغ «پنجه ننگ» را بر بدنش میگذارند.

باری اورس‌ها دست استعمار حزب کمونیست بریدند و از قبول سلطه‌اش سرباز زدند ، اینکار دیگران را نیز دلیر کرد و مخالفت وسیعتری را برانگیخت . جبهه آزادیبخش ملی باین جنبش توجه کرد و امتناع از قبول راه و رسم سلطه‌گر حزب را بعنوان جهشی میهنی و نشانه انقلابی تهنیت گفت . کنگره سومام نیز این امر را یک پیروزی سیاسی و نظامی تلقی نمود و شایسته آن دانست که در متن برنامه تاریخی کنگره از آن یاد شود .

شجاعت سیاسی اورس‌ها بحران حزب کمونیست الجزایر را شدید کرد . در آغاز این انشعاب آرام بود اما بعداً توسعه پیدا کرد : در شهرها جوانان و دانشجویان بحرکت آمدند ، برخی از آنها تصمیم گرفتند که بعنوان شخصی علیرغم تهدید باخراج از کمک بفعالان جبهه دریغ نورزند یکی از اعضای حزب که لکوموتیوران بود کارت عضویت خود را پاره کرد و بگروهی از زندانیان پیوست ، در دادگاه نظامی هم باغرور تصریح کرد که مناضل جبهه آزادیبخش ملی است ، نه عضو حزب کمونیست الجزایر .

این ماجرا برای حزب رسوائی و از هم پاشیدگی بارمغان آورد . به توصیه حزب کمونیست فرانسه ، حزب کمونیست الجزایر نمایشی را تهیه دید ، بدین معنی که بایجاد یک دسته چریک در منطقه ورنسیس OUARSENIS دست زد . این عمل دو هدف داشت :

اولاً به حزب کمونیست الجزایر اجازه میداد که ارتشی متمایز از ارتش آزادیبخش ملی و سیاستی مستقل بعنوان حزب داشته باشد .

ثانیاً به حزب کمونیست الجزایر امکان میداد که بدون داشتن حالت یدکی با جبهه بعنوان طرف مساوی به مذاکره بپردازد .

اما جوخه "جنگاوران آزادی" بدلیل نداشتن جنگاور ناگزیر جنگ را متوقف ساخت ، بدین معنی که "قرارگاه چریکی" ورنسیس

با مرگ قهرمانانه مبارزان سرباز جوخه از میان رفت ، تنها دو تن از جنگاوران زنده مانده بودند که آنها نیز اسیر شدند .

در میان کسانیکه جان سپردند ، بخصوص اسامی زیر را میتوان به یاد داشت :

مایو MAILLOT ، طالب بوعلی و موریس لابان Maurice LABAN ، شخص اخیر مردی عرب مآب بود و در جنگ اسپانیا هم شرکت داشت . در آغاز شورش و در همان هنگام که لامرانی در اورس به ارتش آزادیبخش ملی پیوست ، وی نیز توسط برادر ما مصطفی بن بولائید با جبهه تماس برقرار کرد ، اما بعلت اطاعت از دستور دبیر حزب کمونیست الجزایر درخصوص منع ورود به ارتش آزادیبخش ملی از پیروی لامرانی منصرف گردید . لابان مبارزی با انضباط بود ، وی در مبارزه ورنسیس شرکت جست و جان سپرد ، حال آنکه شخصاً معتقد بود . نبرد در ارتش آزادیبخش ملی و در اورس عقلانی‌تر و موثرتر است ، زیرا اورس را بهتر می‌شناخت و تمامی مردمش نیز با وی آشنا بودند .

• • •

چون در حکومت موقت جمهوری الجزایر ، کمونیست وجود ندارد ، پس باید مثل گربه ای که دستش به گوشت نمیرسد گفت که گوشت بو میدهد ، و ابراز عقیده کرد که : انقلاب الجزایر گرفتار نقص مادرزادی است ، و جبهه آزادیبخش ملی و حکومت موقت جمهوری الجزایر را :

• نمایندگان بورژوازی الجزایر با افرادی یاد میکنند که با
• وجود وضع متوسط و فقیرانه بایدئولوژی بورژوازی ملی وابسته‌اند

اما این آقا توجه ندارد که نتیجهٔ طرح ناقص مذکور، هم غلط و هم خطرناک است زیرا:

۱ـ این نکته بعنوان یک امر غیر قابل بحث به کرسی مینشیند که انقلاب تحت تسلط بورژوازی ملی قرار گرفته است.

۲ـ فرض میشود که حزب کمونیست الجزایر به موجب یک لوح از طرف خداوند به نمایندگی انحصاری طبقهٔ کارگر ملی برگزیده شده است.

۳ـ حکم میشود که ورود یک کمونیست به حکومت یک مرهم معجزآسا است و برای دگرگون ساختن خصلت «طبقاتی» انقلاب مسلماً کفایت میکند، و البته در زمانی که نخستین مرحلهٔ هدف این انقلاب تحقق یافته است.

به نظر ما این طرز برخورد واجد نوعی انتزاع «چپ گرایانه» است. بنای این طرز برخورد آنست که مراحل یکباره درنوردیده شود این انتزاع یادآور «جملههای انقلابی» سوسیال دموکراسی است که با قبول یک موضع پیشرو اما کاملاً لفظی کارگران را می فریبد.

اما اگر به اصول شناخته شده رجوع کنیم، توضیح و تبیین وضع و موقع انقلاب ما آسان است و احتیاجی به این چپ رویهای بی‌پا نیست. ضابطهٔ اساسی که تعیین کنندهٔ خصلت انقلابی یک انقلاب است منشأ اجتماعی رهبران آن نیست، بلکه قشر اجتماعی ای است که انقلاب بر ضد آن هدایت میشود و در مقابل آن موضع میگیرد.

با توجه به این اصل اساسی است که یک انقلابی میتواند بفهمد یک جنگ آزادیبخش ملی درست و به حق است و در نتیجه باید از آن حمایت کند و مقدمش را تهنیت بگوید ولو آنکه جنگ مزبور را

فئودالهائی هدایت و رهبری کنند که از لحاظ اجتماعی مرتجعند اما از لحاظ ملی در مبارزه با سرکوبی و فشار خارجی پیشرو میباشند.

بدون آنکه عرصهٔ مغرب (شمال افریقا) را ترک گوئیم میتوان توضیح علمی وظریفانهٔ این امر را در کشورهای این منطقه شاهد گرفت، در این کشورها ضمن واژگون ساختن اساس ساختمانهای استعماری، آزادی مسند نشین شده است.

در مراکش با وجود خصلتِ سلطنتیِ شاهی که در راس کار ولی ضد استعمار است کارگران به جنبش کمک کرده اند تا قدرت استعماری کشاورزان و صاحبان صنایع فرانسوی از میان برداشته شود

در تونس نیز علیرغم آنکه قدرت از دست بورژوازی فرانسه بدست بورژوازی تونسی می افتاده است کارگران فلاقان را در جنگ ضد استعماری یاری کرده اند.

در مورد الجزایر هم خروشچف اظهار نظر صریحی بدین عبارت دارد: (لوموند ۱۹ ژوئیه ۱۹۶۱)

«جنگ الجزایر یک جنگ درست و بحق و یک جنگ مقدس است و کلیهٔ کمونیستها باید بدون قید وشرط و بطور کامل از آن حمایت وپشتیبانی کنند.»

از لحاظ عقیدتی و فلسفی این موضع گیری یک موضع گیری درست وعادلانه است اما با تزی که مجلهٔ رسمی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی زیر آن صحه گذاشته است نمیخواند و در تناقض است.

مقالهٔ منتشر در مجلهٔ کمونیست شوروی در بارهٔ خصلت به اصطلاح بورژوای [illegible]ت موقت جمهوری الجزایر سخن میگوید و

در نتیجه ضابطهٔ اساسی انقلاب الجزایر یعنی خصلت ملی آنرا تضعیف میکند. این مقاله در صدد است که مصنوعاً و نابهنگام انقلاب را که در راه استقلال و سرزمین وطن و دموکراسی است به یک انقلاب ضد سرمایه داری مبدل سازد. طرز تلقی این مقاله نویس در سال ۱۹۶۰ اینستکه هدف اولی بدست آمده است ولی توجه نمیکند که گرچه استعمار فرانسه در حال احتضار است اما هنوز بر سر پاست

این طرز تلقی عملاً به معنی رفتن به کمک دشمن خارجی است. اگر پیش از موقع به بورژوازی الجزایر حمله شود. معنی اش آنستکه این بورژوازی دیگر در نبرد ملی متحد ما نیست و در کنار ما علیه دشمن اصلی یعنی فرانسه نمیجنگد و در نتیجه خود ش به نوبهٔ خود دشمن عمدهٔ الجزائریان یعنی کارگران وکشاورزان فقیر میباشد.

خلاصه آنکه این کار به معنی فراموش کردن هدف اساسی و مقدم است. در اینجا لازم نیست که به یک کتاب درسی مربوط به علم سیاست رجوع کنیم تا اشتباه تاکتیکی این کار را کشف کنیم، عقل سلیم در این ضرب المثل زوایای همهٔ مطلب را در می یابد و آدم بی شعوری را که به غرق شدن خویش نمی اندیشد چوبکاری میکند، این ضرب المثل میگوید: "فلانی در گرداب است اما خربزه میخواهد".

نتیجه منطقی یک سیاست عمدی انفراد و انزوا طلب همین است که می بینیم: حزب کمونیست الجزایر قربانی اینستکه خود را مرکز همهٔ عالم میداند. این حزب نظیر مسافر برمدعا نیست که کاروانرا نمیبخشد چرا؟ زیرا بدون اجازهٔ وی به راه افتاده است. این حزب نظیر آن مسافر در کویر گم شده و هیچکس نیز به کمکش نمیآید و با وجود آنکه "قطب نما" هم دارد نمیتواند از آن استفاده کند و دور

خویش می چرخد و در نتیجه شکارِ سرابی میشود که دیوانه اش میکند و قربانی عطشی میگردد که وی را میکشد.

جبهه آزادیبخش ملی، همان کاروان است که با پیروزی بر کلیهٔ موانع از صحرا عبور میکند، هنگامیکه این کاروان از راه کوبیده شده پیشاهنگان بدور می افتد، با آشنائی به نجوم که از عهد عتیق نزد خلق های مشرق زمین متداول است، میتواند راه خود را باز یابد (۷)

اگر درستی یا نادرستی یک سیاست را برحسب موفقیت یا شکست آن تعیین کنند، باید گفت که حکم مربوط به حقانیتِ سیاستِ انقلابِ الجزایر را واقعیت تاریخی صادر کرده است.

آیا حق نداریم از این همکار مجله کمونیست روسی بخواهیم قبل از آنکه خود را بصورت آقا و شریف جهاد ملی قلمداد کند، بهتر است صبر کند تا کسانی که ورا می شناسند بمیرند؟

درست گفته اند که با شستن سر خر، آدمی صابونرا حرام میکند! و بهمین دلیل ما تعجب میکنیم وقتی میپرسیم چطور مجلهٔ رسمی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، سالها مقالات مفصلی را منتشر کرده است که روزنامهٔ اومانیته از تجدید انتشار آن خود داری مینماید؟

---

(۷) این کاروان به جوش دادن تجربه و علم با توسل به شهود آشنائی دارد. مگر این قوم نیست که با استفاده از یک سبک شگفت انگیز رطوبت سنجی آب با ارزش را از زیر سنگها بدر میآورد، بدین ترتیب که با بو کردن یک مشت ماسه خشک درجهٔ رطوبت زمین را تعیین میکند؟

لابد آقای خروشچف نمیداند که کرهٔ اسب الجزایرش یک رخش نیست، بلکه اسبی وامانده ومردنی است. باید دانست که وی درتلاش برای انتخاب به سمت دبیر سیاسی در ۱۹۴۴ و نیز در انتخابات مربوط به دبیری ایالت الجزیره وسپس قسطنطین شکست خورده است، در ۱۹۴۶ نیز میبایست مقام سیاسی خود را ترک میکرد تا مقام سابق خودرا در «سکور پوپولر» (معاونت عمومی مردم) باردیگر اشغال کند.

البته ایشان حق دارند روشنفکران را گول بزنند و مدعی شوند که به جبههٔ آزادی بخش ملی راهنمای پیروزمند انقلاب درس میدهند.

در مقابل نیز ما این حق را یافته‌ایم که این ردیهٔ ساده را برانتقادهای شبه مارکسیستی وی بنویسیم وآن را به اطلاع همه واز جمله صاحبنظران اتحاد جماهیر شوروی برسانیم، زیرا این صاحبنظران مسؤولیت پذیرفته و قبول کرده‌اند که پدرخواندهٔ این آقا باشند ولی آنچه روشن است اینست که حتی در مسکو نیز این حضرت هر را از بر تشخیص نمیدهد

حاصل سخن

فصل الجهاد

حاصل سخن

فصل الجهاد

"هیچ جنبش انقلابی نمیتواند به پیروزی امید بندد، مگر آنکه پایه‌های خود را در واقعیت تاریخی استوار سازد. اما برای اینکار هم باید از بوته آزمایش مبارزات عظیم بدر آید، و هم باید عقیده و مسلک سیاسی را بحقیقت عمق و غنا بخشد. همین نکته بیانگر موفقیت حزب کمونیست چین و شکست احزاب خاورمیانه و افریقای شمالی است، زیرا احزاب خاورمیانه و افریقای شمالی نتوانسته‌اند از جامعه اسلامی نقدی بعمل آورند که به اندازه کافی هوشمندانه و نافذ باشد" (۱)

بنظر ما نیز این نکته مورد توجه "مارتینه" کاملا صحیح است. صاحبنظران مارکسیست شمال افریقا (مغرب) نفهمیده‌اند که فلسفه‌ای که مدعی اعتقاد بدان هستند، تنها به انتقاد یکجانبه ومنفی از مذهب نمی‌پردازد. این صاحبنظران توجه نکرده‌اند و در نیافته‌اند که مارکسیسم میان دو عقیده و ایمان فرق میگذارد:

Gilles MARTINENT :

FRANCE OBSERVATEUR .10 AOUT 1960 (۱)

آئین و عقاید مای که زاده زندگی است و آئین کلیسائی که ممکنست دارای نقش اجتماعی ارتجاعی ..... یا مترقی باشند. این صاحبنظران درس لنین را یاد نگرفته‌اند که پیوستن یک کشیش را بیک حزب کارگری انقلابی و قبول برنامه ضد فئودالی و ضد سرمایه‌داری این حزب را توسط این کشیش تائید کرد و صحه گذاشته است. بلی این صاحبنظران در طرز تفکر ضد کلیسائی خود به رموز سمی توجه دارند که کشیشان مرتجع و علمای مسلمان ضد استعمار را بایک چوب میرانند.

دوستان فرانسوی ما از یک ناهمسازی و ناهماهنگی ظاهری در کار ما سخت متعجب میشوند، زیرا می بینند که مذهب اصالت عقل (یا خردگرائی) ما با یک ایدئولوژی مذهبی پیوند خورده است، و این ایدئولوژی بنظر ایشان به یک نظم اجتماعی قدیمی مربوط است.

لکن عکس العمل ما در برابر اسلام غیر از واکنش این رفقاست، چرا؟ زیرا ما انقلابی هائی وابسته و پیوسته به خلق میباشیم.

در یک کشور استعمارزده، که مذهب اکثریتش یعنی اسلام مورد ظلم و جفا و شکنجه است، رد این ایدئولوژی نشانه‌های از فرصت طلبی و نان به نرخ روز خوردن نخبگانی است که از خلق خود بریده، و غرب زده شده‌اند و ایدئولوژی‌ها سید دشمن شکنجه‌گر و ظالم، آنها را به رنگ فرنگیان درآورده، و یاد ست که از لحاظ عقیده و عمل خنثی و عقیمشان ساخته است.

کسانیکه اسلام را بدون آنکه بشناسند و از آن اطلاع داشته

باشند، محکوم میکنند فراوانند. این اشخاص در پی اطلاعی با "رنان" * شریکند، وی نیز معتقد است که اسلام یک دگم یا جزم است و "سنگین‌ترین زنجیری است که بشریت تاکنون بدست و پای خود داشته است".

اما امروز در برابر صدای خردگرائی یونانی مآب و مضامین شرعیات کینه‌توزانه برتراند کشیش و کاتولیک مآبی ای که فقط با صوفیگری سر لطف دارد و همگی بنا بشان رد و انکار دین ما است صداهای دیگری برخاسته‌اند تا حق ما را بما بازگردانند.

وقتی که یک زندانی فرن FRENSNES در راهیای شب تدراز کنفرانس یک دوست ناشناس مطلع میگردد، غرق در خوشحالی میشود. این زندانی با انتظار آماده شدن مصنوف برای سحری شب ۱۷ رمضان ۱۳۸۱ خویش، نظرات تز ماکسیم رودنسون را تحت عنوان "اسلام دکترین ترقی یا ارتجاع" مطالعه میکند و نتیجه‌گیری وی را می پذیرد، و در این مقام نقل میکند:

"بهرحال باید توجه کرد که اسلام یک عامل ساده و بسیط و یا یک عامل سخت و جامد و یا عاملی منفرد و منزوی نیست. استعداد و قدرت اسلام برای تطبیق و توفیق با ضرورتهای تاریخ از استعداد هیچ ایدئولوژی دیگری کمتر نیست. تمامی تاریخ تفکر روشنفکری قرون وسطی این مطلب را ثابت میکند. اسلام نه

(*) نویسنده و مورخ فرانسوی که قبلا نیز کشیش بوده است.

« علت رکود وتوقف و نه علت وحشیگری ودرندخوئی و »
« نه علت تعصب وقشری‌گری وفاناتیسم ونه‌سد ترقیات »
« اجتماعی ونه علت زندانی کردن فکرآزاد بوده است »
« وبهرتقدیر بیش از هیچ یک از ایدئولوژی‌های دیگر »
« عالم در این راه قدم نگذاشته است » .
« خلق‌های مسلمان ممکن است با اسلام یا بدون آن پیش »
« بروند ویاعقب بمانند . حکومت آنها ممکن است »
« خودکامه ویاآزاد یخواه باشند . توده مردمشان »
« ممکن است بجریانهای مختلف فکری روی خوش نشان »
« دهند ویامتعصبانه نسبت به جزمهای قدیم وباجدید »
« وابسته بمانند » .
« . . . . . . مهم یادآوری این مطلب است که این »
« ماجراهنوزآغازنشده وبطریق اولی سرانجام نیافته »
« است . درنتیجه پیشاپیش نمیتوان گفت که اسلام »
« بازی راباخته است . ملتهای مسلمان بصورتی »
« درخواهند آمد که خلق‌ها ورهبرانشان درعمل بانجام »
« خواهند رساند . نقش کلیسکا نیکمیتوانند این »
« ملتهارابه جانب ترقی وآزادی سوق دهند مهم »
« است » (۲)

بلی اسلام ، یک ایدئولوژی درهم کوبنده نیست .

---

(۲) کنفرانس در سوربون ۳۱ ژانویه ۱۹۶۱ رجوع شود:
CAHIERS RATIONALISTE, N°199. PARIS, P. 282

اسلام تعدد گرایش‌ها را مجاز ساخته وتحمل میکند ، حتی سنت پیغمبرآزادی بیان راجنبه حقوقی داده است . حدیثی از پیغمبراست که میگوید :

« اختلاف افکاردرامت من یکی ازنشانه‌های رحمت پروردگار است » .

دامنه مباحثه ومناقشه آزادِ عقیدتی‌ها موردمقدس رانیز دربرمیگرفته است . حتی در دوره انحطاط تمدن عربی ـ اسلامی مباحثات متعددی وجود داشته ومتکلمان رادرمقابل هم قرارمیداده است ، وبدین ترتیب است که مثالهای سنی و شیعی رادربرابر یکدیگرو مسلمانان رابطورکلی درمقابل مسیحیان یایهودیان ، و مؤمنان رادربرابرکافران و ملحدان می بینیم .

امور واطلاعاتی هستند که متفنن‌های « کلوپ فوبورگ » پارس وگروه خردگرایان فرانسوی رابه شگفت میآورد . حتماً این صدکلیسائی‌ها که درقید وبند یک روشنفکرمآبی انتزاعی هستند وقتی این نیشخند بدبینانهٔ ابوالعلای معری شاعررا بشنوند بوجد میآیند :

أَفِيقُوا أَفِيقُوا يَاغُوَاةِ فَإِنَّمَا
دِيَانَاتُكُمْ مَكْرٌ مِنَ الْقُدَمَاءِ

« ای مردم گمراه بیدارشوید ، بیدارشوید ، مذاهبی که مقدسشان می شمارید حیله‌گری مردمان قدیم است » .

« مردمی که تنها برنامه‌شان توانگرشدن بوده و آنرا به مرحلهٔ تحقق درآورده وآنگاه معدوم شده ماند وقانون مردم

بخت و مال پرست نیز با مرگ آنها از میان رفته است. . . . . (۳)

باری، هر نسلی خود باید مسائل خویش را حل کند. دنیای عرب در گذشته، با واژگون کردن ساختهای اجتماعی دنیای روم و بیزانس که متکی بر برده داری بود اقتصاد جهان را نو کرد. جهش تمدن تجاری موجب شکفتگی و توسعهٔ علم و هنر و خردگرائی و پیشرفت بشر گردید. اما پس از این دورهٔ پیشرفت و جهش، منطقهٔ وسیع و عظیمی که میان رود فرات و اقیانوس اطلس قرار دارد، از میدان ترقی و جهش فنی فاصله گرفت. غربی ها و اروپائی ها و استعمارگران، بی حرکتی مذکور را به قضا و قدری بودن مسلمانان و بسته شدن باب اجتهاد در مسائل مذهبی نسبت میدهند.

اما این تزیک تز ضد علمی است علل انحطاط تمدن مسلمانان منتسب به اسلام نیست.

ما تبیین درست این مطلب را در مباحث یک مغربی یعنی ابوزید عبدالرحمن بن خلدون مولف مقدمه و پیشگام ماتریالیسم تاریخی می یابیم. این هموطن ما نخستین کسی است که نشان داده است، پدیدههای اجتماعی از قوانین ناشی از تحول اقتصادی تبعیت میکنند، قوانینی که خارج از عرصهٔ مذهب و نژاد و کشورند. ابن خلدون میگوید:

مردمان نه فقط بر اساس محل زندگانی از یکدیگر

(۳) ترجمهٔ هانری لائوست، بیروت ۱۹۴۴ صص ۳۱ـ

متمایز میشوند، بلکه برخی عرف ها و عادات وعلائم مخصصه نیز در این تمایز مدخلیت دارند، وکلیه این خصائص از نسلی به نسل دیگر تغییری یابند (ج ۱ ص ۱۶۸)

باید دانست که اساس وجوه ممیزهٔ افراد انسانی طبیعت ومنش آنها نمیباشد. بلکه عرف و عادات است . . . تفاوتهائی که در عرفها و تا سیمات خلقهای مختلف دیده میشود بطرز تهیه و کسب معاش هریک از آنها مربوط است. . (ج ۲ ص ۲۶۳ و ص ۲۵۴)

علت فاصلهٔ میان اروپای پیشرفته و افریقای واپس ماندهٔ به تفوق اخلاقی اروپائیان مربوط نیست بلکه مرتبط به نظام سرمایه داری است.

وقتی جامعهٔ مسلمانان انحصار تجارت میان آسیا و افریقا را از دست داد، جریان مبادلات کند شد و در ما وراء النهر نتیجه نقش تجار عرب تضعیف گردید. تجارت خصوصی ما ورا النهر بجای آنکه متوجه صنعت شود. درآمد و منافع خود را در مالکیت ارض به کار انداخت یعنی تجارت اعراب به پیشرفت اقتصادی پشت کرد و به صورت فئودال و یا بورژوازی بزرگ زمیندار درآمد.

مارکسیسم به این پدیدهٔ اجتماعی با درستی و بطور عینی توجه کرده است و ایولاکوست آن را بدین ترتیب توجیه میکند:

«در واقع تولید تجاری مهم قرون وسطی نمیتوانست به سرمایه‌داری منتهی شود، زیرا نیروی کار راکد و درگیر چهارچوب روابط عشیره‌ای بی‌حرکت بود، و موفق نشد که حاصل کار خود را به سرمایه‌داری احتمالی بفروشند» (۴)

مارکس میگوید:

«از لحاظ زمانی وضعیت و شرائط تاریخی سرمایه‌داری با جریان کالاها و پول تطابق نداشته است، بنابراین سرمایه‌داری تنها در بازاری ایجاد میشود که تولیدکنندگان و صاحبان کالا با کارگر آزادی تماس برقرار میکنند که آمده است نیروی کار خود را به سرمایه‌داران احتمالی بفروشد».

بطوء و کندی رشد و توسعه اندیشه فلسفی و علمی نتیجه انحطاط اقتصادی «طبقه» بازرگانی است که سابقاً مترقی بود ماست اگر ارتجاع مذهبی وجود دارد علتش آنست که «کولاک» ها یعنی طبقات جدید بقدرت رسیده، نیازمند استبداد دینی و تشویق از عشایر مزدورند، تا بر پیشه‌وران و کشاورزان فقیر و خرد و خمیر شده «زیر بار مالیات»، مسلط و از شورش آنها در امان باشند.

آگاهی و اطلاع و معرفت به گذشته، آینده ما را روشن میکند.

---

(۴) ایو لاکوست: «اثر عظیم ابن خلدون» مجله LA PENSE شماره ۶۹ سپتامبر ۱۹۵۶ ص ۲۵

ملت الجزایر که از دل یک جنگ آزادیبخش انقلابی سر برمیآورد، با جامعه مسلمان قرون وسطائی و نیز با کشوری قابل مقایسه نیست که ۱۳۲ سال پیش توسط امپریالیسم فرانسه فتح شده بود.

همه چیز تغییر کرده است و همه چیز باید دگرگون شود.

واقعیت اجتماعی تازه ما را ناگزیر میسازد که فرزند زمان خود، یعنی فرزند قرن بیستم علم و عصر فن و سوسیالیسم و ترقی و دوره پیشرفت کارگران شهری و روستائی باشیم.

ما متوجه تاخیر عظیمی هستیم که در تمامی موارد داریم و متوجهیم که باید این تاخیر را جبران کنیم. ما حرکت خود را با توجه به شرائط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تازه، آغاز میکنیم. برای ساختن یک جمهوری نو میبایست به بازسازی شالوده و استخوان‌بندی عقیدتی دولت الجزایر بپردازیم. در نتیجه باید قانون اساسی این دولت یک قانون اساسی دموکراتیک باشد تا پیروزی عدالت اجتماعی را آسان سازد.

مسلم است که این کار، آسان نخواهد بود. نیروهای محافظه‌کار غافل نخواهند ماند و علناً یا ریاکارانه سد راه پیشرفتهای انسانی ما خواهند شد. ممکن است این نیروها اسلام و چهارچوبهای مذهبی را بکار برند تا رکود و بی‌حرکتی نواستعماری را مستمر و مداوم سازند. و در اصلاح ارضی خرابکاری کنند. و مالکیت خصوصی وسائل مهم تولید را حفظ نمایند.

لکن نیروهای خلقی از حرکت نخواهند افتاد و خلع سلاح نخواهند شد. در مبارزه انقلابی علیه رژیم استعماری

الجزایری‌ها در یافته‌اند که اسلام از حرکت افتاده قدیم بعنوان تکیه‌گاه عقیدتی کفایت نمیکند و مدتهای مدید است که پان اسلامیسم متکی بر استبداد دینی برای آزاد کردن کشورهای مسلمان از یوغ اروپائیان ناتوانی خود را نشان داده است.

علمای مصلح مذهب ما یعنی اسلام را در رابطه با میهن دوستی در الجزایر دیگر باره تفسیر کرده اند. جنبش اصلاحی مصلحان مذهبی، ساخت و شالوده عقیدتی ناسیونالیسم انقلابی الجزایر را فراهم آورد، این ناسیونالیسم روش مرابط مآبی یعنی ابزار دست استعمار و مالکیت ارضی و نیمفئودالی را از هم گسست و آنرا از کار انداخت.

این وجهه مذهبی مبارزه ملی ما، یک میراث مثبت است. در این مبارزه کوشش آن بود که حتی در چهارچوب رژیم استعماری کیش اسلام را از قید و بند استعمارگران آزاد سازد.

همین میراث پر ارزش ماست که در مرد ای انقلاب شکل جدید سمعصد را سلامی را بیروز گردانیم.

اینکه گفته میشود، اسلام و سوسیالیسم با هم ناجور و ناموافقند. تصویر غلطی است که نظریه شبه مارکسیستی یا مارکسیسم قلابی و دروغین از اسلام عرضه میکند. همزیستی این دو منعکس سازنده یک واقعیت اقتصادی و اجتماعی و بیان کننده نوعی رابطه قدرتها در داخل کشورهای ارزشمند ماست.

طرز تفکر روحیه تجدد طلب عجله دارد که تشییع جنازه کلیه مذاهب بپردازد، ولی نمیفهمد و توجه نمیکند که ایدئولوژی اسلامی در حال احتضار نیست و اصلا مردنی نمیباشد

بلکه یک ایدئولوژی پویا و دینامیک است.

روشن بینی سیاسی و قوت و فاعلیت انقلابی ایجاب و الزام میکند که به تدارک نظامی از ارزشهای معنوی و روحانی برآئیم ارزشهائی که بتوانند نوزایش و تجدید حیات صنعتی پیشرو را ممکن سازند.

باید توجه داشت که:

«بطور کلی، دگرگونی بنیادی، در درون چهارچوب مظاهر و رمزهای یک نظام اجتماعی آسانتر از دگرگونی و تغییری است که در خارج این چهارچوب و مقابله با رمزها و مظاهر به عمل میآید» (٥)

مطلب بالا در کشورهای که نزدیک بما ست. بحقیقت پیوسته است، یعنی در در برما یکه خلق الجزایر جنگ سخت و دهشتناک استقلال ملی خود را در «فصل شگفت انگیز تاریخ آزادی و استقلال خلقها» ثبت کرده است.

مطلب مذکور برای فردای انقلاب ما نیز حقیقت دارد، یعنی برای موقعی که جهاد مسلحانه ما پا سرکوب کند شیهنمان جای خود را به جهاد سیاسی با استثمارکنندگان خلقمان میدهد.

در اینجا تذکر نکته‌ای بایسته است، در رلغتنا معجزی

---

(٥) BARRINGTON MOOK JR. SOVIET POLITICS THE ROLE OF IDEAS IN SOCIAL CHANGE. HARVARD UNIVERSITY. 1950. CITÉ PAR RODINSON

اروپائی ، کلمه جهاد را به معنی «جنگ مقدس» و عدم تسامح متعصبانه و وحشیگری ، ترجمه کرده است .

در محاکمه آبه روبرداوزی ABEE Robert DAVEZIES اساس ادعانامه سرهنگ محکمه تقابل تمدن صلیب لاتینی وهلال بود ، آبه داوزی متهم کمك به جبهه آزادیبخش ملی یعنی یك جنبش ضد خارجی ونژادپرست بود .

حرف این جناب سرهنگ آن بود که :

« وقتی به مطلب بنگرم چه میبابیم ؟ جنگ مقدس و بنابراین اتفاقی نیست کارگان جبهه آزادیبخش ملی المجاهد نامیده میشود » (۶)

چه میتوان کرد ، خوب گفته‌اند که : «نرود میخ آهنین بر سنگ» . در اینجا سوء تفاهم نتیجه دستکاری و تقلبی است که در معنی جهاد ، یعنی مبارزه و پیکار و کوشش دستجمعی بعمل آورده‌اند .

در لغتنامه عربی جدید ، شارل پلا Ch. PELLAT جهاد را «جنگ مقدس» معنی میکند ، اما مجاهد را «پیکار کننده و مبارز» ترجمه مینماید . (۷)

حمیدالله ، اسلام شناس مسلمان ترك در این باب دقیق‌تر سخن میگوید :

« غالباً در نوشته‌های اروپائیان راجع به اسلام از «جنگ مقدس» گفتگو میشود ، اما این تعبیر ترجمه‌ای «غلط از کلمه جهاد است ، زیرا جهاد به معنی «کوشش دستجمعی» است ودر این کوشش ، مسالهٔ «جنگ و یا کشتار مطرح نیست ، چه برسد بمسالهٔ «مقدس بودن آن» .

« در اسلام . . . . . گرواندن به دین بازور وجبر «ممنوع وحرام است ، وجنگ برای گرواندن بازور وجبر «به اسلام مطلقاً ممنوع میباشد» (۸)

حتی در فرمول قرآنی که میگوید :

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» .

« کسانیکه ایمان آورده وهجرت کرده و با مالها وجانهای «خویش در راه خدا جهاد کرده‌اند» (۹)

کلمه جهاد در آن واحد به معنی دفاع نظامی وآثار خیر وازجمله جهد و کوشش در مقابل نفس خویش است .

در سوره هشتم (انفال) آیه ۷۲ از جهاد توسط اموال وانفس (دارائی و جان) گفتگو است و حدیثی در همین باب است که میگوید : جهاد «حتی توسط زبان» و «بوسیله هر نوع دیگر از جهد وکوشش» ممکن است صورت گیرد .

---

(۶) لوموند ، ۱۲ ژانویه ۱۹۶۲

(۷) L'ARABE VIVANT ناشر: A.MAISONNEUVE

(۸) قرآن ترجمه حمیدالله ، ناشر: LE CLUB FRANCAIS DU LIVRE. PARIS 1959 P. 35

(۹) آیه ۷۲ سوره انفال

بنابراین ، جهاد ومبارزه دارای معنائی وسیع تر و اصیل تر است .

پیغمبر اسلام این کلمه را برای تحریك وتشویق تجارت یعنی فعالیت عمده آن دوره بکار می برد ، و میگوید :

" اگر تو از طریق مباح ، سودی بدست آوری فعالیت تو یك جهاد است ، واگر تو این جهاد را در راه خانواده واقربای خود بکار بری ، کار تو یك کار خیر است . در واقع یك درهم حلال که از کسب وتجارت بدست آید ، بیش از ده درهم ارزش دارد که از طریق دیگر حاصل شود (۱۰)

امروزه مشعل ترقی اجتماعی از دست بورژوازی تاجر یا سرمایه داری بزمین افتاده است ، واین افتخار به خود خلق بازگشته است که سرنوشت آزادی و دموکراسی و نیز سکان پیشرفت خود را بدست گیرد .

در الجزایر آزاد نبردی تازه و مسالمت آمیز و بلند مرتبه و جلیل القدر منتظر مجاهدین ومجاهدات ، فدائیین و فدائیات و موسبلین وموسبلات و جنگاوران مرد و زن است .

پس از آتش بس ، باید نبرد را دنبال کرد ، تا سازمان ارتش سری (فرانسویان افراطی) و دار ودسته استعمار از میان برداشته شوند .

وآنگاه مبارزه برای برادری در میهن آغاز میشود .

(۱۰) این حدیث در دائرة المعارف اسلام ، ج ٦ چاپ ۱۹۳٤ ص ۷۸٦ نقل شده است .

آری ، جهادی دیگر آغاز میشود تا انقلاب الجزایر را به پایان رساند و دموکراسی و مردم سالاری ملی را پیروز گرداند وعدالت اجتماعی را به مسند نشاند .

* * *

هلا ملت نجیب و بلند قدر الجزایر بر مراقبت خویش بیفزای ، خلق های افریقا وآسیا ، آری این خلقهای ستمکشیده و همه خلقهای این عالم که تو را در دوره جنگ آزادی بخش ملی ات ستوده اند ، با امید فراوان منتظر پیروزیهای تو در زمان صلح اند .

تو از زمره " خلقهائی که بسان اغنام یا گوسفند اند " نیستی و نخواهی بود . (۱۱)

* * *

(۱۱) یك نویسنده امریکائی با این تشبیه تلخ طرز عملی را تقبیح میکند که رهبران دموکراسی بزرگ ماوراء اقیانوس اطلس با استفاده از آن شهروندان کشور را میفریبند
William J. LEDERER, A NATION OF SHEEP
NEW YORK, NORTON 1961.

در این زمان که انتقاد از اسلحه را به ترک میگوییم تا دگر باره اسلحهٔ انتقاد را به کف گیریم ، توصیهٔ سیدنا محمد را که در گوش هوش ما فرو خوانده میشود فراموش نخواهیم کرد ، که میگوید : (۱۲)

«اَفْضَلُ الْجِهادِ ،

کَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ سُلْطانٍ جائِرٍ»

برترین پیکار ،

گفتار بحق در برابر سلطه‌گر ستمکار است

بهداری ضمیمهٔ زندانهای قزل

۷ مارس ۱۹۶۲

---

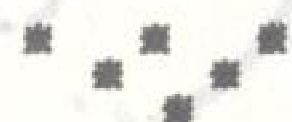
(۱۲) حدیث نبوی ، منقول در مجموعه‌های :
ابوداود ، ترمذی ، ابن ماجه

آیات قرآن

صفحه	سوره	آیه
۱۸	زلزال	۷ و ۸
۲۸	بقره	۲۵۶
۴۵	بقره	۱۷۲
۵۲	کافرون	۶
۶۸	نساء	۴۶
۷۲	نساء	۳
۷۲	نساء	۱۹
۷۷	نساء	۱۱۱
۸۴	توبه	۳۴
۸۸	انعام	۲۴
۸۹	انعام	۲۱
۹۳	انعام	۱۶۴
۱۲۳	انعام	۹۶
۱۲۵	انعام	۵۰
۱۴۱	بقره	۳۹
۱۴۶	بقره	۱۱۳
۱۶۶	آل عمران	۱۶۹

صفحه	سوره	آیه
۱۸۱	بقره	۲۵۰
۱۸۷	انفال	۵۸
۱۸۷	انفال	۶۰
۱۹۶	انفال	۶۶
۲۷۲	مائده	۵
۳۵۵	بقره	۱۰۲
۴۱۵	انفال	۷۲

فهرست



البحر المتوسط

الجزائر

قسنطينه

وهران

عين الصفراء

الواحات

تونس

المغرب

وهران

تنس

مليانه

الأصنام

غليزان

مستغانم

تيارت

معسكر

المدية

البليدة

بوغاري

الجلفة

الأغواط

بوسعادة

بجاية

جيجل

فيليبفيل

بونه

القالة

سوق الأهراس

سطيف

برج بوعريريج

باتنة

خنشلة

تبسة

بسكرة

تقرت

الوادي

غرداية

ورقلة

بريان

جريفيل

مشرية

نقشهٔ سیاسی الجزائر

حدود

پایتخت

مقیاس

البحر المتوسط

الجزائر

قسنطينة

وهران

وادي الشلف

جبال ورسنيس

معسكر

جبل اوراس

الحضنة

جبل عمور

جبال كسور

غرداية

ورقلة

تقرت

نقشهٔ طبیعی الجزائر

ارتفاعات

رودخانه

مقیاس

۵۰۰ ریال

احمدآباد ۳۰ تیرماه ۱۳۴۰

جناب آقای دکتر حسن حیدری ادام الله اقباله

[illegible]

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۱۰۲ - ۱۳۵۷/۴/۳۰